نرخ عدالت

احمد فتحی

به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد

جـهان بگـیرد اگر دادگسـتری دانـد

«حافظ»

نرخ عدالت

احمد فتحی

انتشارات اشکان

۱۳۸۴

فتحی، احمد، ۱۳۳۰ -
نرخ عدالت / احمد فتحی. -- تهران : اشکان، ۱۳۸۴
۴۲۸ ص.
ISBN: 964-7160-08-9
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. دفاع (آیین دادرسی مدنی) -- ایران -- دعاوی. الف. عنوان.
۳۴۷/۵۵۰۵ KMH ۱۷۵۵ /ن۲ف/۴
کتابخانه ملی ایران ۳۸۷۰۴ - ۸۳ م



نرخ عدالت؛

نویسنده : احمد فتحی
پست الکترونیک: info @ fathilawfirm.com
سایت www.fathilawfirm.com
وب لاگ http..//ahmadfathi.persianblog.com
نشانی: تهران، سهروردی شمالی،اندیشه‌ی یک غربی، شماره‌ی ۷۰،طبقه‌ی چهارم، سمت چپ تلفن: ۸۸۴۲۸۰۷۹ تلفاکس: ۸۸۴۱۴۸۴۶

نمونه خوان: فران قره‌چاللو
طرح روی جلد: کارن رشاد
حروف چینی: نوشین آذریان
چاپ اول: ۱۳۸۴
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: پیک فرهنگ
ناشر: اشکان
خیابان شهدای ژاندارمری - بین فروردین و اردیبهشت - پلاک ۲۴۴ تلفن : ۶۶۴۱۱۳۲۵-۶۶۴۱۱۲۱۹

شابک: ۹-۰۸-۷۱۶۰-۹۶۴ ISBN: 964-7160-08-9

پیشکش به عزیزانم:

ناصر زرافشان مرد بزرگ عرصه‌ی دفاع

و اکبر گنجی، گنج بزرگ گنجینه‌های قدرناشناخته‌ی شرقی

نمایه

پیش از آغاز

پرسش کلیدی این است:

«آیا افراد غیر حقوق‌دان می‌توانند این کتاب را بخوانند؟»

این پرسشی است که در پیش گفتار جلدهای اول تا سوم «فن دفاع» نیز مطرح شده است.

اکنون نیز پاسخ مثبت است، این کتاب برای همگان نوشته شده است نه برای همگنان. به عبارت دیگر این کتاب دارای مخاطب عام است نه طرف خطابِ خاص.

این کتاب نیز هم چون چهار* جلد دیگرِ پیش از این، بر آن است که بگوید تلفیق مباحث علمی و فنی خشک و سنگین با هنر و ادبیات، امری است ممکن و شدنی و حتی ضروری و حیاتی.

از آن رو که جامعه‌ی ما ـ به خصوص امروزه ـ بیش از هر چیز نیازمند زیبایی است. زیبایی همان گوهر بی‌بدیل انسانی است که ـ فقط محدود به

---

*. فن دفاع جلد اول امور حقوقی، جلد دوم امور کیفری، جلد سوم امور اجتماعی، جلد چهارم «جدال من و پاسبان»

جسم نیست ـ همه چیز در آن نهفته است و می‌تواند در همه‌ی عرصه‌های حیات جاری باشد.

این کتاب نیز مانند جلد سوم فن دفاع، مجموعه‌ای است از نوشته‌های ادبی، اجتماعی و حقوقی چاپ شده و چاپ نشده در مطبوعات.

اگر شما یکی از چهار کتاب چاپ شده‌ی پیشین را خوانده باشید، کار بر من آسان‌تر است، چراکه با این شیوه‌ی نوشتن آشنا هستید و اگر نخوانده باشید، با خواندن این یکی کار بر من آسان خواهد شد. به هر حال این شما و این هم «نرخ عدالت»

نرخ عدالت

سه روایت از سه دادرسی

روایت اول:

۱ـ ظهر روز پنج شنبه یازدهم تیرماه سال ۱۳۸۳ خورشیدی برابر با اول جولای سال ۲۰۰۴ میلادی، دادگاه رسیدگی به اتهامات صدام حسین، رئیس جمهوری پیشین کشور عراق در شهر بغداد تشکیل شد.

۲ـ این دادگاه یا بازپرسی در شرایط موجود صلاحیت قانونی ندارد که به اتهامات صدام حسین رسیدگی یا از او تحقیق کند، زیرا کشور عراق بدون صدور مجوز از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به وسیله‌ی امریکا و انگلیس اشغال شده است و در پی این اشغال است که پُست ریاست جمهوری ساقط و صدام حسین دستگیر شده است.

۳ـ درست است که به نظر می‌رسد، دادگستری کشور عراق منحل نشده باشد، اما از آن جا که عراق تحت اشغال نظامی نیروهای ائتلاف است، دادگاه‌های آن کشور آن گاه صلاحیت رسیدگی به اتهامات صدام حسین را خواهند داشت که مردم عراق با شرکت در انتخاباتی آزاد ـ زیر نظر سازمان ملل ـ رژیم سیاسی و قانون اساسی جدید خود را برگزینند و تصویب نمایند.

۴ـ و اما آن چه که مورد نظر این نوشته است نه الزاماً اثبات صالح نبودن دادگاه عراقی است، هدف این نوشته مقایسه‌ی سه روایت از سه نوع دادرسی،

به فاصله‌ی چهار قرن است.

روایت اول برخوردار از دو احساس متفاوت نیک و بـد است، شـامل تعریف است و نقد.

نحوه‌ی برخورد قاضی یا بازپرس دادگاه با صدام حسین جـنبه‌ی مـثبت قضیه است، اما نوع آوردن صدام حسین از اقامتگاه وی به دادگاه و بردن او از دادگاه به اقامتگاه‌اش جنبه‌ی منفی آن.

نه تنها صدام حسین، بلکه حتی ملاعمر و بن‌لادن را دیگر امروزه نباید با دستبند و پابند و در قفس آهنین به دادگاه آورد، این‌گونه برخورد با زندانیان و اسیران در تعارض جدی با کرامت انسانی است، حقوق بشر پیشکش!

۵ـ ویژگی مثبت این دادگاه اما اعطای فرصت بیان به متهم است، در این دادگاه این متهم است که بیش‌ترین فرصت را برای ابراز وجود و بیان نظرات خود دارد، نه قاضی.

متهم حتی از موضع مدعی حرف می‌زند و قاضی کلام او را قطع نمی‌کند تا آن‌که سخن به پایان برسد و این متهم است که گاه و بی‌گاه کلام قاضی را قطع می‌کند، حق نیز همین است و دادرسی باید بر همین منوال باشد. قاضی واقعی «گوش» است نه «زبان». این متهم است که باید آزادانه حرف بزند و این قاضی است که باید صبورانه گوش کند.

روایت دوم:

بیستم ژانویه‌ی ۱۶۴۹ میلادی، دادگاه رسیدگی به اتهامات چارلز پادشاه انگلستان در شهر لندن تشکیل شد. چهره‌ی قضاوت نزدیک به چهار قرن پیش در انگلستان به این صورت بوده است:

در دسامبر ۱۶۴۸ ارتش، مجلس را محاصره کرده و طرفداران شاه.... را از مجلس می‌راند.

بدنه‌ی باقی مانده‌ی پارلمان... عزم آن داشتند، انقلاب را تا پایان ادامـه

دهند، هرچند در میان آن‌ها بودند کسانی که برای برداشتن گام آخر یعنی تشکیل دادگاه ویژه برای محاکمه‌ی پادشاه تمایلی از خود نشان نمی‌دادند.

مجلس عوام تشکیل دادگاه را به رای‌گیری می‌گذارد، بیست و شش نفر به نفع تشکیل دادگاه و بیست نفر علیه آن رای می‌دهند. برای برپایی این دادگاه ۱۳۵ قاضی مامور می‌شوند. دادگاه در بیستم ژانویه‌ی ۱۶۴۹ آغاز به کار می‌کند.

چارلز را بر روی تخت روان به دادگاه می‌آورند، لباس‌های سیاهی به تن کرده و عالی‌ترین نشان هایش را زیور خود ساخته است، وقتی از تخت روان پیاده می‌شود، کلاه از سر برنمی‌دارد و طی تمام محاکمه هم به نشانه‌ی بی‌اعتنایی به قضات به این کار ادامه می‌دهد.

در میان تالاری که پر از قضات است، روبروی آن‌ها می‌نشیند. او متهم است که علیه ملتی که پارلمان نماینده‌ی آن است جنگ به راه انداخته، او متهم است به خودکامگی و خیانت، قتل و دشمنی آشتی‌ناپذیر با انگلستان.

چارلز به همه‌ی این اتهامات با پوزخند پاسخ می‌دهد. هنگامی که از او می‌پرسند آیا خود راگناه‌کار می‌داند یا بی‌گناه؟ چنین پاسخ می‌دهد:

"هرگز صلاحیت این دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسم."

... دادگاه به کار خود ادامه می‌دهد و چارلز، هم چنان از پاسخ دادن به اتهامات سر، باز می‌زند. او دادگاه را فاقد صلاحیت می‌داند.

در بیست و هفتم ژانویه، چارلز به مرگ محکوم می‌شود، از ۱۳۵ قاضی تنها ۵۹ نفر حکم اعدام را امضا کرده‌اند. اولیور کرامول نیز جزو امضا کنندگانِ حکم اعدام چارلز است.

چارلز را به سلول خود برمی‌گردانند، سگ‌های محبوبش را از او جدا می‌سازند و به دو تن از فرزندانش اجازه می‌دهند تا برای آخرین بار او را ملاقات کنند، سپس او را برای انجام واپسین فرایض دینی تنها می‌گذارند.

حکم روز سی‌ام ژانویه که روزی بی‌نهایت سرد است، قرار است اجرا

شود. چارلز برای این که از سرما نلرزد و درباره‌اش این گمان را نکنند که از ترس می‌لرزد، دو پیراهن به تن می‌کند. او را از میان سالن جشن می‌آورند.... از پله‌های بساط اعدام که در کنار دیوار برایش ساخته‌اند بالا می‌رود، از روی یادداشت هایش برای مردم که در گوشه‌ای از حیاط جمع شده‌اند سخن می‌گوید. سپس با خداوند نیایش می‌کند، بعد از نیایش زانو می‌زند و سر خود را برروی کنده‌ی اعدام می‌گذارد.

حالا تنها سکوت است که به گوش می‌رسد... چند لحظه بدین منوال می‌گذرد، چارلز علامت می‌دهد که آماده است. تبر جلاد با یک ضربت سر چارلز را از تنش جدا می‌سازد.

ـ ازکتاب در دست چاپ عصر روشن‌گری، جلداول، مترجم احمد ارندان ـ

روایت سوم:

بخش اول:

۱ـ در قوانین جاری کشور ما؛ یک تبصره‌ی بحث برانگیز است به این شرح:

"در صورتی که شخصی، کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکُشد و این امر به دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است، قتل به منزله‌ی خطای شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند، قصاص و دیه از او ساقط است."

ـ تبصره‌ی[۱] دو ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی ـ

شاید شما خسته شدید و نتوانستید به روشنی مفهوم این تبصره‌ی قانونی را درک کنید، از این رو من کوشش خواهم کرد که درباره‌ی آن توضیحاتی بدهم و آن را تا جایی که ممکن است، به زبان فارسی امروزی برایتان بازنویسی کنم. مضمون این تبصره این است که هرگاه شخصی با داشتن این عقیده که

شخصی دیگر، مثلاً پدرش راکُشته است و یا این که به یکی از مقدسات دینی اهانت کرده است و به جهاتی از قبیل این دو مورد باید کُشته شود و یا این که ریختن خون او واجب است، آن شخص دیگر را بکُشد و پس از این کُشتن، مورد در دادگاه مطرح شود و بتواند در دادگاه ثابت کند که آن کُشته، واقعاً پدرش راکشته است و یا این که به یکی از مقدسات دینی توهین کرده است، مجازات نخواهد شد، یعنی این که به خاطر قتلی که انجام داده است نه اعدام خواهد شد و نه این که جزای نقدی یا خون‌بها «دیه» خواهد پرداخت، یعنی مجازات جانی و مالی متوجه‌ی او نخواهد شد.

حالا اگر در همان دادگاه ثابت شود که نه، آن شخصِ دیگرِ کُشته شده واقعاً نباید کُشته می‌شد و به ناحق کُشته شده است، چراکه نه پدرِ قاتل راکُشته است و نه این که به مقدسات دینی توهین کرده است، دادگاه آن قاتل را فقط به پرداخت جزای نقدی «خون بها» محکوم خواهد کرد، یعنی این که باید «دیه» بپردازد، همین.

این تبصره اکنون سال هاست که در معرض نقد و بحث حقوق دانان است. آن‌ها می‌گویند که دادرسی و اعمال مجازات از وظایف حاکمیت است و تفویض این بخش از وظایف حاکمیت به اشخاص و بازگذاشتن دست آن‌ها که خود قاضی شوند و خود مجری از یک سو اصل حاکمیت را مخدوش می‌کند و از سوی دیگر با عدالت و قانون منطبق نخواهد بود. زیرا دادرسی امر بسیار پیچیده، فنی و ظریفی است که در هر کشور تشکیلاتی عریض و طویل به نام دادگستری یا قوه‌ی قضائیه که یکی از سه رکن مملکت داری است، آن را انجام می‌دهد و نمی‌توان و نباید آن را به اشخاص عادی تفویض کرد و گرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

راه حل میانی و نسبی در چارچوب وضعیت موجود و حتی با پای بندی مضمونی به این تبصره‌ی قانونی، این است که اگر شخصی به این نتیجه رسید که دیگرش پدرش راکُشته است و یا این که به یکی از مقدسات دینی اهانت کرده است،

به دادگاه شکایت برده و درخواست کند که آن دیگری مجازات شود. چرا؟
زیرا:
اولاً، در مسیر رسیدگی قانونی ممکن است، ثابت شود که آن اتهام فقط حدس و گمان بوده است نه واقعیت.
ثانیاً و به فرض واقعیت ممکن است، مرتکبِ جرم دیوانه یا نابالغ باشد که در این صورت مجازاتی متوجه‌ی او نیست، یعنی دیوانگان و نابالغان به سبب دیوانگی و عدم بلوغ مبرا از مجازات هستند. زیرا یکی از عناصر اساسی تشکیل دهنده‌ی جرم، قصد مجرمانه است و دیوانه و نابالغ به سبب نداشتن عقل و نرسیدن به عقلِ لازم، فاقد قصد ارتکاب جرم شناخته می‌شود و این‌ها همه باید در دادگاه ثابت شود.
در مورد مدعی یا شاکی هم وضع به همین صورت است، یعنی باید سلامت عقلی او و سمت و صلاحیت او در طرح شکایت و ادعا ثابت شود وگرنه این تبصره‌ی قانونی به این صورت که هست، موجب گسترش جنایت است. جناباتی از قبیل قتل‌های زنجیره‌ای و قتل‌های محفلی و عنکبوتی که در مرکز و گوشه و کنار کشور از جمله در تهران، مشهد و کرمان رخ داده است.
۲ـ شش مرد جوان ۱۹ تا ۳۴ ساله چندی پیش در شهر کرمان به زندگی پنج انسان خاتمه دادند. یکی از این پنج انسان جان باخته حقوق‌دانی بود به نام شهره نیک‌پور و آن چهار شوربخت دیگر این‌ها بودند:
محمدرضا نژادملایری، جمیله امیراسماعیلی، محسن کمالی و مصیب افشاری.
آن شش مرد جوانِ قاتل، این پنج نفر را با این اعتقاد کشتند که خون آن‌ها «هدر» است، یعنی کشتن آن‌ها مجاز است. آن قاتلین، هم قاضی شدند و هم مجری حکم.
دوبار دو دادگاه در شهر کرمان، متاثر از روحیه‌ی زخم خورده‌ی مردم این شهر و به حکم قانون و مضمون پرونده، آن شش مرد قاتل را به اعدام محکوم کردند، هر دو بار آن احکام در شعبه‌ی سی و یکم دیوان عالی کشور

نقض شد و شکست و اکنون بار سوم است که پرونده به دادگاهی دیگر در همان شهر داده می‌شود که باز هم رسیدگی شود.

در این طولانی شدن رسیدگی و رفت و برگشت پرونده از آن دادگاه‌ها به دیوان عالی کشور است که برخی از بازماندگان کُشته شده‌ها «اولیای دم» ـ سه خانواده ـ پولی دریافت کرده‌اند و نسبت به برخی از قاتلین رضایت داده‌اند و مانده‌اند خانواده‌ی شهره نیک‌پور و محمدرضا نژاد ملایری که هنوز پولی دریافت نکرده‌اند و رضایت نداده‌اند. اشکال کار در کجاست؟

در تبصره‌ی دو ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی، یا در نحوه‌ی برخورد شعبه‌ی ۳۱ دیوان عالی کشور و یا در هر دو؟

بخش دوم:

دکتر هاشم آغاجری استاد تاریخ دانشگاه است و در جوانی یک پای خود را در جنگ از دست داده است. او نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و خاستگاه او خانواده‌ای است مذهبی و سند دکتر آغاجری برای پای‌بندی به اعتقاداتش، حرف و حدیث نیست، بلکه همان پایی است که قربانی کرده است.

علیرغم این پیشینه، او را به علت یک سخن‌رانی در شهر همدان در جمعی محدود از معلمین می‌گیرند و زندانی می‌کنند به این اتهام که «مرتد» است. در طول نزدیک به دو سالی که در زندان می‌ماند، باز هم نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و قرآن می‌خواند و با این وجود دوبار در دادگاهی در شهر همدان به اعدام محکوم می‌شود.

سخن‌رانی علمی دکتر آغاجری در شهر همدان و تبدیل آن به اتهام ارتداد و سماجت دادگستری همدان برای اعدام او، تبدیل به مساله‌ای با ابعاد جهانی شده و از این رهگذر، صدمات وحشتناک غیرقابل جبرانی به اعتبار کشور وارد می‌شود.

پس از قبول این ضربه هاست که سرانجام پرونده به دادگستری تهران ارجاع می‌شود، در این جاست که اتهام ارتداد دود می‌شود و می‌رود به هوا و

برای خالی نبودن عریضه چیزهای دیگری جایگزین آن می‌گردد، چیزهایی در حد انطباق با ۵ سال زندان.

بخش سوم:

چند روزی بیش از بازداشت او نمی‌گذرد که در بیمارستان می‌میرد. زندان اوین جایی نیست که برای مردم ایران و حتی مردم دنیا ناشناخته باشد. هزاران عکس ماهواره‌ای از این گونه مراکز نه در ایران بلکه در هر کجای جهان موجود است.

خانم دکتر کاظمی با گذرنامه وارد ایران شده بود و هتل محل اقامت او نیز مشخص بوده است. راه حل ساده و بدون هزینه یا با کمترین هزینه این بود که فیلم دوربین خانم کاظمی از آن خارج و سیاه شده و به هتل محل اقامتش هدایت شود.

هنر برخی اما تبدیل امور ساده و پیش پا افتاده به بحران و معضل است. از این روست که خانم دکتر کاظمی دستگیر و به زندان برده می‌شود و در آن جاست که می‌میرد.

مدت‌ها گذشت تا دادگاه رسیدگی کننده به حادثه‌ی مرگ او برگزار شود، وکلای بازماندگان «اولیاء دم» خانم کاظمی درخواست کردند که تعدادی شاهد و مطلع در دادگاه حضور یابند تا چگونگی مرگ او احراز شود.

یکی از وظایف ابتدایی و طبیعی هر دادگاهی در هر کجای جهان، رسیدگی به دلایل طرفین شکایت است و حتی رسیدگی به دلایل و دانسته‌های دیگرانی که دخیل در جنایت نیستند، اما به جهاتی از چگونگی آن و هویت جنایت کار اطلاعاتی دارند.

به هر حال چون خود او واقعاً مرده است و مرده را نمی‌شود و نمی‌توان زنده کرد، حُکم می‌شود که خون‌بها «دیه» یا جزای نقدی از بودجه‌ی عمومی «بیت المال» پرداخت شود. آن چه که خواندید مشت نمونه‌ی خروار بود از روایت سوم، یعنی نحوه‌ی دادرسی در کشور خودمان؛ ایران.

نقش دفاع و دادرسی در کاهش فشارهای* روانی

«روان درمانی قضایی»

۱ـ روان درمانی قضایی چیست؟ زمینه‌ی علمی جدیدی است؟ به حق چیزهای ندیده و نشنیده. همه چیز دیده‌ایم و شنیده‌ایم، به جز روان‌درمانی قضایی؛ این هم از آن حرف‌هاست. خب بگو، منظورت چیست؟ می‌گویم به شرط آن که کمی حوصله کنی:

روان درمانی قضایی آقاجان، گرانیگاه درمان‌های روانی است.

تعجب می‌کنی؟ گفتم که کمی حوصله کن، نکند از خلوت شدن مطب‌ات ناراحتی؟ درست است. حق داری. اگر روان درمانی قضایی به درستی انجام شود، مطب تو خلوت می‌شود.

بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت
سر خُمِ می‌سلامت، شکند اگر سبویی

آری ممکن است تعدادی از کوزه‌های تو بشکند. اما «خُم» می سلامت می‌ماند. می‌بخشی اگر احساس صمیمیت کرده و «شما» را «تو» خطاب می‌کنم.

---

*- این مقاله به سفارش دکتر عسکری روان‌پزشک برای چاپ در یک مجله‌ی روان‌پزشکی نوشته شده است و از آن به صورت متن سخن‌رانی مورخ ۱۳۸۱/۳/۲۲ در جمع دانشجویان کارشناسی ارشد رشته‌ی روانشناسی دانشگاه آزاد «رودهن» استفاده شده است.

۲ـ جمع همه‌ی شرایط زمانی، مکانی، انگیزشی، ذهنی و عینی برای مراجعه‌ی موکل به وکیل به خصوص در کلان شهرهای پرتراکم، کاری آسان نیست. بهترین پاسخ وکیل به مراجعه‌ی موکل، «شنیدن» حرف‌های اوست. ایجاد فضای مناسب واطمینان‌بخش وایجاد حسی که بتواند با دریافت آن، آسوده و آرام حرف بزند و دریابد که وکیل حرف‌های او را می‌گیرد ومی‌فهمد. بخشی از معضل روحی او، با همین «شنیدن» التیام می‌یابد. نقش وکیل، نه تشدید تنش، بلکه کاهش تشنج است.

ـ بخشی از مقاله‌ی زاویه‌ی دید در دفاع، فن دفاع جلد سوم، صفحه‌ی ۱۵۹، احمد فتحی ـ

۳ـ عصر شنبه، همان لحظات اولیه‌ی شروع کار دفتر، آقای منصور نزد من آمد. آرام، اما افسرده و متأثر بود. اظهار داشت حداقل ۲۰ دقیقه‌ای وقت شما را می‌گیرم.

کنار میز من یک صندلی چرخ‌دار بود. آهسته در آن فرو رفت و مانند یک «Gentelman» آرام و مؤدب شروع به حرف زدن کرد. گاه گاه چهره‌اش نمناک می‌شد. باآرامش به سخنان‌اوگوش‌دادم‌وبسیار متأثر شدم. سرانجام گفت:

آقای فتحی، من به حکم اعتراض نمی‌کنم، مشکل را حل کنید. حقوق موکل وحق‌الوکاله‌ی شما را می‌پردازم، به او گفتم:

«حقوق موکل آری، اما حق‌الوکاله‌ی من بر عهده‌ی شما نیست...»

دو سه روز بعد... به دادگاه رفتیم... یک جعبه شیرینی خریدیم. جناب آقای گوهری، قاضی شریف و بی‌طرف دادگاه، در جمع کارکنان دفتر خود روی یک صندلی فلزی نشسته بود. در چشمانش محبت موج می‌زد. به سمت ایشان رفتم .دستشان را فشردم گفتم:

«این است نتیجه‌ی تصمیم‌گیری بی‌طرفانه و شجاعانه‌ی قضایی. درود بر شما»

آقای منصور، حقوق موکل را طی چک بانکی به همراه داشت همان جا به او تسلیم کرد.

ـ بخشی از همان مقاله و همان کتاب صفحه‌ی ۱۵۸ ـ

۴ـ آقای منصور و همسرش بیش از سه سال درگیر در پرونده‌ای بودند. هر دو در نتیجه‌ی فشارهای موجود، دچار مشکل عصبی شده و سر و کارشان به روان‌پزشک افتاده بود.

آقای گوهری قاضی شریف دادگاه از موضع «دادرسی» بی‌طرفانه و دقیق و هم آهنگ با نوع دفاع من، معضل آقای منصور را به نقطه‌ی حل نهایی رسانید. به موجب تصمیم او آقای منصور محکوم به سه سال زندان شده بود. رأی این قاضی علیه آقای منصور بود. اما «استخوان لای زخم» نبود. چراکه معضل قضایی آقای منصور به نقطه‌ی نهایی حل رسید. اما من چه کردم؟ آیا آقای منصور را به زندان انداختم؟ آیا از فرصت کسب شده، بهره برده و امتیاز اضافی برای موکل از او گرفتم؟ نه!

من از موضع «دفاع» با استفاده از «تکنیک»های «شنیدن» و «دل سپردن» واحساس همدردی کردن و نیز تکنیک «صندلی* خالی» که آن را از دکتر قاضی** یاد گرفته‌ام، خویشتن خویش را به جای آقای منصور گذاشتم وبا اقتداری که روی موکل خویش داشتم به او تکلیف کردم که زیاده‌خواهی نکند. به او توصیه کردم که به «تیغ»ی که از موضع دفاع ودادرسی در اختیار او قرار گرفته است بی‌اعتنا باشد و به حق خود قانع شود.

به این ترتیب وقتی که از دادگاه خارج شدیم، آقای منصور نفسی راحت کشید و میانه‌ی «شکرآب» او با همسرش نیز «شکرین» شد. یک روز آن‌ها را در اتومبیل «رنو»ی سفیدشان دیدم که «پچ‌پچ» می‌کردند. سواری «کادیلاک» را قبل ازآن فروخته بودند تا پول موکل من جور شود. اما در عوض، آرامش عصبی به دست آوردند. آن چه که گفته شد، شمه‌ای بود از نقش دفاع و دادرسی در کاهش فشارهای روانی. همان چیزی که اسمش را «روان‌درمانی قضایی» گذاشتم. روان درمانی قضایی اگر به درستی اجرا شود، روان‌شناسان و

*- خودتو به جای او بگذار، خودتو به جان من بگذار

**- روان شناس و استاد دانشگاه

روان‌پزشکان نیز راحت‌ترند و شب‌ها زودتر به خانه می‌روند. دادرسی عادلانه ودفاع فاخر موجب کاهش فشارهای روانی است.

به عبارت دیگر اجرای «عدالت» ملازمه با سلامت روانی و جسمی مردم دارد و بی‌عدالتی سلامت روانی و جسمی مردم رابه شدت در معرض مخاطره قرار می‌دهد. مرد پنجاه ساله‌ای را می‌شناسم که دو دختر جوان دارد و یک همسر نیمه جوان و یک خانه‌ی ۷۰ متری که در معرض تخلیه است. اکنون ۷ سال است درگیر در معضلی قانونی است. این معضل قانونی تبدیل به بیماری روانی او و همسرش شده است، یک روز فقط نیم ساعت پشت خط تلفن برای من گریه کرد. هم اکنون در حال روان‌درمانی دفاعی آنان هستم. امیدوارم که حل مشکل آن‌ها تبدیل به روان درمانی کامل قضایی شود.

بوی گند سیاست

۱ـ دلم می‌سوزد؛ برای ایران دلم می‌سوزد. برای آزادی دلم مـی‌سوزد؛ برای قانون و عدالت دلم می‌سوزد. برای باورهای مردم دلم می‌سوزد؛ برای این که همه چیز بوی گند سیاست گرفته است دلم می‌سوزد. دلم می‌سوزد از این که مسلخ قربانگاه عشق شده است.

۲ـ بر شانه‌های شکسته‌ی مردم پیش آمد. با لب‌خندی بر لب و آرزوهایی در دل، ادبی در خور و عزمی مصمم برای تحقق آن آرزوها.

مردمان نه یک بار که دو بار ـ نه، ده‌ها بارـ جرعه‌ای آب نوشیدند، گلوی خسته را تازه کردند و بیش از ۴۲ میلیون بار فریاد زدند:

«آزادی، آزادی»

آنان به اقتضای خِرَد دریافته بودند که راه نجاتشان کسب آزادی وعدالت از طریق مسالمت‌جویی و قانون است.

۳ـ «سخن‌گوی هیأت رئیسه‌ی مـجلس شـورای اسـلامی، گـفت حسـین لقمانیان نماینده‌ی مردم همدان در مـجلس، دیـروز بـازداشت شـد. احـمد بورقانی، دیروز در گفت و گو با ایرنا، گفت آقای لقمانیان در جلسه‌ی علنی

امروز مجلس حضور نیافت. متعاقب آن، هیأت رئیسه‌ی مجلس، تلاش‌هایی را برای کسب اطلاع از وضعیت وی آغاز کرد...

در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، معاون امور مجلس وزارت دادگستری، خبر داد که لقمانیان توسط مأموران بازداشت و به زندان اوین منتقل شده است... بازداشت وی در ارتباط با حکم شعبه‌ی ۳۶ دادگاه تجدید نظر استان تهران صورت می‌گیرد که ۱۰ ماه حکم زندان آقای لقمانیان را تأیید کرده بود.»

ـ روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۰/۱۰/۵ ـ

۴ـ اصل[۲] هشتاد و ششم قانون اساسی می‌گوید:

«نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهارنظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آن‌ها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرایی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند، تعقیب یا توقیف کرد.»

۵ـ اکنون علیرغم صراحت این اصل، آقای لقمانیان نماینده‌ی همدان بازداشت شده است. چرا؟ مگر او چه کرده است. جز ایفای وظایف نمایندگی خود؟ نطق‌های پیش از دستور و اظهارنظرهای ضمن دستور و آن چه که نماینده‌ی مجلس در موضع‌گیری‌های سیاسی، نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خارج از مجلس انجام می‌دهد، همه و همه در مقام ایفای وظایف نمایندگی است و نماینده در این موارد به دستور اصل ۸۶ قانون اساسی مصون و غیرقابل تعقیب است. پس چرا آقای لقمانیان بازداشت شده است؟

۶ـ تفسیر قضایی قانون بر دو نوع است.

۶/۱ـ تفسیر علمی مبتنی بر بی‌طرفی

۶/۲ـ تفسیر سیاسی مبتنی بر طرفیت

بدین ترتیب بازداشت آقای لقمانیان ناشی از تفسیر علمی قانون نیست و

اصولاً قانون در این مورد نیازی به تفسیر ندارد. چراکه اصل تفسیرناپذیر ۸۶ قانون اساسی به اندازه‌ی کافی، روشن و صریح و شفاف است. این گونه اقدامات ناشی از تحمیل تفسیر سیاسی بر موارد روشن تفسیرناپذیر است.

این یعنی ابهام آفرینی در قانون.

۷ـ شبکه‌ی اول سیمای جمهوری اسلامی، دوشنبه شب پس از ساعت‌ها وقفه، اقدام به پخش تلویزیونی دیدار خاتمی با دانشجویان تهران کرد. مجری برنامه‌ی صدا و سیما، قبل از پخش سخنرانی از دفتر رئیس‌جمهوری به خاطر همکاری در خصوص نظارت و آماده‌سازی نوار پخش شده تشکر کرد.

دیروز یک مقام نزدیک به دفتر رئیس جمهوری، این مسأله را رد کرد. وی... گفت:

«نوار دیدار رئیس‌جمهور با دانشجویان... یکشنبه عصر در محل جام جم دیده شد و با توجه به این که... قسمتی از سخنان آقای خاتمی، حذف شده بود، توصیه‌ی دفتر رئیس جمهور این بود که از سخنان آقای خاتمی چیزی حذف نشود و... حجم بیشتری از تصاویر به دانشجویان اختصاص داده شود. گفتنی است که در فیلم پخش شده از سیما، بخشی از سخنان رئیس جمهوری و کل قسمت مربوط به پرسش و پاسخ‌ها حذف شده بود.

۸ـ مطابق اصل یکصدو[۳] سیزدهم قانون اساسی، رئیس جمهوری عالی‌ترین مقام رسمی دوم کشور است و بند هفتم اصل [۴] سوم قانون اساسی بر ضرورت «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون» تأکید می‌کند.

صدر اصل یکصدوهفتادوپنج [۵] قانون اساسی نیز تأمین آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور را از وظایف صدا و سیما می‌داند.

حال این سئوال مطرح است:

آیا تأخیر ۶۰ ساعته در پخش سخنان رئیس‌جمهوری و دست کاری و کاهش متن آن، موافق با اصول پیش گفته‌ی قانون اساسی است؟

اگر رئیس جمهوری و دانشجویان نامحرم باشند پس چه کسی محرم است؟

۱۳۸۰/۱۰/۷

نارسایی‌های نظام قضایی کشور*

نارسایی‌های نظام قضایی کشورها، ناشی از سه عامل است:

الف ـ دعوی استقلال و عدم استقلال

ب ـ سیاسی شدن نیروی قضایی ایران

ج ـ کمی سطح سواد ودانش حقوقی دادرسان

۱ـ استقلال قضایی یعنی چه؟

آیا موضوع استقلال قضایی در کشور ما به خوبی درک و فهم شده است؟

استقلال قضایی یعنی تأثر ناپذیری قضات موجود در دادگستری هر کشور از هر گونه اراده‌ی سیاسی حتی اراده‌ی سیاسی مدیران خود. همه می‌دانیم که بین مدیریت دستگاه قضایی و قضا تفاوت عمیق و ماهوی وجود دارد. مدیریت دادگستری یعنی اداره‌ی غیرقضایی تشکیلات دادگستری و این با قضاوت متفاوت است.

استقلال قضایی یعنی این که قضات در تصمیم‌گیری‌های خود بی‌توجه به هر گونه اعمال اراده‌ی سیاسی حتی از جانب مدیران قوه‌ی قضائیه باشند.

---

*- این مقاله در پی فراخوان کانون وکلای مرکز برای همایش آن کانون در دانشگاه شهید بهشتی «ملی» تنظیم شده است و بخش هایی از مقالات پیشین در آن بازتاب یافته است.

استقلال قوه‌ی قضائیه به مفهوم جبهه‌گیری و تقابل این قوه با سایر قوا نیست. هر سه نیرو باید در تعامل با یکدیگر عمل کنند نه در تقابل با هم. هر یک از این نیروها در هدایت کشتی وطن به سوی مقصد بخشی از تقسیم کار را بر عهده گرفته‌اند. اما گویی مفهوم استقلال قوا ـ که البته از انگلیس و آمریکا و فرانسه آمده است ـ در کشور ما به خوبی درک و دریافت نشده است. همان‌گونه که گفته شد، استقلال قوه‌ی قضائیه یعنی تأثر ناپذیری قضات در تصمیم‌گیری‌های قضایی خود از هر گونه اعمال اراده‌ی سیاسی حتی اراده‌ی سیاسی مدیران خود. مدیران قوه‌ی قضائیه ممکن است سیاسی باشند یا سیاسی کاری کنند. آنچه که مهم است عدم تأثر قضات از نوسانات سیاسی است. ما در این دو، سه چندساله‌ی اخیر مواجه با تعدادی محاکمات پر سر و صدای جنجال برانگیز در مجتمع ویژه‌ی کارکنان دولت بوده‌ایم. متهمین این محاکمات بخشی از مدیران دولتی و تعدادی از مدیران مسئول روزنامه‌ها و نویسندگان و طراحان بوده‌اند. اولین روزنه‌ی استقلال قضایی در تصمیم دادگاه تجدیدنظر مبنی بر صدور حکم آزادی آقای کرباسچی بازتاب یافت که البته به سرعت مسدود شد.

نشانه‌های دوم و سوم و چهارم در مورد احکام نامتناسبی است که در برخی دادگاه‌های بدوی صادر می‌شود و در دادگاه‌های تجدیدنظر تغییر کلی و ماهوی می‌کند.

بخش اندکی از ذخیره‌ی قضایی اینک در دادگاه‌های تجدیدنظر باقی مانده است. قضات تحصیلکرده‌ی قدیمی. استقلال قضایی یعنی این. آیا هیچ انسان عاقلی دربرابر این احکام دم بر می‌آورد؟ آیا هیچ انسان با وجدانی به ساحت بلند مرتبه‌ی مقدس قضا تعرض می‌کند؟

در دادگاه تجدیدنظر از روزنامه‌ی آریا رفع توقیف شد. رئیس کل دادگستری تهران در تاریخ ۱۳۷۹/۱۰/۱۱ بدین شرح اظهار نظر نموده بود:

«همین که هیچ کدام تبرئه نمی‌شود، دلیل بر این است که پایگاه دشمن بودند.»

هر چند در عالم منطق به این گونه اظهارات «قیاس مع‌الفارق» گفته می‌شود. اما منصرف از این جدل، اینک آفتاب آمد دلیل آفتاب.

۲ـ رئیس کل دادگستری استان تهران طی ماه‌های اخیر مکرر، منتقدین قوه‌ی قضائیه را به درس‌آموزی از چرچیل و انگلیس و آمریکا دعوت کرده است. حال به یکی از توصیه‌های رئیس کل دادگستری تهران مبنی بر آموزش درس از چرچیل، انگلیس و آمریکا عمل می‌کنیم. البته نه از چرچیل که برای کشور خود سیاستمداری برجسته و ژرف‌اندیش بود. بلکه از سیستم قضایی انگلیس. ملاحظه بفرمایید:

۲/۱ـ «می‌خواستم به عنوان یک شهروند ایرانی سپاسگزاری کنم که باوجود داشتن ملیت انگلیسی، در مورد شکایت انگلستان علیه ایران در جهت مخالف نظر دولت خود... رأی دادید.»

۲/۲ـ «از آن کشوری تشکر کنید که قاضی متبوع آن دولت می‌تواند حتی علیه منافع آن دولت رأی دهد و مورد موأخذه قرار نگیرد.»

۳ـ آن چه که لحظاتی پیش شنیدید گفت و گویی بود بین دکتر جلال عبده قاضی و دیپلمات برجسته‌ی ایرانی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و «ماکـز» قاضی انگلیسی که به قلم فریدون مجلسی در روزنامه‌ی آفتاب امروز ۱۳۷۹/۱/۳۱ منعکس شده است.

۴ـ آری واقعاً باید این بخش از فرمایش رئیس کل دادگستری استان تهران را آویزه‌ی گوش کرد. باید دست قضاتی را بوسید که می‌توانند علیه مصالح کشور خود و علیه اول شخص‌های کشور خود و به نفع قانون و عدالت رأی بدهند. باید به این گونه سیستم‌های دادرسی تعظیم کرد. یاد می‌گیریم اما نه از «چرچیل» بلکه از سیستم‌های دادرسی پیش رفته‌ی غیرسیاسی.

سیر صعودی سیاسی شدن نیروی قضایی ایران از تابستان سال ۱۳۷۴ با اجرای قانون دادگاه‌های عام شروع شد. پیش از آن نیز البته دادگستری ایران کم و بیش در معرض تخریب وتهاجم سیاسی بود،اما ضربه‌ی نهایی هولناک در تابستان ۱۳۷۴ با اجرای قانون دادگاه‌های عام بر پیکر دادگستری ایران وارد شد.

۵ـ ویژگی قانون دادگاه‌های عام نه تنها در ذات و ماهیت منفی و مخرب آن، نه تنها در مغایرت آن با دستاوردهای پیش رفته‌ی دانش حقوق در جهان و نیز کشور ما و نه تنها در تضاد ماهوی آن با قانون اساسی، بلکه از جهت نحوه‌ی اجرای به مراتب مخرب‌تر آن بود. نحوه‌ی اجرایی که آن را بیش از پیش در مقابل قانون اساسی قرار داد.

٦ـ اثرات منفی قانون پرنقیصه‌ی دادگاه‌های عام قابل محدود کردن بود، به این شرط که اجرای آن به طریق کارشناسانه و دقیق صورت می‌گرفت. اما این گونه نشد و علی‌رغم پیش‌بینی همان قانون بر اجرای تدریجی ۵ ساله، این امر به صورت اقدام «گروه ضربت» انجام شد و در نتیجه پی‌آمدهای زیر را ایجاد کرد:

٦/١ـ سرگردانی مردم

قبل از اجرای قانون دادگاه‌های عام تشکیلات قضایی کشور به صورت دادسرا، دادگاه‌های کیفری ۲ و ۱ دادگاه‌های حقوقی ۲ و ۱ و دادگاه‌های مستقل بخش بود. تشکیلات بالا، هر چند خود محصول تغییرات متعدد غیرلازم سال‌های قبل بود، اما به هر حال به اساس تشکیلات ۹۰ ساله‌ی قضایی کشور و آیین دادرسی کیفری و حقوقی ـ به جز حذف بخشی از ذخیره‌ی ارزشمند قضایی ـ لطمه‌ی هولناک و جبران‌ناپذیر وارد نشده بود. طبیعی‌ترین، کارشناسانه‌ترین و بی‌طرفانه‌ترین راه اجرای قانون پر اشکال دادگاه‌های عام، ابلاغ آن به تشکیلات واقعاً موجود قضایی بود. اجرای بی‌طرفانه و

کارشناسانه‌ی همان قانون، مستلزم زیر و رو کردن تشکیلات قضایی و ایراد ضربه‌ی سهمگین بر پیکر کم‌توان آن نبود.

ادغام سه شعبه از دادگاه‌های سابق که وقت رسیدگی طبیعی هر یک از جلسات آن‌ها حدود شش ماه بود در یک شعبه از دادگاه‌های جدید، جابه‌جایی قضات و کارمندان و محل شعب، تغییر ساختمان‌ها و انباشت پرونده‌ها در گونی‌ها از یک سو موجب سرگردانی شدید مردم و از سوی دیگر موجب حذف اوقات دادرسی و خروج پرونده‌ها از مرحله‌ی رسیدگی و در نتیجه تعیین جلسات طولانی مدت جدید دادرسی شد. به نحوی که هم اینک پس از ۷ سال، هنوز پرونده‌هایی وجود دارد که تعیین وقت رسیدگی نشده است.

۶/۲ـ حذف ذخیره‌ی قضایی:

ایجاد جو پیش گفته، موجب خروج بخش عمده و قابل توجهی از قضات حقوق‌دان مجرب از سیستم قضایی و آسان‌گیری قوه‌ی قضائیه برای خروج آن‌ها، جذب قضات پیر و جوان کم‌تجربه و ورود تعداد قابل توجهی قضات جوان شهرستانی به مجموعه‌ی دادگستری تهران و تقسیم و ترتیب پست‌ها بین منادیان دادگاه‌های عام گشت. بدین ترتیب قوه‌ی قضائیه دچار تصفیه‌ی تشکیلاتی یا به عبارت دیگر دچار پدیده‌ی «انقلاب فرهنگی» شد.

استادان علم حقوق، قضات حقوق‌دان، وکلای دادگستری و همه‌ی مصلحان و دوستداران سیستم قضایی صدها بار چه در مرحله‌ی تصویب و قبل از آن و چه در مرحله‌ی اجرای قانون مورد بحث و پیش از آن، نسبت به تبعات خانه خراب‌کن این قانون هشدار دادند. چرا که آنان به روشنی می‌دانستند ضعف ماهوی قانون و اشکال در اجرای آن و به طور کلی به سامان نبودن «دادگستری» موریانه‌ی جان‌سختی است که پایه‌های جامعه رانه به تدریج که به سرعت خواهد خورد. آنان به روشنی می‌دانستند که دروازه‌ی اصلاح کلی

همه‌ی امور هر کشور، دادگستری آن کشور است. آنان می‌دانستند که آبادانی کشور در گرو صحت عمل قوه‌ی قضائیه است. زیرا اگر همه‌ی امور مملکت به سامان باشد و دادگستری نابسامان، همه چیز ویران خواهد شد. متصدیان امر، توصیه‌ی دانشمندان و کارشناسان علم و فن حقوق را به هیچ گرفتند. در نتیجه:

۶/۲/۱ـ با حذف دادسرا که متشکل از قضات حقوق‌دان، تحصیل‌کرده و باتجربه بود، نقش آن به پلیس محول گشت. بدین ترتیب درجه‌داران و سربازان در موقعیت پیچیده و رفیع مقام تحقیق قرار گرفتند، بدون اینکه اطلاعات و تحصیلات حقوقی لازم را داشته باشند. تفویض عملی بخش مهمی از مرحله‌ی تحقیق به درجه‌داران و سربازان موجد پیامدهای وحشتناکی شده است که وکلای دادگستری و دیگر ارباب رجوع گواه صادق آن هستند.

۶/۲/۲ـ با اجرای این قانون مرتبه‌ی دادرسی، به موقعیت بازپرسی و بازجویی تنزل پیدا کرد و رسیدگی به شکایات ارجاعی از کلانتری‌ها و تداخل آن‌ها با جلسات دادرسی، موجب افت ابهت دادگاه و قاضی و از بین رفتن امنیت دفاع و کاهش «پرستیژ» قاضی و دادگاه شد. وحدت عمل و رویه از لحاظ تقدیم دادخواست‌ها و شکایات از بین رفت و در هر مجتمع قضایی، سلیقه‌ای و متفاوت با مجتمع دیگر گشت. ملغمه‌ای بود و هست دیدنی، از قضات خسته و ملزم به رسیدگی انواع پرونده‌ها، مردمان درمانده و عصبی و حقوق‌دانان و وکلای انگشت حیرت به دهان. اینک صدها کارشناس و عاقل باید، تا شاید بتوانند با طی مسیری آرام، کند و ده ساله دادگستری کشورمان را به همان موقعیت قبل از ۱۳۷۴ اعاده کنند نه حتی پیش‌تر از آن.

۶/۳ـ تعارض با قانون اساسی در ماهیت و اجرا:

۶/۳/۱ـ بند سوم اصل[۶] بیست و یکم قانون اساسی به:

«ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده» اختصاص دارد. تصویب قانون دادگاه‌های عام مغایر با بند ۳ اصل ۲۱ بالا بود، زیرا موجب

حذف دادگاه‌های موجود خانواده از سیستم قضایی کشور شد.

قانون دادگاه‌های عمومی و... مغایر با «کیان خانواده» و نیز قداست مبتنی بر حقوق و اخلاق اسلامی مندرج در اصل دهم قانون اساسی بود. زیرا موجب گشت زنان کودک در آغوش و فرزند در دست دردمند و دادخواه ـ این موجودات شریف هستی ـ با مراجعی سروکار داشته باشند که هم زمان محل رسیدگی به امور بزه کاران بود. موجب گشت کودکان بی‌گناه شاهد دست بندها، پاسبان‌ها و مردان پوشیده با لباس‌های راه راه باشند.

سرانجام پس از چهار سال تجربه‌ی منفی، قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های خانواده، تصویب و مشکل مغایرت قانون دادگاه‌های عام با بند ۳ اصل ۲۱ قانون اساسی منتفی گشت. اما باز هم عوارض اجرای غیرکارشناسانه‌ی آن متوجه جامعه شد.

۶/۳/۲ـ «بند ۱۴ اصل[۷] سوم قانون اساسی مبتنی بر: «تأمین حقوق همه جانبه‌ی افراد... و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون است.» اصل بیستم[۸] قانون اساسی نیز موید همین موضوع است. اما قانون دادگاه‌های عام و نحوه‌ی اجرای آن موافق با امنیت قضایی نیست. زیرا طرفین و وکلای آنان و نیز قضات قادر نیستند در فضایی مطمئن و آرام، دادرسی نمایند. زیرا، علاوه بر آن‌که نقش دادستان، دادیار، بازپرس و دادرس، همه به یک نفر تفویض شده است و این امر مغایر موازین پیش‌رفته‌ی حقوقی است. همان یک نفر نیز قادر نیست دادرسی آرام و مطمئن نماید. زیرا در طول جلسه‌ی دادرسی بارها با ورود و خروج افراد غیرمرتبط با دادگاه، مواجه است.

۶/۳/۳ـ پس از اجرای قانون دادگاه‌های عام «تساوی در برابر قانون» کم‌رنگ‌تر شده است. زیرا علی‌رغم تعیین اوقات بالای ۶ ماه، در مواردی دادگاه‌های فوتی و فوری و اضطراری آن هم در مواضع نابه‌جای قانونی

تشکیل شده است. مانند تشکیل دادگاه در دبیرخانه‌ی قوه‌ی قضاییه. در مواردی خاص پرونده بارها از دادگاه به دیوان عالی کشور واز دیوان عالی کشور به دادگاه آمد و رفت کرده است. مانند پرونده‌ی آقای فارسی، حال آن‌که در مورد همگان این گونه نیست.

۶/۳/۴ـ به دستور اصل [۹] سی و سوم قانون اساسی: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت،موضوع اتهام باید با ذکر دلایل کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده‌ی مقدماتی به مراجع صالحه‌ی قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد،متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

پس از اجرای قانون دادگاه‌های عام، اصل بالا بیش از پیش مراعات نمی‌شود و دامنه‌ی عدم رعایت آن‌معطوف به درون نیز شده است.

متهمین شهرداری- صرف‌نظر از درستی یا نادرستی اتهامات ـ به ترتیب قانونی بازداشت نشدند و موضوع اتهام با ذکر دلایل کتباً به آنان ابلاغ و تفهیم نشد. در مورد شاخص‌ترین این مدیران که به پرونده وی در دادگاه علنی با بازتاب فرامرزی رسیدگی شد. اصل [۱۰] سی و دوم قانون اساسی و سایر قوانین مربوطه مراعات نشد. یعنی موضوع اتهام با ذکر دلایل و مستندات و تصویر مصدق دلایل به ایشان ابلاغ نگشت. شاهد مثال بخشی از گفتگوهای قاضی محترم پرونده و متهم در جلسه‌ی چهارم دادگاه است:

الف ـ «این مورد تفهیم نشده است این‌ها همگی برایم تازگی دارد»

– متهم –

ب‌ـ «ابتدا اظهار بی‌اطلاعی می‌کنید وقتی می‌فهمید که مدارکی در دست دارم کم‌کم چیزهایی می‌گویید.»

– قاضی –

«دیالوگ» بالا، موید این است که اتهامات با ذکر دلایل و مستندات و مواد قانونی تفهیم نشده و تصویر مصدق مدارک به متهم ابلاغ نشده است. رعایت دقیق قانون آیین دادرسی کیفری در درجه‌ی اول وظیفه‌ی مبرم دادگاه است، با عدم مراعات تشریفات دادرسی حتی در ناچیزترین وجه، نمی‌توان به حکم عادلانه و بی‌طرفانه رسید.

۷ـ در قانون دادگاه‌های عام، قاضی درمقابل متهم است.

وفق اصل [۱۱] سی و هفتم قانون اساسی: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح اثبات گردد.»

تلفیق نقش دادستان، بازپرس، دادیار و دادرس در قانون دادگاه‌های عام، قاضی را به شدت درمقابل متهم قرار می‌دهد و این امر موجب ارائه‌ی نظراتی از سوی قاضی قبل از اتمام دادرسی می‌گردد که مغایر اصل برائت است. ریاست محترم پیشین قوه‌ی قضائیه چند ماه پیش از کناره گیری در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی نظریه‌ای ارائه کردند که با استفاده از حافظه و نقل به مضمون ذکر می‌شود:

«نحوه‌ی اداره‌ی جلسه‌ی دادگاه باید به گونه‌ای باشد که نوع حکم از آن پیش‌بینی شود.»

ممکن است اظهار نظر فوق، متأثر از قانون دادگاه‌های عام باشد. اما متأثر از موازین حقوقی نیست. زیرا دادرسی آن‌گونه امری است که قبل از بسته شدن آخرین برگ پرونده و قبل ازمطالعه‌ی نهایی همه‌ی برگ‌های پرونده‌ی بسته، تعیین جهت و پیش‌بینی نتیجه‌ی نهایی آن ممکن نیست. به لحاظ فوق است که تیتر درشت روزنامه‌ی شماره‌ی ۱۶۲۵۶ کیهان در روز سه‌شنبه نهم تیر ماه ۷۷ مبنی بر:

«تشریح جزئیات تازه‌ای از اختلاس و حیف ومیل بیت‌المال در شهرداری

تهران» در تعارض شدید با حقوق متهم و قابل پیگرد قضایی است. به لحاظ فوق است که اظهار نظر آقای موسوی تبریزی رئیس دیوان عدالت اداری چاپ شده در روزنامه‌ی همشهری مورخ ۷۷/۳/۱۱ مبنی بر:

«آقای خاتمی ریاست جمهوری در جریان پرونده‌ی ایشان که با احکام انفصال از خدمت، زندان و جریمه‌ی نقدی همراه است قرار داده شده‌اند.» مغایر حقوق متهم است و باید از طرح آن پرهیز کرد.

۸ـ طراحی و اجرای قانون دادگاه‌های عام به بهانه‌ی عدم انطباق دادسرا با شرع مقدس، با هدف‌های ذیل انجام شد.

۸/۱ـ ساده‌سازی سیستم تا حد درک و برداشت دادرسان تازه‌وارد و در حال ورود پیر و جوان. دادرسانی که تعداد قابل توجهی از آنان فاقد تحصیلات «آکادمیک» حقوقی بودند.

۸/۲ـ جناحی کردن دادگستری ایران. چراکه در همان زمان و پس از آن چهار دادستانی ودادسرای دیگر در سیستم قضایی ایران وجود داشت واکنون نیز وجود دارد.

دادسرای نظامی

دادسرای ویژه روحانیت.

دادسرای انتظامی قضات

دادستانی کل کشور

۹ـ عدم انطباق با موازین شرع بهانه بود نه انگیزه. اما انگیزه بسی فراتر از این بهانه‌جویی‌ها بود. چراکه همان «دادیاران» و «بازپرسان» که در حقوق پیشرفته به آنان قضات ایستاده می‌گویند ـ با صدور یک «برگه» یک «تکه کاغذ» تحت عنوان «ابلاغ قضایی» ناگهان قاضی نشسته شدند. یعنی شرعی شدند. شرعی، شرعی.

خب این کار راکه می‌شد در همان سیستم و با حفظ دادسرا نیز انجام داد.

می‌شد و ممکن بود برای «دادیاران و بازپرسان و دادستان‌ها» نیز ابلاغ قضایی صادر کرد. این که دادیار و بازپرس یک شبه و فوری و فوتی با صدور یک برگه در جایگاه قاضی نشسته قرار بگیرد و ضربتی ـ فارغ از تخصص و تجربه ـ به پرونده‌های حقوقی، خانواده و کیفری ـ همه با هم ـ رسیدگی کند، مشکل‌ساز و مسأله‌آفرین بود، نه تثبیت و تحکیم او در موقعیت خویش به عنوان «دادیار و بازپرس و دادستان» و صدور ابلاغ قضایی برای او، به‌گونه‌ای که مغایرت احتماعی آن با موازین شرع حل شود. اما این گونه نشد.

۱۰ـ تدارکات و تبلیغات ـ بدون کمترین توجه به هشدارها و دلسوزی‌های حقوق دانان مسئول ـ از مدت‌ها پیش شروع شده بود. بدین ترتیب تجربه‌ی ۹۰ ساله قضایی ملت در معرض «آزمون و خطایی» جدید قرار گرفت. آزمون و خطایی که دادگستری ایران را تبدیل به «ویرانه» کرد. به‌گونه‌ای که بیش از ده سال زمان لازم است تا دادگستری، به موقعیت پیش از سال ۷۴ برگردد ـ نه حتی پیش‌تر از آن ـ این اتفاق مبارک، البته مشروط به شرایطی است. شرایطی که تحقق آن‌ها چندان هم ساده نیست.

۱۱ـ دادرسی یعنی تشریفات، یعنی کلاه و ردای قضاوت، یعنی ابهت و شکوه دادگاه و قاضی. اگر دادرسی از مراعات دقیق تشریفات آن شروع نشود. نتیجه گیری قانونی و عادلانه از آن دشوار و دور از دسترس خواهد بود.

ـ بسیار دشوار ـ آیین دادرسی کیفری، همان «تشریفات دادرسی کیفری» است. پیوندی عمیق بین صورت و محتوی در دادرسی وجود دارد. دادرسی همانند «پارسایی» و «عبادت» است. همان گونه که مقدمات و تشریفات عبادت جزءِ جدایی‌ناپذیر و ضروری آن است، مراعات تشریفات دادرسی نیز ـ از ابتدا تا پایان ـ بخش اجتناب‌ناپذیر آن است. اجرای قانون دادگاه‌های عام ـ آن هم به آن نحو که دیدیم ـ آیین دادرسی را نابود کرد. آیین دادرسی مانند کاربرد متد «منطق» در کلام است. عدم کاربست منطق در کلام، در مجادله، در

«پلمیک» منجر به هوچی‌گری، سفسطه، عوام‌فریبی و گـل آلود کـردن آب می‌شود. اجرای قانون دادگاه‌های عام، آب راگل‌آلود کرد. وضعیت به‌گونه‌ای است که دیگر «احیای دادسرا» نیز که این روزها حرف آن مطرح است، چاره‌ی کار نیست چرا که چشم چپ فرشته «لوچ» است. ابتدا و پیش از هر اقدام دیگر باید چشم فرشته را درمان کرد. فرشته باید یاد بگیرد که همگان را ـ چه آنان را که در سمت راست ایستاده‌اند و چه آنان را که در سمت چپ ایستاده‌اند و چه آن‌ها که در میانه‌ی میدان‌اندـ با هر دو چشم و به یکسان نگاه کنند و یا این که بر همگان به یکسان چشم فرو بندد.

فرشته باید بداند که همه‌ی آن‌ها که نام برده شد، ملت ایرانند. دادسرا آن گاه کارساز است که ابتدا این نگاه تصحیح شود. یعنی تبدیل نگاه تبعیض‌آمیز به نگاهی مبتنی بر برابری.

دادگستری در همه‌ی کشورها نماد ثبات، صطمأنینه، آرامش و عدم تأثر از تحولات سیاسی است. حتی در کشورهایی که حادترین تحولات سیاسی رخ می‌دهد، دادگستری با آرامش به کار خود را ادامه داده و نه تنها تابع تحولات سیاسی نمی‌شود بلکه به عنوان چشم بینای جامعه، سیاست‌مداران را مکلف به اجرای قانون می‌کند، مانند نمونه‌ی تحولات دو سه سال پیش پاکستان ـ همین پاکستان!ـ و ایجاد محدودیت برای ژنرال مشرف. بدین ترتیب حقوق تـابع سیاست نمی‌شود، حقوق سیاست را وادار به تمکین از قانون می‌کند.

۱۲ـ سرمایه‌ی ملت فقط نفت و معدن و کارخانه و مزرعه نیست. نهادهایی که یک ملت در طول زمان روی آن‌ها سرمایه گذاری کرده و در تجربه‌ای طولانی آن‌ها را می‌سازد نیز، بخش عمده‌ای از سرمایه‌ی مادی و معنوی ملت است. دادگستری ایران نیز محصول ۱۰۰ سال تجربه و ممارست قضایی مردم ایران بود. تصویب قانون دادگاه‌های عام و اجرای به مراتب خطرناک‌تر آن تیشه به ریشه‌ی سرمایه‌ی مادی و معنوی ملت زد.

۱۳ـ «جبران نابسامانی‌هایی که در طول چند سال گذشته... حادث شده است آسان نیست... بی‌شک آن چه نیاز فوری قوه‌ی قضاییه محسوب می‌شود، این است که احکام صادره از دادگاه‌ها تنها با در نظر گرفتن حق و عدل و به دور از هرگونه انگیزه‌ی سیاسی، جناحی و توصیه صادر شود.»

– از نامه‌ی ۱۵۵ نماینده‌ی مجلس به ریاست محترم قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ی بیان ۱۳۷۹/۳/۳۰ ـ

۱۴ـ «مقایسه‌ای میان مواجهه‌ی دستگاه قضایی با متهمان به قتل شادروان فروهر و زنده‌یاد پروانه اسکندری و برخی از نویسندگان، حمله به کوی دانشگاه و ترور حجاریان از یک سو و نحوه‌ی برخورد آن با روزنامه‌نگاران، دانشجویان و فعالان سیاسی از سوی دیگر نشان می‌دهد که برای «استحاله‌ی ویرانه‌ی سلف به آبادی خلف» راهی طولانی در پیش داریم. در حالی که متهمان به قتل‌های زنجیره‌ای با وثیقه آزاد می‌شوند، روزنامه‌نگارانی از قبیل اکبر گنجی و عمادالدین باقی... پیش از محاکمه و صدور رأی روانه زندان می‌شوند و وثیقه و ضمان برای آنان پذیرفته نمی‌گردد...»

– بخشی از نامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، روزنامه‌ی بهار ۱۳۷۹/۴/۲–

۱۵ـ قانون دادگاه‌های عام در اجرا، حتی به متن خود نیز وفادار نمانده است. نگرانی‌های مطروحه در نامه‌های بالا گفته مبنی بر وجود انگیزه‌ی سیاسی و برخورد تبعیض‌آمیز، عدم مراعات تساوی شهروندان در برابر قانون عمدتاً ناشی از نوع و نحوه اجرای این قانون است.

۱۶ـ مخاطب این مقاله حقوق‌دانان و وکلا هستند، درباره‌ی بخش سوم آن که همان «کمی سطح سواد و دانش حقوقی دادرسان است» در جهت پرهیز از طولانی شدن مطلب داوری را به خود آن‌ها واگذار می‌کنم.

۱۷ـ اکنون آیا امیدی به بهبود وضع هست؟

نگاهی به صفحه‌ی اول روزنامه‌ی همبستگی مورخ ۱۳۸۰/۸/۸ به سؤال

بالا پاسخ می‌دهد. ملاحظه بفرمایید:

«قوه‌ی قضاییه کمیته‌ای را مأمور نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های... شورای عالی امنیت ملی در رابطه با حوادث اخیر منطقه و افغانستان کرد. به گزارش معاون اجتماعی و اطلاع‌رسانی قوه‌ی قضاییه، در جلسه دیروز مسؤلان عالی قوه‌ی قضاییه که در حضور رییس این قوه برگزار شد، دادستان کل کشور، رییس سازمان بازرسی کل کشور، رییس دادگستری استان تهران و معاون اجتماعی این قوه به عنوان اعضای کمیته‌ی یاد شده انتخاب شدند. ریاست این کمیته با دادستان کل کشور خواهد بود. رییس قوه‌ی قضاییه در این جلسه از مسؤلان قضایی خواست با کسانی که مصوبات شورای عالی امنیت ملی را نقض می‌کنند برخورد قانونی کنند.

هاشمی شاهرودی گفت، هرگونه سخن و موضعی درباره‌ی سازش با استکبار و شیطان بزرگ ضربه به اقتدار ملی کشور و مصوبات شورای عالی امنیت ملی است.

وی از کسانی که از روی غفلت و ترس از رابطه و کرنش در برابر آمریکا دم می‌زنند انتقاد کرد و اظهار داشت، این سخن موضع ملت مسلمان ایران نیست. رییس قوه‌ی قضاییه تأکید کرد امنیت ما در استقلال کشور است و استقلال کشور در گرو اتکا و عمل به دین خدا و مخالفت با شیطان بزرگ و رژیم مستکبر است...»

۱۸ـ اظهار نظر اخیرالذکر که شبیه بیانیه‌ی سیاسی است و نیز اقدام مرتبط با آن نشان می‌دهد که امید چندانی به بهبود وضع نیست.

تفسیر سیاسی در تعارض با تفسیر علمی*

۱ـ ابهام آفرینی چیست؟ ابهام آفرینی پدیده‌ی رایج زمانه است. ابهام‌آفرینی یعنی گنگ و نامفهوم و پیچیده کردن قضایای ساده.

هنر بارز انسان متوسط جهان امروز، ساده کردن قضایای پیچیده است. چه در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد و چه در عرصه‌ی هنر و فرهنگ و مناسبات اجتماعی.

اما گویی برخی آدم‌ها، ساخته و پرداخته شده‌اند برای پیچیده کردن قضایای ساده. این ویژگی محصول علم است یا سیاست؟ محصول علم که نیست، بی‌شک محصول سیاست است. آن هم نه از نوع مدرن و امروزی آن. آن هم نه از نوع هماهنگ آن با نیازها و درخواست جهان امروز.

۲ـ بحث به نتیجه نمی‌رسد، مگر آن که به ویژگی‌های تفسیر علمی و تفسیر سیاسی و تعارض آن‌ها با یکدیگر در زمینه‌ی اختصاصی «قانون» توجه کنیم.

تفسیر علمی مبتنی بر عوامل زیر است:

الف ـ مراعات بی‌طرفی علمی

---

*- چاپ شده در روزنامه‌ی آزاد مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۸

ب ـ توجه به ساختار ادبی قانون

پ ـ توجه به ساختار زبانی قانون

ت ـ توجه به نیازها، ضرورت‌ها، پیش زمینه و اوضاع و احوال سیاسی ـ اجتماعی تصویب قانون

ث ـ توجه به ترکیب سیاسی ـ اجتماعی تصویب کنندگان قانون

ج ـ برخورداری تفسیر کننده یا تفسیر کنندگان از دانش حقوقی روز آمد.

۳ـ تفسیر سیاسی مبتنی بر عوامل زیر است:

الف ـ عدم مراعات بی‌طرفی علمی

ب ـ بی‌توجهی به ساختار ادبی قانون

پ ـ بی‌توجهی به ساختار زبانی قانون

ت ـ بی‌توجهی به نیازها، ضرورت‌ها، پیش زمینه و اوضـاع و احـوال سیاسی ـ اجتماعی تصویب قانون

ث ـ عدم توجه به ترکیب سیاسی ـ اجتماعی تصویب کنندگان قانون در مقطع زمانی تصویب آن

ج ـ عدم برخورداری تفسیر کننده یا تـفسیر کـنندگان از دانش حـقوقی روزآمد

چ ـ تحمیل سلیقه‌ی سیاسی روز تفسیر کنندگان بر قانون

۴ـ آن چه که گفته شد درباره‌ی تفسیر مواد یا موارد مبهم قانونی است نه تحمیل ابهام بر مواد و موارد روشن و سپس اعمال سلیقه‌ی سیاسی روز بر آن‌ها در قالب تفسیر.

اینک منصرف از ورود در بحث مربوط به مراجع تـفسرکننده‌ی قـانون اساسی و قوانین عادی این سؤال مطرح است:

آیا تفسیر قضایی یعنی همان انطباق مواد قانونی بر مورد مطروحه در یک

پرونده، می‌تواند فارغ از وجه علمی و دارای جنبه‌ی سیاسی باشد؟ پاسخ مثبت است زیرا:

۴/۱ـ تشبث برخی دادگاه‌ها به قانون متروک اقدامات تأمینی مورخ ۱۳۳۹/۲/۱۲ از موارد جایگزینی تفسیر سیاسی با تفسیر علمی از قانون است.

۵ـ ماده‌ی یک قانون[12] مورد اشاره می‌گوید:

«اقدامات تأمینی عبارتند از تدابیری که دادگاه برای جلوگیری از تکرار جرم (جنحه یا جنایت) درباره‌ی مجرمین خطرناک اتخاذ می‌کند. مجرمین خطرناک کسانی هستند که سوابق و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان و کیفیت ارتکاب و جرم ارتکابی آنان را در مظان ارتکاب جرم در آینده قرار دهد، اعم از این که قانوناً مسؤول باشند یا غیرمسؤول. صدور حکم اقدام تأمینی از طرف دادگاه وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد.»

٦ـ قانون اقدامات تأمینی در تاریخ دوازدهم اردیبهشت ۱۳۳۹ تصویب شده است. هفت سالی بیشتر از کودتای ضدملی ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق نمی‌گذرد. عوامل دخیل در کودتا، از قبیل دارودسته‌ی «شعبان بی‌مخ» یکه تازی می‌کنند، به نحوی که حکومت برخاسته از کودتا نیز از دست آنان به تنگ آمده است. این قانون که حتی به نظر سخن‌گوی قوه قضاییه در مورد گروه‌های فشار قابل اجرا نیست، اینک در مورد مطبوعات اجرا می‌شود.

۷ـ طول و عرض قانون اقدامات تأمینی را که نگاه می‌کنی به کلمات زیر برخورد می‌کنی:

«مجرمین مجنون و مختل‌المشاعر، مجرمین به عادت، تیمارستان مجرمین، مجرمین معتاد به استعمال الکل و مواد مخدر، پزشک متخصص امراض روحی، فاقد قوه‌ی ممیزه، قوادی و فحشا، بیعید در سلول، ولگرد و قواد، فحشا و تکدی، عدم استعداد و لیاقت آموزش حرفه، ضبط اشیاء

خطرناک و اجناس قاچاق.»

۸ـ آیا بین این عناوین و اتهامات و جریان آزاد اطلاع‌رسانی یعنی همان کاری که سردبیران، نویسندگان و طراحان انجام می‌دهند، سنخیتی موجود است؟ با اتکاء و استناد به قانون مطبوعات و دخالت «مدعی‌العموم» و ورود شاکی‌های ریز و درشت، ظرف مدت کوتاه نشریات بسیاری تعطیل شد که اینک بنا به گفته‌ی معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد تعداد آن‌ها به پنجاه و شش مورد رسیده است. گویا همین یک کار مانده بود. تشبث به اقدامات تأمینی و گذاشتن مطبوعاتی‌ها در ردیف ولگردان.

۹ـ آن چه که گفته شد نمونه‌ای است از تحمیل تفسیر سیاسی بر تفسیر علمی در وجه قضایی آن. درباره‌ی تفسیر قانون اساسی و انطباق مصوبات مجلس با شرع مقدس و نیز قانون اساسی سخن‌ها بسیار است.

کمیسیون‌های کارشناسی افاقه نمی‌کند، چشم فرشته لوچ است.

۱ـ متأسفانه پایه‌های قوه‌ی قضاییه ناقص و ناهموار نهاده شده است. این دیوار از اساس کج نهاده شده و هیچ تناسبی نه با وضع موجود دنیا دارد و نه با وضع بودجه و نه با آن چه در فقه و اسلام در مورد قضاوت آمده و نه آن چه در قانون اساسی با عنوان مسوؤلیت قضاوت آمده است.

– رئیس قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۱/۲/۱۴ –

۲ـ نه، نه! دیوار دادگستری ایران از ابتدا کج نبوده است. دادگستری ایران در تابستان سال ۱۳۷۴ با اقدامی فشرده و ضربتی به یک باره تخریب شد و در همین تابستان پایه‌های ناقص و ناهمواری بر آن خرابه‌ها برجای گذاشته شد.

۲/۱ـ تابستان داغ و دودآلود سال ۱۳۷۴، فصل لعن و نفرین و تعریف و تمجید بود. لعن و نفرین مردمان سرگردان در راه پله‌های مجتمع‌های قضایی تازه تأسیس... از یک سو و تعریف و تمجید بانیان تشکیلات جدید قضایی در تبیین معجزه‌ی تازه‌ی خویش... از سوی دیگر. معجزه‌ای که هزار و یک خاصیت داشت. از جمله و حتی، کاهش جرایم در نتیجه‌ی اجرای قانون دادگاه‌های عام در فلان بخش از دارقوزآباد.

– بخشی از مقاله‌ی مؤلف تحت عنوان دادگاه‌های عام در آیینه‌ی ملت، روزنامه‌ی جامعه – ۱۳۷۷/۴/۲۳

۳ـ دادگستری ایران موزه‌ی ملی ایران بود. موزه‌ی ملی‌ای که در تابستان ۱۳۷۴ بیش از ۸۰ سال عمر داشت و بر مبنای خواست تاریخی ملت و با شعار عدالت‌خانه شکل گرفته بود. در آن جاها از جهان که موزه‌ی ملی وجود دارد، هرگاه که آثار باستانی جدیدی از خاک درمی‌آید ـ و روانه‌ی کشورهای غنی‌تر نمی‌شود ـ و یا این که هنرمندان معاصر، آثار بدیع جهان شمول می‌سازند، آن‌ها را در جاهای خالی موزه گذاشته و یا این که محل‌های تازه‌ای برای آن‌ها در نظر می‌گیرند. در هیچ جای دنیا رسم نیست که به بهانه‌ی گذاشتن اشایی جدید در موزه، اساس آن راکه طی ده‌ها سال شکل گرفته است بر هم زده و زیر و رو کنند. چرا که این زیر و رو کردن موجب شکستن و صدمه دیدن و گم شدن و یا کش رفتن برخی از آثار گران‌قدر باستانی و معاصر می‌شود. دادگستری ایران یا به تعبیر این نوشته موزه‌ی ملی ایران در تابستان سال ۱۳۷۴ زیر و رو شد.

۳/۱ـ ویژگی قانون دادگاه‌های عام نه‌تنها در ذات و ماهیت منفی و مخرب آن، نه‌تنها در مغایرت آن با دست‌آوردهای پیش رفته‌ی دانش حقوقی جهان و نیز کشور ما و نه‌تنها در تضاد ماهوی آن با قانون اساسی، بلکه از جهت نحوه‌ی اجرای به مراتب مخرب‌تر آن بود. نحوه‌ی اجرایی که آن را بیش از پیش در مقابل قانون اساسی قرار داد. اثرات منفی قانون پرنقیصه‌ی دادگاه‌های عام قابل محدود کردن بود، به این شرط که اجرای آن به طریق کارشناسانه و دقیق صورت می‌گرفت. اما این گونه نشد و علی‌رغم پیش‌بینی همان قانون بر اجرای تدریجی ۵ ساله، این امر به صورت اقدام گروه ضربت انجام شد... طبیعی‌ترین، کارشناسانه‌ترین و بی‌طرفانه‌ترین راه اجرای قانون پراشکال جدید، ابلاغ آن به تشکیلات واقعاً موجود قضایی بود. اجرای بی‌طرفانه و کارشناسانه‌ی همان قانون مستلزم زیر و رو کردن تشکیلات قضایی و ایراد ضربه‌ی سهمگین بر پیکر کم‌توان آن نبود.

– بخشی دیگر از همان مقاله و همان روزنامه –

۴ـ آن چه با کیفیت بالا بر دادگستری ایران رفت، برنامه‌ای از پیش طراحی شده بود، که حداقل ۴، ۵ سال بر روی آن کار شده بود برنامه‌ای که منجر به

خروج قضات تحصیل کرده‌ی قدیمی و ورود خیل دادرسان کم‌تجربه‌ی ناشناخته‌ی جدید به دستگاه قضایی گشت.

۱/۴- آیت‌الله شاهرودی با اشاره به سفر خود به بوشهر گفت: در این سفر آقای نیازی از زندان بازدید کرد. پرونده‌ی ۸۷ نفر از زندانی‌ها را دیده بودند. یا پرونده گم شده بود. یا حکم را اجرا نکرده بودند.

- رئیس قوه‌ی قضائیه روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۱/۲/۱۴ -

۱/۱/۴- بوشهر که هیچ، در همین تهران خودمان، اکنون ۷ سال پس از اجرای قانون دادگاه‌های عام پرونده‌های ۹، ۱۰ ساله‌ای هست که یا گم شده است یا در چم و خم ناشی از نابسامانی دادگاه‌های عام به نتیجه‌ی نهائی نرسیده است. چرا؟

۵- مدتی پیش از اجرای قانون دادگاه‌های عام، آخرین رئیس کل دادگستری استان تهران - پیش از شروع مرحله‌ی ریزش - آقای صفدری بود. دادگاه‌های حقوقی ۱، کیفری ۱، شعب دیوان عالی کشور و دادستانی کل کشور در ساختمان کاخ دادگستری مستقر بود. پیش از آقای صفدری و نیز تا پایان دوره‌ی کاری مستعجل ایشان همواره درب اتاق رئیس کل و معاونین او بر روی همه‌ی مراجعان - اعم از وکلای دادگستری و نیز مردم عادی - باز بود. یک ویژگی دیگر نیز در آقای صفدری موجود بود و آن همان گشاده‌رویی ایشان بود. آقای صفدری رفت و زود هم رفت. درب باز را نیز با خود برد و از آن پس دیگر دست‌یابی به رئیس کل و نیز معاونین ایشان حتی در نواحی دادگستری مشکل گشت. چرا که نگاه به عدالت عوض شده بود.

۱/۵- مقایسه‌ای میان مواجهه‌ی دستگاه قضایی با متهمان به قتل شادروان فروهر و زنده یاد پروانه اسکندری و برخی از نویسندگان، حمله به کوی دانشگاه و ترور حجاریان از یک سو و نحوه‌ی برخورد آن با روزنامه‌نگاران، دانشجویان و فعالان سیاسی از سوی دیگر، نشان می‌دهد که برای استحاله‌ی ویرانه‌ی سلف به آبادی خلف راهی طولانی در پیش رو داریم. در حالی که متهمان به قتل‌های زنجیره‌ای با وثیقه آزاد می‌شوند، روزنامه‌نگارانی از قبیل

اکبر گنجی و عمادالدین باقی... پیش از محاکمه و صدور رأی روانه‌ی زندان می‌شوند و وثیقه و ضمان برای آنان پذیرفته نمی‌گردد...

- بخشی از نامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، روزنامه‌ی بهار ۱۲۷۹/۴/۲ -

٦ـ اگر پرونده‌ها کارشناسی شود، خیلی از بحث‌های مطبوعاتی علیه قوه‌ی قضائیه مطرح نخواهد شد... بسیاری از اشکالات که از طرف برخی از مطبوعات با جنبه‌های سیاسی به دستگاه قضایی وارد می‌شود، به علت فقدان کارشناسی دقیق است، که می‌توان با ایجاد کمیسیون‌های کارشناسی در دادگستری‌ها، هم دقت و سرعت رسیدگی را بالا برد و هم از ایراد مطالب بی‌اساس بر ضد دستگاه قضایی جلوگیری کرد.

- رئیس قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۱/۲/۱۴ -

٦/١ـ این نوشته بر آن است که بگوید از قضا ایرادهای مطروحه توسط مطبوعات علیه دستگاه قضایی متوجه‌ی جنبه‌های سیاسی آن است و «اکنون دیگر ـ اقداماتی مانند ایجاد کمیسیون‌های کارشناسی و احیای دادسرا، داروی درد نیست. چرا که ابتدا و پیش از هر اقدام دیگر باید چشم فرشته را درمان کرد. فرشته باید یاد بگیرد که همگان را... با هر دو چشم و به یکسان نگاه کند... ایجاد کمیسیون‌های کارشناسی و احیای دادسرا آن‌گاه کارساز است که ابتدا این نگاه تصحیح شود. یعنی تبدیل نگاه تبعیض‌آمیز به نگاهی مبتنی بر برابری.»

- بخش عمده‌ی مطالب داخل گیومه به نقل از مقاله‌ی دادسرا افاقه نمی‌کند، چشم فرشته لوچ است. چاپ شده در روزنامه‌ی حیات نو ۱۳۷۹/۳/۲۹ -

٧ـ هدف از نمونه‌برداری از مقالات پیشین این است که آن چه اینک ریاست محترم قوه‌ی قضاییه، پس از سه سال مدیریت بر دادگستری ایران می‌گویند، پیش از این به کرات و بارها از سوی همان روزنامه‌ها گفته شده است. نشریاتی که به گفته‌ی سخن‌گوی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات:

٧/١ـ از اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ تا کنون، ۸۲ نشریه در سراسر کشور توقیف شده است... بازداشت‌های غیرقانونی و صدور پاره‌ای از احکام دوباره از سر

گرفته شده و این رفتارها، نگرانی‌هایی را برای انجمن دفاع از مطبوعات ایجاد کرده است... شمس‌الواعظین ابراز امیدواری کرد که با رفع توقیف از مطبوعات و آزادی روزنامه‌نگاران، رکن چهارم دموکراسی بتواند در جهت تقویت و تثبیت قوای دیگر عمل کند... همزمان با بالا رفتن شاخصه‌های حقوق بشری در ایران، گردش آزاد اخبار و اطلاعات تضمین شود... گردش آزاد اطلاعات و اخبار می‌تواند موقعیت ایران در جهان را بهبود بخشد.

– ماشاءالله شمس‌الواعظین سردبیر روزنامه‌ی توقیف شده‌ی جامعه، توس، نشاط و عصر آزادگان چاپ شده در روزنامه‌ی بنیان ۱۳۸۰/۲/۱۴ –

۸ـ واقعاً همین طور است که آقای شمس می‌گوید. اگر رکن چهارم دموکراسی یا به عبارت دیگر تنها رکن دموکراسی، در محاق توقیف و تعطیل گرفتار نشده بود، وضعیت دادگستری امروز ایران، آن نبود که رئیس محترم قوه‌ی قضائیه ـ بی‌ترس از توقیف و تهدید و برچسب و پرونده‌سازی ـ خود به افشای آن می‌پردازد.

۹ـ باید در دستگاه قضایی تحول ایجاد کنیم. اگر این تحول ایجاد نشود، با این همه تلاش‌های طاقت‌فرسا، فقط خودمان را خسته می‌کنیم و باز در جای خود ایستاده‌ایم... صد و هفتاد هزار نفر زندانی داریم. اما این آمار محکومان است. اگر آمار روزانه را بخوانیم... هشتصد هزار نفر، یک میلیون نفر... زندانی بازداشت موقت داریم... اسمش بازداشت موقت است. چه فرقی می‌کند. حکم سه ماه زندان باشد یا سه ماه بازداشت موقت.

۹/۱ـ جمع بین فرمایشات رئیس محترم قوه‌ی قضائیه و عرایض سردبیر و زندانی پیشین، ما را به رقم یک میلیون و هشتاد و دو مورد بازداشت موقت می‌رساند. یک میلیون نفر آدم‌ها ـ که برخی از آنان روزنامه‌نگار بوده‌اند و اکنون نیز هستند ـ و هشتاد و دو مورد، روزنامه‌ها. بد نیست به اشاره، نکته‌ای را به اطلاع ریاست محترم قوه‌ی قضائیه برسانم و آن همان اجرای بازداشت‌های موقت تحت عنوان قرار وثیقه است. در ظاهر قرار وثیقه صادر می‌شود. حال آن که تا چند روز و شاید چند هفته سند نمی‌پذیرند. چند روز را خود دیده‌ام.

چند هفته‌اش بماند برای بعد.

۱۰ـ وقتی می‌بینی در جامعه فساد زیاد است و ناامنی هست باید فکری به حال آن بکنیم. این ربطی به شکل پرونده و رسیدگی ندارد. یکی از حقوق مردم، دادن آزادی‌های مشروع است. باید کاری کنیم تا مفاسد اقتصادی از دامن نظام بیرون برود و مفاسد اخلاقی و اجتماعی کم شود.

ـ رئیس محترم قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۱/۲/۱۴ ـ

۱/۱۰ـ چرا ربط دارد. به دو چیز خیلی ربط دارد. یکی به شکل پرونده و نحوه‌ی رسیدگی و دیگری به گردش آزاد اخبار و اطلاعات. این هر دو موجب می‌شود تا مفاسداقتصادی، اخلاقی واجتماعی کاهش یابد. آن هم با چه سرعتی.

۱/۱/۱۰ـ دادرسی یعنی تشریفات، یعنی کلاه و ردای قضاوت. یعنی ابهت و شکوه دادگاه و قاضی. اگر دادرسی از مراعات دقیق تشریفات آن شروع نشود، نتیجه‌گیری قانونی و عادلانه از آن دشوار و دور از دسترس خواهد بود. ـ بسیار دشوار ـ آیین دادرسی کیفری، همان تشریفات دادرسی کیفری است. پیوندی عمیق بین صورت و محتوی در دادرسی وجود دارد. دادرسی همانند پارسایی و عبادت است. همان گونه که مقدمات و تشریفات عبادت جزء جدایی‌ناپذیر و ضروری آن است مراعات تشریفات دادرسی نیز ـ از ابتدا تا پایان ـ بخش اجتناب‌ناپذیر آن است.

ـ بخشی از مقاله‌ی دادسرا افاقه نمی‌کند... نوشته‌ی مؤلف روزنامه‌ی حیات نو ۱۳۷۹/۳/۲۹ ـ

۱۱ـ ما در دادگستری تهران منطقی و عاقلانه کار نمی‌کنیم بلکه عاشقانه کار می‌کنیم و چنان خود را وقف کرده‌ایم که شب و روز و تعطیلی نداریم... ما آنقدر با اعتقاد کار می‌کنیم که امام زمان (عج) را در جلسات خود حاضر می‌بینیم.

ـ حجت‌الاسلام علیزاده، رئیس کل دادگستری استان تهران، روزنامه‌ی نوروز ۱۳۸۱/۲/۱۴ ـ

۱/۱۱ـ عجب فرمایشاتی؟ حالا به نتیجه رسیدید آقای شاهرودی؟ رمز

عقب‌گرد دادگستری ایران، رمز افزایش مشکلات اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ناکارآمدی دادگستری ایران در چیست؟

در این که منطقی و عاقلانه کار نمی‌کنند. در این که حساب خود را با حساب موعود مردم یکی می‌دانند. در این که از مقدسات مردم برای امور جاری عرفی خرج می‌کنند. اموری که به‌گفته‌ی جناب عالی نیاز به تدبیر دارد و نظام قضایی موفق بدون تدبیر کافی نیست.

۱۲ـ در برخی از اتاق‌های برخی ساختمان‌های دادگستری شعاری با این مضمون نوشته شده است:

«هرگاه سیاست از در وارد شود، عدالت از پنجره خارج خواهد شد.»

اگر در کنار این نوشته ـ که همواره از آن رو برمی‌گردانم ـ یک دوربین فیلم‌برداری مخفی گذاشته شود، به نحوی که عکس‌العمل چهره‌ها را ثبت کند، گفتنی‌ها خواهد داشت. چهره‌ها خیلی چیزها را می‌گویند که زبان‌ها نمی‌گویند. البته اگر بگویند دادگستری ایران واقعاً «داد» گستر می‌شود. می‌دانید چرا زبان‌ها نمی‌گویند؟

به لحاظ عدم امنیت. به لحاظ ترس از تهدید و برچسب. به لحاظ امکان تعقیب. آن کس که می‌گوید و می‌نویسد، کشورش را دوست دارد. مردمش را دوست دارد. اجرای عدالت باید همراه با منطق و عاقلانه باشد. برخلاف نوشتن که اینک و این‌جا عاقلانه نیست. آری این امر خطیر مقدس عاشقانه است. خدایا مخواه که عشق برای هیچ تنابنده‌ای مکافات داشته باشد.

۱۳ـ ضعف ماهوی قانون و اشکال در اجرای آن و به طور کلی به سامان نبودن دادگستری موریانه‌ی جان سختی است که پایه‌های جامعه را نه به تدریج که به سرعت خواهد خورد... دروازه‌ی اصلاح کلی همه‌ی امور هر کشور، دادگستری آن کشور است. آبادانی کشور در گرو صحت عمل قوه‌ی قضاییه است. زیرا اگر همه‌ی امور مملکت به سامان باشد و دادگستری نابسامان همه چیز ویران خواهد شد.

ـ بخشی از مقاله‌ی مؤلف تحت عنوان دادگاه‌های عام در آینه‌ی ملت. روزنامه‌ی جامعه ـ ۷۴/۴/۲۳

۱۴ـ دردم از او هست و درمان نیز هم. آن چه که گفته شد، شمه‌ای موجز از وضعیت موجود دستگاه قضایی است. اما اینک چه باید کرد؟

۱۵ـ راه حل ساده و حداقلی، همان احیای وضع قضایی پیشین است همان وضع مستقر پیش از سال ۱۳۷۴. آن هم به نحو دقیق و کارشناسانه. سیستم قضایی سابق، دارای دادسراهای نواحی بود. هر دادسرای ناحیه، دادستان، دادیار، بازپرس و تعدادی دادگاه داشت. اینک نیز ضروری است پس از بازنگری علمی و کارشناسانه در قوانین در جهت احیای آیین دادرسی کیفری گذشته هر یک از مجتمع‌های قضایی موجود، بدون ایجاد تغییرات جدی در تشکیلات واقعاً موجود آن، تبدیل به دادسرای ناحیه شده و دادرسان جوان‌تر ـ چه به لحاظ سنی و چه به لحاظ دانش و تجربه‌ی قضایی ـ با حفظ ابلاغ قضایی، به سمت دادیار و بازپرس تعیین شوند.

آموزش و تجهیز دادرسان به دانش پیشرفته‌ی قضایی روز و جذب قضات تحصیل کرده‌ی بی‌طرف، گام‌های تدریجی بعدی است. این گونه است که با تحمل کم‌ترین خسارت، ظرف چند سال می‌توان به کمی پیش از تابستان سال ۱۳۷۴ نزدیک شد. در غیر این صورت با موجی جدید از نابسامانی مواجه خواهیم شد... اما... باید پیش از هر چیز فکری به حال چشمان فرشته کرد. چرا که هیچ چیز به سامان نمی‌شود، مگر آن‌که فرشته متانت خود را بازدید و هر دو چشم خویش را به یکسان بازکرده و شاهین ترازوی داد را هم‌سان و میزان کند. آن‌گاه است که همه چیز به سامان خواهد شد.

۱۶ـ بخشی از راه حل همان است که در بالا و باز هم از نوشته‌ی «دادسرا افاقه نمی‌کند...» ملاحظه کردید. بخش‌های دیگری هم هست، حفظ استقلال قضات و برکنار نکردن آن‌ها به هنگام ابراز استقلال رأی. تجهیز دادسرا و دادگاه انتظامی به قضات تحصیل کرده‌ی سپید موی بی‌طرف غیرسیاسی و عدم تعرض به جایگاه والای آن می‌تواند در بهبود نسبی و تدریجی اوضاع مؤثر باشد.

– چاپ شده در روزنامه‌ی نوروز شماره‌ی... با اندکی تغییر در عنوان و محتوی –

حکایت سرقفلی دکان مش رحیم*

۱ـ بازگشت به گذشته «flashbak»

خدا عمرت بده مش رحیم، از وقتی که تو به این محل اومدی بازارچه رونق گرفته و کار و کاسبی ما هم بهتر شده. ناهار بازار که می‌شه فرصت سر خاروندن نداریم. مثل مور و ملخ مشتری‌یا می‌ریزن سرم. ـ یاالله چرا معطلی بچه، یه چایی بریز برای مش رحیم.

مش رحیم استکان چای داغ را برمی‌دارد. آن را در نعلبکی می‌ریزد و پیش از آن‌که نعلبکی را به لب‌های خود نزدیک کند، شاگردش او را صدا می‌زند.

ـ آهای مش رحیم بیا حساب کن که درشکه در حال حرکته.

کافه‌چی راست می‌گفت. مش رحیم چلنگر اواخر زمستان سال ۱۳۲۸، دکان دو نبش چسبیده به بازارچه را اجاره کرده بود.

همین که اهالی در و دهات اطراف شنیدند که مش رحیم چلنگر بیل و کلنگ و داس و اره می‌سازد و نعل اسب‌ها را عوض و چرخ گاری‌ها را تعمیر

---

* چاپ شده در فصل‌نامه‌ی جستارهای شهرسازی شماره‌ی اول

می‌کند، از اطراف و اکناف، دهقانان و درشکه‌چی‌ها و گاری‌چی‌ها به دکان مش رحیم هجوم آوردند. تنها که نه. با خود مرغ و خروس و تخم‌مرغ و ماست و سرشیر و کره و پنیر، شیر محلی و گوسفند و گاو هم به شهر می‌آوردند. تا مش رحیم چرخ گاری را درست کند و یا نعل اسب را عوض کند، همه‌ی اینا رو می‌فروختن و به جای آن قند و شکر و پارچه و سیگار و کبریت و خرت و پرت‌های دیگر می‌خریدند و بعد از آن که ناهار را در قهوه‌خانه نوش جان می‌کردند، ده یاالله برو به طرف خانه. زمستان که می‌شد و راه‌ها را برف می‌گرفت. بعضی شب‌ها مجبور می‌شدند گوشه‌ی قهوه‌خانه بخوابند. این بود که کافه‌چی خوش‌اقبال ما، یواش یواش به این فکر افتاد که «مسافرخانه طوری» برای بیتوته‌ی شب از راه مانده‌ها روبراه کند.

همه‌ی آن چه که از رونق کار مش رحیم چلنگر و کل ممد کافه‌چی گفتم، برمی‌گردد به داستان سرقفلی. حالا می‌خواهم با زبانی دیگر به شما بگویم که سرقفلی چیست؟ چرا که نوه‌های مش رحیم چلنگر و کل ممد کافه‌چی ۴۰ سال بعد برای مشاوره درباره‌ی همان دکان و نیز قهوه‌خانه‌ی باقی مانده از پدربزرگشان به من مراجعه کردند. نوه‌ی مش رحیم مهندس صنایع بود و نوه‌ی کل ممد تحصیل کرده‌ی توریسم و هتل‌داری و از قضا هر دو با هم دوست و هم‌پیمان بودند.

اولی می‌خواست کارگاه توسعه یافته‌ی صنعتی پدر بزرگش را واگذار کند و دومی به فکر نوسازی مسافرخانه‌ی قدیمی و تبدیل آن به یک هتل مدرن بود. اگر می‌خواهید بدانید که من به آن‌ها چه گفتم از فضای قصه خارج شده و وارد بحث جدی سرقفلی بشوید. البته سعی می‌کنم آن را هم با زبانی نزدیک به قصه برایتان تعریف کنم.

۲ـ انتقال به غیر چیست؟

۲/۱ـ صدر مادهی ۱۹ قانون روابط[۱۳] موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦/۵/۲ میگوید:

«در صورتی که مستأجر محل کسب و پیشه یا تجارت به موجب اجارهنامه حق انتقال به غیر داشته باشد، میتواند برای همان شغل یا مشابه آن، منافع مورد اجاره را با سند رسمی به دیگری انتقال دهد.»

۲/۱/۱ـ در اجارهنامهی مش رحیم، حق انتقال کارگاه آهنگری به دیگری قید نشده بود. مش رحیم که به رحمت ایزدی پیوست، تا مدتی تنها پسر او در مغازه به شغل پدری ادامه میداد. اما اینک نوهی مش رحیم مهندس صنایع بود و در فکر راهاندازی کارخانهی تولید قطعات اتومبیل. در حالی که زمین کارگاه پدر بزرگ برای احداث کارخانه کوچک بود. به علاوه ۴۰ سال از آن روزگار میگذشت، شهر توسعه پیداکرده و طرح جامع و تفضیلی آن تصویب شده بود و کارخانه را نمیشد در مرکز شهر برپا کرد. اجارهنامهی مش رحیم هم مشمول بند میانی مادهی ۱۹ بالاگفته بود به این شرح که میخوانید:

۲/۲ـ هرگاه در اجارهنامه، حق انتقال به غیر سلب شده یا اجارهنامهای در بین نبوده و مالک راضی به انتقال به غیر نباشد، باید در مقابل تخلیهی مورد اجاره، حق کسب یا پیشه یا تجارت مستأجر را بپردازد والاّ مستأجر میتواند برای تنظیم سند انتقال به دادگاه مراجعه کند. در این صورت دادگاه حکم به تجویز انتقال منافع مورد اجاره به غیر و تنظیم سند انتقال در دفترخانهی تنظیم کنندهی سند اجارهنامهی سابق یا دفترخانهی نزدیک ملک ـ اگر اجارهنامهی رسمی در بین نباشد ـ صادر و رونوشت آن را به دفترخانهی مربوط ارسال مینماید و مراتب را به موجر نیز اعلام خواهد نمود. مستأجر جدید از هر حیث نسبت به تمام شرایط اجاره، قائم مقام مستأجر سابق خواهد بود.

۲/۲/۱- در اجاره‌نامه‌ی مش رحیم حقی مبنی بر انتقال کارگاه به دیگری قید نشده بود و بازماندگان مالک نیز از یک سو به درخواست نوه‌ی مش رحیم برای واگذاری کارگاه به دیگری پاسخ مثبت نمی‌دادند و از سوی دیگر حاضر نبودند، کارگاه را تحویل گرفته و حق کسب و پیشه‌ی مش رحیم مرحوم را به نوه‌اش بپردازند. با توجه به این بن‌بست بود که مهندس جوان غیرمطلع به نکات حقوقی، به سراغ من آمد. در همان جلسه‌ی اول، پس از شنیدن حرف‌هایش و با نگاهی کوتاه به اجاره‌نامه‌اش به او گفتم که مشکلش را حل خواهم کرد.

۲/۲/۲- پس از آن که وکالت‌نامه‌ی دادگستری تنظیم و از طرف من و مهندس جوان امضاء شد، اصول اسناد و مدارک خود را به دفتر تسلیم کرد.

مرحله‌ی بعدی کار تنظیم دادخواست تجویز انتقال منافع به غیر و تقدیم آن به دادگاه بود.

پس از تعیین جلسه‌ی رسیدگی، دادخواست به بازماندگان مالک ـ همان ورثه ـ ابلاغ شد. آنان می‌توانستند و حق داشتند در این مرحله نیز تقاضا کنند که مورد اجاره در قبال پرداخت حق کسب و پیشه به خودشان تسلیم شود. در این صورت دادگاه با تعیین کارشناس میزان حق کسب و پیشه را احراز کرده و به آن‌ها سه ماه مهلت می‌داد که آن را به صندوق دادگستری سپرده و سپس ملک را تحویل بگیرند و از قضا این کار به نفع آن‌ها نیز بود. چراکه معمولاً حق کسب و پیشه‌ی تعیین شده توسط کارشناس، کمتر از ارزش واقعی روز ملک است.

به هر حال آنان چنین درخواستی نداشتند و این را می‌شد از ابتدا نیز حدس زد. اشاره به یک نکته نیز لازم است و آن این است که عنوان این نوشته «حکایت سرقفلی دکان مش رحیم» است حال آن که تا این جا یکریز از حق کسب و پیشه یا تجارت بحث شده است. اگر حوصله کنید در جای مناسب

خواهم گفت که این هر دو، یکی است.

۲/۲/۳ـ در نهایت دادگاه اجازه داد که نوه‌ی مش رحیم کارگاه را به هر کس و به هر مبلغ که خواست واگذار کند. در این مرحله، من طی لایحه‌ای از دادگاه درخواست کردم که از یک سو رونوشت یا به عبارت دیگر تصویر حکم را به دفتر اسناد رسمی ارسال نماید و از سوی دیگر مراتب تنظیم اجاره‌نامه‌ی رسمی جدید را به موجر ـ همان ورثه‌ی مالک ـ ابلاغ کند. ذیل ماده‌ی نوزده قانون مورد[19] بحث می‌گوید:

«هرگاه ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، منافع مورد اجاره با سند رسمی به مستأجر جدید انتقال داده نشود، حکم مزبور ملغی‌الاثر خواهد بود.»

با توجه به این بخش از قانون، به مهندس جوان تذکر داده شد که در مدت ٦ ماه موردنظر، کارگاه را به هر کس که مایل است، با تنظیم سند رسمی در دفترخانه واگذار کند. او نیز همین کار را انجام داد.

۲/۲/۴ـ اگر مهندس جوان بدون مشاوره کارگاه را به دیگری واگذار کرده بود، هم خود را به دردسر می‌انداخت و هم خریدار را. چرا که تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر فاقد حق انتقال به غیر، بدون رضایت موجر و یا بدون دریافت حکم از دادگاه مورد اجاره را به دیگری واگذار نماید. موجر می‌تواند با مراجعه به دادگاه حکم تخلیه بگیرد. در این صورت ضمن اجرای حکم تخلیه علیه آن کس که متصرف است، نصف حق کسب و پیشه با جلب نظر کارشناس به او داده خواهد شد.

۳ـ تعدی و تفریط چیست؟

اگر نوه‌ی کل ممد که قصد داشت مسافرخانه را به هتل تبدیل کند، پیش از مشاوره بیل و کلنگ برداشته و در و دیوار و ستون‌ها را تغییر می‌داد، ماحصل یک عمر کافه‌داری و مسافرخانه‌داری پدر بزرگ خود را یک شبه بر باد

می‌داد. چرا که ماده‌ی[۱۴] شانزده قانون روابط موجر و مستأجر مورد بحث ۹ بند و ۴ تبصره درباره‌ی شرایط تخلیه‌ی مورد اجاره توسط موجر دارد. از جمله بند ۸ آن که ـ نقل به مضمون ـ می‌گوید:

«در صورتی که مستأجر در مورد اجاره تعدی یا تفریط کرده باشد، موجر می‌تواند مورد اجاره را تخلیه کند بدون آن که یک ریال به مستأجر بپردازد.»

تفاوت نوه‌ی مش رحیم با نوه‌ی کل ممد این بود که اگر اولی مشاوره نمی‌کرد و محل را به دیگری می‌داد، حداقل نصف حق کسب و پیشه نصیب آن دیگری می‌شد. اما اگر دومی تغییرات اساسی در مسافرخانه ایجاد می‌کرد، دیناری نصیبش نمی‌شد. از این رو به او گفته شد که می‌تواند با تمیزکاری و تغییر تزئینات داخلی، مسافرخانه‌ای تمیز و امروزی و درجه یک درست کند. اما نباید و نمی‌تواند در و دیوار را جابه‌جا کند.

۳/۱ـ با توجه به این که طرح نوه‌ی کل ممد که کارشناس توریسم بود و تحصیلاتی هم در این زمینه داشت، احداث یک هتل مدرن بود نه یک مسافرخانه‌ی درجه‌ی یک. ورثه‌ی مالک او را به دفتر دعوت کرده و طی دو جلسه با آن‌ها به توافقی مبنی بر تعیین ارزش عرصه و اعیانی محل قهوه‌خانه و مسافرخانه توسط کارشناس مورد اطمینان دست یافتیم. بدین ترتیب مشکل او از طریق داوری حل شد. در این مرحله من نه به عنوان وکیل مدافع تمام عیار نوه‌ی کل ممد بکله به عنوان داور مورد اعتماد دو طرف ایفای نقش کردم. کارشناس منتخب نیز، هم کاردان و کارآمد بود و هم بی‌طرف و درستکار. از این رو قضیه‌ی دوم نیز به خوبی تمام شد. هتل‌دار جوان قیمت عرصه و اعیانی موارد اجاره‌ی پدر بزرگ خود را که کم‌تر از ارزش حق کسب پیشه‌ی آن بود به ورثه‌ی مالک داد و سپس هتل موردنظر خود را در همان محل ساخت و برپا کرد.

۴ـ حق کسب و پیشه و تجارت یا سرقفلی؟

در مواردی دیده و شنیده‌ام که برخی این دو عنوان را از هم تفکیک کرده و برای هر کدام منشأ حقوقی متفاوتی فرض می‌کنند. اما این طور نیست. حق کسب و پیشه یا تجارت عنوان جدید و امروزی همان سرقفلی است.

روز و روزگاری که مش رحیم و کل ممد، آهنگری و قهوه‌خانه را اجاره کردند، زمین فراوان بود و تجارت و صنعت کم. مش رحیم‌ها و کل ممدها با ایجاد مغازه‌ی آهنگری و قهوه‌خانه، موجب رونق کار و کسب در محل و آبادانی و افزایش قیمت زمین می‌شدند. آن‌ها آهسته و پیوسته زور بازو درستکاری خود را تبدیل به شهرت و اعتبار برای محل کار و کسب خود می‌کردند. از توان و عمر مش رحیم‌ها و کل ممدها کاسته و بر اعتبار کارگاه و قهوه‌خانه افزوده می‌گشت. بدین ترتیب کسانی که پس از آن‌ها می‌آمدند، وارث رونق کار و کسب و شهرت و اعتبار محل می‌شدند. مش رحیم و کل ممد اگر می‌خواستند، شخصاً کارگاه و قهوه‌خانه را به افراد جدید واگذار کنند، برای روز پیری و کوری خود نیازمند تأمین مادی بودند. آن‌ها نه بیمه بودند و نه بازنشسته. حقوق بازنشستگی و بیمه‌ی آن‌ها از طریق همین سرقفلی که امروز به آن حق کسب و پیشه یا تجارت نیز گفته می‌شود، تأمین می‌شد. اما امروز چه؟ امروزه زمین کم است و صنعت و تجارت به وفور.

از این رو نسبت به محل‌های تجاری و صنعتی که سابقه‌ی استیجاری ندارند و بدواً در تصرف مالك هستند سرِ «قفل» در اختیار خود اوست. از این رو وقتی که می‌خواهد آن را اجاره بدهد، ابتدا مبلغی متناسب از مستأجر دریافت می‌کند. یعنی از او سرقفلی می‌گیرد. چرا که ملك به لحاظ وقوع در موقعیت تجاری و صنعتی، برخوردار از ویژگی حق کسب و پیشه است. البته پس از استقرار مستأجر در همان محل به تدریج بر این حق افزوده خواهد شد.

از این رو هنگامی که می‌خواهد برود، همان را نخواهد گرفت که ابتدا پرداخت کرده است.

آن چه که گفته شد در چارچوب قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ است که خود متأثر از قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۳۹/۳/۲۸ است. در سال‌های اخیر قانون موجر و مستأجر در معرض تغییراتی متناسب و نامتناسب با نیاز زمان قرار گرفته است که نیازمند بحثی دیگر است.

اشاره

دکتر قاسم قاضی روانشناس مشهور کتابی باعنوان «مورد پژوهی در مشاوره و روان درمانی» نوشته‌اند. این کتاب پیش از چاپ برای مطالعه در اختیار من گذاشته شد. کتاب را خواندم و تصمیم گرفتم نگاهی حقوقی به برخی موارد آن بیندازم. مدتی بعد قرار شد در جمع دانش جویان کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی رودهن صحبت کنم. یکی از زمینه‌های بحث، کتاب دکتر قاضی بود که اکنون ملاحظه می‌کنید.

۱- درباره‌ی وسواس شست و شو*

آن چه که از پژوهش وسواس شست و شو استنباط می‌شود این است که سیما با پیشینه‌ی خانوادگی مبتنی بر فقر با توجه به شرایط زیرین با مردی به مراتب مسن‌تر از خود ازدواج کرده است.

۱- ثروت‌مند بودن مرد و در نتیجه تأمین زندگی مرفه برای او

---

* متن سخنرانی مورخ ۱۳۸۱/۳/۲۲ در جمع دانشجویان کارشناسی ارشد رشته‌ی روانشناسی دانشگاه آزاد رودهن

۲ـ مدرک تحصیلی بالای همسرش که موجب سربلندی او خواهد شد.
۳ـ وضعیت جسمانی سالم و بدن بدون نقص زوج
۴ـ استقلال از جهت عدم وابستگی به خاله و عمو و عمه و خواهرزاده و عدم حضور مستمر هر یک از آنان در زندگی خصوصی او
۵ـ برخورداری از شرایط عادی زندگی خانوادگی

در واقع عوامل پنج‌گانه‌ی فوق شرایط و مقدمات ضمن عقد ازدواج سیما با آقای آریا بوده است.

اما پس از ازدواج، سیما با وضعیت‌های زیرین روبرو می‌شود:
۱ـ خسیس بودن همسرش
۲ـ ناتوانی جنسی او
۳ـ حضور خواهرزاده‌ی معلول در زندگی خصوصی او و در نتیجه عدم برخورداری سیما از یک زندگی معمولی بی‌دغدغه و بدون دردسر.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که از شرایط ضمن عقد، چهار مورد آن موجود نیست.

حال این سؤال مطرح است؛ از لحاظ حقوقی وضعیت سیما چیست؟ او در صورت عدم درمان توسط دکتر قاضی چه ادعاهایی می‌توانست علیه همسرش مطرح نماید.

مسائل مربوط به خواستگاری، ازدواج و طلاق در قانون مدنی ایران آمده است. این قانون در سال ۱۳۰۷ تصویب شده است و در سال‌های اخیر تغییراتی خیلی محدود در آن اعمال شده است.

ماده‌ی ۱۱۲۲ [۱۵] قانون مدنی در سه مورد به زن حق داده است که مبادرت به فسخ ازدواج نماید، یکی از آن موارد ناتوانی جنسی است. در موارد فسخ، زن حق دارد مهریه و سایر حقوق قانونی خود را نیز دریافت کند.

۲- درباره‌ی هم‌جنس بازی

دومین مورد مربوط به نوجوانی به نام حمید است که مورد تهدید جنسی جوان دیگری به نام حسن واقع شده است.

حسن خود در ۱۰ سالگی در پارک، مورد تجاوز شخص دیگری واقع شده است و اکنون که در مرحله‌ی بلوغ قرار دارد، با توجه به تجربه‌ی ناخواسته‌ی پیشین، در صدد اعمال تجربه نسبت به حمید است.

در قانون مجازات اسلامی موجود، برای چنین موردی مجازات سخت در نظر گرفته شده است و پیش‌بینی‌ای در مورد نقص‌های فیزیکی موجود در برخی انسان‌ها از قبیل دو جنسی بودن نشده است.

اما در ماده‌ی یکصدوچهل‌ودو [۱۶] قانون مجازات اسلامی شرط اعمال مجازات علیه هم‌جنس‌باز، بلوغ، عقل و اختیار است. با در نظر گرفتن این شرایط می‌توان حساب افراد دارای شرایط فیزیکی خاص را از افراد عادی بالغ و عاقل و مختار جدا کرد.

۳- درباره‌ی تصادف با اتومبیل

مورد سوم مربوط به تصادف با اتومبیل و پی‌آمدهای تحصیلی، شغلی و زناشویی آن است. خسرو در ۵ سالگی، پدر، مادر، خواهر و برادرانش را در تصادف اتومبیل از دست داده است. خود خسرو نیز در تصادف دچار ضربه‌ی مغزی و جراحات شدید شده بود که آثار آن هنوز پیداست. در پایان این پژوهش دکتر قاضی پرسیده است:

مشکل اصلی خسرو از کجا آغاز شد؟

پاسخ این پرسش را می‌توان از مقدمه‌ی پژوهش دریافت:

«خسرو چهارده سال دارد و در کلاس دوم راهنمایی مشغول به تحصیل است. در پنج سالگی، پدر، مادر، خواهر و برادرانش را در تصادفی وحشتناک

از دست داده است. او تنها بازمانده‌ی خانواده است. در آن حادثه خسرو دچار ضربه‌ی مغزی و جراحات شدید شده بود. نشانه‌های تصادف بر پیشانی و سر و گردن او پیداست.»

پاسخ روشن است. آن چه که خسرو را به این وضعیت کشانده است، همان تصادف وحشتناک ایام کودکی اوست. حال مسؤول کیست؟ آیا قوانین موجود ایران پاسخگوی این خسارات جانی و روانی جبران‌ناپذیر هست؟

متأسفانه پاسخ منفی است. در قانون مجازات اسلامی مبحثی تحت عنوان «دیات» وجود دارد. دیات جمع «دیه» است و به زبان امروزی می‌توانم دیه را به عنوان مجازات مالی برای شما تعریف کنم.

در این قانون برای آسیب دیدن اعضاء بدن انسان، مجازات‌های مشخصی در نظر گرفته شده است که به هیچ وجه متناسب با صدمات وارده بر انسان نیست. «دیه»ی کامل یک انسان در حال حاضر حدود ده میلیون تومان است که البته هرسال، هم آهنگ با شاخص تورم افزایش پیدا می‌کند. خسارات جانی و روانی وارده بر خسرو جبران‌ناپذیر است و قانون در این مورد متناسب با جنایت نیست.

۴- درباره‌ی دوست پسر

مورد چهارم درباره‌ی دوست پسر است. ساغر دختر ۱۸ ساله پدر و مادری دارد که از یکدیگر طلاق گرفته‌اند. ساغر دوست پسری دارد که مورد تأیید مادر او نیز هست. دکتر قاضی نوشته است:

«حالا هم این دو دلداده قصد دارند ازدواج کنند. اما فرصت می‌خواهند تا زمانش برسد. باید ما بزرگ‌ترها قدری نرمش نشان دهیم. نه اخلاق و نه مذهب هم مخالفتی ندارد. وقتی دو نفر رضایت دارند، قصدشان ازدواج است تازه می‌توانند یک صیغه‌ی محرمیت هم بخوانند.»

مسأله‌ی دوست پسر و یا برعکس، معضل ساخته و پرداخته‌ی اجتماعی امروز ماست. آیا قانون در این مورد راه حلی دارد؟

اگر به قانون با دیدی روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه نگاه کنیم، پاسخ مثبت است. اما اگر با دیدگاه تنگ‌نظرانه برخورد کنیم خیر.

در قانون مدنی ایران مبحثی تحت عنوان خواستگاری وجود دارد که می‌تواند پوشش قانونی مناسبی برای این امر باشد. خواستگاری‌های امروزه به شیوه‌ی سنتی نیست که از خاله و خان باجی با سینی چای پذیرایی کنند. خواستگاری امروزی یعنی گپ و قهوه و کافی شاپ، اما تحت نظارت خانواده.

توافق اراده‌ی طرفین، یعنی عقد. واژگان متناسب عقد را می‌توان به زبان فارسی و یا عربی بیان کرد. قانون در این مورد باید نرمش نشان بدهد.

۵- درباره‌ی خانواده‌ی استثنایی

مورد پنجم در کتاب دکتر قاضی عنوان خانواده‌ی استثنایی را به خود داده است که مربوط به ازدواج دو جوان بدون طی مراحل آشنایی قبل از ازدواج است. در این مورد پدر و مادری که فاقد مناسبات صمیمانه‌ی عاطفی هستند، ابتدا به خاطر محدودیت بهره‌ی هوشی و لج‌بازی پسرشان و سپس چند سال بعد در خصوص حضور یک زن جدید در زندگی مرد به دکتر قاضی مراجعه می‌کنند. حال از دیدگاه حقوقی در جهت پیش‌گیری از وقوع چنین رویدادهایی چه می‌توان کرد؟

پیش‌نهادهای حقوقی متناسب به این شرح است:

۱- خواستگاری طولانی مدت

۲- مشاوره با روانشناس و وکیل و برخورداری از نظارت مداوم آنان

۳ـ خطبه‌ی محرمیت و سپس ازدواج دائم
کاربست هر یک از این پیش‌نهادها متناسب با مورد است.

۶- درباره‌ی ازدواج تحمیلی

مورد ششم درباره‌ی زنی است که بنا به تمایل مادرش با مردی شهرستانی ازدواج کرده است. چند سالی در شهرستان زندگی کرده است و اکنون به تهران آمده است. دو دختر دارد و همسرش تریاکی است و ساکن شهرستان. اخیراً با دوست دوران کودکیش که عاشق اوست مواجه شده است و این امر دخترانش را دچار بحران عصبی و روانی کرده است.

راه حل روانی این مورد مربوط به روانشناس است و اما راه حل حقوقی آن طلاق از مرد تریاکی و ازدواج با عاشق قدیمی است.

۷- درباره‌ی خسیسی شوهر

با دیدگاه خشک حقوقی خانم نوید باید به زندگی با همسرش ادامه بدهد. درست است که همسر او خسیس است، اما به هر حال چرخ زندگی آن‌ها با سه فرزند که یکی از آن‌ها تحصیلات عالیه‌ی خود را تمام کرده و دوتای دیگر نیز در همان مسیر هستند تاکنون گذشته است.

در ماده‌ی هزاروصدوسی [۱۷] قانون مدنی، اصطلاحی به عنوان «عسر و حرج» وجود دارد. کلمه‌ی مترادف این اصطلاح «اضطرار» است. اضطرار می‌تواند عاطفی، روانی و شخصیتی نیز باشد. یکی از راه‌های دستیابی قاضی به تصمیم قضایی، کارشناسی است. دادگاه‌های خانواده می‌توانند از روانشناسان به عنوان کارشناس در جهت احراز «عسر و حرج» عاطفی، روانی و شخصیتی استفاده کنند.

وکیل، بازیگری در نقش خود*

اشاره:

احمد فتحی وکیل دادگستری است. او بـه بـازیگری و سـینما عـلاقه‌ای ویژه** دارد، علاقه‌ای که او را واداشته تا کتاب‌هایی در باب اشـتراکـات وکالت و بازیگری بنویسد. کتابی با نام «فن دفاع» که در آن به شکل مبسوطی این مقوله مورد بحث قرار گرفته است و کتابی دیگر با نام «آئین وکالت» که در دست چاپ است. با فتحی گفت‌وگویی دربـاره‌ی وکـالت، قـضا، سـینما و بازیگری انجام داده‌ایم که می‌خوانید.

● شما به مقولات بازیگری و وکالت، نگاهی ویژه دارید و کتاب‌هایی هم در همین باب نوشته‌اید، کمی راجع به این نوع نگاه توضیح دهید.

من از «زاویه‌ی دید» که یکی از «تکنیک»های ادبیان داسـتانی است بـه انتخاب نقش رسیدم، زاویه‌ی دید در ادبیات داستانی تعریف خود را دارد که در کتاب فن دفاع هم درباره‌ی آن صحبت شده است.

---

* گفت‌وگو با مجله‌ی گزارش فیلم شماره‌ی ۱۷۲ مورخ ۱۳۸۰/۳/۱

** این نظر خبرنگار مجله است.

● اما زاویه‌ی دید در وکالت چیست؟

در وکالت در واقع زاویه‌ی دید کلیدی‌ترین عنصر در پذیرش یا عدم پذیرش امر دفاع است. یعنی وکیل اگر زوایه‌ی دید مثبت داشته باشد، منافع موکل را بر منافع خود مرجح دانسته است، در این صورت وکیل در موقعیتی والا و اثرگذار نسبت به موکل قرار می‌گیرد. اما اگر منافع وکیل مرجح باشد، وکیل در موقعیت مادون و اثرپذیر نسبت به موکل قرار می‌گیرد. به نظر من کار وکالت با بازیگری تشابه زیادی دارد، در واقع وکیل دادگستری بازیگری است که در نقش خودش بازی می‌کند. ما در تئاتر «تکنیک»های خاصی داریم. مثل شخصیت‌شناسی، رابطه‌ی کارگردان و بازیگر، بداهه‌سازی و مقولاتی دیگر از این قبیل، همین مسائل در وکالت نیز مطرح است. اگر در تئاتر بازیگر در نقش تاریخی شخصیتِ بازی قرار می‌گیرد و آن نقش را ایفا می‌کند، وکیل در نقش واقعی خود قرار می‌گیرد. البته در تئاتر، بازیگر نباید در شخصیت «کاراکتر» مورد نظر غرق شود. اما در وکالت، وکیل باید در نقش خود غرق شود.

غرق شدن در نقش خود یعنی باور داشتن به کاری که انجام می‌دهد. یا مثلاً «تکنیک»های بیان و حرکت که در تئاتر خیلی نقش دارند، در وکالت هم فوق‌العاده مؤثرند. این مهم است که یک وکیل از چه ضرب‌آهنگ کلامی استفاده کند. کی شروع کند و کی سکوت کند تا هیأت منصفه، قاضی، تماشاچیان و جامعه را تحت تأثیر خود قرار دهد. یک تکنیک دیگر در تئاتر، شخصیت‌شناسی است، البته در این جا شخصیت‌شناسی بر عهده‌ی کارگردان است ولی باید آن را به بازیگر منتقل کند. صرف‌نظر از این که بازیگر هم روی جزئیات شخصیت، کار می‌کند در وکالت هم شخصیت‌شناسی وجود دارد. یعنی وکیل باید موکل خود را بشناسد، طرف موکلش را هم بشناسد، از قاضی شناخت داشته باشد و از چگونگی استنباط قاضی از مسائل حقوقی آگاه باشد.

ترکیب هیأت منصفه را بداند و از طریق هیأت منصفه جامعه را بشناسد.

یک مقوله‌ی دیگر در تئاتر، رابطه‌ی بازیگر و کارگردان است. این جا هم این مقوله وجود دارد. رابطه‌ی وکیل با موکل، رابطه‌ی وکیل با قاضی، رابطه‌ی وکیل با هیأت منصفه و جامعه. منتها یک مسئله هست و آن این است که یک وکیل دادگستری نقش سه گانه دارد:

از یک سو کارگردان است، از یک سو بازیگر است و از یک سو بخشی از فیلمنامه را می‌نویسد.

تغییر در بخشی از فیلمنامه، ممکن است سرنوشت بازی را تغییر دهد. این را وکیل با مدافعات خود می‌نویسد. البته بخشی از آن به دفاعیات او در صحنه برمی‌گردد، یعنی دفاع. این جاست که بداهه گویی، استفاده از طنز، استفاده از استعارات و تمثیلات و فرهنگ ملی پیش می‌آید. به همه‌ی این‌ها در کتاب «فن دفاع» اشاره شده است و در کتاب آئین وکالت نیز ـ که در آینده چاپ خواهد شد ـ به نحو مبسوط‌تر به آن پرداخته شده است.

● پس بازیگر و کارگردان و فیلمنامه‌نویس وکیل است. تهیه کننده کیست؟

□ تهیه کننده در این قضیه موکل است. البته ما نمی‌توانیم بگوییم موکل کارگردان است. چون اگر موکل کارگردان باشد کار خراب می‌شود و وکیل در مقام تأثیرپذیری از او قرار می‌گیرد. یعنی در موقعیت مادون نسبت به موکل قرار می‌گیرد.

تکنیک‌های دیگری هم در ادبیات داستانی و بازیگری وجود دارد، مانند جریان سیال ذهن.

● حالا این تکنیک در وکالت به چه صورت است؟

□ جریان سیال ذهن، دل‌مشغولی‌های فکری وکیل دادگستری است نسبت به امری که می‌خواهد از آن دفاع کند و این ممکن است روزها و هفته‌ها طول

بکشد، ممکن است شب‌های مداومی وکیل به آن فکر کند.

● این جا بحث موکل مطرح می‌شود زیرا او، هم تهیه کننده است و هم خود در دادگاه نقش دارد و اگر تمام حقایق را ـ به وکیل خود ـ نگوید مناسبات و جایگاه سایر افراد نیز دستخوش تغییر می‌شود.

□ شما به نکته‌ی جالبی اشاره کردید. یعنی فریب در وکالت. دکتر طیرانیان، یکی از قدیمی‌ترین وکلای ایران، معتقد است فریب در وکالت ممکن نیست. چون وکیل دادگستری علاوه بر تحصیلات، تجربیات گسترده‌ای هم در مسائل اجتماعی دارد. اما به نظر من، فریب دادن وکیل هر چند دشوار، اما به لحاظ منافع خود او محتمل است.

او گاهی علیرغم استنباطی که از برخورد منفعت طلبانه‌ی موکل دارد، ممکن است به نوعی فریب بخورد. البته این فریب همان گونه که گفتم در محدوده‌ی حقوق وکیل است. یعنی موکل ممکن است وانمود کند که در موقعیت ضعیفی قرار دارد و وکیل تحت تأثیر قرار بگیرد و دفاعش را بپذیرد و دفاع خوبی هم انجام دهد و بعد محرز شود که موکل در بعضی قسمت‌ها برخورد صادقانه‌ای نکرده است. اما در مورد تهیه کننده، موکل تهیه کننده‌ای است که معضلی دارد و آن معضل را به وکیل ارائه می‌کند. در تئاتر یا سینما تهیه کننده طرح دارد که فیلمی بسازد. طرح موکل، معضلی است که ایجاد شده است، اما سناریوی آن معضل را، وکیل می‌نویسد یا وکلا می‌نویسند.

● پس نقش قاضی چه می‌شود؟

□ شما جشنواره دارید. داورهایی هستند که می‌آیند و فیلم‌ها را ارزش‌یابی می‌کنند. بهترین فیلمنامه، بهترین کارگردان و بهترین بازیگر را انتخاب می‌کنند. نقش قاضی نقش همان هیأت داوران است. علاوه بر قاضی، هیأت منصفه در پرونده‌های مطبوعاتی و سیاسی، داوری اجتماعی می‌کنند که

در تصمیم آخر مؤثر است. اما داوری مرحله‌ی سومی هم وجود دارد، آن هم داوری جامعه است.

● وقتی که بازیگر در تئاتر بازی می‌کند همان لحظه، نفس تماشاگر را حس می‌کند و خیلی برایش واکنش تماشاگر مهم است. به عبارتی قضاوت تماشاگر در مورد بازیش برای او مهم است. چقدر این مسئله در زمان دفاع، برای یک وکیل مهم است و با آن درگیر می‌شود؟

□ انعکاس دفاع چه در روحیه‌ی وکیل، چه در روحیه‌ی قاضی و چه در عکس‌العمل طرف موکل و چه آن جاهایی که به هیأت منصفه و جامعه مربوط است، اثرات مستقیم روی وکیل دارد. هنگامی که وکیل مبادرت به دفاع می‌کند یا به عبارت دیگر مبادرت به اعمال نقش می‌کند، دقیقاً از عوامل بالا گفته اثر می‌پذیرد. اگر شرایط به گونه‌ای باشد که دفاع او مورد توجه همه‌ی آن‌هایی که گفتم باشد او خرسند و راضی است و انرژی بیشتری در کار می‌گیرد. مانند بازیگر که اگر تماشاچیان پرشوری داشته باشد که به موقع عکس‌العمل‌هایی متناسب با بازی او داشته باشند، طبیعی است که با اشتیاق بیشتری کار می‌کند. وکیل دادگستری نیز دقیقاً بازیگری است که در نقش خود بازی می‌کند و از عوامل فوق اثر می‌پذیرد.

● اگر وکیل به فنون بازیگری آشنا باشد چقدر در کارش تأثیر خواهد گذاشت؟

□ خیلی. در جایی پیشنهاد کردم در دانشکده‌های حقوق قضایی و پلیس، با جدیت بیشتری به روان‌شناسی پرداخته شود. فکر می‌کنم در دانشکده‌های حقوق باید دو سه واحدی هم در مورد بازیگری و فن بیان تدریس شود. چون برای وکیل فوق‌العاده مهم است که خوب صحبت کند و با حرف زدن عالمانه و زیبا دیگران را تحت تأثیر قرار دهد.

● در عالم سینما و تئاتر گاهی اوقات مسئله‌ی قضاوت سوژه‌ی ساخت فیلم قرار می‌گیرد. شما گمان می‌کنید علت توجه کارگردانان به دادگاه و اطمینان آنان به جذب مخاطب چیست؟

□ این دادگاه‌هایی که شما اشاره کردید اگر به دقت و درستی صحنه‌پردازی شود همان دادگاه‌هایی است که موردنظر من است. یعنی در این جا همه سر جای خودشان هستند. همه‌ی بازیگران نقش خود را دارند. اعم از وکیل، دادستان و قاضی همه در نقش خود بازی می‌کنند. در دنیای سیاست از آن جهت که سیاستمداران بازیگر هم هستند ـ هر چند گاهی اوقات بازیگران نیز سیاستمدار می‌شوند ـ سیاستمدار بازیگری است که می‌داند کجا و چگونه حرف بزند، و چه اعمال و حرکاتی را ارائه دهد. در وکالت هم همین طور است. در وکالت، بازیگری خیلی مهم است. علت جاذبه‌ی آن فیلم‌هایی که با «استاندارد»های بالای هنری ساخته شده است، این بوده است که هر کس در جای خود بازی کرده است و از عهده‌ی نقش خویش به زیبایی برآمده است. اصولاً وکالت و قضاوت از تشریفات شروع می‌شود. تشریفات در داوری و قضاوت اهمیت بسیار بالایی دارد. تشریفات یعنی مراعات قواعد بازی حقوقی. اگر قواعد بازی در قضاوت رعایت نشود نتیجه‌ی خوبی نخواهد داشت. ما مباحثی داریم با عنوان آئین دادرسی مدنی یا آئین دادرسی کیفری. این‌ها یعنی تشریفات قضاوت. وقتی می‌خواهید فیلم بسازید باید عوامل و ابزار قبل از ساخت حاضر باشد، بعد به بازی می‌رسید. بازی مبین ایده‌ی داستان یا طرح است حالا یک موضوع تازه را مطرح می‌کنم:

به تصور من وکلا و قاضی‌ها باید «جنتلمن» باشند.

● چرا؟ رابطه‌ی «جنتلمن» بودن با کار وکالت و قضاوت چیست؟

□ «جنتلمن» از نظر من یعنی انسان مؤدب و مبادی آدابی که ضمناً به دانش

و نحوه‌ی کاربست تخصص خود مجهز باشد، این دیدگاه من است. وکیل باید «جنتلمن» باشد. باید رفتار یک «جنتلمن» را داشته باشد. وکیل باید «آریستوکرات» هم باشد. یعنی چه؟ صبر کنید الان توضیح می‌دهم البته بدیهی است که اشاره به منشاء طبقاتی و اجتماعی نمی‌کنم، بلکه می‌گویم وکیل در رفتار باید «آریستوکرات» باشد. در رفتار باید آن چنان الگوی بلندبالا و بلندمرتبه‌ای باشد که همه از او درس بگیرند. وکیل نمی‌تواند آدم بی‌انضباط وارفته‌ای باشد که نتواند دست و پای خود را جمع کند.

● بازیگر مجبور است گاهی نقشی را ایفا کند که با درونیات خودش در تضاد است. آیا این تناقص در وجود وکیل هم به وجود می‌آید؟

□ گاهی ممکن است وکیل مواردی را قبول کند که با ایده‌آل‌های اجتماعی او یا با احساسات او هماهنگی نداشته باشد. وکیل ممکن است بپذیرد که از حقوق بزه کار دفاع کند. اما باید به این نکته توجه داشته باشد که از بزه کار دفاع می‌کند. یعنی دفاع در این جهت نباشد که بزه کار را بی‌گناه و بی‌گناه را بزه کار جلوه دهد، این مهم است. ممکن است وکیل از یک جنایت‌کار دفاع کند. جنایت کار هم حقوق قانونی دارد. اگر با او بدرفتاری شده باید افشا کند و کوشش کند که حقوق موکل او به عنوان جنایت کار رعایت شود.

● گاهی اوقات گفته می‌شود فلان بازیگر، بازیگری تواناست. نقش‌های خود را خوب بازی کرده است. مکرر هم می‌شنویم که می‌گویند این وکیل در تمام وکالت‌هایی که به عهده گرفته پیروز میدان بوده. در این میان تشابهی می‌بینید؟

□ وکلای دادگستری در اثر نوع و نحوه‌ی کاری که انجام می‌دهند در جامعه اشتهار پیدا می‌کنند، یعنی مردم آن‌ها را می‌شناسند و با روش دفاع آن‌ها آشنا می‌شوند. بنابراین، همان طور که کارگردان و تهیه کننده به دنبال

بازیگران خوب می‌روند، موکلان هم به دنبال وکلای شناخته شده و درست‌کار می‌روند. همان طور که کارگردان با توجه به جمیع عوامل، از جمله نقش‌ها و شخصیت‌ها دست به انتخاب بازیگر می‌زند ـ حالا با کمی تساهل ـ موکل هم در انتخاب وکیل دقت می‌کند. البته یکی از مشکلات کشور ما این است که مردم هنوز به فرهنگ وکالت عادت نکرده‌اند. معمولاً وقتی دچار مشکل و دردسر شدند به سراغ وکیل می‌آیند. در صورتی که می‌توانند پیش از آن مراجعه کنند و از بسیاری از تبعات منفی جلوگیری کنند. البته انتخاب وکیل باید مبتنی بر شناخت دقیق باشد، وکلا هم باید نسبت به موکلینشان شناخت مثبت داشته باشند.

ویسکی و تریاک و جرم سیاسی؟!

نمای اول:

ـ دلم می‌خواهد یک سفره‌ی افغانی برایت بیندازم آقای وکیل:

ـ سفره‌ی افغانی دیگر چیست؟

ـ سفره‌ی افغانی همان است که تا نخوری ندانی!

ـ خُب باشد صبر کنید تا پرونده تمام شود، بعد قبول می‌کنم!

از همان جلسه‌ی اول دادگاه، طرف از من خوشش آمده بود. من وکیل معارض او بودم یعنی بر علیه او و به نفع طرف مقابلش اقدام می‌کردم، اما از همان جلسه‌ی اول از من خوشش آمده بود و مرا دعوت به سفره‌ی افغانی می‌کرد و من نمی‌توانستم فی‌الفور دعوت او را بپذیرم، چرا که اگر در پرونده شکست می‌خوردم ممکن بود متهم به سازش با رقیب شوم.

۲ـ دو ماه بعد، جلسه‌ی دوم بود و باز هم دعوت به سفره‌ی افغانی، پیش از شروع جلسه گفتم صبر کن تا ببینیم چه می‌شود، این قدر عجول مباش!

جلسه که داشت تمام می‌شد رفتم به سراغش، در کنارش نشستم و درِ گوشی

به او گفتم که به نتیجه‌ی کار چندان امیدوار نباشد و شکایت خود را پس بگیرد، این آبرومندانه‌تر است، تا شکایتش رد شود.

اول در سه کُنج دیوار دادگاه روی زانو نشست و بعد قیام کرد و به قاضی گفت که ادعایی ندارد، پرونده بسته شد و حالا چاره‌ای نبود جز این که به دعوت او پاسخ مثبت داده شود.

۳ـ ضیافت شامل دو بخش بود:

بخش اول در رستوران سنتی واقع در باغ و به دعوت موکلین من و بخش دوم در خانه‌ی رقیب. ده، دوازده نفر بودیم که با دو ماشین به رستوران رفتیم، تا غذا حاضر شود گشتی در باغ زدم و دیدم که سفره‌های افغانی واقعی در این‌جا برپاست. کارگران افغانی دوتا دوتا نشسته‌اند روی چمن، خوشه‌ی انگوری و قرص نانی جلوی آن‌ها، می‌خورند و به هنگام قورت دادن هر لقمه نگاهی به آسمان می‌اندازند و دستانی بر هوا، شکر خالق را به جای می‌آوردند:

"هر* نفسی که فرو می‌رود، مُمّد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و به هر نعمتی شکری واجب."

۴ـ به رستوران برگشتم، غذا حاضر بود و آماده‌ی بلع توسط همراهان من، پیش خدمت را صدا زدم و چند ظرف یک بار مصرف از او گرفتم و هر ظرف را به دست هر نفر داده و از همه‌ی آن‌ها خواستم، نیمی از غذایشان را در آن ظرف بریزند؛ این کار را انجام دادند، بدون این که پرسشی درباره‌ی چرایی آن مطرح کنند. ظرف‌ها را به باغ بردم و بین کارگران افغانی تقسیم کردم و خود به رستوران برگشتم و برای آن همراهان، ماجرای خوشه‌های انگور و قرص‌های نان را تعریف کردم، این بار آن‌ها بودند که دستی به سوی آسمان بلند کرده و خدای را سپاس گفتند.

---

*. سعدی

۵ـ کم و بیش بو بردم که سفره‌ی افغانیِ مورد نظر دعوت کننده‌ی من چیست، اما به روی خودم نمی‌آوردم. عده‌ای از ما جدا شدند و ماندیم چهار نفر. دعوت کننده، وکیلش و من و موکلم.

رسیدیم و دیدیم که در یک اتاق بزرگ دو پتوی سربازی بزرگ پهن است و دو منقل پر از آتش برقرار است و دو وافور بزرگ در کنار دو منقل و دو نعلبکی تریاک در کنار دو وافور. عجب! پس سفره‌ی افغانی این است؟

موکلین نشستند و کشیدند و ما وکلا هم نشستیم و کشیدن آن‌ها را تماشا کردیم. دعوت کننده، بی‌میلی ما را که دید، فکر دیگری به سرش زد و آن تغییر نوع سفره از افغانی به اسکاتلندی بود. تلفن همراهش را برداشت و به فاصله‌ی ۱۰ دقیقه شخصی ناشناس با یک کارتن وارد شد.

باز کردند، شیشه‌های برچسب‌دار رنگی.

نمی‌توانیم، آقا نمی‌توانیم! ما وکیل هستیم و معذور. موکلین خوردند و ما نشستیم و تماشا کردیم.

نمای دوم:

دوستی می‌گفت که خانه‌ام نیاز به رنگ‌آمیزی داشت، یک نقاش ساختمانی را خبر کردم که بیاید و آن‌جا را رنگ کند. آمد، دیدم جزو وسایل او و همکارش یک گاز پیک‌نیکی هست با خود گفتم لابد آورده است که چای درست کند ولی چرا پیک‌نیکی؟ در خانه که اجاق گاز هست.

چند روزی طول کشید تا کارشان تمام شود، یک روز که سرزده آمدم دیدم دو نفری نشسته‌اند دو طرف پیک‌نیکی و قُل قُل می‌کنند. آن‌ها داشتند فقیرانه تریاک می‌کشیدند، برگشتم و تنهایشان گذاشتم.

نمای سوم:

نشسته بودم توی تاکسی یک مسافر دیگر هم بود، لولِ لولِ. با راننده‌ی تاکسی حرف می‌زد، ناگهان از جیب خود تعدادی کارت ویزیت و چند بسته درآورد و به راننده نشان داد، بعضی از کارت‌ها نفیس و گران‌قیمت بود. گفت این‌ها که می‌بینی مشتریان من هستند و این‌ها که می‌بینی تریاک است که برای آن‌ها می‌برم.

به همین سادگی و راحتی!

نمای چهارم:

ـ موبایلم را از چنگم درآوردند.

ـ یعنی چه؟

ـ قسطی خریده بودم، پولش را هم داده بودم اما یارو به نام دیگری سند زده است.

ـ موبایل من ۵ میلیون تومان ارزش دارد، رفتم سراغ طرف که آن را پس بگیرم، اما نداد.

ـ چرا ۵ میلیون ارزش دارد موبایل که یک میلیون است.

ـ با مشتری‌هاش با مشتری‌هاش.

این‌ها را یک قاچاق‌فروش تعریف کرده است و به گوش من رسیده است. موضوع از این قرار است که او تعدادی قابل توجه، مشتری داشته است که به موبایلش زنگ می‌زده‌اند و حالا رشته‌ی ارتباط قطع شده است و تا دوباره کاملاً برقرار شود، کلی ضرر می‌کند. گویا آن دیگری هم موضوع را فهمیده و همین کاره بوده است و از خدا خواسته حاضر نشده است موبایل را به این یکی برگرداند، به خاطر همان مشتری‌های حیّ و حاضر.

نمای پنجم:

یکی می‌گفت، نشسته بودیم و می‌کشیدیم که تمام شد، حالا چه کار کنیم؟ هنوز که نشئه نشدیم، غمی نیست. سوار پاترول شدیم و رفتیم نزدیک گله‌ی گوسفندان، ساعت یک بعد از نیمه شب بود. صدا زدیم فضل‌الله! چیزی نگذشت که او آمد، اصلاً از قبل آمادگی داشت، هم از جهت دیدن چراغ‌های ماشین و هم از شنیدن صدای سگ‌ها، پول را دادیم و گرفتیم.

نمای ششم:

یا من را بکُشید یا پسرم را. او هم می‌کِشد و هم می‌فروشد، دیگر خسته شدم و توان ندارم. یا من را بکُشید یا پسرم را!

این‌ها را به گوش خود در دادسرای انقلاب از زبان مادری شنیدم که عاصی و عصبانی بود. چهره‌اش برافروخته بود و فشارش به شدت بالا رفته بود، به نحوی که همه‌ی حاضران نگران وضع او بودند. هم کارمندان و هم آن دیگران که مثل من پی‌گیر کاری بودند.

نمای هفتم:

ما متهم سیاسی نداریم. تا وقتی که قانون جرم سیاسی در مجلس تصویب نشود و به تأیید شورای نگهبان نرسد، ما متهم سیاسی نداریم. وقوع جرائم سیاسی فرع است بر تصویب قانون جرم سیاسی، این‌ها که در زندان هستند متهمین سیاسی نیستند، این‌ها مجرمین عادی‌اند و باید در کنار سایر زندانیان عادی بمانند و از همان حقوق و تکالیفی برخوردار باشند که مجرمین عادی برخوردارند.

ما بین مجرمین فرق نمی‌گذاریم، همه‌ی این‌ها عادی هستند و در مقابل

قانون یکسان، چرا که قانون جرم سیاسی تصویب نشده است و تا تصویب نشود، ما مجرم سیاسی نداریم.

۱ـ آن چه که هم اکنون ـ نقل به مضمون ـ گفته شد، اظهاراتی است که مکرر برخی مقامات قضایی و مدیران سازمان زندان‌ها در رسانه‌های همگانی مطرح می‌کنند و بارها آن را شنیده‌ایم!

۱/۱ـ "در خصوص عباس عبدی... من به قاضی پرونده توصیه کرده‌ام، به هر چه رسیدید بدون هیچ ملاحظه‌ای رأی دهید... اگر جایی مطرح شود که افرادی به دلایل سیاسی زندانی شدند، گمان آن‌هاست... جرم سیاسی در قانون جمهوری اسلامی تعریف نشده است... اگر... تعریف شود، ما هم بر اساس آن عمل خواهیم کرد."

– رئیس کل دادگستری استان تهران، روزنامه وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۲۸ –

حال سؤال این است که آیا با پاک کردن صورت مسئله، نفس مسئله هم پاک می‌شود؟

۲ـ اکنون دیگر مسأله در لایه‌های زیرین و مخفی جامعه مطرح نیست، معضل کاملاً واضح و علنی است و باید برای آن کاری کرد، کاری کارستان و مبتنی بر راه حل‌های کارشناسانه‌ی علمی، نه شعارگونه و انکارگرایانه.

نمای هشتم:

"جانشین فرمانده‌ی نیروی انتظامی گفت... در سال ۸۱ میزان کشفیات مواد مخدر، ماهانه یازده تن، در سال ۸۲ هفده تن و در سال ۸۳... به بیست و پنج تن رسید."

– روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۲۸ –

نمای نهم:

رئیس کل دادگستری استان فارس گفت: آزمایشگاه سم‌شناسی وجود الکل متانول در مشروب مهلک توزیع شده در شیراز را تأیید کرد... تاکنون ۱۲ نفر به علت مصرف این نوع مشروب الکلی جان خود را از دست داده‌اند... حالِ ۲۰ نفر دیگر از کسانی که مشروب مهلک را مصرف کرده‌اند، وخیم است به طوری که ۴ نفر از آنها کاملاً در حالت کُما قرار دارند... یک نفر دیگر... بینایی خود را از دست داده و بدین ترتیب شمار نابینایان این واقعه به ۵ نفر رسید.

تاکنون ٦۰ نفر با علائم مسمومیت الکل صنعتی به بیمارستان‌های شیراز مراجعه کرده‌اند... روز چهارشنبه‌ی هفته‌ی گذشته ۱۵ نفر مراجعه کردند، تا فردای آن روز این تعداد به ٦۰ نفر رسید... شمار تلفات مصرف این مشروبات در شیراز به ۱۹ نفر رسید.

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۲۵ و ۱۳۸۳/۳/۲۶ -

حرف آخر

عجب بدسلیقگی مفرطی؟

ـ آخر کدام آدم عاقلی جرم سیاسی را، هم‌تراز ویسکی و تریاک می‌داند؟

ـ حالا کی گفته است هم‌تراز؟ حرف این است که برخورد با هر سه مقوله مبتنی بر انکار صورت مسأله است، نه بر اساس تدبیر.

ـ تازه گاهی آن دوتا تبدیل می‌شوند به ابزار اثبات این یکی، وگرنه این کجا و آن‌ها کجا.

قضاوت احساسی غیرعلمی

نقد و بررسی سه جلسه از دادگاه شهلا جاهد

۱ـ "متهم ردیف اول پرونده‌ی قتل لاله سحرخیزان، دیروز رنگ پریده بود. برخلاف اولین جلسه‌ی محاکمه، صورتش هیچ آرایشی نداشت و با مانتوی مشکی‌ای که در جلسات بازجویی می‌پوشید، در دومین جلسه‌ی دادگاه خود حاضر شد. شهلا جاهد، دیروز توان راه رفتن نداشت، پاهایش را روی زمین می‌کشید و نمی‌توانست چشمانش را باز نگه دارد، در حصار مأموران زندان، در حالی که تلو تلو می‌خورد، از مینی‌بوس زندان پیاده شد و به سمت دادگاه آمد. پرسیدم: شهلا چه شده؟ پاسخ داد... پرسیدم کجا؟ چشمانش را بست و به سوی پله‌های مجتمع حرکت کرد، اما ناصر محمدخانی سرحال‌تر از روز قبل وارد دادسرای امور جنایی تهران شد. شهلا با سنگینی و بی‌حالی، در حالی که مأموری دستبند به دست او را به دنبال خود می‌کشید وارد دادگاه شد. او که به سختی حرف می‌زد به خبرنگاران گفت... من را زده‌اند. دیروز عصر تا امروز صبح در بهداری زندان بودم، مدام حالت تهوع داشتم، فشارم پایین بود، الان هم حالم خوب نیست."

- بخشی از گزارش آزاده مختاری خبرنگار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۸۳/۳/۱۹ -

۱/۱ـ صفحه‌ی هشتم روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۸۳/۳/۱۹ را که نگاه می‌کنی، دو تصویر از یک «زن» را در دو روز پی‌درپی به تو نشان می‌دهد.

تصویر سمت راست، عکس شهلا جاهد ـ متهم به قتل لاله سحرخیزان ـ در روز هفدهم خردادماه ۱۳۸۳ است و تصویر سمت چپ، عکس دیگری از همان زن در روز هجدهم خردادماه.

تصویر سمت راست از آنِ زنی است با چهره‌ای زیبا و چشمانی گرم و تصویر سمت چپ نیز از آنِ همان زن است، با چهره‌ای تکیده و خسته و مفلوک و چشمانی مضطرب. در میانه‌ی صفحه نیز همان زن را می‌بینی که با روسری و مانتوی سیاه، با دست به دیوار تکیه داده است تا به زمین نیفتد.

هفت تصویر دیگر نیز در صفحه‌ی هشتم روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ از اولین جلسه‌ی دادگاه شهلا دیده می‌شود. در این تصاویر نیز عکس‌هایی از چهره‌ی یک «زن» می‌بینیم نه عکسی از موجودی مفلوک و «شبه زن» آن چنان که در سمت چپ صفحه‌ی هشتم روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۹ دیده می‌شود.

در این کم‌تر از بیست و چهار ساعت ـ فاصله‌ی جلسه‌ی اول تا دوم دادگاه ـ بر شهلا چه گذشته است که از موجودی معمولی، تبدیل به موجودی مفلوک شده است؟

شهلا در جلسه‌ی اول دادگاه با روسری و مانتوی کِرِم‌رنگ حاضر شده است و در جلسه‌ی دوم با روسری و مانتوی سیاه، یعنی همان روسری و مانتویی که در دوران ۱۷ ماهه‌ی بازجویی می‌پوشیده است. امنیت و حقوق شهلا ـ به عنوان متهم ـ در این ۲۴ ساعته، در چه ساعاتی و از سوی چه کسانی نقض شده است؟ با چه جسمی و به کجای بدن او ضربه وارد شده است و آن مطلب چیست که به خبرنگار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه گفته است و آن خبرنگار

با نقطه‌چین از آن عبور کرده است؟ و بالاخره تکلیف دادگاه در خصوص تغییر وضع و حال متهم در این کم‌تر از بیست و چهار ساعت چیست؟ آیا فقط همین کافی است که قاضی دادگاه بگوید:

"شما در این خصوص می‌توانید اعلام جرم کنید."

۲ـ این نوشته بر آن است که اثبات کند، آن چه که در جلسات اول و دوم دادگاه شهلا جاهد گذشته است، در جهت قانون و در چارچوب حفظ حقوق متهم نبوده است. این نوشته بر آن است که بگوید عدم مراعات حقوق قانونی شهلا به عنوان متهم، همان قدر اندوه‌بار و تأسف‌برانگیز است که قتل لاله، نه همان قدر که بیش از آن. زیرا قتل غم‌انگیز لاله، جنایت فجیع و دهشتناکی است که توسط یک یا چند فرد انجام شده است که الزاماً و حتماً قاتل یا قاتلین باید محاکمه و مجازات شوند.

اما عدم مراعات حقوق شهلا به عنوان متهم و عدم اجرای تشریفات دادرسی به صورت دقیق، دیگر فاجعه‌ای نیست که پاسخ‌گوی آن یک یا چند فرد باشند، در این جا با یک تشکیلات مواجهیم که به آن می‌گویند نظام قضایی یا سازمان دادگستری. اگر این نظام دچار اشتباه شود، صدمات جبران‌ناپذیر آن متوجه‌ی صدها «لاله»ای است که در معرض وقوع جنایت‌اند و روح آن «لاله»ی پژمرده هم از این بابت نگران خواهد بود. او می‌خواهد قاتل یا قاتلین واقعی‌اش محاکمه شوند و مجازات متناسب قانونی نصیب آن‌ها شود و در پرتو این دادرسی علمی و کارشناسانه جامعه نیز به شناختی تازه و یک گام به جلو برسد، در مورد «لاله»ها و «شهلا»ها و چگونگی تنظیم مناسبات آن‌ها با «ناصر»ها. اگر این دادگاه نتواند در این جهت گامی به جلو بردارد، مطمئناً و یقیناً به تجدید و تشدید فجایعی از این دست کمک خواهد کرد و حرکت در این جهت میسر نیست جز فاصله گرفتن از دادرسی احساسی،

غیرعلمی و غیرکارشناسانه. قدم به قدم، با هم پیش می‌رویم با این انگیزه که به دادگاه، وکلای هر دو طرف، خانواده‌های آن‌ها و در نهایت به جامعه کمک کنیم تا در این خصوص و موارد مشابه موضع‌گیری منطقی داشته باشند نه احساسی و تهییجی.

۳- "قاضی، صحنه‌ی بازسازی قتل را بر روی یک فیلم برای حضار نشان داد که شهلا ریز به ریز صحنه‌ی جنایت را در حالی که به شدت گریه می‌کرد و آثار چند زخم عمیق بر روی دستانش دیده می‌شد، بیان می‌کرد... شهلا بعد از پایان فیلم... گفت:

تمام این صحنه‌ها را که اجرا کردم، در طی ۱۷ ماه بازجویی در اداره‌ی آگاهی از لابه‌لای حرف‌های شما شنیده بودم... حتی در فیلم اگر دقت کنید، دائم از شما سؤال می‌کنم و با تردید حرف می‌زنم، من قتلی مرتکب نشده‌ام، دیگر تحمل شکنجه نداشتم... شما چطور اعترافات مرا که در آگاهی زیر آن همه فشار بود، باور می‌کنید؟ در هر بار تحقیق، افسران آگاهی بر سرم می‌ریختند و آن قدر مرا می‌زدند تا باور کنم قاتل هستم. یک بار خود شما به آگاهی آمدید و بعد از بازجویی در گوشم گفتید:

شهلا تو قاتلی!

... نمی‌دانم چرا شما شمشیر را علیه من بسته‌اید."

- شهلا خطاب به قاضی، روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۳/۱- نمایش فیلم بازسازی صحنه‌ی قتل در دادگاه و استفاده از آن به عنوان دلیل برای احراز مجرمیت شهلا، کاری است که با موازین علمی دادرسی فاصله دارد. همه‌ی آن چه که شهلا در طول ۱۷ ماه بازجویی در اداره‌ی آگاهی گفته است و نوشته است، فاقد ارزش قضایی است و نمی‌تواند ملاک دادرسی کارشناسانه‌ی علمی باشد. این گونه اقدامات از مصادیق

دادرسی‌های احساسی و تهییجی است. فیلم بازسازی صحنه‌ی قتل نمی‌تواند از دلایل اثبات جرم باشد. نوار صدا و فیلم تصویر و صدا ـ آن هم به صورت بازسازی شده ـ از موارد دلایل اثبات جرم نیست. این استدلال در خصوص نوار صدا کاملاً قطعیت دارد و در خصوص فیلم‌های اصیل تصویر و صدا، نسبی است و ارزش قضایی آن‌ها منوط به جلب نظر کارشناس و خبره‌ی فیلم است نه به تشخیص دادگاه. و اما فیلم غیراصیل بازسازی صحنه به هیچ روی نمی‌تواند دلیل اثبات جرم باشد. تنها این قسمت از اظهارات شهلا در جلسه‌ی اول دادگاه سندیت دارد:

۳/۱/۱ـ "من برای چه باید بخشیده شوم، من او را نکشتم و اصلاً آن جا نبودم."

۳/۲ـ حال بر دادگاه است که با تکیه بر روش‌های علمی بتواند این نفی اتهام شهلا را تبدیل به اتهام علیه او کند، وگرنه اقرار در شرایط خاص چه روی کاغذ باشد و چه در فیلم، فاقد ارزش قضایی است. چرا؟

۳/۳ـ «شهلا... علت اعتراف به قتل را تنها به دلیل شکنجه‌های زیاد دانست [و گفت] من اگر باز هم به اداره‌ی آگاهی برده شوم به قتل یک نفر که هیچ به قتل دویست نفر اعتراف می‌کنم. ...تحت فشار شکنجه‌ها، هر آن چه که به من گفتند، گفتم و حتی داستان‌سرایی هم کردم، شاید دست‌های خونی شهلا در فیلم... گواهی برای حرف‌هایش باشد.»

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۳/۴ـ «خروس در اداره آگاهی تخم می‌گذارد و آن وقت شما انتظار ندارید من تخم شترمرغ نگذارم.»

- شهلا جاهد روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۴ـ بازی با احساسات و عملیات محیرالعقول هیجان‌آمیز با نمایش فیلم خاتمه پیدا نمی‌کند. یک اتفاق فجیع غیرانسانی و ناگوار دیگر هم رخ داده است. اتفاقی که نه فقط مورد خشم و نفرت روان‌شناسان است، بلکه ذهن هر انسان آزاده‌ی شرافتمند بیگانه با روان‌شناسی را نیز آزار می‌دهد. در کجای جهان واقعه‌ای این همه تلخ و دردناک رخ می‌دهد که در این دادگاه پیش آمده است بخوانید و خود قضاوت کنید:

۱/۴ـ «در طول پخش فیلم دو فرزند مقتوله، علی و عرفان که ۸ و ۱۲ ساله هستند در دادگاه... حضور داشتند با قیافه‌های وحشت‌زده و ترسان... فیلم بازسازی صحنه‌ی قتل را در حالی [که] دو فرزند مقتوله که کودکی بیش نیستند در سالن بودند پخش کردند.»

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۵ـ کجاست آیین دادرسی؟ این چگونه دادگاهی است که کودکان ۸ ساله و ۱۲ ساله در آن حاضر می‌شوند، تکلیف حقوق کودکان چه می‌شود؟ تأثیر این حضور بر جان و روان آن‌ها چیست و پاسخ‌گوی این ظلم دیرپا و ماندگار بر زندگی آن‌ها کیست؟ این همه بازی با احساسات آن هم در امر قضا؟

۱/۵ـ من متأسفم، چون مناسبت داشت که ما این جلسه‌ی دادگاه را در استادیوم ۱۰۰ هزار نفری آزادی برگزار می‌کردیم تا افرادی که بیرون از سالن باقی مانده‌اند شاهد دادگاه باشند.»

- قاضی جعفرزاده، روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۱/۱/۵ـ واقعاً این طور است؟ چرا استادیوم آزادی، مگر جشن و سرور ملی است؟ مگر کارناوال است؟ فاجعه که بوق و کرنا ندارد. باید به گونه‌ای دادرسی را هدایت کرد که جامعه نسبت به متهم ابراز دل چرکینی کند و نسبت به جنایت دیده، ابراز همدردی. از همین حالا پیداست که بازتاب این دادگاه

در جامعه به گونه‌ای دیگر است. پیش‌بینی من این است که این پرونده همان مسیری را طی خواهد کرد که پرونده‌ی افسانه نوروزی طی کرده است. دلم می‌سوزد، واقعاً دلم به حال لاله می‌سوزد. علی و عرفان که دست‌آویز و بازیچه شدند، حال دوباره نگاهی می‌اندازیم به وضع شهلا در دادگاه و در تحقیقات:

۵/۲- «شهلا به همراه زن زندان‌بانش چنان کشیده می‌شد که مجبور شد پله‌ها را همراه با او به حالت دو، چهارتا یکی کند. آخرین تراژدی در لحظه‌ی خروج شهلا اتفاق افتاد، خواهران لاله... به او حمله‌ور شدند و او را به باد کتک گرفتند... در بیرون از دادسرا نیز خواهران لاله چند بار خواستند به برادر و خواهرهای شهلا حمله کنند.»

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۸ -

۵/۳- «من دیروز به شما گفتم امنیت ندارم. دیروز هنگام خارج شدن از دادگاه خانواده‌ی مقتول با جسمی سخت ضربه‌ای به سرم زدند که از دیروز به خاطر آن بستری شده‌ام.»

- شهلا، خطاب به قاضی، روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۹ -

۵/۴- «شما یک روز مرا برای تحقیق پیش بازپرس دیگر فرستادید که در خصوص اداره‌ی آگاهی از من تحقیق کردند. آقای قاضی وقتی نوشته‌ی مرا خواند گفت:

خیلی زرنگی، آن چیزی که من می‌گویم باید بنویسی...»

۶- مراعات امنیت متهم از وظایف اولیه و اساسی دادگاه است. شهلا در جلسه‌ی اول سرحال بوده است، کمی اضطراب داشته است که طبیعی است، اما با خبرنگاران خوش و بش می‌کرده است. چرا شهلا در جلسه‌ی دوم از وضعیت مساعد روحی و جسمی جلسه‌ی اول برخوردار نبوده است. چرا لباس

رنگی خود را عوض کرده و دوباره همان لباس سیاه دوران بازجویی را پوشیده است و بالاخره علت حضور مأموران آگاهی در جلسه‌ی دوم دادگاه چه بوده است؟ دادگاه باید محل امنیت خاطر باشد به خصوص برای متهم، اگر اصل بر دادرسی علمی باشد.

۷ـ شگرد بازی با احساسات مثل این که تمامی ندارد نمایش فیلم هم گویا از تکنیک‌های جدید اما گریزناپذیر دادرسی است. دفعه‌ی اول کم بود، حالا نوبت دفعه‌ی دوم است.

ملاحظه بفرمایید:

۷/۱ـ «تلویزیون روشن شد و فیلم کامل بازسازی صحنه به تماشا درآمد. وقتی به نیمه رسید، ناگهان شهلا در حالی که به شدت گریه می‌کرد، فریاد کشید من کشتم، من کشتم، تمام بدنش می‌لرزید. آن قدر گریه کرد و فریاد کشید تا حال جسمانیش رو به وخامت گذاشت و... به سرعت مرکز فوریت‌های پزشکی به دادگاه فرا خوانده شد.»

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۹ -

۸ـ ختم کلام این که این نوع اقرارگیری و اعترافات‌گیری یا به عبارت بهتر مچ‌گیری نه کار دادگاه است و نه این که دارای سندیت. این‌ها کارهایی است که در سیستم‌های قضایی پیش رفته حتی پلیس هم انجام نمی‌دهد. از وکلا که به طور کلی بعید است:

۸/۱ـ «بازسازی صحنه‌ی شما آن قدر واقعی بود که همه‌ی حاضران در دادگاه را به گریه آورد، حتی خودتان گریه کردید. شما فکر می‌کردم به هر لحظه در اثر احساساتی که از دیدن بازسازی صحنه به شما دست داده، لب به اعتراف گشوده و به قتل در دادگاه اعتراف می‌کنید.»

- بخشی از اظهارات وکیل پدر و مادر مقتول در دادگاه خطاب به شهلا، روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۹ -

۹ـاین نوشته به همین صورت تمام شده بود که روزنامه‌های صبح پنج‌شنبه ۱۳۸۲/۳/۲۰ گزارش جلسه‌ی سوم دادگاه شهلا را چاپ کردند، شهلا توانست جو روانی جلسه‌ی سوم را در اختیار خود بگیرد و فضای دادگاه را تغییر دهد. واقعیت چیست؟ پشت چهره‌ی شهلا کدام قاتل پنهان شده است؟

۹/۱ـ «ناصر تو را به روح لاله قسم می‌دهم راستش را بگو. قبل از اعترافات در اداره‌ی آگاهی به تو نگفتم در خانه‌ی قاتل همسرت هستی؟ تو را به جان علی و عرفان قسم می‌دهم من نگفتم؟ ...قاتل به من گفت: جان ناصر در خطر است. برادرزاده‌ام را تهدید کرد، افسر پرونده‌ام نیز در جریان بازجویی‌ها گفته بود، برادرزاده‌ام را که یک دختر ۱۸ ساله است به آگاهی می‌آوردند... دیروز... مأموران زندان... سه عدد ناخن را که در اثر شکنجه از پاهایم جدا شده بود و من در تمام این مدت آن‌ها را نگه داشته بودم از کیسه‌ام بیرون آورده بودند، من خواستم آن ناخن‌ها را به شما نشان بدهم... بگذارید حرف‌هایم را بزنم شما در طول دو جلسه‌ی دادگاه با نشان دادن فیلم بازسازی صحنه، احساسات همه را برانگیختید... شما باید قاضی بی‌طرف باشید تا عادلانه حکم بدهید.»

– روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۲۰ –

۱۰ـدر یکی از روزنامه‌ها خواندم که گزارش تمامی مکالمات تلفنی شهلا با خانه‌ی ناصر و تلفن همراه او ـ حدود دو هزار مکالمه ـ به دادگاه ارائه شده است، در آن چه که در پایان این نوشته می‌خوانید، شهلا مدعی شده است که پس از قتل لاله چند مکالمه‌ی تلفنی بین او و شخصی دیگر برقرار شده است. اکنون این سؤال مطرح است که آیا گزارش آن مکالمات نیز به دادگاه داده شده است؟ ببینیم شهلا چه می‌گوید:

۱۰/۱ـ "ح.ط از من خواست به آن خانه بروم، این مسأله نشانگر این است

که... از چیزی خبر داشته که از من خواست به آن مکان بروم، حتی وقتی به خانه رسیدم به ح.ط زنگ زدم، او گفت من در جاده‌ی کرج هستم... هر چقدر پس از آن با ح.ط تماس می‌گرفتم، تلفن را روی من قطع می‌کرد و یک بار نیز گفت دیگر با من تماس نگیر همان روز با همسر ح.ط تماس گرفتم تا ببینم او از ماجرا چه می‌داند. گفت دزدها آمده‌اند و لاله راکشته‌اند و حتی روی چاقو نیز تأکید داشت... مسأله به زمانی برمی‌گردد که ناصر، ح.ط و دو مرد اهل جنوب... یک خانه‌ی مجردی در خیابان ظفر گرفته بودند... شاید مواد مخدر به مقدار بسیار زیاد از آن مکان پخش می‌شده است... در تمام مراحل بازجویی گفتم، سه ضربه زدم، یک ضربه به شکم و دو ضربه به گردنش زدم... این در حالی است که وکیل مدافعم در دادگاه گفت که اصلاً ضربه‌ای به شکم مقتوله وارد نشده است، من گفته بودم ضربه‌ای به سرش نیز زده‌ام که آن هم در نظریه‌ی پزشکی رد شده است."

– شهلا در گفت‌وگو با آزاده مختاری، خبرنگار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۸۳/۳/۲۳ –

نظام قضایی ناکارآمد

۱ـ به دستور مستقیم ریاست قوه‌ی قضاییه بازپرس ویژه‌ای به پرونده‌ی قتل زهرای ۹ ساله توسط پدرش رسیدگی خواهد کرد. آیت‌الله شاهرودی این دستور را پس از مطالعه‌ی نامه‌ای تحت عنوان استمداد روح دختر ۹ ساله توسط نعمت احمدی وکیل پایه یک دادگستری صادر کرد.

– روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۶ –

۲ـ "حکم اعدام دکتر هاشم آغاجری از سوی دیوان عالی کشور نقض شد. دکتر هاشم آغاجری استاد دانشگاه تربیت مدرس تهران... در سال ۸۱ پس از یک سخنرانی در همدان در دادگاه محلی این شهرستان محاکمه و به اعدام محکوم شد. پس از صدور حکم اعدام از سوی قاضی شعبه‌ی ۱۴ دادگاه عمومی همدان... دیوان عالی پرونده را به دلیل نقص تحقیقاتی به شعبه‌ی بدوی بازگشت داد و در ۱۵ اردیبهشت ماه امسال دادگاه بدوی بار دیگر حکم اعدام را تأیید کرد که با اعتراض رئیس کل دادگستری همدان پرونده دوباره به دیوان عالی بازگشت و نهایتاً حکم اعدام... از سوی دیوان عالی کشور نقض شد... و با توجه به موافقت رئیس قوه‌ی قضاییه مبنی بر ادامه‌ی رسیدگی به

پرونده در دادگستری تهران، پرونده به تهران احاله شده است... رسیدگی ماهوی به این پرونده مجدداً در دادگستری تهران صورت خواهد گرفت."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۳ـ "صالح نیک‌بخت وکیل مدافع آغاجری با ابراز این ادعا که تخلفات متعددی در طول دادرسی پرونده‌ی آغاجری به عمل آمده... گفت که از رئیس شعبه‌ی ۱۴ دادگاه عمومی همدان، رئیس و مستشار شعبه‌ی دادگاه تجدیدنظر استان همدان شکایت خواهد کرد... فراهم کردن وضعیت نابسامان در زندان همدان برای آغاجری و ورود افرادی که هیچ سمتی در دستگاه قضایی همدان نداشتند به مرحله‌ی تحقیقات این پرونده از دیگر تخلفات... است... من در مرداد سال ۸۱... درخواست احاله‌ی پرونده به تهران را... با امضای آغاجری تقدیم قوه‌ی قضائیه کردم اما با آن مخالفت شد، اگر چنانچه همان موقع این تصمیم گرفته می‌شد به دستگاه قضایی کشور با صدور چنین حکمی توهین نمی‌شد."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۴ـ "حکم اعدام افسانه نوروزی نقض شد. شعبه‌ی ۲۶ دیوان عالی کشور با اعلام نقص تحقیقات، پرونده‌ی افسانه نوروزی را برای تکمیل تحقیقات به کیش فرستاد... این زن متهم به قتل رئیس حفاظت اطلاعات منطقه‌ی کیش در سال ۷۶ است... که با ضربات متعدد چاقو در حالی که کاملاً عریان در اتاق خواب خود به قتل رسیده بود..."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۵ـ "هم‌چنین ذکرالله احمدی رئیس کل دادگستری استان همدان هم... در خصوص احاله‌ی پرونده‌ی آغاجری به دادگستری تهران... اظهار داشت مقام مافوق هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۶ـ هسته‌ی اساسی این نوشته، نقد و تحلیل همین جمله است که رئیس دادگستری استان همدان گفته است، یعنی مقام مافوق هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. آفرین و صد آفرین به رئیس کل دادگستری استان همدان که این همه تابع مافوق است تا قانون.

گویی این جناب رئیس، نهاد دادگستری را با سازمان ارتش اشتباه گرفته است.

۷ـ در هر سه موضوع موردنظر این نوشته چه قتل زهرای ۹ ساله، چه حکم اعدام دکتر آغاجری و چه حکم اعدام افسانه نوروزی، امور به سمت سامان‌یابی قضایی نرفته است مگر پس از ایجاد و از سر گذراندن و تجدید حیات بحران‌های اجتماعی ـ سیاسی و ایراد صدمات وحشتناک جدی به آبروی کشور و حتی تخدیش و بی‌اعتبار کردن نوع و نحوه‌ی مملکت‌داری و نهایتاً پس از طی همه‌ی این مراحل و قبول و تحمل صدمات و آبروریزی، دخالت مقام مافوق برای کاهش پس‌لرزه‌های ناشی از ندانم‌کاری‌ها و سیاسی‌کاری‌ها.

۸ـ دیدارهای هفتگی رئیس محترم قوه‌ی قضائیه با مردم نیز خارج از این ارزیابی نیست. علت وجودی شکل‌گیری این دیدارها نیز چیزی نیست جز ناکارآمدی دستگاه قضایی وگرنه امر قضا اگر با ابزارهای دانش حقوقی، تجربه‌ی قضایی، بی‌طرفی حرفه‌ای و مبتنی بر وجدان قضایی انجام شود نیازمند دخالت مقام مافوق نیست. دخالت مقام مافوق در پرونده‌هایی مانند صدور حکم اعدام دکتر آغاجری چه در وجه اثباتی و چه در وجه سلبی آن و دیدارهای هفتگی رئیس محترم قوه‌ی قضائیه با تعدادی از دادخواهان ـ که ممکن است در میان آن‌ها بی‌دادخواه نیز باشد ـ از موارد کارآمدی و سلامت دستگاه قضایی ایران نیست. چراکه طبیعت دستگاه قضایی مافوق‌ناپذیری

است نه تبعیت از مافوق.

سلسله مراتب اداری مخصوص «بوروکراسی»های دولتی است و در امر قضا، هر قاضی هم رئیس خود است و هم مرئوس خود و رئیس کل دادگستری همدان که مافوق را جایگزین قانون کرده است، دست‌کم در همین زمینه نسبت به درک قانون بیگانه است.

۹ـ چه آن نامه که آقای دکتر احمدی به رئیس قوه‌ی قضائیه نوشته است و چه آن دستور که پس از بازتاب این نامه داده شده است ـ هیچ یک ـ مبتنی بر موازین قضایی نیست و فقط موردی و متکی بر احساسات است. احساسات به جای خود نیکوست ـ و اگر احساسات انسانی توأم با خرد کارکرد داشت، از اساس حکم اعدام دکتر آغاجری صادر نمی‌شد ـ اما امر قضا صرفاً احساسات را برنمی‌تابد و موردی نیست، بلکه تابع خرد قضایی جامعه گرایانه است، حفظ کرامت فرد با چشم‌انداز محافظت از مصالح جامعه.

از این «زهرا»ها بسیار است، تکلیف بقیه چه می‌شود؟

سیستم قضایی کارآمد، آن گونه تشکیلاتی است که از یک سو نیازمند نامه‌نگاری‌های «تو چه خوش رنگ و عزیزی...» نباشد و از سوی دیگر نیازمند دستورات مقام مافوق. در سیستم قضائی کارآمد، هر قاضی خود مقام مافوق است. اما قاضی کیست؟ قاضی آن انسان تحصیل کرده‌ی حقوق خوانده‌ای است که سلسله مراتب قضایی را از پایه شروع کرده و به تناسب اعتلای دانش و تجربه‌ی قضایی و با تکیه بر شرف انسانی، بی‌طرفی و وجدان نیالوده‌اش به آن منصب دست یابد و سیاست و رذالت را در کار قضا راه ندهد وگرنه با صدور ابلاغ هیچ کس قاضی نمی‌شود. آری اگر در بر پاشنه‌ی «قضا» بچرخد، نیازی به صدور بخش‌نامه و دستورالعمل و دخالت مقام مافوق نیست.

۱۰ـ از آن چه که فعلاً هست در تشکیلات قضا، این در می‌آید:

۱۰/۱- "در پی درگیری فیزیکی میان عیسی سحرخیز و محسنی اژه‌ای، سحرخیز شکایت‌نامه‌ای را در کلانتری ۱۰۹ تنظیم کرد و پزشکی قانونی برای او دو هفته طول درمان در نظر گرفت."

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۶ -

۱۰/۲- "عیسی سحرخیز، نماینده‌ی مدیران مسئول در هیأت نظارت بر مطبوعات... اظهار امیدواری کرد که قوه‌ی قضائیه در خصوص این پرونده، هم در نحوه‌ی برخورد و رسیدگی و هم در رأی صادره به‌گونه‌ای عمل کند که در جامعه این ذهنیت ایجاد نشود که بین مردم عادی و صاحب منصبان تفاوتی وجود دارد... با توجه به این که قرار است این پرونده از دادگاه ویژه‌ی روحانیت به دادسرای عمومی تهران ارجاع شود، امیدوارم قوه‌ی قضائیه به این سؤال پاسخ دهد که چرا برخورد دوگانه‌ای با روحانیت انجام می‌گیرد؟... اکنون که قوه‌ی قضائیه در برابر این آزمایش قرار گرفته است که دادستان ویژه‌ی روحانیت به عنوان متهم مطرح است... چگونه پرونده‌ی یک فرد روحانی مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد؟... امیدوارم نوع واکنش‌ها و برخوردها به‌گونه‌ای نباشد که در افکار عمومی جامعه ذهنیت برخورد دوگانه... ایجاد شود."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۱۱- البته پاسخ آقای سحرخیز را سخن‌گوی قوه‌ی قضائیه پیشاپیش به این شرح داده است:

۱۱/۱- "در ادامه‌ی این جلسه خبرنگاری پرسید:

۱۱/۱/۱- چرا رسیدگی به این گونه احکام با حساسیت موجود به صورت شایسته صورت نمی‌گیرد...؟

سخن‌گوی قوه‌ی قضائیه پاسخ داد:

۱۱/۲ـ چه فرقی میان آغاجری و سایر متهمان وجود دارد؟ اگرچه دادرسی منصفانه و عادلانه می‌طلبد که فرآیند رسیدگی به پرونده کوتاه‌تر باشد، اما مراحل تحقیق فرجامی و تجدیدنظر خواهی، این فرآیند را طولانی‌تر کرده است که این موضوع مربوط به شخص خاص یا متهم خاصی نیست و تمام متهمان را شامل می‌شود."

- روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۳/۱۳ -

۱۱/۳ـ «زمانی که شش جوان کرمانی به اتهام قتل سه مرد و زن بازداشت شدند، هیچ کس باور نمی‌کرد دیوان عالی کشور دو بار حکم اعدام آنها را نقض کند... آن‌ها از اولین جلسه‌ی دادرسی، خود را به عنوان ضابط قوه‌ی قضائیه معرفی کرده و مدعی شدند فرمانده‌ی بسیج مقاومت کرمان در جریان وقوع قتل‌ها بوده و با استناد به یک نوار، اقدام به قتل در جهت امر به معروف و نهی از منکر کرده‌اند... متهم ردیف اول یعنی محمد حمزه مصطفوی فرمانده‌ی پایگاه... مستقر در مسجد یاد شده بوده و افراد دیگر از فعالان آن پایگاه هستند. این افراد دارای کارت شناسایی و حکم مأموریت بوده که با... استفاده از امکانات بسیج از جمله چند دستگاه بی‌سیم، دستبند، خودرو و محل پایگاه برای بازجویی مقتولان... اقدام به شناسایی و دستگیری و هدایت مقتولان به پایگاه نموده... اقدام به قتل آنان می‌نمودند.»

- روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه ۱۳۸۳/۳/۱۷ -

۱۲ـ ملاحظه فرمودید که چه شد و چه می‌شود؟

دکتر آغاجری به علت یک سخن‌رانی در جمعی محدود از آموزگاران همدان، در آستانه‌ی اجرای مجازات اعدام قرار می‌گیرد و قاتلان حرفه‌ای آدم‌کش به بهانه‌ی امر به معروف، در آستانه‌ی رهایی از مجازات اعدام قرار می‌گیرند. کلام آخر این که سیستم قضایی ایران آن‌گاه به سمت و سوی اصلاح گام برخواهد داشت که بر این دوگانگی‌ها غلبه کند.

سیاست و مصلحت در قضا
تحلیل حقوقی حکم اعدام دکتر آغاجری

آورده‌اند که حمحاهه‌ی زندیقه را بگرفتند و به نزدیک... هارون‌الرشید آوردند. هارون او را گفت:/ "ای دشمن خدای، تو زندیقی./" حمحاهه گفت:/ "نی، ای امیرالمؤمنین، من چگونه زندیق باشم که فریضه گزارده‌ام و سنت به جای آورده، نمازهای واجب را خوانده و سایر نمازها و عبادات مستحب را به جا آورده‌ام."/ هارون گفت:/ "ای مدبر، می‌زنمت تا اقرار کنی."/ حمحاهه گفت:/ "یا امیرالمؤمنین در این باب برخلاف سنت پسرعموی خود پیامبر رفتار می‌کنی."/ هارون گفت:/ "چگونه؟"/ حمحاهه گفت:/ "او تیغ می‌زد که به مسلمانی اقرار کنید و تو می‌گویی تو را چوب می‌زنم تا به کافری اقرار کنی؟!"/ امیرالمؤمنین هارون از این سخن متحیر شد و حمحاهه را رها کرد.

- نقل از جوامع‌الحکایات عوفی به کوشش دکتر جعفر شعار با اندکی نو کردن واژه‌ها -

۲ـ "به عنوان یک روحانی و به سخن‌گویی عده‌ای از مراجع که با آن‌ها تماس گرفتم، از این حکم ننگین، ابراز انزجار و تنفر می‌کنم. چطور می‌شود به

انسانی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و روزی چندین بار شهادتین را به زبان می‌راند، نسبت منکر ضروری دین داد... اکثریت قاطع روحانیت، مراجع و علما، هیچ یک با این برخورد موافق نیستند."

– مهدی کروبی، رئیس مجلس، روزنامه‌های ایران و حیات نو ۱۳۸۱/۸/۲۰ –

۳ـ دکتر سیدهاشم آغاجری در شعبه‌ی ۱۴ دادگاه عمومی شهرستان همدان به اتهام ارتداد به اعدام محکوم شده است. متن غیرقطعی حکم در روزنامه‌ها چاپ شده است. قاضی صادرکننده‌ی حکم نیز در یک برنامه‌ی تلویزیونی در جهت توجیه حکم صادره ـ بدون حضور حقوق‌دانان و وکیل متهم ـ یکطرفه جامعه را درباره‌ی عملکرد خود به قضاوت فرا خوانده است. به عبارت دیگر شخص قاضی علیرغم این که یکطرفه به «قاضی» رفته است، «راضی» برنگشته است.

مصطفی تاج‌زاده در نامه‌ی سرگشاده‌ای خطاب به رئیس محترم قوه‌ی قضائیه نوشته است:

۳/۱ـ "یک هفته پیش از صدور حکم قاضی... نشریه‌ی جام متعلق به آقای باهنر از صدور حکم اعدام دکتر آغاجری خبر داد. آیا دستگاه قضایی تاکنون در این زمینه از آقای باهنر سؤال کرده است، چگونه وی یک هفته قبل از صدور حکم قاضی از مجازات دکتر آغاجری مطلع شده بود؟"

– روزنامه‌ی ایران ۱۳۸۱/۸/۲۹ –

۴ـ ذیل تبصره‌ی ۱ ماده‌ی[۱۸] یکصدوهشتادوهشت قانون آیین دادرسی کیفری ـ نقل به مضمون ـ می‌گوید:

۴/۱ـ "انتشار جریان محاکمات دادگاه‌ها در رسانه‌های گروهی قبل از قطعی شدن حکم، مجاز نخواهد بود و متخلف از این تبصره به مجازات مفتری محکوم می‌شود."

۵ـ آری انتشار حکم دادگاه دکتر آغاجری ـ به خصوص پیش از ابلاغ و قطعی شدن آن ـ در نشریه‌ی جام و نیز حضور قاضی صادر کننده‌ی حکم در برنامه‌ی تلویزیونی، تخلف از قانون است. اما هیچ مدعی‌العموم «ی» پیدا نمی‌شود که این تخلف را پی‌گیری قضایی کند. هم چنان که هیچ مدعی‌العموم «ی» پیدا نمی‌شود که مورد ذیل را پی‌گیری قضایی کند:

۵/۱ـ "وارد کنندگان اصلی و کسانی که توانسته‌اند مجوزهای لازم را برای تخلیه، بارگیری و انبار کردن گوشت‌ها تهیه کنند، چه کسانی هستند؟ اسکله‌ی مبداء ورود گوشت‌ها کجاست؟ این اسکله در اختیار چه تشکیلاتی است؟ چرا برخلاف روند رایج در بسیاری پرونده‌ها نام متهم یا متهمان اصلی اعلام نمی‌شود؟"

- روزنامه‌ی ایران ۱۳۸۱/۸/۲۰ -

۶ـ تا آن جا که به تنویر افکار عمومی مربوط می‌شود، مدعی‌العموم هست. اما آن‌گاه که سلامت جسمی و روانی کل جامعه در معرض سوداگری تعدادی معلوم‌الحال معلوم‌الهویه قرار می‌گیرد، مدعی‌العموم دیگر آن شدت وحدت و غلظت همیشگی را ندارد.

۷ـ "اتهام ارتداد به این سادگی‌ها به کسی اطلاق نمی‌شود. فرد باید با انگیزه‌ی خاص، با انکار جاهدانه و با انتخاب کفر و با انجام اقدامات عملی علیه دین خروج کند تا مرتد نامیده شود. همین که یک نفر بگوید من قصد تضعیف دین را نداشته‌ام، برای مرتد نبودن او کافی است. آیت‌اله ابراهیم جناتی گفته‌اند، راجع به ارتداد عقیده‌ام این است که در جهان امروز که علم و دانش تکامل پیدا کرده و نوعاً اشکالات را صاحبان نظر و اندیشه بر اساس شُبَهاتِ معقول مطرح می‌کنند، زمینه‌ای برای ارتداد وجود ندارد."

- عیسی ولایی نویسنده‌ی کتاب ارتداد در اسلام، روزنامه‌ی ایران ۱۳۸۱/۸/۲۰ -

۸ـ علیرغم این نظریه‌ی فقهی و انبوه نظرات حقوقی، اکنون دکتر آغاجری به اتهام ارتداد محکوم به اعدام شده است. این نوشته بر آن است که اثبات نماید، حکم صادره موافق با قانون نیست و هر نوشته‌ای که با امضای شخصی با عنوان «قاضی» پایان بپذیرد، الزاماً از مصادیق حکم قضایی نیست و هر کس نوشته‌ای را با عنوان «قاضی» امضاء کند، الزاماً واجد همه‌ی اوصاف متعالی و کریمانه‌ی ضروری قضاوت نیست.

۸/۱ـ "از عبداله مبارک شنیدم که گفت سیبویه قضای بخارا کرد و دو درم جور نکرد. باز گفت دو دِرَم بسیار باشد به ذره‌ای جور نکرد... و دیگر عیسی بن موسی... بود که... او را قضا دادند، قبول نکرد، سلطان فرمود اگر قضا نکنی کسی را اختیار کن که به وی دهیم، این هم قبول نکرد. سلطان فرمود که اهل قضا را پیش او یاد کنید. چنین کردند و نام هر کس که پیش او یاد کردندی، گفتی نشاید. چون حسن بن عثمان همدانی را پیش او یاد کردند، خاموش گشت. گفتند خاموشی وی علامت رضا باشد. حسن بن عثمان را قضا دادند. در عهد او در شهرهای خراسان به علم و زهد او هیچ کس را نشان ندادند."

۹ـ "آن چه که خواندید بخشی از صفحات ۵ تا ۷ کتاب تاریخ بخارا بود. کتابی که در اوایل قرن چهارم هجری قمری نوشته شده است. نویسنده‌ی کتاب می‌گوید که اگر بخواهد جمله‌ی علمای بخارا را یاد کند، دفترها لازم است. حال ببینید از بین آن جمله‌ی علمای بخارا که یاد کردن از نام و صفات و مراتب علمی و تألیفات آن‌ها نیازمند دفترهاست، چگونه قاضی انتخاب می‌شده است:

«او را قضا دادند قبول نکرد... نام هر کسی که پیش او یاد کردندی، گفتی نشاید.»

۹/۱ـ این گونه است مرتبه‌ی والای منزهِ پرصلابت قضا. عدل و انصاف و

شفقت بر خلق خدای. بنا نهادن سنت‌های نیکو. پیش‌گیری از ستم قوی بر ضعیف. آمیزش عاشقانه‌ی علم و زهد. آلوده دامن نبودن و حرکت در طریق عدل و انصاف هر روز بیش‌تر از روز پیش. و آخر سر گوشه گیری، نه پیوند جاودانه با کرسی صدارت و قضاوت و قدرت. تاریخ «بخارا» را نه بر کنار که بر چشم خود می‌نهم. تاریخ بخارا به ما می‌گوید که در قرن سوم هجری از همین شهر همدان چه قاضیانی برخاسته‌اند."

۱۰ـ اتهامات مطروحه علیه دکتر آغاجری به شرح ذیل است:

۱۰/۱ـ «اهانت به دین حنیف اسلام و تشبیه آن به مسیحیت منحرف و منسوخ و ارتجاعی خواندن آن، سیاه و تاریک و عتیقه دانستن آموزه‌های دین مقدس اسلام و ضرورت تغییر دین مبین اسلام با پروتستانیزم اسلامی و انکار ضروریات اسلام و استهزاء و مسخره نمودن احکام نورانی اسلام از قبیل اجرای مراسم خطبه‌ی عقد نکاح و ازدواج شرعی و انکار تقلید از مجتهدان عادل و تعبیر از آن به عمل میمون که از مسلمات فقه همه‌ی مذاهب اسلامی است اصل حجیت فتوای فقها و لزوم تقلید از آنان و در نتیجه انکار اصل دین.»

۱۰/۲ـ «اهانت به ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام و انکار مقام قدسی و الهی آنان.»

۱۰/۳ـ «اهانت به ساحت علمای اسلام و مرجعیت شیعه و انبوه مقلدان مراجع عظام.»

۱۰/۴ـ «اخلال در نظم و آرامش شهروندان همدانی بلکه ایجاد تشنج در سراسر کشور اسلامی.»

۱۱ـ اکنون صبر پیش گیریم و ببینیم سرانجامِ این اتهامات در حکم چه می‌شود.

در خصوص اتهام ردیف اول دکتر آغاجری ، در حکم شرایح مبسوطی آمده است و آخر سر به این شرح نتیجه گیری شده است:

۱۱/۱- "عمل وی در این عنوان منطبق با صدر مادهی **۵۱۳**[۱۹] قانون مجازات اسلامی است و دادگاه متهم را به مجازات شرعی و قانونی اعدام محکوم می‌نماید."

۱۱/۲- مادهی **۵۱۳** قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

۱۱/۲/۱- "هر کس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه‌ی طاهرین ـ ع ـ یا حضرت صدیقه طاهره ـ س ـ اهانت نماید، اگر مشمول حکم سب‌النبی باشد، اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد."

۱۱/۳- برای تبیین مفهوم «اهانت» به سراغ فرهنگ دهخدا و معین نمی‌رویم، به همین قانون مجازات اسلامی مراجعه می‌کنیم تا دریابیم که مقصود از اهانت و توهین چیست. ملاحظه بفرمایید:

۱۱/۳/۱- "توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک... موجب... مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود."

- مادهی [۲۰] ششصدو هشت قانون مجازات اسلامی، نقل به مضمون -

۱۱/۴- در سرتاسر بخش اول حکم، هر چه ـ با میکروسکوپ ـ نگاه کردم هیچ گونه فحش و لفظ رکیکی در اظهارات دکتر آغاجری علیه مقدسات اسلام و یا پیامبر گرامی اسلام ندیدم. بدین ترتیب از اساس مفهوم «اهانت» موضوع مادهی **۵۱۳** تحقق نیافته است. به علاوه مادهی **۵۱۳** یک قید اساسی دارد و آن این است که می‌گوید:

"اگر مشمول حکم سب‌النبی باشد اعدام می‌شود." یعنی چه؟ یعنی ممکن

است حتی شخصی به مقدسات اسلام اهانت کند، اما آن اهانت از مصادیق «سب» مترادف با «ارتداد» نباشد. اما همان گونه که در بالا استدلال شد، اساساً در نقد و تحلیل دکتر آغاجری در جمع محدود آموزگاران شهر همدان هیچ واژه‌ای حاکی از «اهانت» یافت نمی‌شود. حتی به اندازه‌ی سر سوزنی در انبار کاهی.

از این روست که حکم صادره نه‌تنها موافق با عدالت قضایی نیست، بلکه مغایر با آن است و هیچ گونه ارتباطی با ساحت مقدس قضا ندارد.

۱۱/۵ـ "عدالت قضایی مصلحت‌پذیر نیست... هم در عرف عقلایی دنیا و هم در شرع و قانون اساسی ما وقتی قاضی حکمی داد، حکمش طبق مقررات قضایی نافذ است و کسی به خودش اجازه نمی‌دهد حکم قاضی را تضعیف کند تا چه رسد به ساحت مقدس قضا اهانت کند."

– رئیس محترم قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ی حیات نو ۱۳۸۱/۸/۲۸ –

۱۱/۵/۱ـ درست است. اگر راجع به عدالت قضایی، مقام قاضی و ساحت مقدس قضا، تعرض شود تعرض کننده خاطی است. اما صدور این گونه احکام با عدالت قضایی فاصله‌ی زیادی دارد. ملاحظه بفرمایید یک نمونه‌ی دیگر آن را که شاهد از غیب رسانده است:

۱۱/۶ـ "حکم اعدام م.ت که در محله‌ی نظام‌آباد تهران اقدام به شرارت می‌کرد به ۲ سال حبس تقلیل یافت. حکم این جوان ۲۴ ساله در پی اعتراض وکیل وی به ۲ سال حبس، تحمل ۱۰ ضربه شلاق و ۲ سال تبعید از سوی دادگاه تجدیدنظر تغییر یافت..."

– روزنامه‌ی حیات نو ۱۳۸۱/۸/۲۰ –

۱۱/۶/۱ـ می‌بینید چه اتفاقی افتاده است؟ اگر حتی فرض را به تناسب ۲ سال حبس با اتهام آن شرور بگذاریم، اعدام به ۲ سال حبس کاهش یافته است.

فاصله‌ی اعدام تا ۲ سال حبس می‌دانید یعنی چه؟ به همان میزان این گونه احکام از عدالت قضایی فاصله دارند و نباید از آن‌ها دفاع کرد. اما عدالت یک وجه ایجابی دارد و یک وجه سلبی. وجه ایجابی آن همان «مصلحت‌پذیر» بودن قانونی است و وجه سلبی آن «سیاست‌ناپذیر» بودن عدالت است. لابد تعجب می‌کنید که از مصلحت در «قضا» یاد کردم. تعجبی ندارد. اکنون نگاه کنید به متن قانون:

۱۱/۷- "رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی، علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه‌ی انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند."

- اصل [۲۱] یکصدوشصت و هشت قانون اساسی -

۱۱/۷/۱- یکی از اتهامات دکتر آغاجری این است:

"بلکه ایجاد تشنج در سراسر کشور اسلامی"

به،به، چه ادبیاتی! اما این اتهام صرف‌نظر از نحوه‌ی نگارش و ادبیات آن که مشت نمونه‌ی خروار است از کل حکم، اتهامی سیاسی است و به دستور اصل ۱۶۸ قانون اساسی باید علنی و با حضور هیأت منصفه به آن رسیدگی شود. هیأت منصفه، به نظر این جانب همان نهاد انصاف و مصلحت است. هیأت منصفه‌ای که برآیند واقعی افکار عمومی ملت باشد اگر در دادگاه حضور یابد و دکتر آغاجری را «مجرم» بشناسد دیگر صدای هیچ کس درنمی‌آید، چرا که افکار عمومی جامعه او را مجرم شناخته است. اگر هیأت منصفه او را بی‌گناه بداند، باز هم صدای هیچ کس درنمی‌آید، چرا که افکار عمومی جامعه، او را بی‌گناه شناخته است. این یعنی مصلحت پیش‌بینی شده در قانون. نه مصلحت فراقانونی که می‌شود همان نفوذ «سیاست» در قضا.

۱۱/۷/۲ـ یک مصلحت دیگر نیز در قانون پیش‌بینی شده است:
"دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری و یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسب‌تر به حال متهم باشد. جهات مخففه عبارتند از:
اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آن‌ها مرتکب جرم شده است. از قبیل رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه یا وجود انگیزه‌ی شرافتمندانه در ارتکاب جرم و نیز وضع خاص متهم و یا سابقه‌ی او."
- ماده‌ی بیست و دو قانون[۲۲] مجازات اسلامی و بندهای ۳ و ۵ آن -

۱۱/۷/۳ـ ملاحظه فرمودید که دست‌کم دو مصلحت‌جویی قانونی وجود دارد. ممکن است ادعا شود که مجازات متناسب برای دکتر آغاجری از نوع «حد» است نه از نوع «تعزیر».

نه! نه! درست نیست که از نوع «حد» باشد. غالب حقوق‌دانان آن را از نوع «تعزیر» می‌دانند. به علاوه حتی با استنباط «حد» از مجازات، ذیل ماده‌ی **۵۱۳** قانون[۱۹] مجازات اسلامی که پیش از این درباره‌ی آن بحث شد، دست قاضی را برای اعمال مصلحت قانونی درباره‌ی دکتر آغاجری یعنی همان سید جانباز و استاد دانشگاه و اندیشمند اسلامی بازگذاشته است. اگر تدابیر پیش‌بینی شده در اصل ۱۶۸ قانون اساسی[۲۱] و یا دست‌کم ماده‌ی ۲۲ قانون مجازات[۲۲] اسلامی در صدور حکم لحاظ می‌شد، بازتاب حکم در جامعه به شرح ذیل نبود:

۱۱/۸ـ "حکمی که اخیراً برای دکتر آغاجری صادر شده باعث تأسف جامعه‌ی دانشگاهی است... آغاجری را تمام دوستانی که از قدیم می‌شناسند به عنوان یک نیروی مسلمان و مبارز در راه اسلام می‌دانند... هیچ کس نیز باور نمی‌کند که دکتر آغاجری توهین و جسارتی به ساحت مقدس حضرت رسول

اکرم ـص ـکرده باشد... به‌گمان ما مسلماً حکم سیاسی بوده است تا قضایی."

- دکتر سمنانیان، رئیس دانشگاه تربیت مدرس، روزنامه‌ی حیات نو ۱۳۸۱/۸/۲۰ -

۱۲ـ دومین اتهام دکتر آغاجری در حکم به این شکل بازتاب یافته است:

۱۲/۱ـ "در خصوص اتهام دیگر متهم دایر به اهانت به ائمه‌ی اطهار و انکار مقام قدسی و الهی ایشان... حتی آهنگ صدا و حرکات اعضاء و جوارح متهم در حین ادای عبارت مذکور حکایت از نقد ندارد... که دادگاه به استناد ذیل ماده‌ی ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی وی را... به تحمل پنج سال حبس تعزیری در زندان شهرستان گناباد واقع در استان خراسان محکوم می‌نماید."

۱۲/۲ـ مثل این که یواش یواش «جوارح»شناسی نیز مانند «جرم»شناسی، تبدیل به یکی از منابع حقوقی می‌شود. اما صرف‌نظر از این مزاح تبیین این نکته ضروری است که دادگاه از یک سو دچار تناقض شده است و از سوی دیگر ماده‌ی ۵۱۳ را تجزیه و تفکیک کرده است. ماده‌ی ۵۱۳ همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد می‌گوید:

"هر کس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام... اهانت نماید اگر مشمول حکم سب‌النبی باشد اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد."

یعنی چه؟ یعنی مجازات کلیه‌ی جرائم مندرج در صدر ماده به تناسب این که «سب» باشد یا نباشد یا اعدام است یا زندان. بدین ترتیب دادگاه حق ندارد صدر ماده را دوپاره کرده و برای اهانت به مقدسات اسلام، اعدام و برای اهانت به ائمه‌ی اطهار، زندان در نظر بگیرد. این جا دیگر حسابی «پیاز داغ» ماجرا اضافه شده است و تناقضِ پیش گفته در همین جا آشکار می‌شود. به‌این شرح:

۱۲/۲/۱ـ چگونه ممکن‌است اهانت‌های مطروحه در ماده‌ی[۱۹] پانصد و

سیزده هم مشمول «سب» باشد و هم نباشد. اگر مشمول «سب» است که جزای بخش دوم تجزیه شده نیز باید اعدام باشد و اگر مشمول سب نیست، جزای بخش اول نیز باید زندان باشد. البته این تحلیل منوط به صحت اتهام است، حال آن که با منطق حاکم بر این نوشته از اساس، اتهامی متوجه‌ی دکتر آغاجری نیست. همه‌ی شاگردان حقوق می‌دانند و بسیار گفته شده است که برای تحقق جرم وجود عنصر معنوی ـ سوء نیت ـ در کنار عناصر مادی و قانونی ضروری است، وگرنه جرم محقق نمی‌شود. همان زمان که دکتر آغاجری متعاقب سوء برداشت از سخنرانی‌اش، مبادرت به تبیین مقصود خود کرد، یعنی این که سوء نیت نداشته است.

۱۳ـ بخش سوم اتهام دکتر آغاجری به این شرح است:

"در خصوص اتهام دیگر متهم دائر بر اهانت به ساحت علمای اسلام و مرجعیت شیعه و قاطبه‌ی مردم مسلمان و انبوه مقلدان مراجع تقلید... دادگاه اتهام مزبور را هم به متهم محرز و مسلم دانسته و به استناد ماده‌ی ششصدونودو هفت [۲۳] قانون مجازات اسلامی متهم را... به تحمل یک سال حبس تعزیری در زندان شهرستان طبس و تحمل ۷۴ ضربه شلاق تعزیری محکوم می‌نماید."

۱۳/۱ـ چقدر خرج اضافه روی دست دادگستری می‌گذارد این حکم! بازداشت موقت در زندان همدان، پنج سال حبس در زندان گناباد و یک سال دیگر هم در زندان طبس. همان زندان همدان کافی نیست؟ از همدان به گناباد و از گناباد به طبس. علاوه بر کلی خرج، آرامش این شهرها نیز در معرض مخاطره قرار می‌گیرد. به هر حال حالا وقت آن است که نگاهی به ماده‌ی ٦٩٧ قانون مجازات اسلامی بیندازیم.

۱۳/۱/۲ـ "هر کس به وسیله‌ی اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله‌ی درج در

روزنامه و جرائد یا نطق در مجامع یا به هر وسیله‌ی دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آن‌ها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید، جز در مواردی که موجب حد است به یک ماه تا یک سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق یا یکی از آن‌ها حسب مورد محکوم خواهد شد."

۱۳/۲ـ ماده‌ی ۶۹۷ شاکی خصوصی می‌خواهد. چرا؟ چون ماده‌ی ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی[۲۴] ـ نقل به مضمون ـ گفته است:

"جرائم مندرج در ماده‌ی... ۶۹۷ جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود..."

۱۳/۲/۱ـ حالا به من بفرمایید کدام یک از علمای اسلام و مرجعیت شیعه و به خصوص قاطبه‌ی مردم مسلمان به شهر همدان سفر کرده و از دکتر آغاجری شکایت کرده‌اند؟ ما که چیزی نشنیدیم. در حکم هم نام هیچ کس به عنوان شاکی خصوصی نیامده است. مدعی‌العموم هم نمی‌تواند مدعی‌الخصوص شده و جانشین شاکی خصوصی شود. آن چه که می‌شنویم و می‌بینیم این است که جامعه علیه حکم عکس‌العمل نشان می‌دهد. حتی آن‌ها که به شیوه‌های سنتی ممکن بود و می‌توانستند از چنین احکامی دفاع کنند، این بار علیه آن موضع گرفته‌اند. مثل نمونه‌ی زیر:

۱۳/۲/۲ـ "در همین راستا، روزنامه‌ی رسالت نیز تأکید داشت:

استقلال قضات محترم به معنای عدم هر گونه هماهنگی توسط مسؤولان ذیربط قوه‌ی قضائیه نیست... وقتی در جریان صدور تمامی احکام صادره توسط تمامی دادگاه‌ها در طول چند سال گذشته، مسؤولان قوه‌ی قضائیه از صحت و درستی احکام صادره دفاع می‌نمودند و مخالفت خود را با برخی احکام اعلام نمودند، طبعاً چنین برداشت می‌شود که احکام صادره توسط هر

دادگاهی با هماهنگی مسؤولان قوه‌ی قضائیه صادر می‌شود، لذا نه قوه‌ی قضائیه می‌تواند در مقابل اعتراض به احکام صادره، صرفاً به استقلال دادگاه‌ها استناد نماید و نه فضای داخلی و خارجی کشور مصون از تبعات این احکام خواهد بود."

- بخشی از ماجرای این حکم به قلم امیر سیدین، روزنامه‌ی ایران ۱۳۸۱/۸/۲۹ -

۱۴ـ آخرین اتهام دکتر آغاجری این است:

"اما در خصوص اتهام دیگر دائر بر بر هم زدن نظم و آرامش شهروندان همدانی، بلکه ایجاد تشنج در سرتاسر کشور اسلامی ایران، دادگاه با عنایت به شکایات عدیده و طومارهای مطولی که در اعتراض به سخنان متهم... واصل گردیده و نیز تجمعات و راه‌پیمایی‌ها... مستنداً به ماده‌ی ششصدونودوهشت[25] قانون مجازات اسلامی، حکم به محکومیت متهم به تحمل دو سال حبس... در زندان شهرستان زابل صادر و اعلام می‌نماید."

۱۴/۱ـ همدان و گناباد و طبس کم بود، زابل هم به آن اضافه شد. «گل بود و به سبزه نیز آراسته شد.» آفرین گویا قرار است دکتر آغاجری را به ایران‌گردی بفرستند و هیچ زندانی نباید از وجود شریف و نازنین او بی‌برکت بماند. به راستی آیا سخنان آغاجری در سرتاسر کشور تشنج ایجاد کرده است یا بزرگ‌نمایی مخدوش آن سخنان و حکمی که همگان اعم از خرد و کلان به آن اعتراض کرده‌اند؟

۱۴/۲ـ ماده‌ی ششصدو نودوهشت قانون مجازات[25] اسلامی می‌گوید:

"هر کس به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی به وسیله نامه یا شکوائیه یا مراسلات یا عرایض یا گزارش یا توزیع هر گونه اوراق چاپی یا خطی با امضاء یا بدون امضاء، اکاذیبی را اظهار نماید یا با همان مقاصد اعمالی را برخلاف حقیقت رأساً یا به عنوان نقل قول به شخص حقیقی

یا حقوقی یا مقامات رسمی تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد اعم از این که از طریق مزبور به نحوی از انحاء ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد شود یا نـه علاوه بر اعاده‌ی حیثیت در صورت امکان، باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم شود."

۱۴/۲/۱- هر چند ماده‌ی استنادی متناسب و منطبق بر اتـهام مـطروحه نیست اما عنصر معنوی نهفته در آن «قصد اضرار به غیر و قصد تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی» است. این قصد چگونه احراز شده است؟ آن غیر، که بوده است که دکتر آغاجری قصد اضرار او را داشته است؟ آن اکاذیب که توسط او اظهار شده است چیست؟ و بالاخره دادگاه به استناد ماده‌ی نوزده[۲۶] قانون مجازات اسلامی دکتر آغاجری را به مدت ۱۰ سال از تدریس در دانشگاه‌ها محروم کرده است. ماده‌ی ۱۹ قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

"دادگاه می‌تواند کسی را که به علت ارتکاب جرم عمدی بـه تـعزیر یـا مجازات بازدارنده محکوم کرده است به عنوان تـتمیم حکـم تـعزیری یـا بازدارنده مدتی از حقوق اجتماعی محروم و نیز از اقامت در نقطه یا نقاط معین ممنوع یا به اقامت در محل معین مجبور نماید."

۱۴/۳- تدریس در دانشگاه شغل است نه حق اجتماعی، حقوق اجتماعی مواردی است مانند انتخاب شدن و انتخاب کردن.

نکته‌ی آخر درباره‌ی تعدد جرم است. دکتر آغـاجری یک سـخنرانـی بیش‌تر در خانه‌ی معلم همدان انجام نداده است. اگر پژوهش و نقادی او که در قالب یک سخنرانی ارائه شده است، جرم تلقی شود، ماده‌ی چهل و شش[۲۷] قانون مجازات اسلامی تکلیف را روشن کرده است. این ماده می‌گوید:

"در جرائم قابل تعزیر هرگاه فعل واحد دارای عناوین متعدده‌ی جرم باشد مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است."

۱۴/۳/۱- «فعل واحد» او انجام همان سخنرانی بوده است. حال اگر عناوین متعدد مجرمانه‌ای بر آن تحمیل شود، باز هم یک مجازات دارد نه چندین مجازات.

سخن آخر این است که امنیت قضایی اعمال نگاه کارشناسانه‌ی بی‌طرفانه‌ی یکسان نسبت به همگان است. قصد این نوشته تخطئه نیست، آفتابی تابانده شد بر تمام زوایای حکمی که به نظر این جانب موافق با قانون و مصالح جامعه نیست. باقی قضایا بر عهده‌ی آن‌هایی است که قدرت اعمال اختیارات قانونی دارند، این نوشته می‌تواند مشوق مدعی‌العموم باشد تا شخصاً نسبت به حکم اعتراض کند. این اقدام سابقه‌ی قضایی هم دارد. مانند حکم آقای گنجی که از ۱۰ سال به ٦ ماه تبدیل شد و سپس با اعتراض مدعی‌العموم پنج سال و نیم به آن اضافه گشت. اکنون مدعی‌العموم یا به عبارت بهتر «دادستان» می‌تواند با حرکتی مثبت «دل‌ستان» شود. حافظ می‌گوید:

به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد

جهان بگیرد اگر دادگستری داند

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دَری داند

یک اظهارنظر دوستانه*

احمد جان، خسته نباشی واقعاً عالی است. گرچه جناب‌عالی به خوبی تشریح نموده و حق مطلب را ادا نموده‌اید، ولی اجازه می‌خواهم نکته‌ای را پیرامون سوء نیت در جرم موضوع ماده‌ی[19] پانصدو سیزده (ساب‌النبی) و مصلحت در قضا از منظر «سیاست کیفری» در مجموعه‌ی نظام دادرسی و بالاخره اتهام مرقوم در بند ۱۴ مقاله یادآور شوم:

۱ـ همه‌ی اهالی حقوق جزا قائلند که سوء نیت یا قصد مجرمانه یا رکن معنوی جرم به دو صورت از ناحیه‌ی فاعل عمل مجرمانه جلوه گر می‌شود به صورت سوء نیت عام یا به صورت سوء نیّت خاص. در بزه موضوع ماده‌ی[19] پانصدو سیزده سوء نیت از فقره‌ی خاص است. قانون‌گزار این قرینه را به خوبی در تنسیق ماده‌ی ۶۰۸ قانون مجازات[20] به روشنی عینیت بخشیده است. در مقام اهانت و فحاشی به‌کارگیری الفاظ رکیک بر وجود سوء نیت خاص در ارتکاب عمل افاده دارد. عقلاً و منطقاً نمی‌توان با لفظ رکیک به کسی اهانت و فحاشی کرد و سپس ادعا کرد که من قصد خاص نداشته‌ام.

---

* اظهارنظر هوشنگ امیرافشار وکیل پایه یک دادگستری درباره‌ی مقاله‌ی دکتر آغاجری

بنابراین در سب‌النبی و اهانت به ائمه، سوء نیت خاص به منظور دشنام به ائمه و پیامبر مفروض و منظور است. نقد علمی یک اندیشمند اسلامی از منظر مباحثه‌ی دینی و فلسفی به هیچ وجه «سب» نیست تا چه رسد به سوء نیت خاص در دشنام و دشمنی.

لذا آغاجری جرمی مرتکب نشده است به جز یک نقد علمی.

۲ـ رئیس قوه‌ی قضائیه ادعا نمود که قاضی در مقام قضا در صورتی مصلحت‌اندیشی می‌نماید که این مصلحت در قانون دیده شده باشد. بسیار خوب آیا تخفیف مجازات، تعلیق اجرای مجازات و تعلیق تعقیب، پیش‌بینی‌های مبتنی بر مصلحت‌اندیشی مقنن با توجه به اوضاع و احوال جامعه و مجرم، نیستند؟ آیا این تأسیسات حقوقی صرفاً برای «ژست» در مقابل محافل حقوق بشری در قانون آمده است؟ زمینه‌ی اجرائی آنها فقط برای تبه کاران آن چنانی است که می‌دانم و می‌دانید؟ نه یک استاد اندیشمند دانشگاه!

۳ـ شگفت‌آورتر اینکه اتهام مرقوم در بند ۱۴ مقاله اصلاً موضوع ماده‌ی ۶۹۸ نیست، اساساً ما جرمی تحت عنوان «ایجاد تشنج در سراسر کشور اسلامی ایران» در قانون نداریم، بزه اخلال در نظم و آرامش... موضوع ماده‌ی ۶۱۸ قانون مجازات بوده و حداکثر مجازات آن یک سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق است. مستقل از این که استناد قاضی همدانی به ماده‌ی[۲۵] ششصدونودوهشت به لحاظ موضوع جرم بلاوجه است، تعیین مجازات دو سال حبس برای متهم با ماده‌ی[۲۸] ششصدو هجده که جرم عنوان شده، علی‌القاعده منطبق بر آن است غیر قانونی است چرا که حداکثر مجازات این جرم یک سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق است.

پنج زن و چندین نگاه

زن اول: شیرین عبادی

۱ـ پیش از سال ۱۳۵۸، چند سالی قاضی دادگستری بوده است. جوان، شجاع، باسواد و برخوردار از وجدان کاری. همه‌ی وکلای دادگستری که در آن سال‌ها در دادگاه تحت تصدی او پرونده داشته‌اند با خاطره‌ای خوش از دوران قضاوت او یاد می‌کنند.

۲ـ دوران قضاوت خانم عبادی در حکم «دولت مستعجل» بود. چرا؟

چون او «زن» بود و بر اساس موازین جدید حق قضاوت نداشت. او می‌بایست از آن پس به کار اداری سرگرم باشد. خانم قاضی اما شرایط جدید را تاب نیاورد. بر قامت او جامه‌ی قضاوت دوخته شده بود و نمی‌توانست منشی یا حداکثر مدیر دفتر همان دادگاهی باشد که تا دیروز رئیس آن بود. از این رو از دادگستری خارج شد و در نقش وکیل مدافع ظاهر گشت و در این کار نیز همچون «قضا» خوش درخشید. آن‌گونه «خوش» که سرانجام برخی آن را تاب نیاوردند. پنجاه روزی در زندان ماند و مدتی نیز حق وکالت نداشت.

۳ـ کار «شیرین» اما محدود به دفاع نبود. پژوهش و تولید کتاب، فعالیت در زمینه‌ی حقوق کودکان و زنان، تأسیس انجمن حمایت از حقوق کودك و

کانون مدافعان حقوق بشر نیز بخشی از کارنامه‌ی اوست.

۴ـ نگاه جهان متوجه‌ی «ایران» و «شیرین» شد و جایزه‌ی صلح نوبل در تاریخ هجدهم مهرماه ۱۳۸۲ نصیب او گشت. همه‌ی عقل‌های سلیم در جهان و ایران ذوق‌زده و شادمان شدند، حتی «پاپ» رهبر کاتولیک‌های جهان که خود نیز کاندیدای دریافت این جایزه بود، صمیمانه و فروتنانه و به عنوان اولین نفر به «شیرین» تبریک گفت.

۵ـ حالا می‌خواهید ببینید در کشور خودمان با این پدیده‌ی کم‌نظیر جهانی چگونه برخورد شده است؟

۵/۱ـ "جایزه‌ی صلح نوبل، در میان روشنفکران دنیا اعتبار زیادی ندارد. من فکر می‌کنم اختصاص این جایزه به وی، به خاطر سیاسی‌کاری‌های زیاد صورت گرفته است. من به عنوان یک ایرانی از این که وی پول خوبی دریافت کرده است خوشحالم."

۶ـ آن چه که هم‌اکنون خواندید بخشی از اظهارات محمد جواد اردشیر لاریجانی، معاون بین‌المللی قوه‌ی قضائیه است که در روزنامه‌ی آفتاب یزد ۸۲/۷/۲۳ بازتاب یافته است. او که خود را ایرانی می‌داند، این گونه یک حادثه‌ی بزرگ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را کوچک کرده است و اهمیت سترگ آن را به ویژه برای خاورمیانه و ایران نادیده گرفته است و زیرکانه ـ آن هم نه از نوع مثبت آن ـ قضیه را «مالی» یا به عبارت دیگر «ماست‌مالی» می‌کند. حال آن که برای ـ نزدیک به ـ همه‌ی برندگان این جایزه چیزی که اصلاً اهمیت ندارد، همان بخش نقدی آن است. من حتم دارم که خانم عبادی آن پول را ـ که علیرغم نظر آقای لاریجانی هنوز دریافت نکرده است ـ در همان راه که علت اعطای جایزه به او بود خرج خواهد کرد.

۷ـ "متأسفانه امروزه اکثر کسانی که در داخل کشورهای اسلامی، با قلم و زبان و اقدامات ضد اسلامی خویش، متعرض باورهای دینی مردم می‌شوند و

از این طریق ایجادکننده‌ی یک موج شیطانی می‌گردند، مورد عنایت محافل ادبی غرب قرار می‌گیرند و بسیاری‌شان به دریافت جایزه‌ی نوبل یا غیر نوبل نیز مفتخر می‌شوند. شیرین عبادی، هیچ فعالیتی در خصوص صلح جهانی و حقوق انسان‌های تحت ستم نداشته و تنها تحت عناوین حقوق بشر و حقوق کودکان و زنان، به مخالفت علیه نظام اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقررات حقوق اسلامی پرداخته است."

۷/۱ـ آن چه را که اکنون خواندید بخشی از یادداشت روزنامه‌ی جمهوری اسلامی است که در یاس نو ۱۳۸۲/۷/۲۲ بازتاب یافته است. همین روزنامه در یادداشت دیگری «از هول حلیم توی دیگ افتاده» و شیرین عبادی را با مهرانگیز کار ـ بانوی بزرگ ادیب و حقوق دان ـ یکی فرض کرده و مطالب بی‌ارزش دیگری از همین قماش درباره‌ی او گفته است.

۷/۲ـ "من همواره در چارچوب قانون عمل کرده‌ام و هیچ‌گاه عملی انجام نداده‌ام که در چارچوب اعمال غیرقانونی جای داشته باشد. هیچ گونه تضاد و مغایرتی میان یک جامعه‌ی اسلامی و حقوق بشر وجود ندارد. ما به برداشت صحیحی از اسلام نیاز داریم که فضای بیشتری را برای فعالیت زنان به وجود آورد. ما به اسلامی نیاز داریم که با دموکراسی مغایرت نداشته و نسبت به حقوق شخصی افراد احترام بگذارد."

۷/۳ـ این حرف‌ها را خانم عبادی در مصاحبه با «نیوزویک» گفته است که از روزنامه‌ی یاس نو ۸۲/۷/۲۲ برداشت کردم. آن چه که شیرین گفته است خواننده و شنونده‌ی میلیاردی بین‌المللی دارد نه مخاطبین چند هزار نفری داخلی و برای مصرف داخلی. این روزها صدها میلیون نفر در جهان چشم و گوششان متوجه‌ی شیرین است. اگر موضع‌گیری‌های مخالفت‌آمیز با «نوبل» نیز به قول فرنگی‌ها روی «air» برود، از برکت وجود «شیرین» است. حال شما خود کلاهتان را قاضی کنید. چهره‌ای که «شیرین» از اسلام معرفی می‌کند شیرین‌تر است، یا آن چه که این آقایان می‌گویند؟

زن دوم: دکتر زیبا کاظمی

۱ـ دکتر زهرا «زیبا» کاظمی دانش آموخته‌ی دانشگاه سوربن فرانسه در رشته‌ی هنر برای آخرین بار در تاریخ بیست و هفتم خردادماه ۱۳۸۲ از کانادا ـ کشوری که در آن پناه گرفته بود ـ به ایران ـ کشوری که در آن پا به جهان گذاشته بود ـ آمد.

او آمده بود که از زندگی مردم کشورش عکس‌برداری کند و به امید و در جهت بهبود حال و روز مردم ایران، آن عکس‌ها را در مطبوعات جهان چاپ کند. اما کار برعکس شد، این بار این مردم ایران و مردم جهان بودند که از «زیبا» عکس گرفتند. البته کار به همین جا ختم نشد. سفر زیبا، همزمان بود با تظاهرات دانشجویی در ایران و به علت آن، وقتی که ۴۰۰۰ نفر دانشجو و غیردانشجو دستگیر و روانه‌ی زندان اوین شدند، خانواده‌های زندانیان، شب‌ها در برابر زندان اوین گردهم می‌آمدند با دعایی و فریادی برای آزادی فرزندانشان. زیبا در حال عکس‌برداری از این گردهم‌آیی‌های مردمی بود که ناگهان در ساعت پنج و چهل دقیقه‌ی دوشنبه دوم تیرماه ۱۳۸۲ سر از زندان «اوین» درآورد. از لحظه‌ی ورود زیبا به زندان اوین تا لحظه‌ای که در حالت بی‌هوشی کامل فرو رفت، حدود ۸۰ ساعت گذشت. ۸۰ ساعت سخت و جانکاه اما زیبا به بهای جان خود در زندان اوین، توانست از درون آن زندان «عکس»ی بگیرد که در زنده بودنش میسر نبود.

۲ـ شما را به خدا نگاه کنید. ما با خودمان چه می‌کنیم؟ شیرین در ایران زندانی می‌شود و در جهان قدر می‌بیند. زیبا در جهان قدر می‌بیند و در ایران به قتل می‌رسد، چرا؟ تاوان این همه بی‌سیاستی را چه کسی باید بدهد، ملت ایران؟

زن سوم: شهره نیک‌پور

شُهره، اهل کرمان است و تحصیل کرده‌ی حقوق. با نامزدش یا همسر جوانش ـ درست نمی‌دانم ـ سوار بر اتومبیل در سطح شهر کرمان، حرکت

می‌کرده است. ماشین دیگری حامل چند سرنشین که چند نفر قاتل بوده‌اند و یکی در معرض قتل، با اتومبیل آن‌ها برخورد می‌کند. جوانِ همراه شُهره، پیاده می‌شود و اعتراض می‌کند. قاتلین حرفه‌ای آن‌ها را هم با خود می‌برند و هر دو را می‌کشند. البته آن اولی که در معرض قتل بوده است با ورود زوج جوان به صحنه «قِسِر» در می‌رود و جان از مهلکه سالم به در می‌برد. دادگاه بدوی اول در کرمان قاتلین را به اعدام محکوم کرده است و پرونده به دیوان عالی‌کشور آمده‌است‌وشعبه‌ی سی‌و یکم این‌دیوان، حکم‌را شکسته‌است.چرا؟

استدلال این است که قاتلین مؤمن بوده‌اند و با اعتقاد به «هَدَر» بودن خون مقتولین آن‌ها را کشته‌اند. پرونده باز هم به دادگاه بدوی دوم در شهر کرمان، بازگشته است و این دادگاه هم حکم به اعدام داده است. البته در همین رفت و برگشت، دو خانواده از مقتولین اعلام رضایت کرده‌اند. در این جا نیز دو جبهه‌ی اجتماعی شکل گرفته است. یک جبهه‌ی بزرگ می‌گوید قاتلین نمی‌توانند با استنباط شخصی، هم قاضی باشند و هم مُجری، آن هم قاضی و مُجری قتل. یک جبهه‌ی کوچک می‌گویند قاتلین می‌توانند هم قاضی باشند و هم مُجری. حال ببینیم این بار دیوان عالی کشور چه می‌کند. موافق با استنباط جبهه‌ی بزرگ تصمیم می‌گیرد و یا موافق با خواست جبهه‌ی کوچک؟

زن چهارم: وکیل فلسطینی

ملت‌ها در هیچ جای جهان با هم دشمنی ندارند. ایجاد دشمنی و گسترش آن، کار حکومت‌هاست. اسرائیل باید از راه «شارون» فاصله گرفته و به مرزهای شناخته شده‌ی جهانی خود برگردد. اگر این کار صورت بپذیرد، دیگر آن زن حقوق‌دان جوان و زیبا به دل خود نارنجک نمی‌بندد، بلکه او در دل خود، مهر و وفا تولید می‌کند.

یعنی به خاصیت اولیه‌ی خود برمی‌گردد. نگاه به فلسطین نیز دوگانه است: اصلاحی و افراطی. حاملان نگاه اصلاحی، خود فلسطینی‌ها هستند به

نمایندگی پیرپایمردِ سیاسی‌شان یاسر عرفات.

حاملان نگاه افراطی به دولت خودمختار فلسطین می‌گویند تشکیلات خودگردان و به یاسر عرفات می‌گویند سازش کار و خلاصه از قضیه‌ی فلسطین نمدی برای کلاه خود ساخته‌اند. حال آن که نمد و کلاه ـ هر دو ـ فقط از آنِ فلسطینی‌هاست.

زن پنجم: مهرانگیز کار

یک شعر عامیانه می‌گوید:

"از دل برود، هر آن که از دیده برفت."

مهرانگیز کار اکنون دو سالی است که از دیده‌ها پنهان است، اما آیا او واقعاً از دل‌ها نیز رفته است؟ گمان نمی‌کنم. از همین روست که او زن پنجم این ماجراست.

مهرانگیز، خیلی زود قلم در دست گرفت و نوشته‌هایش را در مطبوعات آن روزگار بازتاب داد. پرداختن به حرفه‌ی وکالت او را از دل مشغولی اولیه‌اش که همان پژوهش و نگارش بود، بازنداشت. منتهی این بار موضوعات «پر و پیمان»تری در چنگ او بود، حقوق کودکان و زنان.

این روزها مسابقه‌ی تجلیل از شیرین رسم است و بد هم نیست. چرا که مضمون این تجلیل متوجه‌ی مقاومت ملت ایران است که شیرین نماینده‌ی اوست. اما آیا می‌توان مهرانگیز را نادیده گرفت؟ ما ایرانی‌ها دو عادت دیرینه داریم:

یکی از آن‌ها تجلیل از قهرمانان مرده است و دیگری چشم دوختن به دهان خارجی‌ها. آن‌ها که کشف کردند، ما شروع می‌کنیم به جمع شدن بر دور قهرمان و تجلیل از او. حال آن که قهرمان اصلی، ملت است و او همین جا در کنار ماست.

حافظ می‌گوید:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

قطره اشکی برای دیکتاتور کوچک

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر ـ دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

۱ـ خبر کوتاه بود و شادی‌بخش، صدام دستگیر شد. صدام، یکی از دیکتاتورهای خون‌آشام منطقه‌ی خاورمیانه در دام آمریکایی‌ها افتاد. او که خود همواره صد «دام» در آستین داشت، چونان بره‌ای مطیع و زبون در دام افتاده بود. اما شادی من چندان پردوام نبود.

۲ـ همان شب ـ یکشنبه ۱۳۸۱/۹/۲۳ ـ ساعاتی پس از شنیدن خبر اولیه، در منزل دوستی مهمان بودم که تلویزیون ماهواره‌ای داشت. چهره‌ی صدام اندکی پس از دستگیری و در حالی که توسط یک پزشک سرتراشیده‌ی دستکش‌پوشِ آمریکایی موهایش جوریده می‌شد، لحظه به لحظه از کانال CNN پخش می‌گشت، ژولیده‌ای بود با ریش انبوه.

با دیدن این تصاویر، شادی من تبدیل به اندوهی عمیق شد، اندوه برای سرنوشت مردی که خویشتن خویش را این گونه زبون کرده بود. چرا؟ کمی صبر کنید! شب دراز است و قلندر بیدار.

۳ـ ساعت ۸ شب شنبه بیست و دوم آذرماه ۱۳۸۲ خورشیدی صدام حسین رئیس جمهورِ همه عمر کشور عراق در گودالی واقع در مزرعه‌ای نزدیک

شهر تکریت، پس از هشت ماه زندگی مخفی در دخمه‌ها و سوراخ‌ها به دنبال حمله‌ی نیروهای ائتلاف ـ آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها ـ به کشور عراق بازداشت شد.

صدام حسین همواره بازداشت کننده بود نه بازداشت شونده، او صیاد بود نه صید. در طول ۲۵ سال حاکمیت یک تنه و بدون رقیب او بر کشور عراق، ده‌ها هزار عراقی نگون‌بخت به دستور او شکنجه و اعدام شدند و صدها هزار ایرانی و کویتی و عراقی در دو جنگ خانمان‌سوز جان باختند. چه شد که اکنون او در چنگالی قوی‌تر از چنگال خویش گرفتار آمده است؟ علت نهایی گرفتاری او عدم درک «روح زمانه» بود.

اگر صدام ۸ ماه و ۲۵ روز پیش از بازداشت «روح زمانه» را درک کرده بود، اکنون هم پسرانش زنده بودند و هم دختران و همسرانش ناآواره.

خود او نیز با آن‌ها و در میان آن‌ها در گوشه‌ای از جهان، امکان پناه گرفتن و زیستن داشت. صدام، پیش از این هشت ماه که گرفتار دخمه‌ها بود، ۲۵ روز فرصت داشت تا تسلیم واقعیت مهیب رودرروی خود شود، اما او همان طور که اشاره شد، قادر به درک «روح زمانه» نبود. خُب این که هیچ. "آیا صدام حسین سیاست‌مدار بود؟ نه، نه، ابداً! صدام سیاست‌مدار هم نبود. سیاست صدام سلاح او بود، نه تفکر و منطق و کلام او. صدام سلاح‌مدار و نفت‌مدار بود، نه سیاست‌مدار."

ـ بی‌انصافی نکن احمد

ـ زاسب افتاد افتاده او نزاصل

ـ نگو، نگو، حیف است. این شعر را اخوان ثالث برای بزرگ یا بزرگانی سروده است، در همین کشور خودمان. مانند دکتر مصدق، آری او بود که از اسب افتاد، اما از اصل نیفتاد. چرا که اعتبار او از اصل بود نه از اسب. اما صدام چه؟ هویت صدام از «اسب» بود نه از «اصل».

ـ خُب تسلیم! حالا تو بگو صدام که بود و چه کرد؟
ـ ای جان به فدای آن لب پرگُهرت! کمی حوصله کن تا بگویم، مگر نگفتم، شب دراز است و قلندر بیدار.

۴ـ این که صدام حسین که بود، چندان مهم نیست، آن چه که مهم است این است که چه کرد؟ تشریح سیاست صدامی در درجه‌ی اول اهمیت است.

تقریباً ۲۰ سال داشت که وارد حزب بعث عراق شد، از خانواده‌ای فقیر، روستایی و عشیره‌ای بود. خالکوبی‌های روی دستش نشانه‌ی آن بود که خاستگاه اجتماعی‌اش کم‌فرهنگ و فرودست بوده است. زندگی سیاسی‌اش را با «ترور» شروع کرد. اولین گلوله‌ی او به عبدالکریم قاسم رهبر وقت عراق در سال ۱۹۵۷، هنگامی که ۲۲ سال داشت شلیک شد. مدت کوتاهی زندان و بعد سفر به لبنان و مصر تا این که ۳۱ ساله شد و با کودتای حزب بعث در عراق وارد عرصه‌ی قدرت گشت. ۱۱ سال بعد که ۴۲ سال داشت، رقبای خود را از جلسه‌ی هیأت دولت خارج کرد و پشت در، بدون محاکمه آن‌ها را اعدام کرد، به نحوی که باقی ماندگان در جلسه، صدای شلیک گلوله‌ها را می‌شنیدند و بر خود می‌لرزیدند. پله‌های ترقی او از توطئه، خشونت و مرگ ساخته شده بود. آخرین رقیب او «حسن‌البکر» بود که اول پسرش را در حادثه‌ای ساختگی کشت و بعد خود او را خانه‌نشین کرد. اما سیاست صدامی چیست؟

٦ـ سیاست صدامی با سیاست به مفهوم علمی و مدرن امروزی آن متفاوت است. چرا که گفته شد او سلاح‌مدار و نفت‌مدار بود تا سیاست‌مدار، حال من به همین می‌گویم «سیاست صدامی» یعنی آن چه که صدام حسین در طول ۲۵ سال حکومت بی‌رقیب خود بر کشور عراق، انجام داد.

۷ـ سیاست صدامی یعنی سر بریدن، کشتار مردم، اعدام دسته جمعی بدون محاکمه و یا حتی بعد از محاکمه و در حال تحمل زندان. گروه گروه اعدام کردن زندانیان به صورت دسته جمعی و دفن آن‌ها در گودال‌های از پیش کنده

شده. ساخت سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و تدارک ساخت سلاح اتمی. تخریب محیط زیست و مین‌گذاری اراضی محل تردد مخالفان و بی‌اعتنایی به خواست و رأی مردم و در نتیجه ماندن کشور در عقب‌ماندگی با صدها هزار کشته و زخمی و صدها میلیارد دلار بدهی خارجی. در تشریح این سیاست کافی است نگاهی بیندازیم به دو بخش از شرح حال حسین یوسف ربیعه یکی از زندانیان بازداشتگاه‌های صدام حسین:

۷/۱ـ "حدوداً ۶۰۰ نفر شدیم... تنها چیزی که دیده می‌شد، بیابان و شن‌زارهای داغ بود... سعی کردم نگاه دقیق‌تری به اطراف بیندازم. خدای من! باورکردنی نبود، قبلاً حفره‌های بزرگی را در کنار هم حفر کرده بودند... بیابان پر از افراد مسلح و اسرایی بود که با چشمان وحشت‌زده، منتظر عاقبت شوم خود بودند... مردان مسلح چهار نفر را دست بسته روی لبه‌ی حفره و پشت به آن می‌نشاندند، چهار ـ پنج متر فاصله می‌گرفتند و در حالی که چشم قربانی به تفنگ دوخته شده بود، شلیک می‌کردند. پس از شلیک گلوله، جسد خودبه‌خود داخل حفره می‌افتاد و پس از سقوط، نوبت تیر خلاص بود تا مطمئن شوند طرف مرده است."

۷/۲ـ "کار حسین ربیعه تمام نشد، تعقیب، بازجویی و شکنجه‌ها تا همین اواخر ادامه داشت... حسین لااقل هفته‌ای یک بار به سازمان امنیت می‌رفت. در آن جا چشم‌ها و دستانش را می‌بستند و زیر ضربات مشت و لگد از او می‌خواستند که به کارهای نکرده‌اش، اعتراف کند. خود حسین به طنز می‌گوید:

من تمام مأموران امنیتی را از روی صدایشان می‌شناختم. اگر شکنجه‌های سازمان نبود، به شما می‌گفتم که در واقع آن جا خانه‌ی دوم من بود... هر وقت که صدای درب می‌آمد، همه‌ی اهل خانه مضطرب می‌شدند و من دائماً از خود می‌پرسیدم آیا به سراغ من آمده‌اند؟ هر بار که آن‌ها می‌آمدند در میان گریه‌ی خانواده... خداحافظی می‌کردم و مدتی بعد با سر و صورتی زخمی

بازمی‌گشتم. این فشارها و مرگ برادرم باعث شد مادرم در سال ۱۹۹۳ فوت کند. پدرم نیز دچار ناراحتی‌های عصبی شده بود و دائماً سر و صورتش را خراش می‌داد... یک روز... یکی از افسران امنیتی که مرا بسیار شکنجه می‌کرد، آنفلوانزا گرفته بود. او به سراغ من آمده بود تا در میان خرت و پرت‌هایم یک قرص مسکن... برای او پیدا کنم. من از فرصت استفاده کردم و به خیال خود خواستم وجدانش را بیدار کنم. این بود که با هیجان گفتم:

ـ درد شدیدی داری درست می‌گویم؟

او به علامت تأیید سرش را تکان داد. من هم بلافاصله ادامه دادم:

ـ برادر اگر این طور است چرا راضی می‌شدی من ۱۲ سال تمام شکنجه‌ی شما را تحمل کنم و زن و بچه‌ام دائماً در هراس باشند؟

او چیزی نگفت و رفت. دو روز بعد به سراغم آمدند و مرا به سازمان امنیت بردند. افسری که آن روز از من قرص گرفته بود، پشت میز نشسته بود با دیدن من از کوره در رفت و فریاد زد:

ـ حرامزاده دو روز پیش چه غلطی کردی؟

گریه امانم نداد. گفتم نفهمی کردم و بعد شکنجه‌ها شروع شد. یک بار هم مرا بی‌دلیل به دفتر معاون سازمان، سرهنگ قحطان بردند و حسابی کتکم زدند. هر چه پرسیدم چرا می‌زنید؟ ضربه‌ها شدیدتر می‌شد. ناگهان سرهنگ قحطان وارد اتاق شد و به من گفت:

چرا چند سال پیش فرار کردی؟ گفتم ترسیدم. گفت چرا؟ لابد جرمی مرتکب شده بودی. گفتم خیر قربان، اما شما کسانی هستید که در کویت به ۳۳ کشور جهان پوزه‌بند زدید. چطور من عاجز از شما نترسم؟ سرهنگ قحطان لبخندی زد و گفت:

احسنت! بلند شو جانم، می‌توانی بروی و بعد به همکارش گفت:

ـ در صورتجلسه بنویسید، اشتباهاً به جرم سرقت اتومبیل بازداشت شده

است."

۸ـ گرمیان یکی از مناطق کردنشین کشور عراق است. همان جایی که صدام حسین کردهای زیادی را نابود کرد. من در تشریح سیاست صدامی یک شعر برای گرمیان سروده‌ام:

۹ـ در معبد گل و گلوله و خون/ حس می‌کنی، می‌بینی، می‌شنوی، بوی خشم و جنون/ در خاک خفته‌اند عاشقان/ بر خاک می‌دوند، مادران/ لنگان، عصازنان/ این است گرمیان، این است گرمیان/ گل، آب، گلاب/ سبزه و کاج و کتاب/ پوشیده است فضا از ترنم آواز دلبران/ پیوند، پیوند/ پیوند جسم و جان/ نه جان و جان/ بر خاک بی‌نشان/ سنگ، نام، عکس؟/ از عکس و نام و سنگ نشانی نیست/ مرزی میان موی و میانی نیست/ دل می‌برد تو را به سوی دل آرامت/ بر خاک پای عاشق ناکامت/ ای خاک! ای خاک! از سبزه در تو نشانی نیست/ عشق و گلوله و عاشق؟/ این است هدیه‌ی ایامت؟/ این است حسن سرانجامت؟/ نه! نه!/ گل می‌دهد، گل می‌دهد انبوه کشته‌ی بی‌نامت.

۱۰ـ بخش‌های «۷/۱ و ۷/۲» این نوشته را پیش از این در روزنامه یاس نو ۱۳۸۲/۹/۲۷ با ترجمه‌ی سعید آقا علیجانی خوانده‌اید. چرا من آن‌ها را تکرار کردم؟ برای این که بگویم سیاست صدامی، پدیده‌ای است که هنوز و هم‌اکنون در جای جایِ جهان وجود دارد. حذف صدام‌ها چاره‌ی کلی درد نیست. آن چه که باید از صحنه‌ی جهانی رخت ـ چرک ـ بربندد، سیاست صدامی است که در تعارض با آزادی است. بر واژه‌ی «آزادی» و فقط «آزادی» تأکید می‌کنم. چرا که اگر آزادی ـ در هر جای جهان ـ باشد، مردم خود از استقلال کشور خویش دفاع می‌کنند و آن را پاس می‌دارند. اگر آزادی باشد، مردم خود عدالت اجتماعی را برقرار می‌کنند. اگر آزادی باشد، مردم خود پاسدار دین و اخلاق خویش هستند و خلاصه‌ی کلام این است که آزادی نوش‌داروی همه‌ی دردهای همه‌ی جوامع بشری است، بی‌حصر و استثنا.

اقتصاد و قانون

۱ـ مجلس قانون چک را اصلاح کرد... بر اساس ماده‌ی[۲۹] یک لایحه‌ی اصلاح موادی از قانون چک، صادر کننده‌ی چک باید در تاریخ مندرج در آن معادل مبلغ مذکور در بانک... وجه نقد داشته باشد... بر اساس ماده‌ی[۳۰] سه لایحه‌ی اصلاح موادی از قانون چک، صادر کنندگان چک بلامحل به مبلغ کم‌تر از ده میلیون ریال به حبس تا حداکثر شش ماه... از ده میلیون ریالا تا پنجاه میلیون ریال... از شش ماه تا یک سال حبس... از پنجاه میلیون ریال بیش‌تر... علاوه بر محکومیت از یک سال تا دو سال، از داشتن دسته چک به مدت دو سال محروم خواهند شد.

- روزنامه‌ی یاس نو ۱۳۸۲/۶/۳ -

۲ـ قانون صدور چک یک بار پیش از این در تاریخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ مواجه با تغییرات یا به عبارت دیگر اصلاحاتی شد که بهتر است نام «ضد اصلاحات» به آن اطلاق شود. آن چه که اکنون مجلس تصویب کرده است و البته باید مورد موافقت شورای نگهبان قرار گیرد تا نهایی شود، در جهت کاهش تبعات منفی تغییرات مورخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ است که من به طنز و کنایه نام آن تغییرات زیان‌بار را «ضد اصلاحات» گذاشتم.

۳ـ به موجب ماده‌ی[۳۱] سه قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵/۴/۸

صادرکننده‌ی چک می‌بایست در تاریخ صدور چک ـ نه تاریخ سررسید یا به عبارت دیگر تاریخ مندرج در چک ـ معادل وجه چک در بانک وجه نقد یا اعتبار داشته باشد.

بخشی از اصلاحات اخیر اعمال شده توسط مجلس حذف ضرورت وجود نقدینگی در تاریخ «صدور» و ضرورت تأمین آن در «سررسید» است که گامی است مثبت.

۴ـ و اما مهم‌تر از این، تصمیم مجلس در مورد ماده‌ی[۳۲] سیزده اصلاحی مورخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ است. ماده‌ی ۱۳ مورد اشاره می‌گوید:

۴/۱ـ "صدور چک به عنوان تضمین یا تأمین اعتبار یا مشروط، وعده‌دار یا سفید امضا ممنوع است. صادر کننده در صورت شکایت ذی‌نفع و عدم پرداخت به مجازات حبس ۶ ماه تا ۲ سال و یا جزای نقدی از یکصد هزار تا ده میلیون ریال محکوم خواهد شد."

۵ـ آن چه که در ادامه‌ی این پیش‌گفتار می‌خوانید، مطلبی است که پس از تغییرات مورخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ در قانون صدور چک از سوی این جانب نوشته شد. تصور می‌کنم این مطلب به تبیین ارتباط تنگاتنگ «اقتصاد و قانون» کمک کند.

۶ـ ماهیت حقوقی چک چیست؟

۶/۱ـ ماده‌ی سیصدو ده[۳۳] قانون تجارت می‌گوید:

چک نوشته‌ای است که به موجب آن صادر کننده وجوهی را که در نزد محال علیه دارد کلاً یا بعضاً مسترد یا به دیگری واگذار نماید.

۶/۲ـ وفق ماده‌ی هفتصدو بیست و چهار[۳۴] قانون مدنی:

حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه‌ی مدیون به ذمه‌ی شخص ثالثی منتقل می‌گردد.

۶/۳ـ درست است که تأسیسی به نام «چک» در چارچوب ساز و کار اقتصاد سرمایه‌داری غرب ایجاد شده و محصول طبیعی و درونی مناسبات اقتصادی کشور ما نیست، اما به هر حال ماهیت و کارکرد اقتصادی این تأسیس وارداتی، متأثر از عقد «حواله» مندرج در قانون مدنی است.

بنابراین لازم است قانون چک با ماهیت و کارکرد عقد «حواله» و عرف‌های حاکم بر آن هماهنگ شود.

۷ـ نقش اخلاق در این زمینه به میزان پای‌بندی عمومی مردم به قول و قرار خود برمی‌گردد. «قول و قرار» یعنی همان «سبیل» گرو گذاشتن پیشینیان ما، همان‌ها که از «سر» خویش می‌گذشتند و از «حرف» خود باز نمی‌گشتند.

اما آیا اکنون «سبیل» همان ارزش گذشته را دارد؟

۸ـ سیاست اقتصادی، تدبیر امور اقتصادی است به گونه‌ای که در عصر امروز اسناد و قراردادها جایگزین «سبیل» شود. سیاست اقتصادی در قانون بازتاب می‌یابد و فقط قانونی که متأثر از نیازهای روز و رافع تنگناهای روز باشد به رونق اقتصادی کمک می‌کند، وگرنه آن قانون تبدیل به عامل اخلال‌گر در مناسبات اجتماعی و اقتصادی مردم می‌شود. همین جاست که قانون‌نویسیِ کارشناسانه و علمیِ پایدار کارساز است، نه قانون‌نویسی سنتی غیرکارشناسانه و زودگذر. مورد اول تأمین کننده‌ی ثبات و پیشرفت سرمایه‌های انسانی و مادی و مورد دوم موریانه‌ی اقتصاد است.

۹ـ آیا قانون چک، متناسب با ماهیت و عملکرد بومی این تأسیس وارداتی هست؟

وفق ماده‌ی ۱۳ اصلاحی مورخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ قانون چک:

«صدور چک به عنوان تضمین یا تأمین اعتبار یا مشروط، وعده‌دار یا سفید امضاء ممنوع است. صادر کننده در صورت شکایت ذی‌نفع و عدم پرداخت به مجازات حبس از ۶ ماه تا ۲ سال و یا جزای نقدی از یکصد هزار تا ده میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

۱۰ـ ماده‌ی قانونی اخیر که از این ور بام افتاده و در تعارض با ماده‌ی[۳۵] دوازده قانون صدور چک مورخ ۱۳۵۵/۴/۱۶ نوشته شده است، مخالف ماهیت و کارکرد اقتصادی، اجتماعی چک با توجه به عقد «حواله» و عرف موجود در جامعه است.

هر دو مورد بالا ـ مادهی ۱۳ اصلاحی و مادهی ۱۲ سابق ـ در جهت مغایر با ثبات اقتصادی و امنیت سرمایه گذاری است و به کاهش صدور چک بلامحل کمک نمی‌کند. زیرا همان گونه که گفته شد، چک متأثر از عقد «حواله» است و لازم است که صادر کنندهی چکِ بلامحل، تبعات کیفری عمل خویش را فقط در «سررسید» تحمل نماید، نه جز آن.

مادهی ۱۳ اصلاحی به ویژه در مورد چک‌های وعده‌دار مغایر آزادی ارادهی طرفین قراردادهای خصوصی است، زیرا صادر کننده و دارنده، حق وصول چک را در «سررسید» پذیرفته‌اند. یعنی همان تاریخ مندرج در قسمت سمت راست صدر چک.

به جهات بالا، تحمل تبعات کیفری صدور چک بلامحل برای صادر کننده، ضروری است، اما صرفاً در «سررسید»، یعنی همان تاریخ پرداخت مورد توافق صادر کننده و دارنده.

۱۱ـ مادهی[۳۴] سیزده اصلاحی مورخ ۱۳۷۲/۸/۱۱ محل مناسبات اقتصادی است. همان گونه که مادهی[۳۵] دوازده قانون صدور چک مورخ ۱۳۵۵/۴/۱۶ نیز چنین بود. زیرا همان مواردی که در مادهی ۱۳ اصلاحی برای آن مجازات در نظر گرفته شده است، در مادهی ۱۲ سابق، معاف از مجازات بوده است، درست با ۱۸۰ درجه تفاوت. آیا مناسبات اجتماعی تا این حد تغییر کرده است؟

۱۲ـ پی‌آمدهای اقتصادی ـ اجتماعی مادهی ۱۳ اصلاحی مخرب‌تر از مادهی ۱۲ سابق است، زیرا بیش از آن مغایر آزادی ارادهی طرفین در اعمال قراردادهای خصوصی است و راه سوء استفاده را هموارتر می‌نماید. زیرا کارکرد جاری کنونی اجتماعی ـ اقتصادی چک، تبدیل به رویهی اجتماعی شده است و با تصویب قانون معارض، یک شبه تغییر نمی‌کند.

از این روست که قانون باید برآیند مناسبات اجتماعی و عرف حاکم بر جامعه باشد نه جز آن.

بازداشت حرفه‌ای وکلای دادگستری غیرقانونی است

۱ـ ناصر زرافشان، محمدعلی دادخواه و عبدالفتاح سلطانی سه تن از وکلای خوش‌نام و مبرز دادگستری، اکنون ـ در زمان نوشتن این مطلب ـ در زندان هستند. رئیس کل محترم دادگستری استان تهران در نامه‌ای خطاب به جامعه‌ی مستقل وکلای دادگستری ایران از احکام صادره علیه این وکلا و نیز سایر وکلای دادگستری از قبیل سرکار خانم شیرین عبادی، دکتر محسن رهامی و سید محمد سیف‌زاده دفاع کرده است.

این نوشته بر آن است که اثبات نماید آن احکام و این دفاع موافق با قانون نیست و وکلای دادگستری بی‌جهت در زندان به سر می‌برند.

۲ـ تبصره‌ی[۳۶] سه ماده‌ی واحده‌ی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی مورخ ۱۳۷۰/۷/۱۱ می‌گوید:

"وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا، برخوردار می‌باشد."

۳ـ اصل یکصدوشصت[۳۷] وچهارم قانون اساسی می‌گوید:

"قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل بدان است، بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به طور موقت یا دائم منفصل کرد، یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد..."

۴ـ ملاحظه فرمودید که چه شد؟ حالا دوباره برایتان بازگو می‌کنم. تبصره‌ی ۳ می‌گوید که وکلای دادگستری از «تأمینات» شغل قضا برخوردارند. تأمینات شغل قضا یعنی چه؟ یعنی همان امنیت قضایی و حقوقی که برای قضات در قانون پیش‌بینی شده است، شامل وکلای دادگستری نیز می‌شود. چگونه؟

۵ـ کلیت چگونگی آن در اصل یکصد و شصت و چهارم قانون اساسی آمده است اما جزئیات آن چه؟ در چه صورت و با چه کیفیتی می‌توان وکلای دادگستری را به لحاظ تخلف، خطا و ارتکاب جرم در موضع دفاع، تحت تعقیب قرار داد؟ کمی حوصله کنید برایتان شرح می‌دهم. گر صبر کنی، زغوره حلوا سازم.

٦ـ "از تاریخ اجرای این قانون هیچ وکیلی را نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود. مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی."

– ماده‌ی[38] هفده لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری –

٦/١ـ براوو! آفرین! نه یک آفرین، بلکه صد آفرین! نزدیک به پنجاه سال پیش در تاریخ ۱۳۳۳/۱۲/۵ در کمیسیون مشترک دو مجلس شورای ملی و سنا قانونی تصویب شد به نام «لایحه‌ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری». این لایحه البته میراث دکتر مصدق بود، اما دولت کودتا نیز نتوانست آن را به تصویب نهایی دو مجلس نرساند. خُب چه شده است که ما بعد از ۵۰ سال عقب‌گرد کرده‌ایم؟ قانون عقب‌گرد کرده است یا ما؟ نه قانون تغییر نکرده است. این ما هستیم که آن را نادیده می‌گیریم.

۷ـ ماده‌ی[۳۹] سیزده همین قانون می‌گوید:
"دادسرای انتظامی وکلا، مرجع رسیدگی به تخلفات وکلا... و تعقیب آنان بوده و از دادستان و عده‌ی لازم دادیار... تشکیل می‌گردد."

دادسرای انتظامی وکلا، پس از رسیدگی به تخلفات و شکایات، در صورتی که عقیده بر تخلف داشته باشد، کیفرخواست صادر می‌کند و در غیر این صورت قرار منع تعقیب خواهد داد..."

۷/۱ـ ملاحظه فرمودید آقایان؟ دادسرای انتظامی وکلا نه هیچ مرجع دیگر.

۸ـ کمی پایین‌تر ماده‌ی[۴۰] چهارده همان قانون می‌گوید:
"رسیدگی به تخلفات وکلا... به عهده‌ی دادگاه انتظامی وکلاست... مرجع تجدیدنظر دادگاه عالی انتظامی قضات بوده و رأی دادگاه مزبور قطعی است."

۸/۱ـ تا این مرحله سه مرجع تعقیب و رسیدگی به تخلفات وکلا وجود دارد. اما کار به همین جا ختم نمی‌شود. چرا که ماده‌ی[۴۱] پانزده همان قانون می‌گوید:

"در صورتی که رئیس دادگاه یا دادستان شهرستان و یا رئیس دادگاه استان یا دادستان، تخلفی از وکیل مشاهده نمایند که قابل تعقیب باشد، باید مراتب را کتباً به دادسرای انتظامی وکلا اطلاع دهند. در صورتی که دادسرای مزبور موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد، پرونده را با صدور کیفرخواست به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌کند و در غیر این صورت نظر خود را با ذکر دلیل به دادستان استان اطلاع می‌دهد و اگر دادستان مزبور به نظر دادسرای انتظامی وکلا تسلیم نشد، رأساً از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را تقاضا می‌نماید."

۹ـ قانون از این روشن‌تر می‌خواهید؟ تنها مرجع کارشناسی صلاحیت‌دار

تعقیب و رسیدگی به تخلفات و اتهامات وکلا، دادسرای انتظامی وکلا و نهایتاً دادگاه عالی انتظامی قضات است، نه دادگاه‌های تالی، نه دادگاه‌های بدوی، نه دادگاه‌های عمومی، نه دادگاه‌های انقلاب، نه بازپرسی‌های دادسرای نظامی. به‌این ترتیب تمامی احکامی که با نادیده گرفتن و دور زدن «لایحه‌ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری» علیه وکلا صادر شده است، غیر قانونی است. و بازداشت و ادامه‌ی بازداشت آقایان زرافشان، دادخواه و سلطانی نیز غیرقانونی است. آنان به امر غیر قانونی آمر قانونی در زندان‌اند، نه جز آن!

۱۰ـ صلاحیت ذاتی می‌دانید یعنی چه؟ همه‌ی شاگردان ابتدایی حقوق این را می‌دانند. صلاحیت ذاتی یعنی این که دادگاه نظامی نمی‌تواند در موارد داخل در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب رسیدگی کند و برعکس. بازپرس دادسرای نظامی، مقام تحقیق است نه دادرس. او قاضی «ایستاده» است نه قاضی «نشسته». او حق صدور حکم قضایی ندارد. با ابلاغ ویژه نمی‌توان بازپرس را هم دادرس دادگاه عمومی کرد و هم دادرس دادگاه انقلاب. با ابلاغ ویژه نمی‌توان خلط و تخدیش صلاحیت ذاتی کرد. به علاوه وقتی که خشت اول کج نهاده شد، چه تضمینی وجود دارد که تا بالا کج نرود. متهم بیچاره ایراد به صلاحیت دارد. اما کو گوش شنوا.

اما یک جا گوش شنوا یافت شد و آن در شعبه‌ی دهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران بود. در آن شعبه، دو قاضی باتجربه‌ی تحصیل کرده‌ی حقوق وجود دارد. آقایان سمسارزاده و ساکت. در این شعبه احکام غیر قانونی صادره علیه سرکار خانم شیرین عبادی و دکتر رهامی به اعتبار صلاحیت دادسرای انتظامی کانون وکلا، شکسته شد. کلام آخر این است که بازداشت و زندانی کردن وکلا، به لحاظ تخلفات حرفه‌ای آنان از سوی دادگاه‌های عمومی و انقلاب غیر قانونی است. چرا که آنان از این جهت، مانند قضات، از مصونیت قضایی برخوردارند.

«جنایت و مکافات» و ناصر

مشکل خویش برِ پیر مغان بردم دوش
کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
وندر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد
گفت آن یار، کزو گشت سرِ دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد.

۱ـ داستایوفسکی، نویسنده‌ی بزرگ روس رُمانی دارد با نام «جنایت و مکافات» کتاب را که می‌خوانی، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، جنایت و مکافات را مترادف با هم دانسته است.

نه! نه! اشتباه نشود. «مترادف» نه به مفهوم دستوری، بلکه منظور این است که عاقبتِ جنایت را تحمل مکافات از سوی جنایت‌کار می‌داند.

۲ـ من برای این نوشته نام «جنایت و مکافات» و ناصر را انتخاب کرده‌ام حال آن که می‌توانستم به جای ناصر، چندین نام دیگر را بگذارم. مثل «جنایت و مکافات» و اکبر و یا «عباس، هاشم، علی، مازیار، احمد، حجت، بهروز، جاوید، علیرضا، ایرج، فرزاد، تقی، مهرداد، هدی، سعید، کوروش، فاراب، حشمت، امیر، رضا، امیرعباس، حسین، حسن و یا فرهاد» پس چرا «جنایت و

مکافات» و ناصر؟ برای این که ناصر زرافشان هم دوست من است و هم این که همکار من و از جهتی بیش از آن همه‌ی دیگر خود را مدیون او می‌دانم. چرا؟

۲/۱- زیرا در این ۱۵ ماهه که در بازداشت است، علیرغم دوستی و همکاری نه شخص او را دیده‌ام و نه این که به خانواده‌اش سر زده‌ام. همین امر حسی در من ایجاد کرده است که به آن «احساس دین» می‌گویند و حالا می‌خواهم با این نوشته کمی از «دین» خود نسبت به او بکاهم. البته اگر همان لطف پیشین را داشته باشد و با من هم‌نوایی کند.

۳ـ همان‌گونه که می‌دانید، ناصر وکیل خانواده‌های مختاری و پوینده بود. دو شاعر و نویسنده و مترجمی که قربانی باند قتل‌های زنجیره‌ای شدند. ناصر به این علت زندانی است که به عنوان وکیل مدافع، پیرامون این واقعه‌ی نفرت‌بار شوم، مطالبی نوشته است و حرف‌هایی زده است. حال آن که درباره‌ی مجازات فرماندهان و مباشران آن قتل‌ها حرف و حدیث بسیار برزبان‌ها جاری است.

۴ـ احمد باطبی در جوّی پر از خشونت و وحشت و فشار عصبی، پیراهن خونین دانشجویی دیگر را که قربانی مهاجمین به کوی دانشگاه بوده است بر سر دست گرفته است.

۵ـ اکبر گنجی نیز اکنون چند سالی است که در زندان به سر می‌برد. اکبر هر جای جهان که باشد جایش در دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌هاست. اکبر پژوهشگری است تیزهوش، فعال و دارای ذهن منطقی. پس چرا اکبر در زندان است؟

معضل اساسی او که منشاء اتهاماتش است، نورافشانی بر تاریک‌خانه‌ی اشباح یعنی محفل قتل‌های زنجیره‌ای است. من می‌خواهم یک واژه بر پیشانی کتاب «جنایت و مکافات» داستایوفسکی بیفزایم، تا عنوان مناسب حال و روز ما شود، یعنی:

«افشای جنایت و مکافات» همان چیزی که حافظ شیرازی گفته است:

"گفت آن یار، کزو گشت سرِ دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد"

درباره‌ی اتهامات وکلا در موضع دفاع

طرح ادعا مبنی بر این که چنانچه هر وکیلی در هر شرایط و موقعیت و موضعی مرتکب بزه گردد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری است، موافق با قانون نیست و آن چه که تا این لحظه در این مورد انجام شده است غیر قانونی است. زیرا:

اولاً وکلا در موضع دفاع از مصونیت‌های شغل قضا برخوردارند، یعنی همان گونه که نمی‌توان قضات را به لحاظ نوع اتخاذ تصمیم در پرونده‌های قضایی و یا اظهارنظر درباره‌ی آن پرونده‌ها در دادگاه‌های عمومی محاکمه کرد، وکلا را نیز نمی‌توان به لحاظ نوع دفاع و یا اظهارنظر پیرامون پرونده‌ی وکالتی خود، در دادگاه‌های عمومی محاکمه کرد. قانون در این مورد تکلیف را روشن کرده است. مرجع رسیدگی به اتهامات وکلا در ارتباط با تکالیف وکالتی خود، فقط و فقط در درجه‌ی اول دادسرای انتظامی کانون وکلا و در درجه‌ی دوم دادگاه انتظامی قضات است. البته در قانون وکالت پیش‌بینی شده است که مراجعه‌ی شاکی به دادسرای انتظامی وکلا مانع طرح دعاوی حقوقی و کیفری علیه وکیل نیست. اما آن چه که ضروری است این است که ابتدا باید

تخلف وکیل در مرجع صلاحیت‌دار یعنی دادسرای انتظامی وکلا و دادگاه انتظامی قضات محرز شود، تا پس از آن شاکی مجوز طرح شکایت یا دادخواست در دادگاه عمومی به دست بیاورد. تنها مرجع ابتدایی که می‌تواند درباره‌ی اتهامات وکلا در موضع دفاع اظهارنظرِ کارشناسی کند، دادسرای انتظامی وکلاست.*

* چاپ شده در روزنامه‌ی همبستگی مورخ ۱۳۸۱/۱۱/۲۹

درباره‌ی اصل سوم قانون اساسی

پیرو درخواست شماره‌ی ۱۱۷۶ مورخ ۱۳۷۹/۸/۱۵ آن مجله،* اکنون مطلب ذیل پیرامون تحلیل برخی از بندهای اصل سوم[۴۲] قانون اساسی تقدیم می‌شود. مطلب حاضر بخشی از کتاب «دفاع عمومی» این جانب است.

«دفاع عمومی» آموزش ساده و همه گانی شهروندان در جهت آشنایی آنان با حقوق اساسی خود ـ مندرج در قانون اساسی و قوانین عادی ـ است.

«دفاع عمومی» با زبانی ساده به مردم می‌گوید که چگونه در دادگاه‌ها و مراجع انتظامی از حقوق قانونی خود محافظت نمایند. اینک شرح نوشته:

اصل سوم قانون اساسی می‌گوید:

"دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه‌ی امکانات خود را برای امور زیر به کار برد."

امور موردنظر اصل سوم در ۱۶ بند خلاصه شده است و از مقولاتی مانند ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی، بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی، آموزش و پرورش رایگان، طرد استعمار و محو استبداد و رفع

---

* مجله‌ی وکالت

تبعیض و... بحث می‌کند.

بندهای هفتم، هشتم و چهاردهم این اصل بر:

"تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش و تأمین حقوق همه‌جانبه‌ی افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت" تأکید می‌کند.

چه مفاهیم زیبا و دل‌انگیزی!

«تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون» میسر نیست مگر از طریق ایجاد تشکل‌های سیاسی و صنفی و مطبوعات مستقل و آزاد.

هر طبقه و گروه اجتماعی، هر گرایش و طیف سیاسی، هر اقلیت قومی و دینی و زبانی باید از احزاب سیاسی و مطبوعات مستقل و آزاد خاص خود بهره‌مند باشد.

کاسبان و کشاورزان، کارگران یدی و فکری، کارفرمایان و کارخانه‌داران باید بتوانند سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی خود را آزادانه تشکیل دهند و با فراغت بال از منافع صنفی خود دفاع نمایند.

در صورت تحقق چنین شرایطی است که به مفاهیم موردنظر بند ۷ اصل سوم[۴۲] قانون اساسی نزدیک می‌شویم.

«مشارکت عامه‌ی مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» از طریق آزادی بیان و امنیت پس از آزادی بیان و از طریق شرکت در انتخابات همگانی آزاد و بدون اعمال گزینش‌های سیاسی و عقیدتی اعم از قانونی و غیرقانونی و نیز از طریق ایجاد نهادهای مدنی و سازمان‌های غیرحکومتی تأمین می‌شود.

اعمال گزینش‌های سیاسی و عقیدتی در مورد حق طبیعی و قانونی انتخاب

کردن و انتخاب شدن، حتی در قالب تصویب قوانین عادی مغایر اصل مشارکت عامه‌ی مردم در تعیین سرنوشت خود است.

«تأمین حقوق همه‌جانبه‌ی افراد از زن و مرد» آن‌گاه میسر می‌شود که حکومت خود را برخاسته از مردم و نماینده‌ی مردم و در خدمت آنان بداند. در این صورت است که واژه‌های «خودی» و «غیر خودی» از شبه فرهنگ سیاسی حذف و به عرصه‌ی مناسبات خصوصی مردم بازمی‌گردد.

«ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» آن گاه میسر می‌شود که دادگستری ایران کاملاً از شائبه‌های سیاسی به دور و برخوردار از توان کارشناسانه‌ی علمی و بی‌طرفانه‌ی سطح بالا باشد.

ایجاد امنیت قضایی با اعمال آیین دادرسی کیفری واحد در همه‌ی دادگاه‌ها و دخالت وکیل در تمام مراحل دادرسی اعم از مرحله‌ی تحقیق و تصمیم ملازمه دارد.

آن چه که گفته شد، بخشی ناچیز از اعمال حق حاکمیت ملت است. باقی قضایا باشد تا شماره‌ی بعد...

دربارەی قتل‌های عقیدتی

۱ـ تبصره‌ی [۱] دو بند ج ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

"در صورتی که شخصی، کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است، قتل به منزله‌ی خطای شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است."

۲ـ درباره‌ی این تبصره طی سال‌های گذشته و ظرف روزهای گذشته که طرح حذف آن به مجلس تقدیم شده است، مباحث فراوان مطرح شده است.

در همین روزها حقوق‌دانان درباره‌ی تعارض این تبصره با بعضی از اصول قانون اساسی و نیز برخی دیگر از مواد قانون مجازات اسلامی مطالبی نوشته‌اند. به همین دلیل من از زاویه‌ای دیگر به نقد تبصره‌ی ۲ بند ج ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی می‌پردازم و آن زاویه همان توجه به عناصر ضروری تشکیل دهنده‌ی جرم است.

تبصره‌ی ۱ همان ماده‌ی ۲۹۵ می‌گوید:

"جنایت‌های عمدی و شبه عمدی دیوانه و نابالغ به منزله‌ی خطای محض است." یعنی چه؟

یعنی این‌که اگر دیوانه و نابالغی مرتکب قتل شد، مانند آن است که شخص تیراندازِ عاقلی، تیر خود را با هدف‌گیری شکارِ گوزن رها کرده است، اما تصادفاً آن گلوله به انسانی خورده و او را از پای درآورده است. درست است که در این جا انسانی به علت برخورد گلوله‌ی شکارچی به او از پای درآمده است، اما قصد شکارچی قتل انسان نبوده است. به همین جهت است که اگر دیوانه و نابالغ مرتکب قتل شود، او را «قصاص» نمی‌کنند، بلکه اولیای او باید «دیه» بپردازند. یعنی به هر حال مجازات نقدی می‌شود نه مجازات حیاتی. چرا؟ زیرا دیوانه و نابالغ از عنصر اساسی ضروری برای تحقق بزه یعنی قصد برخوردار نیست. چرا که قصد ناشی از ذهن انسان عاقل و بالغ است، نه انسان دیوانه و نابالغ. چگونه احراز می‌شود که جنایت‌کار آدم‌کش و یا مهدورالدم برخوردار از قصد جنایت بوده است یا خیر؟ یعنی برخوردار از عقل و بلوغ هست یا خیر؟ احراز آن نیاز به کارشناسی دارد و کارشناسی این گونه امور از وظایف مراکزی مانند پزشکی قانونی است.

حالا فرض کنیم که شخصی می‌آید و دیگری را به قتل می‌رساند با این باور که آن دیگری سزاوار قصاص است و یا این که مهدورالدم است. مثلاً مرتکب قتل شده است و یا این که به پیامبران اهانت کرده است. خُب آیا این شخص که تعصب عقیدتی بر او غلبه کرده است و دیگری را به اعتقاد مثلاً مهدورالدم بودن به قتل رسانده است عقل و بلوغ آن مهدورالدم فرضی را احراز کرده است؟ آیا او سازمان پزشکی قانونی شخصی دارد؟ می‌بینیم که به‌این ترتیب نگرانی نمایندگان مجلس به حق است. چرا که مجازات‌های فردی

مربوط به جوامع بسیار ابتدایی بوده است. جوامعی که مردم اختیارات دادرسی و اجرای حکم را به دولت تفویض نکرده بودند و اساساً دولتی وجود نداشته است. در این جا یک نکته‌ی گرهی وجود دارد که تکرار آن به زبان دیگر ضروری است و آن این است که مگر می‌توان در مملکت ما آدمی را پیدا کرد که برخوردار از اندکی نعمت عقل باشد و با توهین به پیامبران خون خود را به هدر بدهد. حاشا و هرگز! هیچ آدمی که سر سوزنی خرد داشته باشد، این کار را نخواهد کرد. پس اگر کسی چنین کند به مفهوم واقعی کلمه «دیوانه» است. دیوانه را نیز که خود تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۹۵ می‌گوید نباید کشت. پس چگونه هر شخصی حق دارد پیش از احراز عقل و یا دیوانگی کسی او را بکشد به این گمان که سزاوار قصاص است یا مهدورالدم است؟ نه! نه! حق ندارد.

بازهم درباره‌ی قتل‌های عقیدتی

۱ـ تبصره‌ی ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی می‌گوید:
"در صورتی که شخصی، کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است، قتل به منزله‌ی خطای شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است."

درباره‌ی این تبصره حرف و حدیث بسیار از زوایای مختلف از ناحیه‌ی حقوق‌دانان مطرح شده‌است، برخی آن را قابل حذف و بعضی قابل اصلاح دانسته‌اند. این نوشته بر آن است که از دو چشم‌انداز تازه به این تبصره نگاه کند.

۱/۱ـ چشم‌انداز اول این است که بقای این تبصره به همین شکل به حق حاکمیت ملی، صدمه‌ی جدی وارد می‌کند. چرا که انجام دادرسی و اجرای مجازات در هر کجای جهان و از جمله در ایران از حقوق اختصاصی و انحصاری حاکمیت است و به همین منظور تشکیلاتی فراگیر با عنوان دادگستری در ایران وجود دارد که یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی حاکمیت است و به آن قوه‌ی قضائیه می‌گویند.

چگونه ممکن است که یک حاکمیت بخشی از اقتدار خود را که همان

دادرسی و اعمال مجازات است و نیازمند کارِ کارشناسی پیچیده است به اشخاص معمولی جامعه تفویض کند. یعنی به آن‌ها اجازه دهد که بر اساس احساس و یا تشخیص غیر کارشناسی و بدوی خود شخص یا اشخاصی را از نعمت زندگی محروم کنند و بعداً دادگاه رسیدگی و احراز کند که آیا شخصِ قاتل قاضی و مجری خوبی بوده است و یا خیر؟ مجسم کنید تا ابعاد قضایا برایتان روشن‌تر شود.

امر دادرسی نیاز به طرح شکایت، تعقیب، تحقیق، کارشناسی ـ احراز سلامت عقل یا اثبات جنون ـ متهم و سرانجام محاکمه دارد. در این امر از یک سو تشکیلاتی عریض و طویل به نام دادگستری دخیل است و از سوی دیگر دادیار، بازپرس، پلیس، کارشناس، پزشکی قانونی و سرانجام قاضی. حالا شما همه‌ی آن‌ها را خلاصه کنید در یک نفر که از قضا ممکن است خود او مجنون باشد و به جهت همین جنون وجود شریف و عاقل و ارزشمندی را از هستی ساقط کند.

مونتسکیو دانشمند بزرگ فرانسه در کتاب روح‌القوانین که مادر و منشاء دانش پیشرفته و مدرن حقوق است می‌گوید:

"هنر عدالت آن نیست که همه‌ی گناه کاران به مجازات برسند، هنر عدالت آن است که هیچ بی‌گناهی به مجازات نرسد."

۲/۱ـ چشم‌انداز دوم ضرورت «حق دفاع» است. هر متهمی حق دارد در مواجهه با اتهام مطروحه علیه خود از خویشتن دفاع کند و دادگاه ملزم است پس از شنیدن دفاعیات کامل او، مبادرت به صدور رأی نماید.

متهم یک حق اضافی دیگر نیز دارد و آن این است که هرگاه خود قادر یا مایل به تدارک و اجرای دفاع خویش نباشد از مساعدت و همراهی وکیل دادگستری بهره جوید. اکنون این پرسش اساسی مطرح است:

در صورت اجرای تبصره‌ی دو ماده‌ی ۲۹۵ متهم چگونه و در محضر چه کسی از خود دفاع می‌کند و وکیل مدافع او کیست؟

دربارهٔ‌ی حریم خصوصی

۲۵ سال زمان زیادی است برای فهم این مطلب که هیچ کس حتی پلیس حق ندارد وارد حریم خصوصی مردم شود. حریم خصوصی اما چیست؟ همان چیزی که به خانه و اتومبیل و باغ محدود نمی‌شود. همان چادری که شما در بیابان می‌زنید و در حالتِ «پیک‌نیک» در آن به سر می‌برید، نیز حریم خصوصی شماست و پلیس بدون اجازه حق ورود به آن را ندارد.

وقتی که در کوچه و خیابان قدم می‌زنید «تن» شما نیز حریم خصوصی تلقی می‌شود و پلیس حق ندارد به آن نزدیک شود. او حتی حق ندارد جیب‌های شما را بگردد و یا صندوق اتومبیل شما را وارسی کند. مگر در دو مورد:

مورد اول آن است که دستور قضایی ویژه داشته باشد. دستور قضایی ویژه یعنی چه؟ یعنی دستوری که فقط و انحصاراً برای بازرسی خانه‌ی شما در روز و ساعات معینی صادر شده است نه جز آن. دستورات کلی تصویربرداری شده با محل نام و نشانی خالی و دارای مهر و امضا کافی نیست و عمل به آن‌ها غیرقانونی است. دستور باید ویژه و محدود به روز و ساعت و شخص معین باشد.

مورد دوم آن است که پلیس شخصی را در حالت ارتکاب جرم مشهود، می‌بیند. یعنی می‌بیند که از دیوار خانه‌ی مردم بالا می‌رود، می‌بیند که در حال شکستن شیشه‌ی اتومبیل است و می‌خواهد پخش اتومبیل را بدزدد. در این جاست که پلیس می‌تواند شخص خاطی را بازداشت کند و بلافاصله گزارش آن را به دادسرا بفرستد و دادسرا مکلف است ظرف ۲۴ ساعت تکلیف مورد را روشن کند. این‌ها همه از بدیهیات ساده‌ی حقوق در همه جای جهان است، حتی در قبایل بدوی. اما برای ما موضوع بحث جدیدی است، چرا؟

دربارهٔ‌ی قتل‌های طایفه‌ای

نزدیک به ۲۰ سال پیش، یکی از کتاب‌های درسی سال اول یا دوم دبیرستان را دیدم. در آن کتاب، مباحثی تحت عنوان «عصبیت» مطرح بود و از جمله درباره‌ی نظریه‌ی «عصبیت» ابن خلدون دادِ سخن داده بود و آن را به عنوان یک ارزش بی‌بدیل به دانش‌آموزان معرفی می‌کرد. نمی‌دانم اکنون هم آن مباحث در آن کتاب مطرح است یا نه، اما می‌خواهم بگویم که یکی از زمینه‌های مساعد کننده‌ی قتل‌های خانوادگی و طایفه‌ای دختران و زنان، گسترش و تعمیم نظریه‌ی عصبیت است. یعنی چه؟

یعنی این که مدیریت فرهنگی جامعه باید آرام آرام و کارشناسانه تعصب‌های باقی مانده از دوران جاهلیت در طوایف و قبایل و عشایر را کاهش دهد نه این که با طرح نظریه‌ی عصبیت به افزایش و تحکیم آن‌ها کمک کند. این عامل فرهنگی، اما کار به همین جا ختم نمی‌شود. عامل دیگر قانون است که می‌تواند هم بازدارنده‌ی جنایت باشد و هم این که کار را بر جنایت‌کاران ساده کند. در حال حاضر نگاه من متوجه‌ی دو جنبه از قانون است:

جنبه‌ی اول مصونیت نسبی پدران فرزندکش و برادران خواهرکش است.

البته عموها و دائی‌ها، پسرعموها و پسرخاله‌ها نیز از همین رهگذر، برای خود مصونیت نسبی احساس می‌کنند. چرا؟ برای این که «پدر» صاحب جان و خون دختر شناخته می‌شود. خود می‌تواند او را بکشد بی‌آن که کیفرش در حد جرم ارتکابی‌اش باشد. قبلاً که از اساس مجرم نبود. اما اخیراً مجازات زندان به لحاظ اقدام علیه نظم عمومی برای او در نظر گرفته شده است. حال اگر برادر یا عمو نیز خواهرکش یا برادرزاده کش شدند، حاکم پدر است و او اغلب در طوایف و قبایل جانب پسر و برادر خود را رها نمی‌کند.

جنبه‌ی دوم سن ازدواج است؛ دختران در ایران کمی کمتر از ۹ سال کامل خورشیدی، رشید تلقی می‌شوند و می‌توان آن‌ها را به خانه‌ی بخت فرستاد. تجسم کنید دختر ۹ ساله‌ای که باید قلم‌دوش پدر شود و دست نوازش پدر موهایش را لمس کند و در کوچه «یه قُل دو قُل» بازی کند، ناگهان گرفتار مرد سبیل کلفتِ قُلتَشَن دیوانی می‌شود. خُب این بچه که از ترس زهره ترک می‌شود. حال راه حل چیست؟

اول، کار فرهنگی در جهت زدودن تعصب‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای.

دوم، کار قانونی در جهت جایگزین کردن قوانین متناسب امروزی با آن چه که به صلاح جامعه نیست و تصویب قوانین جدید حمایتی از کودکان و زنان.

سوم، کار تأمینی، یعنی ایجاد نهادهایی مانند «بیمه‌ی قضایی خانواده» که طرح تفصیلی آن را این جانب تهیه کرده است و در کتاب «جدال من و پاسبان» به چاپ رسیده است. بیمه‌ی قضایی خانواده نوعی حمایت از زنان و کودکان و به طور کلی افراد در معرض ستم از طریق «مکانیزم»های حقوقی و اجتماعی است.

تفسیر قانون عادی، نقش مجلس و شورای نگهبان

۱ـ شورای نگهبان طرح استفساریه‌ی قانون مطبوعات مبنی بر محاکمه‌ی روزنامه‌نگاران به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه را خلاف شرع و مغایر با اصل[۴۳] پنجاه و هفت قانون اساسی اعلام و آن را رد کرد."

- روزنامه‌ی یاس نو ۱۳۸۲/۸/۱۹ -

۲ـ تفسیر قوانین عادی در صلاحیت انحصاری مجلس شورای اسلامی است و نیازمند تأیید یا رد شورای نگهبان نیست. اصل هفتاد و سوم قانون اساسی می‌گوید:

۲/۱ـ "شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است..."

۳ـ در هیچ یک از مواد قانون اساسی وظیفه‌ای برای مجلس در جهت ارسال تفسیر خود از قانون عادی به شورای نگهبان و حقی برای شورای نگهبان در جهت تأیید یا رد تفسیر مجلس از قانون عادی در نظر گرفته نشده است. وظیفه‌ی مجلس و حق شورای نگهبان در اصل هفتاد[۴۴] ودوم قانون اساسی به این شرح بازتاب یافته است:

۳/۱- "مجلس شورای اسلامی، نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد؛ تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نود و ششم آمده بر عهده‌ی شورای نگهبان است."

۴- خوب دقت کنید! اصل هفتاد و دوم ناظر بر وضع قانون است نه تفسیر قانون. وضع قانون یعنی تصویب طرح یا لایحه توسط مجلس ابتدا به ساکن. تفسیر قانون، یعنی رفع ابهام از قانونی که پیش‌تر از سوی مجلس تصویب شده و مرحله‌ی تأیید شورای نگهبان را از «سر» گذرانده است.

ورود دوباره‌ی شورای نگهبان به تفسیر قانونی که پیش‌تر از سوی مجلس وضع شده و مرحله‌ی تأیید شورای نگهبان را پشت سر گذاشته است، موافق با قانون اساسی و مورد نظر آن قانون نیست.

۵- دخالت شورای نگهبان در تفسیر مجلس از قانون عادی، مغایر با وظیفه‌ی انحصاری مجلس است. چرا که در غیر این صورت این دیگر تفسیر مجلس از مصوبه‌ی خود نیست، بلکه تفسیر شورای نگهبان است. قانون اساسی بین مصوبه و تفسیر قائل به تفاوت است. چرا؟ زیرا از یک سو در اصول نود و چهارم و نود و ششم ـ با تجمیع و تلخیص و مراعات امانت ـ گفته است:

۵/۱- "کلیه‌ی مصوبات مجلس... باید به شورای نگهبان فرستاده شود... تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس... با احکام اسلام با اکثریت فقها... و تشخیص عدم تعارض آن‌ها با قانون اساسی بر عهده‌ی اکثریت همه‌ی اعضای شورای نگهبان است."

۶- در این دو ماده از قانون اساسی بر «مصوبات» تأکید و تصریح شده است نه تفاسیر. و اما آن جهت دیگر که مؤید تقسیم کار قانون اساسی در زمینه‌ی تفسیر است.

اصل نود و هشتم[۴۵] قانون اساسی می‌گوید:

۶/۱ـ "تفسیر قانون اساسی به عهده‌ی شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود."

۷ـ در اصول هفتاد[۴۶] و سوم و نود و هشتم[۴۵] قانون اساسی سه نوع تفسیر قانون پیش‌بینی شده است:

۷/۱ـ نوع اول تفسیر قانون عادی است که منحصراً در صلاحیت مجلس است.

۷/۲ـ نوع دوم، تفسیر قضایی قانون عادی است که منحصراً در صلاحیت قضات است.

۷/۳ـ نوع سوم، تفسیر قانون اساسی است که منحصراً بر عهده‌ی شورای نگهبان است.

۸ـ بدین ترتیب تفسیر مجلس از قانون عادی پیشینی ـ مقدم‌التصویب ـ خود، از جنس مصوبات پسینی «مؤخرالتصویب» ـ مجلس نیست که به شورای نگهبان فرستاده شود. قانون اساسی می‌گوید که نباید فرستاده شود.

اشاره

در شماره‌ی اول فصل‌نامه‌ی «جستارهای شهرسازی» مطلبی با عنوان «حکایات دکان مش رحیم و سخنی در باب سرقفلی» از همین نویسنده چاپ شد. آن نوشته دو مبحث از قانون روابط موجر و مستأجر را ـ انتقال به غیر و تعدی و تفریط ـ به شیوه‌ی داستانی برای خوانندگان تشریح کرده بود. قصد این بود که نوشته‌ی این شماره، مباحث دیگری از همان قانون را به همان شیوه بررسی کند. اما به لحاظ طرح بحث «تراکم» در هفته‌های اخیر، مطلب حاضر با کاربست شیوه‌ی روایی ـ داستانی به این مورد اختصاص یافت و در شماره‌های بعد سایر جوانب قانون روابط موجر و مستأجر بررسی خواهد شد.

ای وای «تراکم» رفت؟!

خوب شد که رفت، خوب شد که رفت.

۱ـ درد دل مرد بدبخت

به دادم برسید آقای وکیل، بیچاره شدم بیچاره./ چرا بیچاره شدی؟/ «فرشته» من را بدبخت کرد آقای وکیل، بدبخت./ «فرشته» که بدبختی

نمی‌آورد آقا. مگر نشنیده‌اید که از قدیم گفته‌اند «فرشته»ی خوشبختی. به علاوه «فرشته»ی شما را من در مهمانی هفته‌ی پیش دیدم. دستش درد نکند خیلی هم زحمت کشیده بود، چقدر به ما خوش گذشت آن شب. هم مهربان بود و هم گشاده‌رو. با شما و بچه‌ها هم رفتار خوبی داشت. چه شده که همین چند روزه شما را بدبخت کرده است؟/

آقای وکیل حواستان کجاست؟ «فرشته» زنم را که نمی‌گویم. خیابان فرشته را می‌گویم. زمین خیابان فرشته را می‌گویم. همان زمین یک میلیاردی که خود شما بر تنظیم قولنامه‌اش نظارت داشتید./ آهان یادم آمد. قولنامه‌ی سه ماه پیش را می‌گویید. خُب آن که معامله‌ی خوبی بود./ خوب بود. خوب بود. خوب. وای بدبخت شدم.

۲- شلنگ تخته‌ی مرد خوشبخت

ـ نمی‌فروشم آقاجان، ملکم را نمی‌فروشم. همین یک هفته تومنی چند قران توفیر کرده است. صبر می‌کنم، حوصله می‌کنم. وضعیت که روشن شد می‌فروشمش.

ـ یعنی چه نمی‌فروشی؟ تو قولنامه کردی. به من قول دادی و من هم به همین حساب خانه‌ی خودم را قولنامه کردم. آدم است و قولش. نمی‌شود که هر وقت تقی به توقی بخورد، آدم قول و قرار خود را فراموش کند. بد می‌گویم آقای وکیل. اگر بد می‌گویم بگویید بد می‌گویی.

ـ نه شما درست می‌گویید. حالا کمی آرام باشید تا بلکه مشکل شما از طریق داوری حل شود.

۳- بازگشت به گذشته

آقای پورصیاد ـ همان مرد بدبخت امروزی ـ دو سه ماه پیش زمین خیابان فرشته را خرید. خیلی هم راضی بود. خانم پورصیاد از خارج آمده بود و چون قصد داشت به سرعت برگردد، زمین خیابان فرشته را به قیمت مناسب به آقای پورصیاد فروخت. نقشه‌ی آقای پورصیاد این بود که با خرید «تراکم» از شهرداری استثنایی‌ترین برج ـ نه! نه! ساختمان بلندمرتبه ـ را در خیابان فرشته بسازد. از شانس بد او، همین هفته‌ی پیش شهرداری تهران اعلام کرد که دیگر «تراکم» نمی‌فروشد. به این ترتیب نقشه‌های طلایی آقای پورصیاد، نقش بر آب شد. او اکنون حال و روز خوبی ندارد. اما من سعی می‌کنم برای خروج از این بحران به او کمک کنم.

اما آن یکی چه! آقای «شلنگ‌انداز» را می‌گویم. یعنی همان مرد خوشبخت. از قضا درست دو هفته پیش از آن که موضوع عدم فروش تراکم مطرح شود، نقاش‌ها وسایل خود را جمع کرده و برج ـ نه! نه! ساختمان بلندمرتبه ـ تمام شده‌ی آقای شلنگ‌انداز را ترک کردند. بعد از آن بود که او یکی از آپارتمان‌های ۲۰۰ متری بُرج را با آقای «بدبیار» قولنامه کرد. آقای «بدبیار» موکل من بود. پس از طرح مسأله و بررسی مورد، طرف او آقای «شلنگ‌انداز» را به دفتر دعوت کردم تا مشکل آن‌ها را از طریق داوری حل کنم. اگر مسأله از طریق داوری حل نشود و آقای شلنگ‌انداز، همچنان شلنگ تخته بیندازد، ناچارم دادخواستی علیه او به خواسته‌ی الزام به ایفای تعهد به دادگاه بدهم و همزمان ملک را نیز بازداشت کنم. اما این طریق نهایی به نفع موکل من نیست. چون هم باید حق‌الوکاله‌ی قابل توجهی به دفتر بپردازد و هم این که مبلغ نسبتاً بالایی به صندوق دادگستری بسپرد تا ملک بازداشت شود. پس من باید سعی کنم مشکل موجود را از طریق گفت‌وگو حل کنم. چرا؟ برای

این که موکل در حکم «بیمار» است و من در حکم «طبیب» و پزشک نباید راهی را انتخاب کند که بیمار او متحمل هزینه‌های اضافی شود.

حالا این «تراکم» چی هست؟ گر صبر کنی زغوره حلوا سازم. بذار اول نگاهی به ماده‌ی[۴۷] سی و هشت قانون مدنی بیندازیم تا بعد ببینیم «تراکم» چیست؟

ماده‌ی ۳۸ قانون مدنی می‌گوید:

"مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیرزمین بالجمله مالک حق همه‌گونه تصرف در هوا و فراز گرفتن دارد مگر آنچه را که قانون استثنا کرده باشد."

همین ماده‌ی ۳۸ گفته است که مالک می‌تواند «فراز» بگیرد./ یعنی چه فرزاد بگیرد؟ یه جور بگو که حالیم بشه. مثل این که شکر خدا شما حقوق‌دان هستید! پس ادبیات حقوقی نوین کجا رفت؟/ آخر من کی گفتم «فرزاد» بگیرد. «فرزاد» را که نمی‌شود گرفت. حالا اگر «فرزانه» بود یه چیزی. من گفتم «فراز» بگیرد. یعنی هر چه قدر دلش می‌خواهد روی زمین هزار متری آجر روی آجر بگذارد و بالا برود و ساختمان بلندمرتبه بسازد.

می‌سازم می‌سازم. نمی‌خرم، می‌سازم./ چی چی رو می‌سازی پدر آمرزیده، مگر شهرداری می‌گذارد که بسازی؟/ یادم دادی. یادم دادی. سی و هشت، سی و هشت. یادم نره سی و هشت. فتوکپی می‌گیرم و می‌ذارم روی میز شهردار. ماده‌ی[۴۸] سی و هشت آیین دادرسی مدنی./ نه آقاجان ماده‌ی ۳۸ قانون[۴۷] مدنی. کی گفت آیین دادرسی مدنی. تازه ماده‌ی ۳۸ برای تو افاقه نمی‌کند./ چرا؟/ نظامات شهری آقاجان. نظامات شهری. تو تا حال اسم «شورای عالی شهرسازی و معماری» به گوشت خورده؟ می‌دانی شورای شهر چه کاره است؟ متوجه هستی ماده‌ی ۳۰ همان قانون مدنی چه گفته است؟/ چی گفته؟/ گوش کن:

"هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد. مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد."

حالا متوجه شدی؟ یاد بگیر. ساخت و ساز قانون دارد آقا. بسته به موقعیت و محل ملک. یک جا می‌گوید روی زمین ۱۰۰ متری ۱۲۰ متر بساز. یک جا می‌گوید ۱۸۰ متر بساز. حالا اگر خواستی بیش‌تر بسازی و این بیش‌تر ساختن، بافت محله و کوی و برزن و شهر را بر هم نزد، باید از شهرداری اجازه بگیری و شهرداری به تو می‌گوید که می‌توانی به جای ۴ طبقه ۱۴ طبقه بسازی. به آن پولی که بابت اجازه‌ی ساخت آن ۱۰ طبقه به شهرداری می‌دهی، می‌گویند خرید «تراکم» و به آن اضافه بنا می‌گویند «تراکم». تا همین مدتی پیش شهرداری تهران «تراکم» می‌فروخت و پول آن را صرف خدمات شهری می‌کرد، حالا یک باره گفته است که نمی‌فروشد. این که آیا فروش «تراکم» طی این سال‌ها موافق با موازین معماری و شهرسازی انجام شده است یا خیر؟ محتاج بحث کارشناسی دیگری است. کارشناسی آن بحث نیز فقط حقوقی نیست. مهندسان معمار و شهرساز، مهندسان مشاور، اقتصاددانان، «بوم»شناسان و حتی مردم‌شناسان باید در آن باره نظر بدهند.

این که آیا قطع ناگهانی فروش تراکم کارشناسانه بوده است یا خیر؟ به نفع توسعه‌ی شهری است یا خیر؟ به نفع مردم است یا خیر؟ آن هم محتاج بحث کارشناسی همه‌جانبه است. آن چه که من دیدم آقای پورصیاد از آن ناراضی بود. اما آقای شلنگ‌انداز خیلی راضی به نظر می‌رسید.

نقش کلیدی واژه‌ها در دفاع

اشاره:

در شماره‌ی اول فصل‌نامه‌ی «جستارهای شهرسازی» دو مبحث از قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ تحت عناوین «انتقال به غیر و تعدی و تفریط» به شیوه‌ی داستانی بازگو شد. در همان نوشته، این وعده داده شد که سایر بخش‌های قانون روابط موجر و مستأجر در شماره‌های بعد، به همان ترتیب پی‌گیری شود. اما با توجه به مصادف شدن انتشار دومین شماره‌ی فصل‌نامه با قضایای جنجال‌برانگیز عدم فروش «تراکم» نگاه حقوق‌دان متوجه‌ی این مسأله گشت. مطلب حاضر که بازمی‌گردد به بحث «انتقال به غیر»، از این زاویه به نقش کلیدی واژه‌ها در دفاع می‌پردازد.

اینک شرح ماجرا:

آقای «الف» مالک یک دستگاه آپارتمان تجاری است. او این آپارتمان را برای امور چاپ و نشر و تبلیغات حدود ۱۰ سال پیش به آقای «ب» اجاره داده است. آقای «ب» در طول این سال‌ها در مورد اجاره به همین کارها مشغول بوده است. کرایه‌اش را نیز به موقع پرداخت کرده و با مالک خود یعنی آقای «الف» نیز مشکل چندانی نداشته است. اما یک اشتباه، یک اشتباه ظاهراً

کوچک اما واقعاً بزرگ، گریبان آقای «ب» راگرفته است. عده‌ای از دوستان و همکاران آقای «ب» یعنی همان مستأجر، یک شرکت تعاونی به ثبت رسانده و نشانی آن را محل کار او یعنی همان آپارتمان مورد اجاره‌ی آقـای «ب» اعلام کرده‌اند.

درست است که تعاونی فعال نبوده است و عملاً هیچ گاه آپارتمان از دست آقای «ب» خارج نشده و در دستان تعاونی قرار نگرفته است، اما همین اعلام نشانی کافی بود تا آقای «الف» یعنی مـالک، بـهانه‌ی قـانونی لازم را بـرای تخلیه‌ی آپارتمان و استرداد آن از تصرف آقای «ب» به دست بیاورد.

شما در سطور بعد مواجه با دو مورد حقوقی خواهید بود. مورد اول همان دادخواست است که مالک علیه مستأجر به دادگاه تقدیم کرده است و مورد دوم لایحه‌ی وکیل مدافع است. در پاسخ به این دادخواست، شما چه فکـر می‌کنید آیا آقای «الف» یعنی مالک موفق می‌شود؟ من که گـمان نـمی‌کنم. اینک دادخواست و سپس لایحه:

خواهان: آقای الف

خوانده: آقای ب

خواسته و بهای آن: تقاضای صدور قرار تأمین دلیل و اجرای آن. صدور حکم محکومیت خوانده به تخلیه‌ی مورد اجاره به دلیل انتقال به غیر و جبران خسارات دادرسی

دلایل و منضمات دادخواست: ۱ـ وکالتنامه‌ها ۲ـ سند مالکیت ۳ـ گواهی حصر وراثت ۴ـ قرارداد اجاره ۵ـ کارشناسی ٦ـ در صورت لزوم معاینه و تحقیق محلی.

ریاست محترم مجتمع قضایی

احتراماً با تقدیم وکالتنامه‌های شماره‌ی... و سند مالکیت پـلاک ثـبتی

شماره‌ی... اصلی بخش... تهران و قرارداد اجاره‌ی مورخ ۱۳۷۳/۵/۱ و گواهی حصر وراثت شماره‌ی... به استحضار می‌رساند، خوانده به موجب قرارداد اجاره‌ی عادی فوق‌الذکر یک دستگاه آپارتمان واقع در طبقه‌ی سوم پلاک ثبتی مارالذکر به آدرس... ملکی موکل را اجاره نموده است خوانده با تجاوز از حقوق مصرحه در قرارداد اجاره و بدون استیذان از موکل، منافع مورد اجاره را به ثالث انتقال داده است که در حال حاضر منتقل‌الیه در آن مشغول کار می‌باشد. چنین انتقالی مصداق بارز بند دوم ماده‌ی[۴۹] چهارده قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۵۶ می‌باشد. لذا با تقدیم دادخواست حاضر و به استناد مواد ۱۴۹ الی ۱۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی در جهت حفظ دلائل این انتقال غیرمجاز بدواً از محضر عالی صدور قرار تأمین دلیل به منظور ضبط دلائل و احراز چگونگی تصرفات منتقل‌الیه مورد درخواست می‌باشد. سپس در ماهیت ادعا رسیدگی به دعوی مطروحه و صدور قرار معاینه و تحقیق محلی و اجرای آن‌ها و جلب نظر کارشناس و صدور حکم محکومیت خوانده به تخلیه‌ی مورد اجاره ضمن جبران خسارات دادرسی و حق‌الوکاله‌ی وکیل مورد استدعاست.

متن دادخواست وکیل مالک را خواندید، اکنون متن لایحه‌ی این جانب در دفاع از ادعای مطروحه در دادخواست:

ریاست محترم شعبه‌ی ۲۰۱ دادگاه عمومی تهران

با احترام عطف به پرونده‌ی کلاسه‌ی... که وقت رسیدگی آن برای ساعت $10\frac{1}{2}$ صبح امروز ۱۳۸۱/۸/۱۴ تعیین شده است اکنون با تقدیم یک برگ تصویر مصدق دارای تمبر مالیاتی وکالت‌نامه، ضمن معرفی خود به وکالت از جانب آقای... عرایض دفاعی ذیل را تقدیم می‌کنم:

۱ـ بند ۲ ماده‌ی ۱۴ قانون روابط موجر و مستأجر[۴۹] مصوب ۱۳۵۶/۵/۲

می‌گوید:

۱/۱ـ در موردی که عین مستأجره به منظور کسب یا پیشه و یا تجارت خود مستأجر اجاره داده شده و مستأجر آن را به عناوینی از قبیل وکالت یا نمایندگی و غیره عملاً به غیر واگذار کند... موجر می‌تواند حسب مورد صدور حکم فسخ اجاره یا تخلیه را از دادگاه درخواست کند.

۲ـ رأی وحدت[۵۰] رویه‌ی شماره‌ی ۴۲-۱۳۵۱/۸/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز می‌گوید:

"نظر به این که شخصیت حقوقی شرکت تجاری از مدیر آن به کلی مجزا و امکان برکناری مدیر شرکت همیشه موجود است، همین که منافع عین مستأجره به شرکتی واگذار شد، مستأجر شرکت است نه مدیر آن. بنابراین هرگاه در سند اجاره، حق انتقال به غیر جزئاً یا کلاً از مستأجر سلب شده و او مورد اجاره را به شرکتی ولو خود مدیر آن باشد واگذار نماید، انتقال به غیر تحقق یافته و نظر شعبه‌ی ۳۹ دادگاه شهرستان تهران در این زمینه صحیح و منطبق با اصول و موازین قانونی است."

۳ـ موضوع دادخواست مطروحه علیه موکل این جانب تخلیه‌ی مورد اجاره به لحاظ انتقال به غیر است. قصد این جانب از درج ماده‌ی قانونی مربوط و رأی وحدت رویه‌ی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صدر لایحه اثبات این نکته است که مدعای مطروحه در دادخواست موافق با قانون و واقعیت امر نیست. چرا؟

۳/۱ـ رسم این است که در دادخواست تخلیه به لحاظ انتقال به غیر نام هر دو طرف ـ انتقال دهنده و انتقال گیرنده ـ قید شود. حال آن که در این دادخواست، فقط نام انتقال دهنده‌ی فرضی درج شده است و از انتقال گیرنده‌ی فرضی، خبری نیست و از این جهت به دادخواست ایراد وارد است. به این ترتیب بر اساس مفاد دادخواست، امکان دفاع کامل میسر نیست اما ـ به

گفته‌ی موکل ـ اطلاعات ناشی از تأمین دلیل حاکی از این است که انتقال گیرنده‌ی فرضی، تعاونی... است. اکنون در سطور و عبارات بعد اثبات خواهد شد که هیچ‌گونه «انتقال به غیر»ی تحقق نیافته است.

۴ـ در بند سوم، هفتم و هشتم شروط قرارداد ـ نقل به مضمون ـ آمده است که مورد اجاره برای کار «انتشارات، تبلیغات و ترجمه، انتشار مجله، امور چاپ و نشر و غیره» به اجاره واگذار شده است.

موکل از ابتدای شروع مناسبات استیجاری تا هم‌اکنون شخصاً در مورد اجاره به کارهای مندرج در اجاره‌نامه مشغول است.

انتقال به غیر واجد مضمون عملی است. یعنی این که مال یا ملکی از دست انتقال دهنده به دست انتقال گیرنده برسد. تحقق انتقال به غیر باید هیأت فیزیکی داشته باشد. از همین روست که در بند ۲ ماده‌ی ۱۴ قانون روابط موجر و [۴۹] مستأجر بر کلمه‌ی «عملاً» تأکید شده است. به این نحو:

"مستأجر آن را... عملاً به غیر واگذار کند."

یعنی این که مورد اجاره «عملاً» از ید شخص حقیقی به نام آقای...... خارج و در ید شخص حقوقی به نام تعاونی...... قرار گیرد. به نحوی که شخصیت حقوقی در بهره‌برداری از منافع جایگزین شخصیت حقیقی شود.

حال آن که در مورد مطروحه مضامین بند ۲ ماده‌ی ۱۴ و رأی وحدت رویه [۵۰] محقق نشده است و اعلام نشانی تعاونی....... در محل استیجاری موکل صوری است و صوری بودن امر در مغایرت با قید «عملاً» مندرج در بند ۲ ماده‌ی ۱۴ قانون روابط موجر و [۴۹] مستأجر است.

۵ـ دلیل این ادعا چیست؟

این ادعا مستند به چند دلیل است:

۵/۱ـ دلیل اول، توافق‌نامه‌ی تعدیل اجاره بهای مورخ ۱۳۷۹/۵/۱ است. همان گونه که پیش از این به عرض رسید تعاونی........ در تاریخ

۱۳۷۷/۳/۱۰ ثبت شده و نشانی آن به نحو صوری و موقت در محل استیجاری موکل اعلام شده است.

اگر انتقال به غیر عملی شده و هیأت فیزیکی پیدا کرده بود یا این که شخص حقوقی ـ در بهره‌برداری از منافع یا مالکیت منافع ـ جایگزین شخص حقیقی شده بود، توافق‌نامه‌ی تعدیل باید به امضای تعاونی... می‌رسید نه آقای...، پس به این ترتیب قید «عملاً» مؤکد در بند ۲ تبصره‌ی ۱۴ و انتقال از شخص حقیقی به حقوقی موردنظر رأی وحدت رویه ـ که از آن با «واگذاری» یاد شده ـ محقق نشده است.

۵/۲ـ دلیل دوم، پرداخت اجاره‌بها، همواره و هم‌اکنون توسط آقای... به مالك است. اگر انتقال به غیر محقق شده بود، اجاره‌بها باید توسط شخص حقوقی پرداخت می‌شد نه شخص حقیقی.

۵/۳ـ دلیل سوم، حضور فیزیکی و عینی آقای... در محل مورد اجاره و اشتغال او به امور موضوع اجاره‌نامه و پرداخت حقوق کارکنان و دریافت وجوه سفارش دهندگان کار و نیز پرداخت بهای کالاهای موردنیاز است.

اگر انتقال به غیر محقق شده بود، همه‌ی این کارها را باید تعاونی... انجام می‌داد نه آقای...

اکنون دیگر تردیدی نیست که مالك منافع آقای... است نه تعاونی، چراکه لازمه‌ی انتقال به غیر واگذاری عملی منافع به غیر است.

در مورد اول و دوم مستندات ادعا پیوست لایحه تقدیم می‌شود و مورد سوم همان چیزی است که این جانب و وکیل محترم خواهان‌ها نسبت به آن توافق داریم، یعنی تحقیق و معاینه‌ی محلی.

نکته‌ی آخر این است که همان اعلام صوری نشانی نیز اکنون مرتفع شده است و تعاونی نشانی دیگری برای خود در نظر گرفته و به اداره‌ی تعاون استان اعلام کرده است. استعلام مورد از اداره‌ی فوق‌الذکر مورد استدعاست.

در محضر قاضی و مکتب‌بازی؟

الف – پیش‌گفتار:

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا مورد و مناسبتی پندآموز هست که در روابط اجتماعی مردم دنیا تجربه شده باشد، اما در قالب «حکمت و تمثیل» نیامده باشد؟ من که این طور فکر نمی‌کنم. به گمان من همه‌ی تجربه‌های تلخ و شیرین بشری به زیور «حکمت و تمثیل» آراسته شده و برآیند آن‌ها در قالب شعر، جمله و یا عبارتی کوتاه آمده است. اما یک چیز ممکن است و آن این که همه‌ی آن‌ها جمع‌آوری و مدون نشده است. یکی از این امثال و حِکَم همین است که بر پیشانی این نوشته می‌بینید و به دو صورت در جامعه رایج است.

صورت محترمانه‌ی اول: «در محضر قاضی و مکتب‌بازی؟»

صورت عامیانه‌ی دوم: «نزد لوطی و معلق‌بازی؟»

یعنی چه؟ یعنی این که در حضور اهل فن، کاردانان و کارشناسان نباید «فیلم» بازی کرد. چرا که اگر کسی بخواهد این کار را بکند، اهل فن فوراً متوجه می‌شوند. حالا یا قاضی است یا لوطی، فرق نمی‌کند. هر کدام به تناسب طیف اجتماعی پیرامون خویش درمی‌یابند که آیا طرف دارد «معلق‌بازی» می‌کند یا

نه! اما آن درک و دریافت یک شرط دارد و آن این است که طرف ناظر یا مشاهده‌گر ـ صرف‌نظر از عدم تناسب این دو ـ واقعاً خود قاضی یا لوطی باشد. یعنی چه؟ یعنی خبره‌ی کار خود باشد. اگر واقعاً کاردان و کارشناس باشد دیگر هیچ کس نمی‌تواند نزد او «پشتک و وارو» بزند و او را فریب دهد. اما یک مسأله هست و آن این که تعداد کاردان‌ها در برخی از زمینه‌ها کم شده است و عده‌ای می‌کوشند که از کم‌کاردانی عده‌ای دیگر بهره ببرند.

آن چه که پس از این می‌خوانید تلاشی است از جانب من برای غلبه بـر «معلق‌بازی» از یک سو و کم‌کاردانی از سوی دیگر. و اما ماجرا چیست؟ بعد از این پیش‌گفتار و پیش از آن پس‌گفتار، حق دارید، خلاصه‌ی ماجرا را بدانید. هر چند که خود آن پس‌گفتار موضوع را روشن خواهد کرد. ماجرا مربوط به «کرایه» است. کرایه‌ی خانه که شنیده‌اید؟ همان که هر ماه مستأجر به مالک می‌دهد. کرایه چند اسم دیگر هم دارد، مثل اجاره‌بها و اجرت‌المثل. در این مورد با مالکی مواجه هستیم که یک بار کرایه‌اش راگرفته است و بار دیگر هم می‌خواهد بگیرد. سرتان را درد نیاورم. برویم سر اصل مطلب. یعنی هـمان لایحه‌ی دفاعی ـ یا پس‌گفتار ـ که همه چیز را روشن می‌کند.

ب – پس‌گفتار:

ریاست محترم دادگاه

با احترام، عطف به پرونده‌ی کلاسه‌ی... دعوی آقای... به طرفیت موکل این جانب، پیرو لوایح تقدیمی ثبت شده به شماره‌های ۳۶۸۵-۱۳۸۱/۱۲/۴ و ۲۷۹۴-۱۳۸۱/۱۲/۱۷ اکنون لازم است ـ با عرض پوزش و فروتنی ـ در جهت پیش‌گیری از ادامه‌ی انحراف در دادرسی، عرایض ذیل را به مـحضر مبارک تقدیم نمایم:

۱ـ علی‌رغم دو مورد هشدار قانونی این جانب مبنی بر خروج پرونده از مسیر درست قانونی، جنابعالی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۱۷ به این شرح اتخاذ تصمیم فرموده‌اید:

۱/۱ـ "خواسته‌ی خواهان اجرت‌المثل است نه اجرت‌المسمی و کارشناس نظر خود را داده و تشریفات قانونی جهت اطلاع آقای وکیل انجام که نظر ایشان به عدول از نظریه‌ی کارشناس مورد پذیرش نیست."

۱/۲ـ اکنون ناگزیرم به عرض برسانم که این تصمیم نیز در راستای همان مسیری است که دو بار به نحوه‌ی طی آن، اعتراض کرده‌ام. من ناچارم در عبارات و سطور بعدی این لایحه به تبیین این نکته‌ی ساده‌ی بدیهی بپردازم که اجرت‌المسمی همان اجرت‌المثل است و اجرت‌المثل نیز همان اجرت‌المسمی. به عبارت ساده‌ی ادیبانه:

"دلبر جانان من، برده دل و جان من، برده دل و جان من، دلبر جانان من"

۱/۳ـ چه می‌شود کرد جز استفاده از همه‌ی ظرفیت‌های قانونی، تمثیلی و ادبی در جهت استقرار عدالت، یعنی قرار دادن هر چیز در جای خود.

۱/۴ـ پیش از ورود به ادامه‌ی بحث، لازم است اشاره کنم که اگر به متن و مفاد لایحه‌ی ۴ صفحه‌ای این جانب ثبت شده به شماره‌ی ۲۶۶۱-۱۳۸۰/۹/۲۷ توجه می‌شد، اکنون طرح استدلالات جدید غیرضروری بود. عطف توجه به آن لایحه مورد استدعاست. اینک ادامه‌ی بحث.

۲ـ یک ضرب‌المثل عامیانه می‌گوید:

"فلانی تنها به قاضی رفته است و راضی برگشته است."

منظور این است که اگر در دادرسی به عرایض طرفین دعوی توجه کافی نشود، دادرسی یک سویه خواهد شد. اوضاع چنان است که باید تمثیل‌های

عالمانه‌ی جدیدی ساخته شود، از این قبیل که:

"هرگاه قاضی تنها به دادگاه برود، دادباخته ناراضی برمی‌گردد."

۳ـ تمایل این جانب این است که با استفاده از طنز و تمثیل و منطق و استدلالات همه‌جانبه‌ی حقوقی، توجه دادگاه محترم را به مسیر نادرستی که این پرونده طی می‌کند، جلب نماید. چراکه اگر خشت اول کج گذاشته شود، تخریب و تصحیح دیوار، دشوار است. اکنون یک بار دیگر و به زبانی دیگر به عرض می‌رسانم که چرا دادرسی در مسیر نادرست قرار گرفته و با «داد»رسی واقعی در تعارض است. اما ابتدا لازم است به یک نکته اشاره شود و آن این است که این همه «هیاهو» برای چیست؟ چرا مالک پس از تخلیه‌ی ملک به لحاظ انتقال به غیر، به انگیزه‌ی «اکل مال به باطل» مبادرت به طرح دادخواست مطالبه‌ی مجدد اجور کرده است؟ همان اجوری که آن را پیش از این دریافت کرده است.

۳/۱ـ موضوع از این قرار است که حق کسب و پیشه‌ی مورد اجاره، در پرونده‌ی کلاسه‌ی... شصت میلیون تومان کارشناسی شده است. مالک از یک سو به لحاظ انتقال به غیر، یک دوم آن مبلغ را ـ یعنی ۳۰ میلیون تومان ـ به صندوق دادگستری تودیع کرد و ملک را تخلیه شده تحویل گرفت و از سوی دیگر با نقشه‌ای از پیش طراحی شده، برای استرداد ۲۰ میلیون از آن ۳۰ میلیون، دو دادخواست واهی زحمت‌افزا و عرض بر، به همین شعبه تقدیم کرد. از جمله همین دادخواست که به جهات زیر، خواسته‌ی او علیرغم تشبثات ملال‌آور به قاعده‌ی «ید و ضمان»، غیرقانونی است. همین جا لازم است اشاره شود که دادخواست مشابه دیگر او طی کلاسه‌ی... به قلم عالمانه‌ی شریف دادرس دادگاه منجر به صدور حکم بطلان شد که هم اکنون در مرحله‌ی تجدیدنظر است. تصویر مصدق آن حکم از جهت توجه به نوع استدلال قوی

مندرج در آن پیوست لایحه تقدیم می‌شود.

۴ـ روابط موجر و مستأجر، قانون خاص دارد و نمی‌توان با نادیده گرفتن قانون خاص، آن را مشمول عناوینی از قبیل «ید و ضمان» کرد. طرح این مباحث تکراری خالی از سودمندی علمی، فقط می‌تواند یک فایده داشته باشد و آن چیزی نیست جز شلوغ کردن اوضاع در جهت گم شدن حقیقت. و اما حقیقت چیست؟

۴/۱ـ ماده‌ی شش[۵۱] قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶ می‌گوید:

"مستأجر مکلف است در موعد معین در اجاره‌نامه، اجرت‌المسمی و پس از انقضاء مدت اجاره، اجرت‌المثل را به میزان اجرت‌المسمی... به موجر یا نماینده‌ی قانونی او بپردازد."

یعنی چه؟ / یعنی این که هر دو یکی است.

۴/۲ـ تبصره‌ی ۱ ماده‌ی[۵۲] نوزده قانون روابط موجر و مستأجر پیش گفته، نیز می‌گوید:

"در صورتی که مستأجر بدون رعایت مقررات این ماده مورد اجاره را به دیگری واگذار نماید، موجر حق درخواست تخلیه را خواهد داشت و حکم تخلیه علیه متصرف یا مستأجر اجرا خواهد شد و در این مورد مستأجر یا متصرف حسب مورد استحقاق دریافت نصف حق کسب یا پیشه یا تجارت را خواهد داشت."

۴/۳ـ در ماده‌ی[۵۳] چهار همان قانون نیز شرایط تعدیل اجاره‌بهای اماکن کسب و پیشه آمده است. حال به من بفرمایید در کجای این قانون از مابه‌التفاوت اجرت‌المثل و یا مطالبه‌ی دوباره‌ی اجرت‌المثل و یا تفاوت اجرت‌المثل و اجرت‌المسمی سخن به میان آمده است؟ طرح این گونه دعاوی از ناحیه‌ی خواهان محترم چیزی نیست، جز به مصداق پرتاب تیر در تاریکی.

جز به مصداق «سنگ مفت و گنجشک مفت.» می‌پرانیم، یا می‌گیرد یا نمی‌گیرد. اشاره به این نکته ضروری است که خواهان خود نمی‌داند چه می‌خواهد ـ شاید و قطعاً می‌داند، اما برای وصول به مقصود، دوگانه گویی می‌کند ـ چرا که در ردیف تعیین خواسته، مطالبه‌ی «اجرت‌المثل» کرده است و در متن دادخواست مطالبه‌ی مابه‌التفاوت «اجرت‌المثل». حال این «مابه‌التفاوت» از کدام قوطی عطاری درآمده است، بر ما معلوم نیست. آن چه که محرز است این است که خواهان نمی‌تواند یک بار به استناد قانون موجر و مستأجر و با استفاده از مقررات مندرج در آن قانون، از جمله «انتقال به غیر» و پرداخت نیمی از سرقفلی در قبال تخلیه‌ی ملک استفاده کرده و بار دیگر همان مورد اجاره را غصب تلقی نموده و اجرت‌المثل مجدد یا مابه‌التفاوت اجرت‌المثل مطالبه کند. این تشبث یعنی درخواست تعدیل اجاره‌بها به شیوه‌ی غیرقانونی، آن هم پس از تخلیه‌ی ملک.

عرض نکردم طرح این دادخواست از بدایع و بدعت‌هاست؟!

۵ـ همکار نازنین این جانب، وکیل محترم خواهان به زبان خویش در همین پرونده ـ و یا احتمالاً همان پرونده‌ی مشابه ـ فرموده‌اند:

"آن چه را که طبق قبوض پرداخت نموده‌اند، اجاره‌بهای مربوط به سند ۱۳۶۳/۶/۱ می‌باشد که تا قبل از سال ۱۳۷۰ دویست هزار ریال و قبل از ۱۳۷۵ دویست و پنجاه هزار ریال و در ابتدا ۱۶۰/۰۰۰ ریال بوده است"

۵/۱ـ آفرین! ما نیز همین را می‌گوییم. با این اشاره که مگر جز اجاره‌نامه‌ی مورخ ۱۳۶۳/۶/۱ و جز اجرت‌المسمی و یا اجرت‌المثل فوق‌الاشاره، اجاره‌نامه یا اجرت‌المثل دیگری نیز در بین است؟ مگر یک مورد اجاره در آن واحد می‌تواند دو نوع اجرت‌المثل داشته باشد؟

خُب اگر بنا به فرمایشات خودتان و عرایض این جانب، این قبوض بابت

اجاره‌بها بوده است، پس دیگر چه می‌خواهید؟ مگر نه این که اجاره‌بها همان اجرت‌المسمی است و اجرت‌المسمی همان اجرت‌المثل.

۶ـ وکیل محترم خواهان در لایحه‌ی مورخ ۸۰/۱۰/۲۴ خویش و لوایح بعدی، باز هم شرح ملال‌آور مبسوطی درباره‌ی قاعده‌ی «ید و ضمان» داده است. حال آن که موضوع مطروحه مربوط به قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶/۵/۲ است نه «ید و ضمان». شما چگونه و به چه حساب رأساً اجور پرداخت شده‌ی مقرر در اجاره‌نامه را بابت قسمتی از اجرت‌المثل محسوب کرده‌اید؟ ملاحظه بفرمایید:

۶/۱ـ "وجوه مأخوذه بابت قسمتی از اجرت‌المثل متعلقه محسوب و منظور گردیده و آن چه در پرونده‌ی حاضر مورد مطالبه قرار گرفته است، مابه‌التفاوت اجرت‌المثل عادله است."

– بند ۴ لایحه ۱۳۸۰/۱۰/۲۴ وکیل محترم خواهان –

۶/۱/۱ـ به حق چیزهای ندیده و نشنیده. این مابه‌التفاوت اجرت‌المثل عادله چیست؟ مگر نه این که پیش از این دادخواست تعدیل داده‌اید و به موجب حکم صادره از دیوان عالی کشور، دادنامه‌ی آن نقض شده است و نهایتاً دادخواست مربوطه را در دادگاه بدوی به لحاظ پیش‌بینی منفی نسبت به پیشرفت کار، مسترد کردید؟ چرا که آن دادخواست پیش از پایان سه سال از آخرین تعدیل تقدیم شده بود.

۶/۲ـ وکیل محترم خواهان در ابتدای صفحه‌ی دوم لایحه‌ی مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۱۱ خویش نوشته است:

"افزایش اجور طی سال‌های ۶۳ الی ۱۳۷۵، بر اساس توافقات شفاهی بوده است. مستند مکتوب آن... رسیدهای پرداخت است که در اختیار خواندگان دعوی است. زیرا اساساً رسید پرداخت به عنوان مستند و دلیل و

مدرک پرداخت، به پرداخت کننده تسلیم می‌شود."

۶/۲/۱ـ باز هم آفرین. نه یک آفرین، بلکه صد آفرین! خُب اگر اجاره‌بها به گواهی رسیدها، تعدیل و پرداخت شده است، دیگر چه موجبی برای مطالبه‌ی مجدد آن وجود دارد؟ همان طور که خود در پرونده ملاحظه می‌فرمایید، آخرین رسید ابرازی این جانب به تاریخ ۱۳۷۸/۶/۱۶ است. در این رسید نوشته شده است:

"بابت کرایه‌ی ملک فروردین الی آخر شهریور سال ۱۳۷۸، یک میلیون و پانصد هزار ریال"

مگر «کرایه» چیزی غیر از اجرت‌المسمی و اجرت‌المثل است؟ مگر جز این است که آخرین اجرت‌المثل پرداخت شده ماهیانه ۲۵۰/۰۰۰ ریال بوده است؟ پس به این ترتیب دست‌کم تا شهریور ۱۳۷۸ اجور پرداخت شده است و با توجه به رد دادخواست تعدیل، آخرین اجرت‌المثل همان ۲۵۰/۰۰۰ ریال ماهیانه است.

از شهریور ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰/۵/۱ که ملک تخلیه شده است، بر اساس آخرین رسید که در اختیار من است، فقط مدت ۲۲ ماه اجرت‌المثل ماهیانه به معیار هر ماه ۲۵۰/۰۰۰ ریال پرداخت نشده است. یعنی ۵/۵۰۰/۰۰۰ ریال. یعنی این که طلب مالک از مستأجر یا متصرف ـ فرقی نمی‌کند ـ پانصد و پنجاه هزار تومان است نه بیش‌تر. عرض نکردم این همه هیاهو برای چیست؟

۷ـ وکیل محترم خواهان در بند «ب» صفحه‌ی دوم لایحه‌ی مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۱۱ خویش نوشته‌اند:

"از ۷۲/۵/۱ لغایت ۱۳۸۰/۵/۱ ماهیانه و بدون محاسبه و پرداخت مابه‌التفاوت تعدیلی در پرونده‌ی کلاسه‌ی... مبلغ ۲۵۰/۰۰۰ ریال مبنای پرداخت خوانده قرار گرفته است. در مجموع و بنا به اظهارات موکل مبلغ

۱۹/۵۰۰/۰۰۰ ریال... به وی پرداخت شده است. محتویات پرونده‌ی فوق‌الاشاره و مفاد دادنامه‌ی صادره در آن، مبین و مثبِتِ رقم اجور در زمان یاد شده است."

۷/۱ـ مثل این که لازم است باز هم از همکار محترم تشکر و تمجید کنم، چرا که ایشان خود به زبان خویشتن می‌فرمایند تا تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱ اجور پرداخت شده است و از قضا و اتفاقاً، توسط همان متصرف انتقال گیرنده‌ی ملك نیز پرداخت شده است، یعنی شرکت... حکم مربوط به تعدیل نیز که به گواهی تصویر مصدق دادنامه‌ی شعبه‌ی ۵ دیوان عالی کشور ـ پیوست این لایحه ـ و آن چه که وکیل محترم خواهان در صفحه‌ی سوم لایحه‌ی مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۱۱ خود نوشته‌اند، در نتیجه‌ی اعمال ماده‌ی[۵۴] سی‌ویك نقض شده است. پس دیگر چه می‌خواهید؟ رقم اجور را که خود می‌فرمایید ماهیانه ۲۵/۰۰۰ تومان بوده است. پس این آقای کارشناس محترم چگونه سرجمع و کتره‌ای رقم ۱۵/۵۳۰/۰۰۰ تومان برای ۱۲۰ ماه به دست آورده است. یعنی از قرار هر ماه ۱۲۹/۴۱۶/٦٦ تومان. اکنون با حروف ملاحظه بفرمایید تا میزان دقت متناسب با حساب‌سازی و جور کردن رقم موردنظر را دریابید. کارشناس محترم برای هر ماه یکصد و بیست و نه هزار، چهارصد و شانزده تومان و شصت و شش ریال و شش دهم ریال به دست آورده است. واقعاً که مخ آدم سوت می‌کشد. حالا چرا ۱۲۹/۴۱۷/۰۰۰ تومان به دست نیامده است، الله اعلم. حالا چرا ۱۳۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان به دست نیامده است، باز هم الله اعلم. ما که گیج شدیم.

۸ـ و بالاخره وکیل محترم خواهان در لایحه‌ی مورخ ۱۳۸۱/۲/۵ مدعی شده‌اند که:

"... موکل به لحاظ عدم اطلاع ناشی از کتمان خوانده‌ی ردیف اول دایر بر

انتقال به غیر، دادخواستی به اجور و تعدیل تقدیم نموده بود که سرانجام... با استرداد دعوی در جلسه‌ی اول... پرونده مختومه گردید.» نه! نه! این گونه نیست که می‌فرمایید. چرا که شما خود در لایحه‌ی مورخ ۱۳۸۰/۹/۲۷ و در همین پرونده نوشته‌اید:

۸/۱ـ «به حکایت مدارک ابرازی... انتقال مورد اجاره به خوانده‌ی ردیف دوم از همان ابتدا و با تأسیس شرکت صورت گرفته است. به شرح مندرج در دادخواست تقدیمی در طول مدت وجوهی به موکل پرداخت و نسبت به مطالبه‌ی مبلغی نیز اقامه‌ی دعوی گردیده و حکم به پرداخت آن علیه خوانده‌ی ردیف اول صادر شده است... خواسته... صدور حکم عنداللزوم با جلب نظر کارشناس... عبارت است از مابه‌التفاوت اجرت‌المثل متعلقه از ۷۰/۵/۱ لغایت ۱۳۸۰/۵/۱"

۸/۲ـ "آن حکم که می‌فرمایید علیه خوانده‌ی ردیف اول صادر شده است، همان حکم مبتنی بر تعدیلی است که در دیوان عالی کشور نقض شده است و هم اکنون اشاره کردید که پس از اعاده‌ی پرونده به دادگاه هم‌عرض، دادخواست آن را مسترد کرده‌اید. پس آن چنان جلسه‌ی اولِ اول هم نبوده است جلسه‌ی اول دادگاه هم‌عرض بوده است. یک بار دیگر موضوع خلاصه می‌شود. به این ترتیب:

۸/۲/۱ـ اولاً دادخواست فوق‌الذکر به لحاظ اعمال ماده‌ی [۵۴] سی‌ویک و نقض حکم قطعی تعدیل در دیوان عالی کشور و اعاده‌ی پرونده به دادگاه هم‌عرض و پس از آن مسترد شده است.

۸/۲/۲ـ ثانیاً و به این ترتیب آن دادخواست پس از طرح دعوی تخلیه به لحاظ انتقال به غیر به دادگاه تقدیم شده است.

کتمان یعنی چه؟ مگر در قانون موجر و مستأجر حرفی از کتمان زده شده

است؟ خیر! همان طور که از «ید و ضمان» نیز حرفی نیامده است."

۹ـ جان کلام این است که دادخواست مطروحه مبنی بر مطالبه‌ی اجرت‌المثل و یا مابه‌التفاوت اجرت‌المثل قانونی نیست و از سوی دیگر شخص خواهان در یادداشت مورخ ۶۸/۱۱/۲۵ خطاب به خوانده‌ی ردیف اول نوشته است:

"جناب آقای...، بنده... تا روزی که در ملک بنده مشغول کار می‌باشید به هیچ عنوان اجاره یا غیره مطالبه نمی‌کنم و رضایت کامل از شما دارم."

۹/۱ـ حالا باز هم می‌شود گفت ضمان! نه نمی‌شود. حال نوبت آن است که برای تبیین یکسانی اجرت‌المسمی و اجرت‌المثل نگاهی به قانون مدنی بیندازیم.

۱۰ـ بند ۳ ماده‌ی[۵۵] چهارصدونود قانون مدنی می‌گوید:

"مستأجر باید مال‌الاجاره را در مواعدی که بین طرفین مقرر است، تأدیه کند و در صورت عدم تعیین موعد، نقداً باید بپردازد."

۱۰/۱ـ موافق با قانون مدنی مال‌الاجاره ـ اجرت‌المسمی یا اجرت‌المثل ـ همان چیزی است که بین موجر و مستأجر نسبت به آن توافق شده است، نه جز آن و نه خارج از آن.

۱۰/۲ـ ماده‌ی چهارصدونودوچهار[۵۶] همان قانون نیز نقل به مضمون می‌گوید که پس از پایان مدت اجاره، موجر مستحق دریافت اجرت‌المثل است. این ماده‌ی قانونی نگفته است که اجرت‌المثل چیزی غیر از اجرت‌المسمی است.

۱۰/۳ـ ماده‌ی چهارصدونودوهشت[۵۷] قانون مدنی مانند شاهدی است که از غیب می‌رسد، موافق با این ماده‌ی قانونی:

"اگر عین مستأجره به دیگری منتقل شود، اجاره به حال خود باقی است.

مگر این که موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد."

۴/۱۰ـ باقی بودن اجاره به حال خود یعنی چه؟ یکی از ارکان عقد اجاره، اجاره‌بهاست. یعنی این که اجاره‌بها ثابت می‌ماند. مگر آن که همان طور که قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶ حکم کرده است، به تراضی طرفین یا به حکم دادگاه پس از طی مسیر قانونی تعدیل شود. نه این که به شیوه‌ی «زیرآبی» و با طرح دادخواست، پس از تخلیه و در مسیر غیرقانونی و به نحو خود خواسته افزایش یابد.

۱۱ـ اکنون این جانب طی چهار لایحه، دو لایحه‌ی تفصیلی و دو لایحه‌ی کوتاه آن چه را که در جهت استقرار هر چیز در جای خود ـ همان عدالت قانونی ـ لازم بود، به عرض رساندم، باقی قضایا مرتبط است با میزان شناخت از قانون.

شهر من خانه‌ی من، خانه‌ی من شهر من

۱ـ از من خواستید که مطلبی برای این شماره‌ی فصل‌نامه‌ی «جستارهای شهرسازی» بنویسم و اشاره کردید که موضوع اصلی این شماره، معرفی فضاهای شهری است. من اکنون با دو مانع مواجهم:

مانع اول، کمی بضاعت است و مانع دوم، کمی فرصت.

اندکی فکر می‌کنم و به یادم می‌آید که مدت‌ها پیش دو صحنه‌ی تماشایی را در دو صفحه از «سررسید» سال‌های پیش نوشته‌ام.

شانس به من کمک می‌کند. چراکه «سررسید» سال‌های گذشته را همواره حفظ می‌کنم. می‌گردم و پیدایش می‌کنم. سررسید سال ۱۳۸۰، غمی نیست مطلب خودبه‌خود جور می‌شود. شروع که بکنی به پایان خط هم می‌رسی.

از این رو من برای دست به قلم شدن صفحات پنجم و بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۸۰ را از «سررسید» جدا کرده و به حروف‌چین می‌دهم.

نمای اول و نمای دوم، تا ببینیم بعد از آن چه می‌شود؟

۲- نمای اول - ۱۳۸۰/۲/۲۴:

دوشنبه ساعت ۹ صبح بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۸۰ ـ هر چند که روز تعطیل است ـ به قصد قدمی و قلمی از خانه به سمت دفتر حرکت می‌کنم. از پارک ساعی گذشته و وارد پیاده‌رو خیابان خالد اسلامبولی می‌شوم. کمی پایین‌تر از یک مغازه‌ی سبزی‌فروشی، مردی میانسال با سیگاری در یک دست و چوبی در دست دیگر کنار جوی آب نشسته است و سعی می‌کند با چوب خود انبوه زباله‌های موجود در جوی آب را به پایین هُل بدهد. مقدار زیادی برگ کاهو، تعدادی شیشه، ظرف‌های نوشابه و لیوان‌های یک بار مصرف، مسیر عبور آبِ بدرنگ و آلوده را سد کرده است. خطاب به مرد چوب به دست، می‌گویم:

باز هم که آدم‌های بافرهنگ زباله در جوی آب ریخته‌اند!

مرد چوب به دست پابه‌پا می‌شود و به سبزی‌فروش فحش می‌دهد و می‌گوید این کار هر روز او و گرفتاری هر روز من است.

همین یک نکته کافی است، تا وقتی که زباله‌ها را در جوی آب بریزیم، فاصله‌ی زیادی تا شهرنشینی داریم.

۳- نمای دوم - ۱۳۸۰/۲/۵:

حدود ساعت ۱۱ صبح از کاخ دادگستری برمی‌گردم. به یکی از شعب دیوان عالی کشور مراجعه کرده‌ام و حال از ضلع غربی خیابان باب همایون قدم‌زنان به سمت شمال می‌روم. در میدان توپخانه روبروی مخابرات جوانی در یک کیسه‌ی پلاستیکی تعدادی کلاه آفتابگیر حصیری گذاشته و تعدادی نیز در دست گرفته است و می‌فروشد، هر یک هزار تومان. فکر می‌کنم برای کوه و دشت و بیابان مناسب است و می‌خواهم دوتا از آن‌ها بخرم. در همین

لحظه مرد ۳۵ ساله‌ی موتورسواری به جوان نزدیک می‌شود و با یک حمله‌ی ضربتی به شانه‌اش، همه‌ی کلاه‌ها را از دست او می‌قاپد.

جوان و من هر دو مبهوت می‌مانیم. یکی دیگر از راه می‌رسد و چیزی در گوش او می‌گوید. نمی‌دانم همدست موتور سوار است یا غریبه‌ای رهگذر. مرد مهاجم آن سوتر کنار جدول فضای سبز مخابرات می‌ایستد و جوان را نگاه می‌کند. جوان هیچ عکس‌العمل تندی نشان نمی‌دهد و می‌گوید مهم نیست. مثل این که می‌داند باید به او مراجعه کرده و قیمت آن چند کلاه را نقدی به او بدهد و خلاص شود. به فضایی می‌اندیشم که آماده‌ی پذیرش فروتنانه‌ی تهاجم است و احساس دل تنگی می‌کنم.

۴- نمای سوم:

پنج‌شنبه دهم مهرماه ۸۲ در نزدیکی کرج یک مجلس عروسی برقرار بوده است و عروسی ناگهان به عزا تبدیل شده است. می‌دانید چرا؟ سه چهار نفر مرد تنومند خشنِ ناشناس ریخته‌اند آن جا، فیلم عروسی را ضبط کرده‌اند. مِزغون مُطرب را پرت کرده و شکسته‌اند و یکی از مدیران جشن را در حضور بیش از دویست نفر مهمان با عملیات فنی درجه یک خونین و مالین کرده‌اند و آخر سر با خود برده‌اند، بدون ارائه‌ی حکمی و دستوری و حتی داشتن یونیفورمی. ورود به محدوده‌ی غیر، چرا؟ بهانه چه بوده است؟ بهانه‌ی ظاهری البته همان عدم مراعات موازین شکلی بوده است. به هر حال هیچ کس ندانسته است و نپرسیده است که آن مردان که هستند و از کجا آمده‌اند.

۵ـ نمای چهارم:

همین دیروز ـ سه‌شنبه ۱۳۸۲/۹/۴ ـ یکی از بچه‌ها می‌خواست برود

میدان تجریش و کفش بخرد. حالا چرا میدان تجریش؟ معلوم نیست. البته از نظر من معلوم نیست که همه چیز را دو دوتا چارتا می‌بینم. همین که وارد پارکینگ شدم ـ خسته و کوفته ـ دیدم حی و حاضر با مادرش ایستاده است. اول می‌خواستم برای آن‌ها «آژانس» خبر کنم، امّا دیدم چاره‌ای نیست و اندکی به خودم سخت گرفتم. در راه هم کمی نق نق کردم، اما نه چندان شدید.

به هر حال به میدان تجریش رسیدیم. آن‌ها پیاده شدند که بروند سراغ کفش و من در گوشه‌ای منتظر ماندم. «بساطی»ها در حاشیه‌ی پیاده‌رو مشغول فروش «خرت و پرت»های خود بودند. ساعت، باطری، رادیوهای کوچک. ناگهان دو سه چهار نفری آمدند و به آن‌ها تکلیف کردند که بساط خود را جمع کنند و آن‌ها چاره‌ای نداشتند جز تمکین. جمع کردند و سپس آمدند این طرف نرده‌ها که حائل به جوی آبِ خالی از آب بود. کارتن‌ها و جعبه‌ها را روی هم تلنبار کردند و آتش زدند و تخمه شکستند. من هم ایستادم به گرم شدن و تماشای تخمه شکستن و سوختن مقواها. توجه یکی از آن‌ها به من که مدتی در حاشیه‌ی صحنه بودم جلب شد و پرسید که چه کاره‌ام و چه می‌کنم؟ به او گفتم که نویسنده‌ام. همین صحنه‌ها را می‌بینم و می‌نویسم. بهتر بود که بگویم نویسنده‌ام تا وکیلم. پرسید برای هر کتاب چقدر می‌گیرید؟ گفتم هر کتاب و هر چاپ تقریباً یک میلیون تومان. گفت من این جا روزی ۵ هزار تومان درمی‌آورم. چه کنم؟ یک روز شهرداری بساط من را جمع کرد و برد. به آن‌ها گفتم دستفروشی بهتر است یا دزدی؟

نتیجه‌ی اول و آخر:

یک تمثیل عامیانه می‌گوید:

"چون قافیه تنگ آید ـ شاعر به جفنگ آید."

ظاهراً قافیه‌ی این نوشته به تنگ آمده بود. کوشش کردم یک جوری سر و

ته مطلب را به هم بیاورم. اما بی‌انصافی نکنید. این قدرها هم قافیه تنگ نیست.
چرا؟

در نمای اول کوشیدم که بگویم باید کاری کرد که مردم شهر خود را خانه‌ی خود بپندارند.

در نمای دوم کوشیدم که بگویم، شهر باید امنیت اجتماعی داشته باشد.

در نمای سوم تأمین امنیت همه‌جانبه‌ی مردم مورد نظر این نوشته است.

در نمای چهارم کوشیدم که بگویم، باید فکری در جهت سامان دادن دست‌فروش‌ها کرد.

اضافه کنم که مبادا هوس تشویش اذهان عمومی گریبان کسی را بگیرد. راه حل ساده است، اگر کسی درباره‌ی نمای سوم اطلاعات دقیق بخواهد، حدود ۲۰۰ شاهد موجود است که البته عروس و داماد همه‌ی آن‌ها را می‌شناسند، نه من. آن چه را که نوشتم، یکی از مهمان‌های حاضر در جمع برایم تعریف کرده است.

ضرورت تبادل لوایح در شُعبِ تشخیص

۱ـ در اصلاحات اخیر قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه‌هایی در دیوان عالی کشور تشکیل شده است، با نام «شعب تشخیص»

۲ـ این دادگاه‌ها ویژه‌ی سیستم قضایی موجود ایران است و در هیچ جای دیگر دنیا مشابه آن وجود ندارد و ضرورت تأسیس آن‌ها از جهت کثرت احکام خلاف قانونی است که از دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر صادر می‌شود با این انگیزه که با پنج قاضی بتوانند مو را از ماست کشیده، احکام ناصحیح را از صحیح کشف کرده و نهایتاً احکام ناصحیح را با صدور حکم جدید تصحیح کرده و عدالت قانونی را بر موارد مطروحه حاکم نمایند.

۳ـ ویژگی شعب تشخیص یا به عبارت دیگر دادگاه‌های تشخیص دیوان عالی کشور، این است که طرفین پرونده را برای دادرسی دعوت نمی‌کنند. آن‌ها ابتدا بر اساس لایحه‌ی اعتراضی تجدید نظر خواه و سپس بر مبنای مطالعه‌ی پرونده‌ی مورد اعتراض و انطباق آن با موارد اعتراضی تعیین شده در لایحه‌ی تجدید نظر خواه به این نتیجه دست می‌یابند که آیا دادرسی درست انجام شده است یا نه و اگر درست انجام نشده است، موارد عدم

درستی آن چیست؟ و در نتیجه حکم را تصحیح و یا از اساس لغو و حکمی جدید صادر می‌کنند که رافع اختلاف است، مگر در یک مورد که آن هم مربوط به اختیارات رئیس قوه‌ی قضائیه است که اگر او تشخیص دهد که حکم صادره از دادگاه‌های تشخیص نیاز به دادرسی مجدد دارد، می‌تواند پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارجاع دهد.

۴ـ حالا ما با این مورد کار نداریم، آن چه که مورد نظر این نوشته است این است که در وضعیت موجود، تجدید نظر خواه تنها به قاضی می‌رود و ممکن است راضی برگردد و از قضا آن رضایت نه منطبق با قانون باشد و نه هماهنگ با عدالت.

۵ـ پس چه باید کرد که درجه‌ی وقوع اشتباه در دادگاه‌های تشخیص دیوان عالی کشور کم شود؟ راه حل این است:

«تبادل لوایح»

تبادل لوایح تدبیری است که وقوع اشتباه در شعب تشخیص را کاهش می‌دهد، زیرا تجدیدنظر خوانده یا طرف اعتراض نیز حق دارد، از متن لایحه‌ی تجدیدنظرخواه، باخبر شده و به آن پاسخ بدهد. اتخاذ چنین تدبیری، کار را برای دادگاه‌های تشخیص نیز ساده‌تر می‌کند، در این صورت آن‌ها سه متن مستند برای تصمیم‌گیری دارند.

۵/۱ـ متن اول، لایحه‌ی تجدید نظر خواه.

۵/۲ـ متن دوم، لایحه‌ی تجدید نظر خوانده.

۵/۳ـ متن سوم، محتویات پرونده.

۶ـ در صورتی که دادگاه‌های تشخیص این سه متن را با هم بررسی کنند، به نتایج درست‌تری خواهند رسید تا در وضعیت موجود که تجدید نظر خواه، تنها به قاضی می‌رود و ممکن است راضی برگردد، بدون آن که حق تحصیل

آن رضایت را داشته باشد.

۷ـ نمونه‌های زیادی از وقوع اشتباه در دادگاه‌های تشخیص موجود است، اشتباهاتی ساده و گریزپذیر.

یکی از مواردی که من دیدم حیرت‌آور بود، تجدید نظر خواه، کلاه‌برداری بود که به آرای صادره از دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر که از قضا هر دو هم به درستی صادر شده بود، معترض بود.

۸ـ شعبه‌ی دادگاه تشخیص به درستی حکم دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر را تأیید کرد اما در یک مورد دچار اشتباه شد و آن بلاتکلیف گذاشتن مال مورد کلاه‌برداری بود.

در حکم دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر، تکلیف مال به سادگی روشن شده بود و آن هم استرداد آن به صاحب مال بود، اما علیرغم این که مال به صاحب آن مسترد شده بود، شعبه‌ی تشخیص مجدداً آن را به اجرای احکام بازگرداند و به این ترتیب هم اجرای احکام را در موقعیت مبهم قرار داده است و هم صاحب مال را دچار دردسر کرده است. مراجعه‌ی حضوری صاحب مال به دادگاه تشخیص و تبیین وقوع اشتباه به قضات آن، فقط باعث اظهار تأسف آنان گشت نه بیش‌تر، چرا که شعبه‌ی تشخیص هم مانند هر دادگاه دیگر نمی‌تواند در تصمیمِ اتخاذ شده‌ی خود تجدید نظر کند. گمان می‌کنم تا دادخواست جدیدِ صاحب مال به نتیجه برسد، خود مال تلف شده باشد.

تبادل لوایح از ضرورت‌های گریزناپذیر شعب تشخیص است.

گل و شیرینی و دشنه و «مامک»

۱ـ مامک! تو دیگر نیستی، اما صدها و شاید هزارها مثل تو هستند که با گل و شیرینی و دشنه روبرویند. با گل و شیرینی فریب می‌خورند و با دشنه از پای درمی‌آیند. چرا؟ مامک من سعی می‌کنم در این نوشته‌ی عاطفی ـ تا حدود امکان ـ علل اجتماعی تبدیل «گل و شیرینی» را به «دشنه» کالبدشکافی کنم. فقط یادت باشد از بخش سوم نوشته به بعد هر جا نامی از تو و من به میان می‌آید، نه من، منم و نه تو، تو. هر دوی ما آدم‌هایی فرضی هستیم با داستان‌هایی واقعی.

۲ـ روز دوم بهمن ماه ۱۳۸۱ خانه‌ای در طبقه‌ی سوم ساختمانی در محله‌ی امیرآباد تهران، شاهد حادثه‌ی مرگ فجیع دختر زیبایی به نام «مامک» بود. مادر و مادربزرگ، مامک و خواهرش، گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند. بر چهره‌شان گل بود، بر لب‌هاشان گل بود. در میانه‌ی گل گفتن و گل شنیدن‌های آن‌ها، ناگهان زنگ در ورودی زده شد و جوانی سرآسیمه و خشمگین از پله‌ها بالا آمد. مادربزرگ را کنار زد و خواهر مامک را زخمی کرد، تا نوبت به خود مامک برسد. هیچ نگاهی و هیچ کلامی، جلودار جوان پرخاش‌جو نبود. در

همان راه‌پله، با دشنه‌ای مامک را نواخت و سپس آخرین دشنه‌های کارساز را در اتاق دربسته نصیب او کرد و آخر سر یک دشنه‌ی غیرکارساز نیز نصیب خود. پشیمانی جوان از همان لحظه‌ای شروع شد که احساس کرد، نمی‌میرد. اما دیگر دیر شده بود. دیگر لب‌های مامک به خنده باز نمی‌شد.

روزنامه‌ها نوشتند که فرهاد عاشق مامک بوده است. اما گویا او از خصلت عاشقی فقط نامی همانند فرهادِ «شیرین» داشت. نه! نه! تند نرویم. فرهاد جنایت‌کار است یا قربانی؟ یا هر دو؟

۳ـ عزیزم مامک! تو خردسال که بودی، اول در حیاط خانه و بعد در کوچه با هم بازی می‌کردیم. کمی که گذشت هر دو به مهد کودک رفتیم و تا شش سالگی در آن جا با هم بودیم. اما تو همین که پا به هفت سالگی گذاشتی یک‌هو مدرسه‌ات را جدا کردی و فقط خاطره‌ات برای من باقی ماند و دیگر تو را ندیدم، تا وقتی که هر دو وارد دانشگاه شدیم. به دانشگاه که آمدی دوباره کشفت کردم، اما ۱۲ سال فاصله بین ما بود. تو ۱۲ سال جدا از من رشد کردی و من نیز ۱۲ سال بیگانه از تو بزرگ شدم. در این سال‌ها بسی چیزها بر تو و من گذشته بود که نتوانسته بودیم درباره‌ی آن‌ها با هم حرف بزنیم. خُب بگذریم. جلوی ضرر را از هر جا که بگیری منفعت است. حالا دیگر هر دو بزرگ شده‌ایم و از سن رشد هم گذشته‌ایم، جبران مافات می‌کنیم. اول در دانشکده با هم گپ می‌زنیم و آهسته آهسته در خیابان‌های پردرخت دانشگاه قدم می‌زنیم و از نو همدیگر را کشف می‌کنیم و بعد هم اگر فرصت شد گاه گاهی با هم به دیدن یک فیلم خوب می‌رویم. تئاتر چی؟/ کافی شاپ چطور؟/ پنج‌شنبه‌ها با تفریح سالم و ارزان موافقی؟/ دربند، درکه، ولنجک، گلاب‌دره./ کدام را بیش‌تر می‌پسندی؟/ گلاب‌دره! گلاب‌دره!/ چطور است مامک، موافقی؟/ چرا که نه.

۴ـ مامک و من ـ هر دو ـ دانشجوی تاریخ بودیم. به‌!به! چه زمینه‌ی مناسبی؟ خیلی حرف‌ها داریم که با هم بزنیم. فکر نکنید که از بد حادثه تاریخ را انتخاب کرده بودیم. نه «تاریخ» عشق اول ماست و با آن بیگانه نیستیم. این ۱۲ سال که از هم فاصله داشتیم، گویی مثل یک روح در دو بدن، هر دو در زمینه‌های مشابه مطالعه کرده‌ایم. استقلال هند و نامه‌های «نهرو» به دخترش را که «فوت آبیم.» با هم قرار می‌گذاریم کتاب «هجدهم برومرلویی بناپارت» را بخوانیم و تحلیل کنیم. اما نمی‌شود.

نقشه‌های من و مامک نقش بر آب می‌شود. نگاه‌ها و دست‌های سوم و چهارم و پنجم ما را آسوده نمی‌گذارند. جوانه‌های نازک دوستی، تازه در ما شکل گرفته بود. همدیگر را که می‌دیدیم، سر از پا نمی‌شناختیم. رویاهایی بزرگ در سر داشتیم و التهاباتی سُتُرگ در جان. اما نگذاشتند و نشد و نتوانستیم شخصیت و منش یکدیگر را بهتر بشناسیم. نتوانستیم ارزش‌های معنوی مشترکمان را پیدا کنیم. موفق نشدیم شیوه‌ی مناسبی برای ارتباط و گفت‌وگو بیابیم.

تجربیات کودکی مشترک نداشتیم. نمی‌دانستیم که واقعاً با هم جور و یک سانیم یا نه. قادر به حل مشکلات زندگی مشترک هستیم یا نه. به هر حال من و مامک نتوانستیم تجربه‌ی سالم مشترکِ جوانی داشته باشیم. دو، سه سالی که گذشت، شوهر عمه خانم، مرحوم آمیز مرتضی، جان به جان آفرین تسلیم کرد. بچه‌های عمه خانم، همه ساکن خارج بودند. من و مامک گاه و بی‌گاه به دیدن عمه خانم می‌رفتیم، اما دیگر نه آن شور و التهاب جوانانه‌ی پیشین را داشتیم و نه این که به سرنوشت «لویی بناپارت» علاقه‌مند بودیم.

۵ـ چندان طولی نکشید که صدها هزار کامپیوتر وارد کشور شد و بعد هم به کمک صنعت «مونتاژ» داخلی، پدیده‌ی ناآشنای کامپیوتر، آشنای اغلب

خانه‌ها شد و آخر سر هم شاه‌راه اطلاعاتی و امکان تماس در لحظه با هر کس و در هر کجای دنیا.

بعدها مامک واقعی ـ نه مامک خیالی من ـ از همین راه، یعنی از راه internet با فرهاد آشنا شد. آن دو حداقل ۳۰ سال تجربه‌ی مجزای متفاوت با هم داشتند. حالا شما بگویید، اگر مُهره‌ها جور دیگری چیده می‌شد، باز هم مامک در جوانی می‌مرد؟

کمی تا قسمتی خارج از محدوده
نگاهی به مقاله‌ی باطنیان

مقاله‌ی باطنیان نوشته‌ی دکتر محمد حسین روحانی چاپ شده در صفحات ۹۱ تا ۱۳۵ «مجموعه مقالات تحقیق و بررسی توس چاپ اول» با واژه‌های زیر آذین یافته است:

"بهره‌جویی از احساسات پاک دینی مردم، این کار پیشینه‌ای چند هزار ساله داشته است و پایشی جاودان دارد."

در این مقاله هر چند دکتر روحانی به شفافیت قندیلی که در آن آب و خاک و خاشاک هر سه نمودار است برشی از تاریخ اسلام را به خواننده نشان می‌دهد، اما ضرب آهنگ نثر جذاب و جان نواز او که هم‌زمان بر خرد و احساس اثر یکسان دارد توجه خواننده را به چگونگی بهره‌جویی از پاک‌طینتی مردم یا هر نام متناسب دیگری که بتوان بر آن نهاد و پایش اکنون نیز جاودان آن جلب می‌نماید. اکنون می‌کوشم علیرغم اندک بودن توان و کوتاهی زمان دریافت‌های خویش را از این مقاله بیان کنم:

۱ـ ادیان و مذاهب متناسب با زبان و سرزمین و بوم، قوم و قبیله، رنگ و

نژاد بدون این انگیزه که وسیله‌ی کسب و تحکیم موقعیت قدرتمندان قرار گیرند وارد مناسبات اجتماعی شده‌اند، اما استفاده از باورهای دینی مردم در برخی از دوران‌های تاریخی حتی قبل از ظهور و بروز و یا تثبیت ادیان به وسیله‌ی قدرتمندان معمول بوده است:

"فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او را بگذارید که خدای خود را بخواند، من بیم آن دارم که دین شما را آشفته سازد و یا در زمین تباهی به راه اندازد."[۱]

کار پایه‌ی مقاله‌ی باطنیان نمایش این شیوه‌ی بهره‌برداری از مذهب است.

۲ـ مقاله‌ی باطنیان به روشنی گویای این امر است که هر چند مردم در نتیجه‌ی شناخت حسی و تجربی محصول یك دوران سرانجام به سوء استفاده‌ی بخشی از قدرتمندان از معتقدات خود پی می‌برند، اما آن گاه که با نیروی خودانگیخته، تداوم فرصت را از آن گروه قدرتمند سلب نمودند، جماعتی دیگر کمین کرده و حّی و حاضر، مترصد استفاده از همان ابزار اما به شیوه یا شیوه‌هایی دیگرند:

"... عباسیان از همان نخستین روزهای روی کار آمدن، تنها کاری که انجام دادند، گستردن خوانی فراخ‌تر و پهن‌تر برای دزدی و چپاولگری و راهزنی و بیدادگری بود..."[۲]

۳ـ مقاله‌ی مورد بحث در شرایطی غبار از چهره‌ی این فرقه، کنار زده است که به قول نویسنده‌ی آن:

"... تعریف و آغاز کار و حدود عقاید و آرای دارندگان آن چندان روشن نیست..."[۳]

---

۱. مقاله‌ی باطنیان صفحات ۲۱ و ۹۲ مجموعه مقالات تحقیق و بررسی توس.
۲. مقاله‌ی باطنیان صفحه‌ی ۹۴ ۳. همان مقاله صفحه‌ی ۹۵

اما آن چه که در این میان آشکار است استقلال فکری و ابتکار عمل آنان نخست برای ایجاد و پذیرش اصول فکری ویژه‌ی خود و سپس تاویل و تفسیر قرآن مجید در جهت اصول فکری مورد قبول خود است که متقابلاً به وسیله‌ی مخالفان آنان نه به روش بحث و بررسی مستدل و منطقی بلکه به شیوه‌هایی از این قبیل نفی می‌شود:

"بومیمون قداح روزی گفت: مرا قهر آید از دین محمد(ص) و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم و نعمت هم ندارم. اما در مکر وحیله چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند، من دین محمد(ص) را زیر و زبر کنم".[1]

۴ـ این موضوع که مخالفان باطنیان به جای اقدام به طرح امانتدارانه‌ی عقاید آنان و سپس نقد و ارزیابی آن عقاید به مصداق «هر کسی از ظن خود شد یار من» با آنان نه چون یار بلکه دشمنانه برخورد نموده‌اند، موجب اندوه است، ملاحظه بفرمایید:

"سرانجام یک شب زن بسیار زیبای خود را به او نشان می‌دهند واو را... به کام‌گیری از دلبر ودلنوازی می‌خوانند."[2]

۵ـ مقاله‌ی باطنیان فقط شامل طرح روشن عقاید و آرای این فرقه نیست بلکه جداکننده‌ی سره از ناسره و نشان دهنده‌ی چند تن از چهره‌های درخشان فرقه‌ی باطنی از جمله ناصرخسرو، مولوی و محی‌الدین عربی است.

ناصرخسرو چهره‌ی درخشان شعر وتاریخ کشور ما در نگرشی خردمندانه نسبت به مذهب، همه چیز را با معیار و ملاک خرد و دانش سنجیده، برتارک علوم زمان خود قرارگرفته و در تلفیق علم و دیانت به مذهب باطنی دست یافته است.

٦ـ مقاله‌ی باطنیان بیانیه‌ای است علیه کوته‌بینی و ظاهرنگری، دعوتی است

۱. مقاله‌ی باطنیان صفحه‌ی ۹۸ ۲. همان مقاله صفحه‌ی ۱۰۳

به درک و دریافت همراه با گسترده‌نگری از دین و مذهب و برجسته کردن نقش دین در ایجاد تفاهم و برادری و تبدیل آن به پرچمی که بر گرد آن هفتاد و دو ملت حقیقت را ببینند وصلح و دوستی را جایگزین جنگ نمایند.

سخن آخر این که نوشته‌ی زیبای دکتر روحانی تحت عنوان باطنیان یکی از بازتاب‌های وجود نویسنده‌ای است که لحظه لحظه‌ی عمر خود را تبدیل به «سوسو»ی چراغی کرده است و به زوایای تاریک جامعه تابانیده است.

چراغ دانش او روشن باد. ۱۳۷۱/۱/۲۹

مهرانه و زلزله و مردم

نمای اول

۱ـ روز جمعه‌ی سرد و بیست و دوم آذرماه هشتاد و دو، خیابان ایران زمین شهرک غرب تهران شاهد یک نمونه‌ی بی‌نظیر و شکوه‌مند همبستگی ملی بود.

۲ـ مهرانه قائمی دختر ۲۰ ساله‌ی نقاشی که به بیماری تنفسی گرفتار است برای پرداخت هزینه‌ی درمانش دچار مشکل است. به همت هفته‌نامه‌ی چلچراغ ـ ویژه‌ی نوجوانان و جوانان ـ و با همکاری جوانان محک، مؤسسه‌ی سازمان دانش‌آموزی و تعدادی دیگر از گروه‌های نیکوکاری، برای تأمین هزینه‌ی درمان مهرانه در کانون قدس، بازارچه‌ی یک روزه‌ی نیکوکاری برپا شده بود و جوانان برومند و خوش‌فکرِ وابسته به مؤسسات بالاگفته، مدیریت آن را بر عهده داشتند. کالای اساسی عرضه شده در این بازارچه از جنس «عشق» بود، اما در اشکال گوناگون. از آش رشته‌ی خوشمزه و غذاهای چینی و هندی گرفته تا سفالگری‌ها، نقاشی‌ها و صنایع دستی. همه‌ی چیزهای گوناگون وجود داشت، اما با درون‌مایه‌ی واحد و مشترک یعنی عشق به همنوع، عشق به مهرانه، عشق به انسان و انسانیت.

نمای دوم

ساعت پنج و بیست و هشت دقیقه‌ی جمعه پنجم دی‌ماه هشتاد و دو، ناگهان و به یک چشم بر هم زدن، شهر «بم» لرزید و فرو ریخت. زمان به یک دقیقه نرسید که بیش از نیمی از مردم شهر زیر آوار مردند. آن‌ها هم که نه زخمی و نه مرده از زیر آوارها به در آمده‌اند، درصد کوچکی از مردم شهر هستند.

نمای سوم

آن چه که در جمعه‌ی سرد بیست و دوم آذرماه در مقیاس کوچک در شهرک غرب اتفاق افتاد، این بار و پس از وقوع زلزله‌ی بم ابعاد سراسری یافت. این بار نیز عشق، نه‌فقط در فضای کوچک کانون قدس و به مدیریت از پیش برنامه‌ریزی شده‌ی جوانان برومند، بلکه خودانگیخته و ناخودآگاه عظمتی به وسعت ایران پیدا کرد و تلألوی آن از مرزهای کشور بیرون زد و انسانیت و نوع‌دوستی، ابعادی جهانی یافت. چرا این بار این گونه شد؟

چاره‌ای نیست. پیش از پاسخ به این سؤال که عمدتاً در محدوده‌ی جامعه‌شناسی سیاسی است، باید نقبی به گذشته زد و از مقاله‌ای که به همین قلم با عنوان «سیاست و زلزله» درباره‌ی زلزله‌ی آوج در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۱۲ نوشته شد و همان زمان با تغییر عنوان در روزنامه‌ی نوروز چاپ گشت، بهره گرفت:

بازگشت به گذشته

۱ـ می‌گویند چهل سال پیش به هنگام وقوع زلزله در «بویین زهرا» تختی بزرگ، پهلوان ایرانی به خیابان آمد و دست‌های زُمُختِ مهربانش را استمداد جویانه به سوی مردم دراز کرد. بسیج اجتماعی آغاز شد، مردم از سراسر

ایران به یاری زلزله‌زدگان شتافتند. کمک‌های مادی، بخش ناچیز ماجرا بود. مهم‌تر از همه، بارانی از محبت بود که بر سر قربانیان می‌بارید. در زلزله‌ی سال ۱۳۵۶ «طبس» نیز مردم از سراسر ایران به کمک قربانیان شتافته و آنـان را مورد کمک‌های مادی و عاطفی خود قرار دادند.

۲ـ تهران تکان خورد، مردم از ساختمان‌ها خارج شدند، اما هنوز زمین می‌لرزید. فردای آن شب، شنیده شد که «رودبار" دست‌خـوش زلزله شـده است. زمین انبوهی از مردمان را به کام خود کشید. اما بی‌نصیب از مهر مردم نگشتند، آنان که بازمانده بودند. کودکان، نوجوانان، زنان و مردان به سـوی مؤسسه‌ها و مراکز تجمع راه افتادند و عروسک‌ها، لباس‌ها و دیگر کمک‌های خود را برای بازماندگان زلزله‌ی «رودبار» فرستادند. فیلم‌برداران، عکاسان و هنرمندان نیز راهی «رودبار» شدند و کیارستمی یکی از فیلم‌های خوبش را در همان جا ساخت.

۳ـ در زلزله‌ی سال پیش آوَج، اما اثری از صحنه‌های حمایت مردمی ۴۰ سال پیش بویین زهرا، ۲۶ سال پیش طبس و چند روز پیش بم نبود. چرا؟

کلام آخر

چه شد که این بار مردم، چه در بازارچه‌ی نیکوکاری مـهرانـه و چـه در زلزله‌ی بم ـ سر از پا نشناخته ـ از انفعال سال پیش خارج شده و به صـحنه آمدند؟

پاسخ چیزی نیست، جز شکل‌گیری عزم ملی در جـهت بُـرون رفت از عقب‌ماندگی و ورود به مرحله‌ی پیشرفت اجتماعی. آن چه را که مـردم در جشن نیکوکاری مهرانه و در سوگ زلزله‌ی بم انجام دادند، برای من به صورت عزم مردم از جهت دخالت در سرنوشت خویش و تغییر و تکامل آن قابل فهم

است. به عبارت دیگر روند «خودباوری ملی» که پس از یأس ناشی از عدم تحقق وعده‌های کامل اصلاحات به انفعال گراییده بود، یک بار دیگر در حال تجدید سازمان و شکل‌گیری است.

شکلات و لبخند و عمو ماشاءالله

۱ـ عمو ماشاء... که می‌آمد بچه‌ها خوشحال می‌شدند. او علاوه بر لبخند نجیبانه‌ی همیشگی‌اش، شکلات و آدامس برای آن‌ها می‌آورد و بچه‌ها از هر دو لحاظ او را دوست داشتند. هم از جهت خنده‌ی جاخوش کرده در چشمان و لبانش و هم از لحاظ شکلات‌ها و آدامس‌های بامزه‌اش. حالا این عمو ماشاء... کی هست؟

۲ـ آذرماه ۱۳۵۷ است. یک ماهی پیش از آن از زندان آزاد شده‌ام. ابتدا سفری به کرمان برای دیدار خانواده و سپس بازگشت به تهران. تهرانِ شلوغ مرکز حادثه است و حادثه‌جو از آن دست نمی‌کشد. اما من که در تهران خانه ندارم، باکی نیست. دوستان هم تازه از زندان آزاد شده‌اند و هنوز حال و هوای زندان در آن‌ها هست. کُمون، کُمون. زندگی کُمونی. بد به دل راه ندهید، این واژه خطرناک نیست. در هر بندِ زندان یک واحد اجتماعی بود که در کار روزانه، مطالعه، ورزش و خوراک هماهنگ بود و به آن «کُمون» می‌گفتند، یعنی خانواده‌ی بزرگ. به هر حال من به تهران برگشتم و مهمان خانواده‌ی دوستم اکبر شدم که او نیز از زندان برگشته بود.

در همان جا بود که اولین بار آقا ماشاء... را دیدم. با آقا ضیاء و عده‌ای دیگر به دیدار اکبر آمده بودند. آقای ماشاء... مفتخری کارگر مبارز قدیمی. از همین جا بود که با او دوست شدم و بارها پای حرف‌هایش نشستم.

۳ـ یه بار دیگر داستان پاسبون چاقه را تعریف کن. این بار برای بچه‌ها:

ـ دور و بر بازار بود، یکی از سال‌های دهه‌ی چهل. شلوغ کرده بودیم، تعدادی کارگر و دانشجو. یک ماشین پلیس که به آن «ریو» می‌گفتند، وارد صحنه شد. با باتون به جانمان افتادند و ماهارو یکی یکی سوار کردند. آخرین نفر پاسبان چاق و چله‌ای بود که به راحتی نمی‌توانست سوار شود. پریدم جلو، دستش را گرفتم، او را بالا کشیدم و خودم به پایین سرازیر شدم. پاسبان تُپُله بالای ماشین بود و من کف خیابان. حالا ندو، کی بدو. فرار را بر قرار ترجیح دادم.

۴ـ اما این همه‌ی کار نبود. آقا ماشاء... بارها به زندان افتاده بود و بارها شکنجه شده بود اما همواره استوار بود. اکنون نیز که در بستر افتاده است و قادر به نشستن و ایستادن نیست، همان لبخند همیشگی در چشمانش و روی لبانش جاخوش کرده است.

درباره‌ی قصاص و دیه*

قطع مجرمانه‌ی عضوی از اعضای بدن یک انسان و یا مجروح کردن آن، موجب اقدام متقابل است که به آن «قصاص» گفته می‌شود. منظور از قطع و جرح مجرمانه، این است که عمل باید عمدی باشد، چرا که در غیر این صورت، یعنی در صورتی که قطع و جرح شبیه عمد یا مبتنی بر خطا باشد، مجازات آن پرداخت دیه است نه اقدام متقابل یعنی قصاص.

اما اجرای قصاص عضو، کاری است بسیار دشوار، چرا که مطابق[۷۱] ماده‌ی ۲۷۲ قانون مجازات اسلامی:

در قصاص عضو علاوه بر شرایط قصاص نفس شرایط زیر باید رعایت شود:

۱ـ تساوی اعضاء در سالم بودن.

۲ـ تساوی در اصلی بودن اعضاء.

۳ـ تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع.

۴ـ قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد.

---

* پاسخ به پرسش‌های سرکار خانم آزاده مختاری

۵ـ قصاص بیش‌تر از اندازه جنایت نشود.

از این رو اکنون «دیه» جایگزین قصاص عضو شده است. یعنی این که اگر عضوی از بدن شخصی توسط شخص دیگری قطع یا مجروح شود، «دیه"ی آن یعنی مجازات مالی آن محاسبه شده و بَزِه کار محکوم به پرداخت آن به بَزِه دیده می‌شود.

درباره‌ی عفو محکومان*

در مواد ۲۴، ۷۲، ۱۲٦ و ۱۸۲ قانون مجازات اسلامی، چهار مورد** عفو محکومان پیش‌بینی شده است. ماده‌ی ۲۴ کلی است و مواد ۷۲، ۱۲٦ و ۱۸۲ منحصر به جرائم خاص است. مثلاً ماده‌ی ۱۸۲ ـ نقل به مضمون ـ می‌گوید که اگر شخصی مبادرت به مصرف مشروبات الکلی بنماید و در مسیر رسیدگی، توبه کند، قاضی می‌تواند برای او درخواست عفو کند.

در جهت اجرای همین مواد قانونی آئین‌نامه‌ای تصویب شده است تحت عنوان:

"آیین‌نامه‌ی کمیسیون عفو و بخشودگی مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۱٦ قوه‌ی قضائیه"

این کمیسیون متشکل از افرادی تحت ریاست معاون قوه‌ی قضائیه است که به مناسبت‌های مختلف از جمله عیدهای ملی، مذهبی تشکیل شده و موارد عفو را بررسی و پیشنهاد می‌کند.

شرایطی نیز برای عفو در نظر گرفته شده است. از قبیل موارد زیر:

۱ـ محکوم در زندان باشد

---

* پاسخ به پرسش‌های سرکار خانم آزاده مختاری خبرنگار روزنامه‌ی شرق

** نگاه کنید به شماره‌های ۷۲ تا ۷۵ پی‌نوشت

۲ـ مجازات زندانی که تحمل کرده است، موجب تنبیه او شده باشد.

۳ـ اگر مدعی خصوصی دارد، رضایت او را جلب کند و یا ترتیب پرداخت خسارت او را بدهد.

۴ـ اگر مجازات او زندان ابد است، ۱۰ سال تحمل زندان کرده باشد و اگر محکومیت او ناشی از ارتکاب جرم عمدی است یک سوم زندان را تحمل کرده باشد و اگر غیرعمدی است یک چهارم آن را.

خلاصه این که شرایطی در نظر گرفته شده است، حتی در مورد محکومین به اعدام به استثنای قصاص، که می‌توانند پس از صدور حکم قطعی درخواست عفو نمایند. در این صورت کمیسیون می‌تواند مجازات آن‌ها را تا مرز ۱۵ سال زندان کاهش دهد.

پرسش اساسی این است که آیا عفو محکومان در کاهش جرائم مؤثر است یا خیر؟ پاسخ به این پرسش دقیقاً مرتبط با چگونگی اجرای امر است. اگر عفو با دیدگاه کارشناسی و صرفاً قضایی اجرا شود و آن دسته از مجرمانی که به عواقب منفی عمل بزه کارانه‌ی خود آگاه شده‌اند و قصد تکرار آن را ندارند، از زندان آزاد شوند، بسیار مؤثر و کارساز است. چرا که اساساً زندان می‌تواند دو کارکرد داشته باشد:

کارکرد اول ایجاد مصونیت برای جامعه است که در معرض تبه کاری مجرم واقع نشود.

کارکرد دوم ایجاد مصونیت برای مجرم است که از یک سو از تعرضات احتمالی ناشی از مجازات‌های شخصی، طایفه‌ای و عشیره‌ای در امان باشد و از سوی دیگر شخصیت، خلق و خو و تفکر او به نحوی پالایش شود که دیگر نخواهد دست به عمل مجرمانه بزند.

در این جا کارکرد علمی ـ انسانی مدیریت زندان‌ها و برخورداری زندان‌ها از شرایط رفاهی، بهداشتی، تفریحی و آموزشی ضرورت تام دارد.

درباره‌ی مصونیت نمایندگان *

من خیلی متأسفم که باید نسبت به امور بدیهی، مسلم و روشن اظهار نظر کنم. چرا که تفسیر علمی قوانین آن‌گاه لازم است که قانون مبهم و ناروشن باشد. البته همین جا لازم است که به نکته‌ای اشاره کنم و آن تمایز تفسیر علمی قوانین و مقررات از تفسیر سیاسی آن هاست. به عنوان نمونه مجلس شورای اسلامی متصدی تفسیر قوانین عادی و شورای نگهبان متصدی تفسیر قانون اساسی است. من این‌گونه تفاسیر را در بهترین شکل تفسیر رسمی می‌دانم نه تفسیر علمی. ممکن است بین استنباط این مراجع از قوانین و استنباط حقوق‌دانان از همان قوانین تعارض وجود داشته باشد. آن تعارض را باید به حساب تعارض تفسیر سیاسی و یا رسمی با تفسیر درست علمی گذاشت. به طور خلاصه می‌گویم که تفسیر سیاسی متأثر از موضع سیاسی آنان است. حال آن که تفسیر علمی متأثر از معیارها و چارچوب‌های تفسیر علمی و بدون توجه به اوضاع و احوال و بدون دخالت مواضع سیاسی تفسیرکننده‌ی علمی است.

از این رو باید تفسیر رسمی یا به عبارت دیگر تفسیر سیاسی از تفسیر علمی تفکیک شود. تفسیر علمی روشنگر، منسجم و مشخص و برآیند ادبی - حقوقی متن است، اما تفسیر رسمی یا سیاسی الزاماً این گونه نیست.

---

* - پاسخ به پرسش سرکار خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا ۱۳۸۰/۹/۲۴

پرسشی که شما مطرح کرده‌اید، فاقد مبنای علمی است. چرا که با برخورد علمی،اصل [۷۷] هشتادوشش‌قانون‌اساسی‌کاملاً روشن،صریح‌ومنجزاست.بانگاه علمی به این اصل، نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود و نیز اظهار نظرها و آراء خود چه در مجلس و چه خارج از مجلس کاملاً آزادند.

چرا که ایفای وظایف نمایندگی و اظهارنظر نسبت به امور کشور فقط محدود و منحصر به صحن مجلس نمی‌شود. بلکه آنچه نماینده در موضع‌گیری‌های سیاسی، نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خارج از مجلس انجام می‌دهد نیز در مقام ایفای وظایف نمایندگی است و نماینده در این موارد مصون و غیرقابل تعقیب و توقیف است.

به این ترتیب کجای این اصل مبهم است که نیاز به تفسیر علمی داشته باشد؟ اما مشکل چیست و چرا این گونه سؤال‌ها در زمینه‌های مختلف مطرح می‌شود. باید گفت که این‌گونه مشکلات از ناحیه‌ی تفسیر رسمی یا سیاسی قانون است. وگرنه ابتدایی‌ترین استنباط علمی از اصل ۸۶ مصونیت نمایندگان از تعقیب به سبب اظهار نظرهای سیاسی آن‌هاست.

اصل یکصدو دهم قانون اساسی شامل یازده بند است. هیچ‌یک از یازده بندِ روشن و مشخص مندرج در اصل [٦٦] یکصدوده ارتباطی به ماده‌ی ۱۸۷ مورد بحث ندارد. وظایف شورای نگهبان انطباق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع است. مصوبه‌ی مجلس در مورد لغو ماده‌ی ۱۸۷ از قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی هیچ‌گونه مغایرتی با قانون اساسی و شرع ندارد. قانون برنامه‌ی سوم در زمره‌ی قوانین عادی است و ماده‌ی ۱۸۷ آن هم همان‌طور. به این ترتیب استناد شورای نگهبان به اصل ۱۱۰ در جهت رد مصوبه‌ی مجلس فاقد جایگاه قانونی است. دادرسی و دفاع دو جزء جدای‌ناپذیریکدیگرهستند. تکلیف‌به‌دادرسی‌و حق‌دفاع ملازمه‌ی یکدیگرند. با تصویب‌و اجرای قانون دادگاه‌های عام در سال ۱۳۷۴ دادرسی مخدوش شد و اکنون‌با اجرای‌ماده‌ی [٦٨] یکصدوهشتادوهفت‌حق دفاع نیز مخدوش می‌شود.

درباره‌ی اقدام علیه امنیت کشور*

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۵/۸ را که بررسی می‌کنیم به عناوینی از قبیل سلب آزادی و امنیت مردم، قیام مسلحانه در برابر حکومت اسلامی، طرح مسلحانه‌ی براندازی حکومت اسلامی، برهم زدن امنیت کشور از طریق دسته و جمعیت و فعالیت تبلیغی به نفع گروه‌های مخالف نظام و ۷۸ مواردی از این قبیل برمی‌خوریم. به عنوان نمونه ماده‌ی ۴۹۸ همان قانون می‌گوید:

"هر کس با هر مرامی، دسته، جمعیت یا شعبه‌ی جمعیتی بیش از دو نفر در داخل یا خارج از کشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نماید که هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد و محارب شناخته نشود به حبس از دو تا ده سال محکوم می‌شود."

در این ماده یک عنصر کلیدی وجود دارد و آن این است که هدف از تشکیل دسته و جمعیت باید برهم زدن امنیت کشور باشد یعنی عنصر معنوی تحقق جرم که همان قصد برهم زدن امنیت کشور است، باید محرز شود.

---

*- در گفت و گو با سرکار خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا.

به این ترتیب اگر دسته و جمعیتی تشکیل شود که مخالف نظام باشد اما قصد آن برهم زدن امنیت کشور نباشد، مشمول ماده‌ی قانونی بالاگفته نخواهد همین جا لازم است که به مفهوم محارب اشاره شود. ماده‌ی ۱۸۳ همان قانون[۷۹] می‌گوید:

«هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسدفی‌الارض می‌باشد.»

برای تحقق بزه محارب جمع دو عنصر مادی و معنوی لازم است. عنصر معنوی همان قصد ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم است و عنصر مادی دست بردن به اسلحه است. به ترتیب هرگاه شخصی دست به اسحله ببرد و موجب ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم بشود، اما قصد پیشینی آن را نداشته باشد، محارب نیست. چرا که در ماده‌ی قانونی فوق‌الذکر بر کلمات «برای ایجاد رعب و هراس» تأکید شده است. یعنی این که قصد شخص مسلحِ استفاده کننده از سلاح باید ایجاد رعب و هراس باشد. تنها استثنا در مورد سارق مسلح و قطاع‌الطریق است. یعنی هرگاه عنصر معنوی مبتنی بر سرقت مسلحانه باشد و در جهت تحقق سرقت با اسلحه، امنیت مردم یا جاده مخشوش شده و رعب و وحشت ایجاد شود، آن نیز از مصادیق محاربه است. قیام مسلحانه گروه یا جمعیت متشکل نبود، محارب نیست و یا اگر متشکل بود و مسلح نبود، باز هم محارب نیست. به موجب ماده‌ی[۶۸] ۱۸۷، قصد جرم ـ یعنی طرح براندازی حکومت ـ و تدارک شروع به جرم یعنی تهیه کردن اسلحه و مواد منفجره ـ نیز از مصادیق محاربه و افساد در زمین است. به طور کلی در بزه اقدام علیه امنیت کشور، چه از نوع محارب و یا غیرمحارب آن، باید عنصر معنوی تحقق بزه، یعنی قصد براندازی حکومت، شکست نیروهای خودی و برهم زدن امنیت کشور موجود باشد. در غیر این صورت بزه ارتکابی از مصادیق اقدام علیه امنیت کشور نیست.

درباره‌ی افترا و توهین *

مواد ۶۹۷ تا ۷۰۰ قانون مجازات [۸۰،۸۱] اسلامی درباره‌ی «افترا، توهین و هتک حرمت» است. هرگاه شخصی، امری را از طریق جراید یا مشابه آن صریحاً به دیگری نسبت دهد که مطابق قانون، آن امر جرم محسوب شود و نتواند صحت ادعای خود را اثبات کند، مرتکب جرم شده است.

عناصر ضروری تحقق این ماده به شرح ذیل است:

۱ـ احراز عنصر معنوی سوءنیت

۲ـ درج در روزنامه و از این قبیل

۳ـ نسبت صریح و آشکارچ

۴ـ مجرمانه بودن امر انتسابی

۵ـ عدم توانایی اثبات ادعا

بدین ترتیب هرگاه عنصر معنوی احراز نشود و یا این که نسبت مطروحه صریح و آشکار نباشد و یا این که امر انتسابی دارای وصف مجرمانه نباشد، افترا و یا هتک حرکت محقق نمی‌شود. به طور کلی تحقق افترا، توهین و هتک

---

*- در گفت و گو با خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا.

حرمت، ملازمه با قصد اضرار به غیر، تشویش اذهان عمومی، هجو دیگری یا متهم کردن او از طریق اوراق چاپی و گذاشتن ابزار جرم در محل دارد.

هرگاه شرایط بالاگفته محقق نشود، افترا، توهین و هتک حرمت نیز محقق نخواهد شد.

درباره‌ی تشویش اذهان عمومی*

زیر عنوان «تشویش اذهان عمومی» به دو مورد در قانون مجازات اسلامی اشاره شده است.

یک مورد در ماده‌ی[82] پانصدویازده همان قانون که به عنوان «عنصر معنوی» تحقق جرم و در ردیف «برهم زدن امنیت کشور» آمده است:

"هرکس به قصد برهم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی تهدید به بمب‌گذاری هواپیما، کشتی و وسایل نقلیه‌ی عمومی نماید یا ادعا نماید که وسایل مزبور بمب‌گذاری شده است، علاوه بر جبران خسارات وارده به دولت و اشخاص به شش ماه تا دو سال حبس محکومت می‌گردد."

در این ماده، تهدید به بمب‌گذاری و یا ادعای این که بمب‌گذاری شده است، با قصد بر هم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی از مصادیق جرم است. بدین ترتیب در این ماده «تشویش اذهان عمومی» عنصر معنوی تحقق جرم است، نه عمل مجرمانه.

در ماده‌ی[83] شش صدونودهشت همان قانون نیز «قصد اضرار به غیر و

---

*- در گفت و گو با خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا.

تشویش اذهان عمومی» در ردیف یکدیگر آمده است.

"هرکس به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی... به وسیله‌ی نامه... یا هرگونه اوراق چاپی... اکاذیبی را اظهار نماید.... باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم شود."

در این جا نیز «تشویش اذهان عمومی» عنصر معنوی تحقق جرم است نه عمل مجرمانه. یعنی اگر قصد اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی محرز نشد، نشر اکاذیب به وسیله‌ی نامه و یا هرگونه اوراق چاپی از مصادیق عمل مجرمانه نیست و می‌توان طبق قانون مطبوعات و قواعد عمومی آن را تکذیب کرد. چراکه تحقق عمل مجرمانه با قصد تشویش اذهان عمومی ملازمه دارد. بدین ترتیب «تشویش اذهان عمومی» عنوان مستقل مجرمانه نیست، بلکه از عناصر تشکیل دهنده‌ی تحقق جرم است و نشر اکاذیب نیز بدون احراز قصد اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی، عمل مجرمانه نیست.

دربارهٔ ممیزی کتاب*

اگر در کشور ما ممیزی وزارت ارشاد وجود نداشت هر نویسنده‌ای مسؤولیت مندرجات کتاب خود را پس از چاپ نیز بر عهده داشت. اما با توجه به وجود ممیزی وزارت ارشاد که از یک سو نمایندهٔ حکومت و مجری مصوبات مجلس در زمینهٔ چاپ و نشر است و از سوی دیگر کارشناس این امور، پس از چاپ کتاب مسؤولیت کیفری متوجهٔ نویسنده نیست، چرا که کارشناس حکومتی مربوطه یعنی وزارت ارشاد، کتاب را بی‌خطر و بی‌ضرر دیده و اجازهٔ چاپ به آن داده است. حال به فرض اگر نکته‌ای از نظر افتاده باشد، مسؤولیت آن متوجهٔ وزارت ارشاد است که البته به لحاظ عدم سوءنیت، آن مسؤولیت نیز کیفری نخواهد بود. کتابی که این روزها مورد بحث است مثل سایر کتاب‌های سه هزار تیراژی، خوانده می‌شد و یا نمی‌شد و نهایتاً در گنجه قرار می‌گرفت و توجهی را برنمی‌انگیخت و هیچ بنی بشری نیز

---

* اظهار نظر دربارهٔ برخی کتاب‌ها که بعد از چاپ، نویسندگان یا مترجمین آن‌ها به دادگاه احضار می‌شوند.

متوجه‌ی اهانت یا عدم اهانت نمی‌شد. حتی اگر روح نویسنده از آن بی‌خبر باشد همان طور که نشریه‌ی دانش‌جویی بدون مجوزی را پیدا می‌کنند که نامش «بنیان» است و به این ترتیب پته‌ی آن یکی یعنی روزنامه‌ی «بنیان» اصلی دارای مجوز را می‌زنند. از این چیزها فراوان است. من به روشنی می‌گویم که در حوزه‌ی کتاب و مطبوعات هیچ عاقلی قصد اهانت به مقدسات ندارد. اگر هم چنین اتفاق نادری بیفتد باید اول او را به پزشکی قانونی اعزام کرد. در این صورت باز هم مسؤولیت کیفری متوجه‌ی او نیست.

قوه‌ی قضاییه در سالی که گذشت*

برای دادگستری ایران سال ۱۳۸۰ در، بر همان پاشنه چرخید که پنج سال پیش از آن چرخیده بود. منتهی با «غیژاغیژ»های بلندتر و گوش‌خراش‌تر.

در این سال، باز هم مطبوعات تعطیل شدند و روزنامه‌نگاران به دادگاه‌ها فرا خوانده شدند.

در این سال، برخی دادگاه‌ها به صورت غیرآشکار تشکیل شد. حال آن‌که پیش از آن اتهامات منتسب به متهمین آن‌ها، بارها و بارها در بوق و کرنا به گوش ملت رسیده بود. اتهامات در گستره‌های فراملی شنیده شد، اما مدافعات شنیده نشد.

در این سال، برخی دادگاه‌ها به صورت باز و آشکار و با بازتاب‌های رسانه‌ای تشکیل شد و برخی نام‌ها در آن‌ها خوانده شد و آن‌گاه که نوبت به باقی مانده‌ی نام‌ها و نشانه‌ها رسید، مصلحت دیده شد که خوانده نشود.

در فروردین ماه این سال رئیس قوه‌ی قضاییه در جمع مسؤولان قضایی،

---

* به درخواست آقای وحید پور استاد حقوق‌دان و روزنامه‌نگار

گوشه‌ای از پرده را بالا زده و تصویری دهشتناک و مأیوس کننده از وضعیت موجود دادگستری ایران به دست داد که همه از جمله حقوق‌دانان به آن واقف بودند و پیش از آن بارها نسبت به آن هشدار داده بودند.

این سخنان مدتی بعد، ابتدا در نشریه‌ای وابسته به دادگستری و سپس در سایر مطبوعات بازتاب یافت.

رئیس قوه‌ی قضاییه مدتی بعد در جمع دانشجویان وعده داد که مخروبه‌ی قضایی را آباد کند و این یادآور جمله‌ای بود که در ابتدای تصدی خود در مقام ریاست به آن اشاره کرده بود با این مضمون که خرابه‌ای را تحویل گرفته‌ام. اما در سالی که گذشت نه‌تنها آثار محسوسی از آغاز اقدامات ضروری برای آبادانی مخروبه به چشم نخورد، بلکه برعکس عملیات تخریبی ادامه پیدا کرد. اکنون چشم به راهیم تا ببینیم در سال ۱۳۸۱ چه خواهد شد.

آیا مخروبه یک گام ـ فقط یک گام ـ هر چند کوچک، به سمت آبادانی برمی‌دارد؟ آرزوی بزرگ ما این است که چنین شود، به خصوص که ریاست محترم قوه‌ی قضاییه، فراخوان استقبال از نظریات حقوق‌دانان را در آخرین روزهای همین سال مطرح کرد.

باز هم درباره‌ی هیأت منصفه*

این هیأت منصفه هم از آن داستان‌ها است. آن را هم مثل تفکیک قوا از غرب گرفته‌ایم. بدون آن که به الزامات آن وفادار باشیم. برای خالی نبودن عریضه در جرایم سیاسی و مطبوعاتی قائل به هیأت منصفه شده‌ایم. هیأت منصفه‌ای درست کرده‌ایم که واقعاً واجد وصف انصاف نیست. چرا که نماینده‌ی طیف‌های واقعی مردم نیست، اما در عمل به همان هیأت منصفه‌ی نیم‌بند نیز وفادار نیستیم. در اتهامات سیاسی که هیچ! اصلاً ما متهم سیاسی نداریم. در گذشته هم می‌گفتند که نداریم. اکنون نیز می‌گویند نداریم. اما در اتهامات مطبوعاتی نیز قانون ویژه‌ی مجرمان خطرناک و چاقوکش‌ها و قداره‌بندهای سال ۱۳۳۹ را که مخصوص امثال شعبان بی‌مخ‌هایی بود که رژیم شعبان بی‌مخ پرور نیز از دست آن‌ها خسته شده بود به اهالی مطبوعات تسری می‌دهیم. واقعاً آیا این طور است؟ وای به حال جامعه‌ای که فرزندان شریف و پاک باخته‌اش در ردیف قداره‌بندها باشند و مطبوعاتش در زمره‌ی

---

*- در گفت و گو با خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا.

اشیاء خطرناک. وقتی که انتقال فرهنگی خطرناک شود تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

اما ترکیب واقعی هیأت منصفه چیست؟

همان هیأت منصفه‌ی قانون مطبوعات قبل از تغییرات نیز نماینده‌ی طیف‌های گوناگون جامعه نبود. این هیأت منصفه‌ی بعد از تغییرات که به هیچ وجه چنین نیست هیأت منصفه که نباید نماینده‌ی حاکمان باشد، نباید نماینده‌ی سیستم سیاسی باشد. از قضا و اتفاقاً هیأت منصفه باید در جهت و در کنار و نماینده‌ی محکومان باشد، چرا که متهم سیاسی و مطبوعاتی انگیزه‌ی شرافتمندانه دارد. تلاش او در جهت بهروزی و شادورزی مردمانش است. از این رو، هیأت منصفه باید نماینده‌ی طبقات و طیف‌های گوناگون اجتماعی باشد. هیأت منصفه یعنی وجدان بیدار جمعی، وجدان بیدار جمعی از طریق شرکت آزادانه و داوطلبانه‌ی مردم در انتخابات ایجاد می‌شود. هیأت منصفه باید گسترده، سراسری و نیز محلی و بومی باشد. در هر شهر و شهرستان و استان باید هیأت منصفه‌ها مانند نمایندگان شورای شهر و نمایندگان مجلس و همزمان با آن‌ها انتخاب شوند. البته بدون استصواب و گزینش، این یعنی هیأت منصفه‌ی واقعی!

کمی تا قسمتی خارج از محدوده

*سیاست و زلزله

از نیمه بگذشته است شب
تاریک، تاریک، چونان چشم کور ستم
سنگین بر دوش دارم بار خستگی زور
وا می‌روم در بستر
ننهاده بار
گرم نشده چشم
«بامب»
آوار، آوار
آوار انفجار
در فکر من

---

*- در تاریخ ۶۶/۱۲/۱۱ سروده شده است، به مناسبت موشک‌باران و اکنون چاپ می‌شود به مناسبت زلزله.

انبوهه‌ی آهن و چوب و آجر و انسان
آه، وای
سر،
دست،
پا،
امانه به سامان
فریاد کودکان، فریاد کودکان
تلفیقی از درد و شگفتی و حسرت
اینک کنار من، دخترم
بابا مرا ببر!
دستم هنوز به قاعده برجاست،
آغوشِ باز
گرمایِ تن
حس می‌کند او، ایمنی از من
در فکر من اما...
بابا تو راکجا توانم برد؟
زیر کدام سقف؟
در سایه‌ی کدام درخت؟
در خارزار زندگی سخت.

نمای اول

می‌گویند چهل سال پیش به هنگام وقوع زلزله در بویین زهرا، تختی بزرگ پهلوان ایرانی به خیابان آمد و دست‌های زمخت مهربانش را استمدادجویانه به

سوی مردم دراز کرد. بسیج اجتماعی آغاز شد و مردم از سراسر ایران به یاری زلزله‌زدگان شتافتند. کمک‌های مادی، بخش ناچیز ماجرا بود. مهم‌تر از همه، بارانی از محبت بود که بر سر قربانیان می‌بارید. در زلزله‌ی سال **۱۳۵۶** طبس نیز مردم از سراسر ایران به کمک قربانیان شتافته و آنان را مورد کمک‌های مادی و عاطفی خود قرار دادند.

نمای دوم

تهران تکان خورد، مردم از ساختمان‌ها خارج شدند، اما هنوز زمین می‌لرزید. فردای آن شب، شنیده شد که شهر «رودبار» دست‌خوش زلزله شده است. زمین، انبوهی از مردمان را به کام خود کشید. اما بی‌نصیب از مهر مردم نگشتند، آنان که بازمانده بودند. کودکان، نوجوانان، زنان و مردان به سوی مؤسسه‌ها و مراکز تجمع راه افتادند و عروسک‌ها و لباس‌ها و کمک‌های خود را برای بازماندگان زلزله‌ی رودبار فرستادند. فیلمبرداران، عکاسان و هنرمندان نیز راهی رودبار شدند و کیارستمی یکی از فیلم‌های خوبش را در همان جا ساخت. تندباد سیاست هنوز مردم را این همه منفعل و سر در گریبان نکرده بود. روزنامه‌ای نبود که بسته شود. دانشجو و روشنفکر معترضی نبود که زندانی شود. جامعه در مراحل جنینی تجربه و شناخت سیاست به سر می‌برد و دستی ـ هر چند کوتاه ـ به کمک مردم از آستین درمی‌آمد.

نمای سوم

فرانسوا میتران **۱۴** سال رئیس جمهور کشور فرانسه بود. او تنها یک سیاستمدار نبود. پیش و بیش از آن، ادیب بود و فیلسوف و روزنامه‌نگار و مهم‌تر از همه او یک سوسیالیست بود. در آخرین سال دور دوم ریاست

میتران بر کشور فرانسه، ژاک شیراک نخست‌وزیر او از حزب دست راستی گلیست برنده‌ی انتخابات ریاست جمهوری شد.

میتران رئیس جمهور در اجلاسی نشسته بود که شیراک نخست‌وزیر وارد گشت. میتران از جای خود بلند شد و شیراک را بر بالا دست خود نشانید. پیش از آن نیز هفت سال رئیس جمهور چپ و نخست‌وزیر راست در چارچوب مصالح ملی با یکدیگر همکاری کرده بودند. بدون این که چوب لای چرخ هم بگذارند.

نمای چهارم

الگور معاون کلینتون، کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا و رقیب انتخاباتی جورج بوش بود. رقابت، تنگاتنگ بود و فاصله‌ی آراء بسیار کم. افکار عمومی آمریکا و جهان، «الگور» را با فاصله‌ی بسیار اندک، برنده می‌شناخت. مقاومت سیاسی بوش کار را به دادگاه و سرانجام به دیوان عالی کشور کشاند. اکثریت ۵ به ۴ دیوان عالی که جمهوری‌خواه بود، حکم به برنده شدن بوش داد. رأی دیوان ـ هر چند کاملاً بی‌طرفانه نبود ـ از سوی الگور و دموکرات‌ها پذیرفته شد. اکنون هیچ کس چوب لای چرخ رئیس جمهور نمی‌گذارد و حزب دموکرات خود را برای دور بعد آماده می‌کند. می‌دانید چرا؟ درست است که دیوان عالی آمریکا در این مورد «سیاسی» کاری کرد، اما اعتبار قضایی آن، چنان بالاست که مردم این «سیاسی» کاری را به لحاظ آن اعتبار نادیده گرفتند.

نمای پنجم

سید محمد آمد. با لب خنده‌ای بر چهره و سیمایی نجیب و زبانی متفاوت

با دیگران. پیش از آن که بیاید و برای آن که نیاید، «دستک و دنبک» راه انداخته و از آن فیلم گرفته و به سراسر کشور فرستادند. مُنادیان راست، آن فیلم را که «کارناوال...» نامیده شد به تجمعات برده و برای هم‌گنان خود به نمایش گذاشتند.

پس از آن که آمد نیز سیاستمداران مردمی و روشنفکران آزادی‌خواه را مثله کرده و کوی دانشگاه را به آتش کشیدند. نه! این همه کافی نیست. روزنامه‌ها بسته شد و «گنجی»ها و «باقی»ها و «اشکوری»ها و «سحابی»ها به زندان رفتند و اکنون نوبت «آغاجری» است. هم او که می‌گویند یک پای خود را در جنگ از دست داده است. آن‌ها که هیچ چیز از دست نداده‌اند و بسیار به دست آورده‌اند، بارانی از فحش و تهمت و ناسزا نثار او کرده‌اند.

سید محمد خود گفته است که هر ۹ روز با یک بار بحران مواجه بوده است. خیلی‌ها او را سومین دولتمرد ملی ایران بعد از امیرکبیر و دکتر مصدق می‌شناسند اما بحران آفرینان از اخلاق سیاسی فرانسوا میتران فاصله‌ای شگرف دارند.

آن چه که در نمای پنجم آمد، بحران سیاست در ایران است. می‌دانید چرا مردم زلزله‌زدگان آوج و بوئین زهرا را فراموش کرده‌اند؟ علت را باید در نوع سیاست حاکم بر ملک خود جست‌وجو کنیم. این که از مصادیق تشویش اذهان عمومی نیست. هست؟ نه به خدا! از حافظ عزیز، پوزش می‌خواهم که یک کلمه از شعر او را عوض کردم.

گر مسلمانی از این است که «سلمان» دارد
وای اگر از پس امروز بود فردایی

۱۳۸۱/۴/۱۲

کمی تا قسمتی خارج از محدوده

زیبایی

۱ـ یک دختر و نه پسر، یک زن جوان و نه مرد جوان،ساعت ۱۹ به بعد پنج‌شنبه‌ی بیست و یکم خرداد ماه ۱۳۸۳ من را زیبا کردند و تا امروز ساعت ۱۰ صبح شنبه ۱۳۸۳/۳/۲۳ این زیبایی، پیوسته باقی است و دلم می‌خواهد باز هم با دوام بماند.

۲ـ نشسته بودیم در سالن فرهنگ سرای نیاوران که آمدند، نه به ترتیب سن و نه با رتبه‌بندی استادی و شاگردی، سازهایشان به آن‌ها می‌گفت که چگونه بیایند.

ده درخت زیبای برومند که در قامت یک زن و نه مرد، با پیراهن‌های ملیله دوزی شده‌ی کِرِم رنگ و شلوارهای اتوکشیده‌ی مشکی آمدند و به جمع تعظیم کردند و سپس هر یک بر جای خود نشستند.

۳ـ تا سازها کوک شود، جمعیت هم آمدند، نشستند و آرام گرفتند. این طور نبود که اول دقایقی سازها بنوازند و بعد، هم آوازی شروع شود.

صدای حنجره‌ی یلدا را همان لحظه شنیدیم که صدای ساز مهران بلند شد. هم آواز یلدا، علی بود، اما به سنت تقدم خانم‌ها، گذاشت که ما اول طنین زیبای

صدای یلدا را بشنویم. ما دو هم آواز داشتیم و هشت ساز. یلدا یزدانی و علی امیرقاسمی، هم‌آواز بودند، مهران‌مهرنیا و رضا نوروزی، تار می‌زدند. نواختن عود برعهده‌ی اردوان‌عابدی بود. داودزمانی، نی می‌زد وسعیدجوادی، سنتور، علیرضا افشاری نیکو، تنبک، مهرداد ناصحی، کمانچه و ایثار یاور، دف.

۴ـ این‌ها همان جوانان برومندی بودند که با نام «گروه همایون» شبی زیبا برای ما ساختند و پرداختند.

۵ـ سه‌انجمن‌غیردولتی«N. G. O» دوشب، پنج شنبه‌و جمعه از این جوانان دعوت کرده بودند که بیایند و به نفع زلزله زدگان و کودکان کنسرت بدهند.

"مبارزه با اعتیاد و عوارض ناشی از آن، جلوگیری از ابتلای مجدد از طریق فعالیت‌های پژوهشی، فرهنگی، بهداشتی، درمانی، اجتماعی و اقتصادی، انجام فعالیت‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی برای نیل به توسعه‌ی پایدار برای زنان به ویژه زنان سرپرست خانوار، حفاظت از محیط زیست و فعالیت‌های فرهنگی، هنری".

۶ـ این‌ها سرفصل برنامه‌های انجمن‌های«یاری»، «ما»و «دستان کوچک»بود.

۷ـ صبح جمعه بیست و دوم خرداد ماه ۱۳۸۳، همین انجمن‌ها جلوه‌ی زیبای دیگری آفریدند. در شهرک غرب، ورودی یکی از ساختمان‌ها را در اختیار گرفته بودند و باز هم به نفع کودکان، زنان و زلزله زدگان چیزهایی می‌فروختند از جنس عشق:

غذاهای خانگی گوناگون، آش رشته، بافته‌های دستی و ماشینی.

کودکانی هم بودند که گل‌های چیده شده از باغچه‌ی خانه‌اشان را می‌فروختند تا پول آن‌ها به زخم کاری بخورد، از این زیباتر می‌شود؟

۸ـ این جوان‌ها که در این دو روز دیدم، نه معتاد می‌شوند و نه خلاف کار، آن‌ها راه خود را پیدا کرده‌اند. باید بکوشیم و کمک کنیم برای گسترش زیبایی و مهرپاشی در سطح جامعه که چتری باشد بر سر همه‌ی جوان‌ها، چتری که به آن‌ها مصونیت بدهد از بلایای نهفته بر سر راه.

روان درمانی سیاسی؟!

۱ـ روان درمانی قضایی چیست؟ زمینه‌ی علمی جدیدی است؟ به حق چیزهای ندیده و نشنیده. همه چیز دیده‌ایم و شنیده‌ایم، به جز روان درمانی قضایی، این هم از آن حرف هاست: خب بگو منظورت چیست؟ می‌گویم به شرط آن که کمی حوصله کنی:

روان درمانی قضایی آقاجان، گرانیگاه درمان‌های روانی است... روان درمانی قضایی اگر به درستی اجرا شود، روان شناسان و روان پزشکان نیز راحت‌ترند و شب‌ها زودتر به خانه می‌روند. دادرسی عادلانه و دفاع فاخر موجب کاهش فشارهای روانی است. به عبارت دیگر، اجرای عدالت ملازمه با سلامت روانی و جسمانی مردم دارد و بی‌عدالتی سلامت روحی و جسمی مردم را به شدت در معرض مخاطره قرار می‌دهد.

۲ـ عجب کلکی هستی! عنوان نوشته‌ات «روان درمانی سیاسی» است اما زیرآبی رفتی سراغ «روان درمانی قضایی»، همان اولی کم بود که این دومی را هم اضافه کردی؟

ـ اهل کَلَکْ نیستم، اهل کِلْکَمْ.

آن چه که اول دیدی و خواندی بخشی است از مقاله‌ی «نقش دفاع و دادرسی در کاهش فشارهای روانی» که همین به قول تو کَلَکْ نوشته است، اما این روزها «وزوز»ی شروع شده است در سرم تا چیزی بنویسم متناسب با آن عنوان که تو متعرض آن شدی و این «وزوز» دست برنمی‌دارد تا این که من فارغ شوم از نوشتن این مطلب، چونان مادری که فارغ می‌شود از گذاشتن فرزندش بر زمین و ممکن است حتی جان دهد از وانهادن کودک بر زمین، اما چاره‌ای ندارد جز این، ناگزیری نویسنده نیز مانند ناگزیری مادر است.

۳ـ گمان می‌کنم سال ۱۳۵۶ بود یا سال ۱۳۵۷ که بوی تند حوادث بالاخره حس بویایی محمدرضا پهلوی را آزار داده بود و این او بود که در جهت پاسخ به حس کنجکاوی خویش، گروهی از دانشمندان و اندیشمندان آن زمان را در قالب هیاتی بی‌طرف و پژوهشگر به سرپرستی دکترنهاوندی رئیس وقت دانشگاه تهران مأمور کرده بود که بروند و بجویند و کشف حقیقت کنند و اوضاع واقعی کشور را به او گزارش دهند. هیات رفت و جُست و کشف حقیقت هم کرد، اما اوضاع واقعی مُلک را به شاه گزارش نداد. چرا؟ یا می‌ترسید، یا منافع خود را در خطر می‌دید و یا این که قادر نبود بر عادت دیرنه‌ی «بله قربان» گویی غلبه کند. وقتی درهای کاخ شاه بر روی برخی از غیر محارم باز شد که دیگر خیلی دیر شده بود. چرا که گوش او، صدای مردم را خیلی دیر شنید! زیرا علاوه برآن که پیش‌تر کند، از جمله کودتا علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق، همین چهار پنج سال پیش از آن تاریخ که هیات علمی ظاهراً بی‌طرف را مامور کشف حقیقت کند، چشم‌ها و گوش‌های نیمه باز و نیمه کر را کاملاً کوروکر کرده بود.

دو سه حزب نیم بند را تعطیل و تبدیل به یک شبه حزب فرمایشی کرده بود و چند روزنامه‌ی نیم بند را تعطیل و صدای آن‌ها را خفه کرده بود. اگر

چنین نمی‌کرد، همان احزاب و روزنامه‌های نیم بند، وقایع جاری کشور را بازتاب می‌دادند و نیاز به فرا خوان هیاتی نبود که آخر سر هم گزارش آن دروغ از آب در بیاید.

۴ـ ساعت ۸ شب شنبه بیست و دوم آذرماه ۱۳۸۲ خورشیدی صدام حسین رئیس جمهور همه عمر کشور عراق در گودالی واقع در مزرعه‌ای نزدیک شهر تکریت، پس از هشت ماه زندگی در دخمه‌ها و سوراخ‌ها به دنبال حمله‌ی نیروهای ائتلاف ـ آمریکایی‌ها و انلگیسی‌ها ـ به کشور عراق بازداشت شد. صدام حسین همواره بازداشت کننده بود نه بازداشت شونده، او صیاد بود نه صید.

در طول ۲۵ سال حاکمیت یک تنه و بدون رقیب او بر کشور عراق، ده‌ها هزار عراقی نگون‌بخت به دستور او شکنجه و اعدام شدند و صدها هزار ایرانی و کویتی و عراقی در دو جنگ خانمان سوز جان باختند. چه شد که اکنون او در چنگالی قوی‌تر از چنگال خویش گرفتار آمده است؟ علت نهایی گرفتاری او در عدم درک «روح زمانه» بود. اگر صدام ۸ ماه و ۲۵ روز پیش از بازداشت «روح زمانه» را درک کرده بود، اکنون هم پسرانش زنده بودند هم دختران و همسرانش ناآواره. خود او نیز با آن‌ها و در میان آن‌ها در گوشه‌ای از جهان، امکان پناه گرفتن و زیستن داشت. صدام، پیش از این ۸ ماه که گرفتار دخمه‌ها بود، ۲۵ روز فرصت داشت تا تسلیم واقعیت مهیب رو در روی خود شود، اما او همان طور که اشاره شد قادر به درک «روح زمانه» نبود.

۵ـ دو جوان به نام‌های محمد بیجه و علی باغی ۲۲ کودک و ۳ بزرگ سال را در حواشی تهران ربوده‌اند و آزار داده‌اند و کشته‌اند و جسدهای آنان را در چاه‌ها و کوره‌پز خانه‌ها انداخته‌اند. محمد بیجه و علی باغی یکی دو ماهی است دستگیر شده‌اند و این روزها بگومگوها و حرف و حدیث هایی مطرح

است که این کودکان صرفاً قربانی خشونت فردی نبوده‌اند، بلکه به انگیزه‌ی استفاده‌های جنسی و تجاری از اعضای بدن آن‌ها به قتل رسیده‌اند. اگر این استنباط درست باشد باید فهمید که یک گروه سازمان یافته‌ی برخوردار از تیم پزشکی فرمانده‌ی این جنایات بوده است و بیجه و علی باغی، مباشر و مجری نقشه‌های آن گروه بوده‌اند.

۶ـ در طول سالیان اخیر، جنایاتی فجیع از این دست در جای جای کشور رخ داده است. خُفاش شب در همین تهران، سعید حنایی در مشهد، دو گروه با چند سال فاصله‌ی زمانی در کرمان و قاتلان زنجیره‌ای در سراسر کشور. این قاتلان فردی و سازمانی نیز به انگیزه‌های جنسی، اقتصادی و عقیدتی مردمان را کشته‌اند و اجساد آن‌ها را در معابر و بیابان‌ها رها کرده‌اند.

۷ـ رُخدادِ جنایاتی از این قبیل، در کشوری که ۲۵ سال پیش در آرزوی تعمیم آزادی و عدالت اجتماعی در مسیر تحول قرار گرفته است، جای تامل بسیار دارد. خشونت در برابر خشونت، سوزاندن محمد بیجه و علی باغی ـ آن چنان که در برخی روزنامه‌ها درخواست آن مطرح شده بود ـ اعدام در ملاء عام، سخت‌گیری نسبت به نوع رفتار و پوشش جوانان و خلاصه، اعمال برخوردهای مکانیکی پیشینه دار چاره‌ی درد نیست. بیجه‌ی قربانی گیر از جامعه، خود قربانی نوعی از مناسبات اجتماعی است که موجب شده است او و خانواده‌اش در یکی از دخمه‌های کوره‌پزخانه زندگی کنند، در حالی که قیمت اتومبیل رایج مورد استفاده‌ی برخی از هم سن و سالان بیجه، چهل میلیون تومان است. چاره اما از نوع «روان درمانی سیاسی» است، یعنی تغییر نگاه و روش برخورد با جامعه، وگرنه خیل عظیم بیجه‌ها در راه است. شاعر می‌گوید:

من آن چه شرط بلاغ است باتو می‌گویم، تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

۸ـ تا این جای این مطلب در تاریخ ۱۳۸۳/۷/۲۰ نوشته شده بود که امروز چهارشنبه ۱۳۸۳/۷/۲۲ شاهد از غیب رسید:

۸/۱ـ متهمان اصلی دو جوان ۲۲ و ۳۱ ساله هستند، آن‌ها در رویای کار و ازدواج ناکام بوده که ناگاه کلیه‌ی فضیلت‌ها و باورهای دینی در این دو متهم فرو ریخته و این فجایع که به دست این دو متهم صورت گرفته است، فقط به خاطر زندگی سخت آنان است... طبیعت انسان، تمایل به زیستن در شأن و منزلت شایسته را خواهان است ولیکن کلیه‌ی خشونت‌های اتفاق افتاده فقط معلول است و این اعمال همواره آخرین سلاح تلخکامان و ناامیدان است... من در این جایگاه از کلیه‌ی اساتید جامعه شناس و جرم‌شناس درخواست دارم با مراجعه به محل زندگی این افراد از نزدیک علت بروز این ناهنجاری را مورد بررسی قرار دهند.

- قاضی یاورزاده، رئیس شعبه‌ی ۷۴ دادگاه کیفر استان تهران، در اولین جلسه‌ی محاکمه‌ی قتل کودکان پاکدشت و قیام دشت روزنامه‌ی شرق ۸۳/۷/۲۲ -

۸/۲ـ سه روز پس از کشف جسد پزشکی قانونی پاکدشت، تعدادی استخوان به ما دادند، من احتمال می‌دهم قاتل پس از کشتن کودکان اعضای بدن آن‌ها را خارج کرده است وگرنه هیچ دلیلی وجود نداشت که او جسدها را بسوزاند.

- پدر احمد رضا خدری اولین قربانی محمد بیجه، روزنامه‌ی شرق ۱۳۸۳/۷/۲۲ـ

۹ـ اکنون به پایان آمد این دفتر، اما در صورت عدم توجه به ضرورت «روان درمانی سیاسی» حکایت هم چنان باقی است و باقی‌تر خواهد بود تا حد سوزاندن کامل خشک و تر، جدی می‌گم به خدا!

حذف سوءسابقه کیفری

*خبرگزاری دانشجویان ایران ـ تهران سرویس فقه و حقوق ـ حقوق اجتماعی :

یک حقوق دان در زمینه‌ی بند اصلاحی ماده‌ی ۱۳۵ برنامه‌ی[۹۸] چهارم توسعه در مورد تصمیم قوه‌ی قضاییه برای تعیین لایحه‌ی ساز و کارهای لازم جهت حذف سابقه‌ی کیفری زندانیان اصلاح شده، گفت تصویب چنین قوانینی محتاج داشتن نگاهی انسانی و سازنده به مجرمان است.

احمد فتحی در گفت وگو با خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران ایسنا اظهار داشت در صورتی که به متخلفان با نگاه خشونت‌آمیز نگریسته شود، تصویب چنین لوایحی هیچ‌گونه اثر عینی نخواهد داشت، حذف سوء سابقه‌ی کیفری می‌تواند در آینده‌ی مجرمان موثر باشد و در همه کشورهای پیشرفته‌ی جهان، وضع به همین صورت است.

وی هدف از اعمال مجازات زندانیان را ایجاد دو مصونیت دانست و گفت اولین مصونیت برای جامعه از لحاظ عدم تعرضات اجتماعی آتی مجرم است و مصونیت بعدی برای مجرم از لحاظ در امان ماندن از مجازات‌های شخصی و فرقه‌یی است.

---

* - پاسخ به پرسش

فتحی ادامه داد، به این ترتیب تصویب لوایح و طرح هایی در جهت بهبود حال و روز زندانیان، ایجاد فضاهای آموزشی و تفریحی برای آن‌ها و آموزش غیرمستقیم با استفاده از ساز و کارهای هنری ـ فرهنگی و ادبی به نحوی که به شهروندان معمول جامعه تبدیل شوند، کار مثبتی است.

وی نظام حقوقی کشور را دارای قابلیت پذیرش این گونه اصلاحات دانست و گفت البته این در صورتی است که نگاه به مجرمان تغییر کند.

فتحی افزود معیار تحول در وضعیت اخلاقی و شخصیتی یک زندانی نمی‌تواند معیاری فردی باشد. اظهار نظر در این خصوص یک امر دقیق است که باید روان‌شناسان، مردم شناسان و حقوق دان‌ها به بررسی آن بپردازند، به عقیده‌ی من باید ترکیبی از این افراد با رعایت اصل بی‌طرفی، زندانیان را زیرنظر داشته باشند در این صورت است که زندان، مدرن و محل اصلاح زندانیان می‌شود نه محل سرکوب و تخدیش شخصیت آنها.

وی اظهار داشت در صورتی که مدیران زندان‌ها از دانش کافی فنی و اجتماعی برخوردار باشند و اطلاعاتی در زمینه‌های روان‌شناسی، مردم‌شناسی و حقوق داشته باشند و دید آن‌ها نسبت به مردم همراه با عطوفت باشد، لوایح مربوط به اتخاذ ساز و کارهای لازم در مورد زندانیان موثر خواهد بود.

این حقوق دان با بیان این که مجرم هر چند خطرناک باشد امانتی از سوی جامعه در دست حکومت است، گفت لذا حکومت باید در جهت اصلاح او بکوشد؛ اگر زندانی احساس کند که حکومت حق داشته که او را زندانی کند و او حق نداشته است که در جامعه آزاد باشد، اصلاح خواهد شد که لازمه‌ی آن اجرای عدالت است هرگاه یک زندانی متوجه شود، حاکمیت او را به حق زندانی کرده است در درون خود احساس خواهد کرد که سیستم اجتماعی خوبی بر او حاکم است و به موقع و به اندازه او را محکوم به زندان کرده است و همین حس او را اصلاح خواهد کرد.

تغییر روش‌های حبس

اشاره*

تهران - خبرگزاری کار ایران

مدیر کل طرح و برنامه‌ی زندان‌ها گفت:

در راستای تغییر روش‌های حبس، از روش حبس دائم برای برخی از جرایم فاصله گرفته و به سوی حبس موقت، ساعتی و آخر هفته پیش می‌رویم.

ناصر جعفرقلی، مدیر کل طرح و برنامه‌ی زندان‌ها، در گفت و گو با خبرنگار سرویس اجتماعی ایلنا، گفت:

در برخی جرایم مانند تخلفات یک پزشک، می‌توانیم برای او حبس آخر هفته در نظر بگیریم، به این ترتیب که او روزهای آخر هفته را در زندان سپری کند و به مداوای زندانیان بیمار نیز بپردازد.

وی، با اشاره به روش‌های جایگزین مجازات حبس افزود:

در صورت انجام بررسی و تحقیقات و تصویب، روش‌های جایگزین

---

* - طرح پرسش از سوی خانم رفیعی، خبرنگار

مجازات حبس در برنامه‌ی چهارم توسعه اجرایی خواهد شد.

مدیر کل دفتر طرح و برنامه‌ی زندان‌ها، با اشاره به اینکه شوراهای اخذ پیشنهادات در حال حاضر به صورت استانی فعالیت می‌کنند، گفت:

به زودی شوراهای پذیرش پیشنهادات کارکنان در کل زندان‌های کشور تشکیل می‌شود.

جعفرقلی افزود:

در هشت ماه اخیر و از زمان استقرار کمیته‌های فنی، بیش از یک هزار و ۵۰۰ پیشنهاد از کارکنان زندان‌ها اخذ شده و در کمیته‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

وی، با اشاره به این که تعداد زیادی از پیشنهادات قابلیت اجرایی شدن را ندارد، افزود:

از کل پیشنهادات اخذ شده حدود ۱۶ مورد آن بسیار خوب بوده است، که برای تصویب مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

به گفته‌ی جعفرقلی، اصلاح روش‌ها حبس، اصلاح روش‌های اداری زندان‌ها و بزرگ داشت ورزش در زندان از بهترین پیشنهادات اخذ شده بوده است.

وی، با اشاره به این که در حال حاضر به صورت پراکنده پیشنهاداتی از سوی خانواده‌های زندانیان اخذ می‌شود، افزود:

به زودی فرم‌هایی در اختیار خانواده‌های زندانیان قرار می‌گیرد و پیشنهادات آن‌ها به صورت سازمان یافته اخذ خواهد شد.

مجازات‌های جایگزین

پرسش: *

نظرتان در مورد مجازات‌های جایگزین چیست؟
در مورد چه جرایمی می‌توان به حبس آخر هفته اکتفا کرد؟
آیا جنبه‌ی بازدارنده دارد؟

پاسخ:

این مجازات‌های جایگزین هم کم کم دارد از آن ور بام سردر می‌آورد و فقط هم روی زندان متمرکز شده است و معطوف به شلاق و سنگسار و قطع دست و پا نیست. البته همه می‌دانیم و می‌دانند که ورود به محدوده‌ی اخیر جنبه‌ی فقهی دارد و کارشناسی خاص می‌طلبد.

اما چون زندان فاقد آن جنبه است، عدل رفته‌اند سراغ آن و این قدر از مجازات جایگزین زندان صحبت می‌شود که اثر بازدارنده‌ی این مجازات به کلی زائل شود.

---

* - درپاسخ به خانم رفیعی

همین حالا به زندانیانی که مجرم حرفه‌ای هستند نه اتفاقی آن قدر مرخصی داده می‌شود که هوس تکرار جرم وسوسه‌اشان می‌کند. بدون تردید این گونه برخورد با مجازات زندان به کاهش جرم کمک نخواهد کرد، بلکه موجب افزایش آن خواهد شد، به خصوص که برخورد در این زمینه دوگانه است و این خاصه خرجی فقط محدود و منحصر به زندانیان عادی است.

حالا پس از ذکر این مقدمه‌ی ضروری می‌رویم سراغ بحث کارشناسی و علمی مجازات جایگزین. واقعاً این جایگزینی در مورد چه کسانی و در چه مواردی باید اعمال شود؟

پاسخ کارشناسانه این است!

در مورد مجرمین اتفاقی و در مورد مجرمین در حال اصلاح. تعیین تکلیف مجرمین اتفاقی ساده‌تر است، آن‌ها شهروندان عادی‌ای هستند که اتفاقاً درگیر در جرم می‌شوند، مانند قتل ناشی از تصادف رانندگی. اما تشخیص مجرمین در حال اصلاح کمی مشکل است و نیاز به همکاری گروهی متشکل از مددکاران اجتماعی، روانشناسان، روانپزشکان، جامعه شناسان، حقوق دانان و حتی اقتصاددان‌ها دارد. برآیند کارشناسی نظر چنین شورایی است که می‌تواند مجرمین در حال اصلاح را شناسایی کرده و آن‌ها را از امتیاز مجازات جایگزین برخوردار کند، وگرنه اعمال مجازات جایگزین به لحاظ کمبود فضای زندان‌ها و هزینه‌برداری، نه کاری است علمی و کارشناسی و نه این که اثر بازدارنده دارد. کلام آخر این که اقدام خوب است به شرط آن که اراده‌ی اعمال آن واقعاً اصلاح گرایانه باشد و ساز و کار اجرای آن کارشناسی.

دربارهی شورای عالی پیشگیری از جرم*

این لایحهی قانونی پیشگیری از جرم و «تشکیل شورای عالی پیشگیری از جرم» هم از همان مصادیق توسعهی قضایی است. پیشگیری از جرم با تشکیل شورا و صدور فرمان و دستورالعملهای اداری محقق نمیشود. این یک «بوروکراسی» جدید است که فقط هزینههای تازهای را بر بودجهی کشور تحمیل میکند و دردی از درها دوا نخواهد کرد. تبصرهی ۲ ماده ۳ این لایحهی پیش نهادی، دولت را موظف کرده است که هر ساله ردیف بودجهی جداگانه و متمرکزی برای تحقق این هدف در نظر بگیرد، حال آنکه پیشگیری از وقوع جرم یا به عبارت بهتر «کاهش دامنهی جرایم» نیازمند بودجهی جداگانه و ایجاد «دفتر و دستک» جدیدی تحت عنوان «شوری عالی پیشگیری از جرم» نیست. از این شوراهای «موازی کار» فراوان داریم، آنها چه گرهی از گرهها گشودهاند که این شورای تازه کار بگشاید؟ پیشگیری از وقوع جرم یا به عبارت بهتر جرمزدایی از جامعه، با پیشنهاد و تصویب یک یا چند لایحهی قانونی میسر است نه با تشکیل شورای عالی. به جای تشکیل

---

*- در پاسخ به خانم رفیعی خبرنگار روزنامهی وقایع اتفاقیه

شورای عالی باید از جامعه جرم‌زدایی شود نه جرم‌انگاری. بسیاری از امور که در همه جای جهان جرم نیست، در کشور ما وصف مجرمانه دارد، باید وصف مجرمانه را از این امور زدود و این همان پیش‌گیری از جرم است بدون تشکیل شورا و بدون تامین بودجه. وقوع جرم محصول وجود دو نوع فقر است. فقر مادی و فقر فرهنگی. از یک سو تحقق عدالت اجتماعی و اعتلای سطح فرهنگی جامعه و ایجاد روح دوستی و برابری در مردم، دامنه‌ی جرایم را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر جرم زدایی. نمونه‌ی بارز آن پدیده‌ی جاری و ساری «تریاک» است. آماری شنیده‌ام یا خوانده‌ام که روزانه چند هزار تن تریاک در همین تهران مصرف می‌شود. این روزها پی‌گیر پرونده‌ای در دادگاه انقلاب بودم، دیدم مادرهایی را که پی‌گیر کار فرزندان گرفتار و یا مزاحم خود بودند. بعضی از آن‌ها آمده بودند که آن‌ها را آزاد کنند و یکی دیگر را دیدم که فریاد می‌زد یا من را اعدام کنید یا پسرم را. او هم می‌کِشد و هم می‌فروشد. جوانان و میانسالان هم دست بند به دست در راهروهای دادسرا هر روزه نشسته‌اند.

با این پدیده‌ی بغرنج اجتماعی چگونه باید برخورد کرد؟

واقعیت این است که تعدادی از هموطنان ما به هر علت و دلیل، تریاک می‌کشند. آیا این پدیده راه حل علمی ندارد؟ بی‌شک راه حل علمی دارد. آیا شورای عالی پیش‌گیری از جرم می‌تواند به آن راه حل علمی برسد یا این که با استمداد از روانشناسان، جامعه شناسان، مردم شناسان و حقوق دانان می‌توان به آن راه حل رسید؟ دولت سوئد سالانه ۸ میلیارد کرون در بودجه‌ی خود پیش بینی کرده است، با این رقم، هروئین و سرنگ بین معتادان به هرویین توزیع می‌شود تا هم خود آن‌ها که بیمارند، آسوده به آن «سم» که داروی درد آن‌هاست دسترسی پیدا کنند و هم باقی جامعه درگیرتر نشود. اگر به فکر

پیش‌گیری از جرم هستید، این گوی و این میدان. فعلاً یک راه حل و آن هم در مورد تریاک:

همه‌ی معتادین باید شناسایی و دارای کارت شوند و بتوانند به اندازه‌ی نیاز خود از داروخانه‌ها تریاک تهیه کنند. اگر این کار انجام شود، دیگر مرزهای کشور ما محل ورود و خروج تریاک و مواد مخدر نخواهد شد و پدیده‌ی قاچاق مواد مخدر با توزیع داخلی آن بین معتادان و حراست از مرزها به تدریج ریشه کن خواهد شد. می‌گویید نه؟ از خود کارمندان و کارکنان دادسراها و دادگاه‌های انقلاب به شیوه‌ی مخفی و علمی نظرسنجی کنید و ببینید آن‌ها که روزمره با این پدیده برخورد دارند، چه می‌گویند؟ مورد بعدی «مهریه» است. عدم پرداخت مهریه چرا باید موجب بازداشت مردان شود؟ چه تعداد زوج، اکنون به همین مناسبت در زندان هستند؟ خلاصه‌ی کلام این که دامنه‌ی جرایم با شورا کاهش نمی‌یابد، بلکه تدابیر کلان سیاسی ـ اجتماعی لازم است آن هم بدون شورا. مردم خود راه حل می‌دهند اگر طالب کاهش جرایم هستید. مجلس و شورای نگهبان هم بودجه دارند و هم راه حل‌ها را تصویب می‌کنند، از مردم فرا خوان کنید و لایحه بدهید همین کافی است.

پرسش:

۱ـ مشکلات مردم در دادگاه‌ها به ویژه طولانی شدن دادرسی

۲ـ دلایل اطاله‌ی دادرسی و این‌که چه عواملی در طولانی شدن دادرسی تأثیرگذار است.

۳ـ راه‌کارهای پیش‌نهادی و این‌که آیا دادسراها می‌توانند در این ساختار مؤثر باشند.

۴ـ نقش و تأثیر شوراهای داوری در رفع این مشکل

دکتر امیری، مدیر گروه سیاسی شبکه‌ی خبر

پاسخ:

۱ـ مشکلات مردم در دادگاه‌ها به طور عمده ناشی از دو پدیده است. پدیده‌ی اول تصویب قانون دادگاه‌های عام و پدیده‌ی دوم نوع و چگونگی اجرای آن قانون است.

با تصویب قانون دادگاه‌های عام در سال ۱۳۷۳ دستاوردهای دانش حقوقی در کشور ما و نیز در جهان نادیده گرفته شد. اما نحوه‌ی اجرای این قانون به مراتب زیان‌بارتر از متن آن بود.

این قانون در تابستان ۱۳۷۴ به نحو ضربتی و فشرده اجرا شد، در حالی که در خود آن بر اجرای تدریجی ۵ ساله تأکید شده بود.

در همه جای جهان و از جمله در کشور ما همواره قوانین به منظور اجرا به وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها ابلاغ می‌شده است و می‌شود.

اجرای کارشناسانه و علمی و بی‌طرفانه‌ی همین قانون ناقص نیز مستلزم ابلاغ آن به تشکیلات واقعاً موجود قضایی بود. اما تابستان ۱۳۷۴ مصادف بود با بر هم ریختن ناگهانی و به یک باره‌ی تشکیلات قضایی. به ارزیابی من همین امر موجب بروز مشکلات فعلی مردم شده است. مشکلاتی که حل آن چندان آسان نیست.

۲ـ هسته‌ی اساسی طولانی شدن دادرسی از نحوه‌ی اجرای قانون پیش گفته ناشی می‌شود.

پیش از اجرای این قانون سازمان قضایی ایران دو نوع قاضی داشت. قضات ایستاده که به عنوان دادیار، بازپرس و دادستان در دادسراها کار می‌کردند و قضات نشسته که به عنوان رئیس دادگاه در دادگاه‌های کیفری و حقوقی به امر قضاوت مشغول بودند. اکثریت هر دو گروه فوق‌الذکر تحصیل کردگان میانسال و کهنسال دانشکده‌های حقوق بودند که حداقل دوره‌ی تصدی آنان در امر قضا ۱۷ سال و حداکثر آن بالای ۳۰ سال بود.

اجرای قانون دادگاه‌های عام موجب شد که بخش عمده‌ای از این قضات تحصیل کرده و تجربه اندوخته از سازمان قضائی خارج شده و به جای آن‌ها دادرسان کم‌تجربه‌ی تازه‌واردی بیایند که واجد شرایط تصدی ریاست دادگاه نبودند. این دادرسان بین شعب دادگاه‌ها در گردشند و نتیجتاً مسؤولیت تصدی دادگاه‌ها با قضات تثبیت شده‌ی سابقه‌دار یا به عبارت دیگر قضات نشسته نیست. علاوه بر در هم ریختگی سازمان قضائی که به آن اشاره شد همین امر

نیز یکی از موجبات طولانی شدن دادرسی است.

۳ـ *بحث احیای دادسرا ظرف دو، سه سالهٔ اخیر و در پی ناکارآمدی دادگاه‌های عام مطرح شده است. اما مهم‌تر از احیای دادسرا و مقدم بر آن، تصحیح نگاه به عدالت است. به این نحو که همه از خرد و کلان به یک چشم و به یکسان دیده شوند و یا این که همه با چشمان بسته مواجه شوند.

اگر این امر تحقق یابد چند سال زمان لازم است تا دادگستری ایران به موقعیت کمابیش مشابه سال ۱۳۷۴ برگردد. اما شروع حرکت با ویژگی پیش گفته مهم است، چراکه در مردم ایجاد امید به بهبود و اصلاح سیستم قضائی می‌کند و امید را در انسان زنده نگه می‌دارد.

۴ـ تشکیل شوراهای داوری می‌تواند در کاستن از حجم مراجعات مردم به دادگستری مؤثر باشد. به شرط این که این شوراها تبدیل به بوروکراسی بی‌حاصل و یا آلوده نشوند و داوران آن‌ها واجد اوصاف بی‌طرفی، شرافت انسانی و تحصیلات حقوقی باشند. اکنون قضات بازنشستهٔ شرافتمند و حقوق‌دانان منزهی هستند که مایلند در جهت خدمت به کشورشان در شوراهای داوری ایفای نقش کنند. یکی از راه‌های پیشنهادی، انتخاب اعضای شوراهای داوری با تعیین صلاحیت‌ها و ضوابط همراه با انتخابات شوراهای شهر و روستا است که البته نیاز به قانون دارد. بیمهٔ قضایی خانواده نیز می‌تواند در کاهش معضلات حقوقی مردم مؤثر باشد.

---

* این بخش از پاسخ‌ها در گفت‌وگو با آقای سهرابی برنامه‌ساز و مجری شبکهٔ خبر در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۲۱ مطرح شد.

پرسش: *

۱ـ وظایف و اختیارات خبرگان رهبری در قانون چگونه تعیین شده است.

۲ـ گزارش‌دهی مجلس خبرگان اگر دارند، نحوه‌ی این گزارش‌دهی چگونه است؟

۳ـ طبق قانون، مذاکرات مجلس خبرگان به چه نحو است؟ علنی است یا غیرعلنی و حدود اختیارات قانونی برگزاری این مذاکرات چیست؟

۴ـ آیا برای برگزاری علنی مذاکرات مجلس خبرگان منع قانونی وجود دارد؟

۵ـ حوزه‌ی نظارت مجلس خبرگان چه نهادها یا اشخاصی است و آیا دستگاه‌های زیر مجموعه‌ی رهبری و تحت نظارت را نیز شامل می‌شود یا خیر؟

٦ـ این تعداد جلسات دربرگیرنده‌ی وظایف تصریح شده برای مجلس خبرگان هست یا خیر؟

پاسخ:

مطابق اصل[۵۸] یکصدو هفت قانون اساسی تعیین رهبر بر عهده‌ی خبرگان منتخب مردم است. مجلس خبرگان موظف است مطابق اصول پنجم و یکصد

---

* ـ در گفت و گو با خانم قیاسی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

و نهم همان قانون بررسی و مشورت و سپس رهبر یا شورای رهبری را انتخاب کند.

همان گونه که اصل یکصدو هفت انتخاب رهبر را بر عهده‌ی مجلس خبرگان گذاشته است اصل[۵۹] یکصدویازده قانون اساسی برکناری رهبر و تعیین رهبر جدید را نیز متوجه‌ی خبرگان دانسته است. اصل[۶۰] یکصدوهشت قانون اساسی مربوط به تعداد و شرایط خبرگان و آئین‌نامه‌ی داخلی جلسات آنان است که موارد بالا ابتدا به ساکن به وسیله‌ی فقهای اولین دوره‌ی شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آرای آنان تصویب شده و نیز به تصویب نهایی رهبر انقلاب رسیده است.

پس از طی این مرحله و تشکیل مجلس خبرگان، هر گونه تغییر و تجدیدنظر در قانون مربوط به خبرگان و نیز آئین‌نامه و سایر مقررات مربوط به خبرگان در صلاحیت خود آن مجلس است. به این ترتیب گزارش‌دهی مجلس خبرگان و نحوه‌ی آن بر عهده‌ی خود آن مجلس است.

قانون مدنی درباره‌ی انتشار مصوبات مجلس شورای اسلامی یعنی همان قوانین، در روزنامه‌ی رسمی پیش‌بینی‌های لازم را کرده است. به موجب ماده‌ی یک آن قانون[۶۱]، مصوبات مجلس شواری اسلامی و نیز نتیجه‌ی همه‌پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئیس جمهور ابلاغ می‌شود و رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن مصوبات را امضاء کرده و به مجریان ابلاغ نموده و نیز دستور انتشار آن را در روزنامه‌ی رسمی صادر کند. بدیهی است که روزنامه‌ی رسمی نیز باید ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ رئیس جمهور آن مصوبات را منتشر نماید.

اما درباره‌ی مصوبات و آئین‌نامه‌ی مجلس خبرگان چنین ترتیباتی پیش‌بینی نشده است. اما این مانع از آن نیست که مذاکرات و مصوبات مجلس خبرگان علنی باشد. حوزه‌ی نظارت مجلس خبرگان نیز رهبری و نهادهای وابسته به رهبری است.

پرسش: *

پیرو مذاکرات قبلی، سؤالات ذیل جهت انجام مصاحبه‌ای درباره‌ی «سیر قانون‌گرایی از دولت خاتمی تاکنون» تقدیم حضور می‌شود:

ـ با توجه به این‌که یکی از شعارهای دولت آقای خاتمی قانون‌گرایی بود، به عقیده‌ی شما آیا این برنامه شکل عملی به خود گرفت؟

ـ سیر قانون‌گرایی از سوی دولت، مجلس، قوه‌ی قضاییه و شورای نگهبان چگونه بوده است و کدام یک از این نهادها توانستند قانون‌گرایی را در ارکان خود نهادینه کنند؟

ـ آیا در ٦ سال گذشته، قانون تبدیل به ابزاری برای رسیدن به اهداف جناحی شد و یا این که خواسته‌های جناحی در قالب قانونی شکل گرفت؟

ـ موانع موجود بر سر راه قانون‌گرایی در این برهه‌ی زمانی چه بود؟

پاسخ:

١ـ در محدوده‌ی دولت، و به خصوص نهاد ریاست جمهوری و شخص رئیس جمهور، آری. می‌توان به صراحت مدعی شد که آقای خاتمی

---

*ـ در گفت و گو با خانم سعادتی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

قانون‌گراترین رئیس دولت طی بیش از دو دهه‌ی اخیر است. مجلس ششم نیز قانون‌مندترین مجلس در میان مجالس شش‌گانه بوده است، به خصوص که این قانون‌گرایی دیدگاه اجتماعی نسبتاً مثبتی نیز به همراه داشته است.

درباره‌ی قوه‌ی قضائیه و شورای نگهبان بسیار صحبت شده است. به عبارت دیگر آن راکه عیان است چه حاجت به بیان است و اما این که قانون در خدمت اهداف جناحی قرار گرفته است و یا این که خواست‌های جناحی می‌تواند صورت قانونی به خود بگیرد پاسخ مثبت است و همین‌ها عمده‌ترین موانع موجود بر سر راه قانون‌گرایی است.

پرسش: *

۱ـ نهادهای رسیدگی کننده به قاچاق چه نهادهایی هستند؟

۲ـ انحرافات جریانات سیاسی در گسترش مقوله‌ی قاچاق چه نقشی دارند؟

۳ـ جریانات ناسالم سیاسی و اشخاص تا چه حد در مقولات ناسالم اقتصادی (قاچاق و رانت) دخیل هستند؟ آیا حمایت‌های پنهان از رانت‌خواری باعث افزایش آن می‌شود؟

پاسخ:

۱ـ قاچاق اعم از مواد مخدر یا کالاهای دیگر در زمره‌ی اعمال مجرمانه است و طبیعی است که مسؤولیت کشف کالای قاچاق و برخورد با قاچاقچی‌ها متوجه‌ی دستگاه قضایی و ضابطین تحت نظر آن دستگاه یعنی پلیس یا نیروی انتظامی است.

۲ و ۳ـ گروه بازی‌های سیاسی همان طور که در همه‌ی زمینه‌ها واجد آثار مخرب است، در مقوله‌ی قضا و برخورد با پدیده‌های مجرمانه از جمله قاچاق

---

*ـ در گفت و گو با خانم حسینی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

نیز نقش منفی دارد. طبیعی است که اشخاص و جریانات ناسالم سیاسی در مسیر گروه بازی‌ها رشد می‌کنند و همین‌ها هستند که موجب روابط ناسالم اقتصادی و رانت‌خواری می‌شوند.

پرسش:*

۱ـ ابزارهای حقوقی و قانونی اثبات یا نفی التزام به نظام و ولایت فقیه و احراز آن درباره‌ی کاندیداها کدامند؟

۲ـ آیا خارج از تفسیر و نظر شورای نگهبان راهکاری برای احراز این موضوع وجود دارد؟

۳ـ ارجاع اختلاف نظر شورای نگهبان و مراجع انتخاباتی به دیوان عالی کشور از بعد قانونی چه وجاهتی دارد؟

۴ـ طبق قانون نظارت استصوابی از چه طرق حقوقی و قانونی تعریف شده است؟

۵ـ تفسیر شورای نگهبان مبنی بر این که «طبق قانون اساسی نظارت این شورا بر انتخابات استصوابی است» چه مبنایی دارد و از چه اصولی پیروی می‌کند؟

۶ـ ایرادات مطرح شده از سوی این شورا در خصوص لایحه‌ی اصلاح قانون انتخابات، مصوب مجلس ششم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

---

*ـ در گفت و گو با خانم بیگدلی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

پاسخ:

۱ـ ابزار حقوقی و قانونی اثبات التزام به نظام و نحوه‌ی احراز آن درباره‌ی کاندیداهای نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری و... همان نام‌نویسی کاندیداها برای نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری و... است. همین که شخصی از اتباع ایران برای نمایندگی مجلس نام‌نویسی کند، مفهوم آن این است که به قوانین موجود ملتزم است و در چارچوب آن قوانین که از همه مهم‌تر قانون اساسی است، می‌خواهد وارد مجلس شود. بنابراین هر گونه تفتیش و تجسس در زندگی خصوصی و اجتماعی داوطلبان از لحاظ اثبات عدم التزام آن‌ها به نظام، فاقد موجبات و مبنای قانونی است. چرا که در همه‌ی نظام‌های حقوقی دنیا، اصل بر برائت است نه عدم برائت. به این ترتیب نمی‌توان و نباید التزام به قانون اساسی را احراز کرد، چرا که التزام به آن بنا بر اصل برائت فقط و فقط با نام‌نویسی محرز می‌شود.

۲ـ اصل[۶۲] نودونه قانون اساسی نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی را بر عهده‌ی شورای نگهبان گذاشته است. اصل [۶۳] پنجاه‌ونهم قانون اساسی درباره‌ی قانون‌گزاری از طریق همه‌پرسی و مراجعه‌ی مستقیم به آراء مردم است. یعنی چه؟ یعنی این که در صورت تصویب دو سوم نمایندگان مجلس، می‌توان طرح‌ها و لوایح را از طریق همه‌پرسی تصویب کرد. مردمی که حق انتخاب نماینده برای تصویب قانون دارند، می‌توانند تک‌تک در همه‌پرسی شرکت کرده و رأی به تصویب یا عدم تصویب طرح و لایحه بدهند. آیا شورای نگهبان می‌تواند با تکیه بر نظارت استصوابی مانع همه‌پرسی شود؟ پاسخ منفی است، نمی‌تواند. آن شورا فقط ملزم است که ناظر بر حسن اجرای همه‌پرسی باشد، نه این که از آن جلوگیری کند، یا طرح و لایحه را تغییر دهد. لایحه‌ی اصلاح قانون انتخابات در جهت منطقی کردن این نوع تفسیر شورای

نگهبان از قانون اساسی به مجلس تقدیم شده بود که همین لایحه نیز مواجه با مخالفت شورای نگهبان شده است.

۳ـ هیچ اشکالی ندارد. بالاخره مرجعی باید باشد که به تخلفات شورای نگهبان رسیدگی کند.

۴ و ۵ـ نظارت استصوابی شورای نگهبان همان چیزی نیست که در اصل ۹۹ قانون اساسی پیش‌بینی شده است. آن نظارت در جهت پیش‌گیری از اقدامات محدود کننده‌ی مراجع اجرایی انتخابات است، نه در جهت افزایش محدودیت‌های جدید.

٦ـ ایرادات شورای نگهبان در خصوص لایحه‌ی اصلاح قانون انتخابات از نوع تفسیر استصوابی همان شوراست و چیزی بیش‌تر نمی‌توان در این باره گفت.

پرسش: *

۱ـ با توجه به اینکه ۱۷ مرداد ماه روز خبرنگار است نظر خود را درباره‌ی حرفه‌ی خبرنگاری در ایران بفرمائید.

۲ـ با عنایت به این که متأسفانه روند توقیف روزنامه‌ها در دو ساله‌ی اخیر رو به افزایش بود، آیا به نظر شما قانون مطبوعات که در سال ۷۹ به تصویب مجلس شورا رسید پاسخگوی تمامی مشکلاتی که جامعه‌ی مطبوعات با آن روبرو است می‌باشد.

۳ـ ارزیابی شما از کیفیت مطبوعات با توجه به کاهش فزاینده‌ی کمیت مطبوعات چیست و آیا این تعداد مجله و روزنامه جوابگوی ما هست.

پاسخ:

۱ـ حرفه‌ی خبرنگاری؟ بی‌شک حرفه‌ی جذاب و دلچسبی است. می‌گویید نه؟ به اوریانا فالاچی نگاه کنید. اما در کشور ما ایران، مثل همه‌ی حرفه‌های جذاب و دلچسب همراه با مشقت است و سختی. بیش از نود بار در طول دو سال گذشته خبرنگاران شغل خود را از دست داده‌اند و باز هم در

---

*ـ در گفت و گو با خانم طهماسبی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا ۱۳۸۱/۵/۱۲

معرض از دست دادن هستند. چه به وسیله‌ی الحاقیه‌ی قانون مطبوعات و چه به وسیله‌ی قانون اقدامات تأمینی.

۲ـ تغییرات ایجاد شده در قانون مطبوعات در مجلس پنجم نه‌تنها پاسخگوی مشکلات جامعه‌ی مطبوعات نبود، بلکه در جهت تحدید هر چه بیش‌تر همان اندک حقوق موجود در قانون مطبوعات سال ۱۳۶۴ بود. تازه این همه کافی نبود، قانون اقدامات تأمینی از صندوقچه‌ی نهفته در بایگانی متروک بیرون آمد و با مطبوعاتی‌ها همچون مجرمان خطرناک برخورد شد.

۳ـ همین تعداد روزنامه و مجله، علی‌رغم تعطیلی نود مورد آن در طول دو سال گذشته می‌توانند پاسخگوی نیازهای جامعه باشند، به شرط آنکه بتوانند در چارچوب همین قانون مطبوعات موجود و حتی الحاقیه‌ی آن به فعالیت مطبوعاتی بپردازند. اما مسأله این است که قانون مطبوعات نیز راهنمای عمل مخالفین مطبوعات نیست. مخالفین مطبوعات گشته‌اند و جست‌وجو کرده‌اند و قانون اقدامات تأمینی و تربیتی را پیدا کرده‌اند. آنان برای خود رسالتی در نظر گرفته‌اند و آن همان تربیت مطبوعات است. حال آن که این مطبوعات هستند که باید به تربیت مداوم جامعه بپردازند.

پرسش:*

۱ـ جایگاه نظارت استصوابی شورای نگهبان

۲ـ تفاوت نظارت استصوابی و استطلاعی در چیست؟

۳ـ پیشینه‌ی نظارت استصوابی در قوانین ما کجاست؟

۴ـ به نظر شما نظارت شورای نگهبان جزء کدام یک از نظارت‌هاست و چرا؟

۵ـ آیا به نظر شما صحیح است که قانون انتخابات تغییر پیدا کند؟

پاسخ:

در قانون انتخابات، هیأت‌های اجرایی و هیأت‌های نظارت پیش‌بینی شده است. هیأت‌های اجرایی وابسته به وزارت کشور و هیأت‌های نظارت وابسته به شورای نگهبان است.

نامزدهای انتخابات مجلس ابتدا باید از طریق هیأت‌های اجرایی نام‌نویسی کنند. پس از نام‌نویسی، آن هیأت‌ها مطابق موازین قانونی عده‌ای را واجد صلاحیت و عده‌ای را فاقد صلاحیت اعلام می‌کنند. هیأت‌های نظارت شورای

*ـ در گفت و گو با خانم حسن‌زاده، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

نگهبان برای این در قانون پیش‌بینی شده‌اند که اگر هیأت‌های اجرایی برخلاف مقررات افرادی را فاقد صلاحیت دانستند، مسیر خلاف قانون را تغییر داده و تصمیمات هیأت‌های اجرایی در جهت رد صلاحیت نامزدها را فاقد اثر اعلام کنند. به این ترتیب موافق با فلسفه‌ی قانون‌گزاری، در صورتی که هیأت‌های اجرایی محدود کننده باشند، هیأت‌های نظارت باید گشایش دهنده باشند. روند بالاگفته، همان چیزی که به نظارت استطلاعی مشهور شده است.

اما اکنون با اعمال نظارت استصوابی از ناحیه‌ی شورای نگهبان کار برعکس شده است، یعنی هیأت‌های نظارت محدود کننده شده‌اند. نظارت استصوابی که ریشه‌ی آن «تصویب» است، یعنی این که شورای نگهبان در همه‌ی مراحل انتخابات از ابتدا تا پس از پایان حق «وِتو» دارد. این نظارت آن چنان که حافظه‌ام یاری می‌کند، ابتدا با تفسیر خود شورای نگهبان از قانون اساسی میسر شد و سپس با تصویب قانون عادی در مجلس چهارم.

اکنون رئیس جمهور لایحه‌ی اصلاح قانون انتخابات را به مجلس فرستاده است. اصلاح قانون انتخابات یعنی این که اصل بر صلاحیت همه‌ی افراد ملت ایران برای انتخاب شدن و انتخاب کردن است. اصلاح قانون انتخابات در جهت اعاده‌ی همان موازین قانونی پیش از تفسیر و تصویب نظارت استصوابی است. اصلاح قانون انتخابات یعنی این که در صورت اثبات عدم صلاحیت نباید کاندیدا شد نه این که برای کاندیدا شدن باید اثبات یا احراز صلاحیت کرد. مطابق الفبای علم حقوق اصل بر صلاحیت است نه عدم صلاحیت، اصل بر برائت است نه عدم برائت.

پرسش:*

۱ـ یکی از راهکارهای عنوان شده در لایحه‌ی رئیس جمهور برای تعیین حدود و وظایف و اختیارات ریاست جمهوری، تضمین اجرای این اخطارهای قانونی است. یکی از تضمین‌ها این است که رئیس جمهور از طریق هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی به کار این هیأت جنبه نظارتی، کسب اطلاع و... داده است و تمامی دستگاه‌های حکومتی موظف به تمکین این موضوع هستند.

۱ـ آیا این بخش از لایحه با اصل ۵۷ قانون اساسی[۴۳] مغایرت پیدا می‌کند؟

۲ـ آیا این لایحه تفسیر اختیارات است یا تبیین اختیارات؟

۳ـ ضرورت اجرائی کردن این اختیارات چیست؟

۴ـ رئیس جمهور می‌تواند سالی یک بار گزارش موارد توقف و عدم اجرا و یا نقض قانون اساسی را با تصمیمات متخذه و ذکر موانع و مشکلات، تنظیم و به اطلاع مجلس شورای اسلامی برساند گزارش رئیس جمهور در جلسه‌ی علنی مجلس قرائت می‌شود همچنین رئیس جمهور می‌تواند هرگاه لازم بداند

---

*ـ در گفت و گو با خانم حسینی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

مستقیماً مردم را از طرق مقتضی در جریان موارد عدم اجرا یا نقض قانون اساسی و اقداماتی که انجام داده قرار دهد.

۴/۱ـ ارزیابی شما از این که تا چه میزان این قانون اجرا شده است و آیا تخلفات تاکنون به اطلاع مجلس رسیده است و اگر این امر انجام نشده است چیست؟

۴/۲ـ «به نحو مقتضی» آیا باعث افزایش اختیارات رئیس جمهور می‌شود؟

۴/۳ـ تاکنون عملکرد دو جناح و دستگاه قضائی در رابطه با این لایحه چه بوده است؟

۴/۴ـ پیش‌بینی شما از این لایحه چیست آیا تصویب می‌شود؟

۴/۵ـ تصویب یا عدم تصویب آن در آینده‌ی کشور چه تأثیری دارد؟

پاسخ:

اصل ۱۱۳ قانون اساسی[۶۴] برای رئیس جمهور دو مسؤولیت در نظر گرفته است:

مسؤولیت اول، اجرای قانون اساسی و مسؤولیت دوم، ریاست قوه‌ی مجریه است. قانون اساسی دارای ۱۷۷ اصل[۶۵] است، مسؤولیت اجرای کلیه‌ی این اصول جز آن چه که در اصل[۶۶] یکصدوده همان قانون استثنا شده است متوجه‌ی رئیس جمهور است. اصل ۵۷ قانون اساسی[۴۳] قوای مقننه، مجریه و قضاییه را نیروهای مستقل حاکم بر کشور دانسته است، امّا بعضی‌ها این استقلال را خوب درک نکرده‌اند. تصور آن‌ها این است که استقلالِ به خصوص یکی از قوا یعنی قوه‌ی قضائیه، به این مفهوم است که آن چنان مختار و فعال مایشاء است که نباید پاسخگوی هیچ مرجعی باشد. بدیهی است که این

درک از استقلال قوا، نه منطبق با نظریه‌ی بنیانگزاران استقلال قوا از جمله «مونتسکیو»ست و نه منطبق با قانون اساسی موجود کشور خودمان.

منظور از استقلال، این است که نیروهای قانونگزاری، اجرایی و قضایی حق دخالت غیرقانونی در کار یکدیگر ندارند. اما حق نظارت بر یکدیگر و وظیفه‌ی تعامل با یکدیگر دارند. از جمله قوه‌ی قضاییه که هم از طریق اصل[٦٧] نود قانون اساسی توسط مجلس قابل کنترل است و هم از طریق اصل ۱۱۳ همان قانون از طریق رئیس جمهور.

در ذیل اصل ۵۷ آمده است که هر سه نیرو زیرنظر «ولایت مطلقه‌ی امر و امامت امت» اعمال می‌گردند. این جمله یک قید محدود کننده دارد که می‌گوید بر طبق «اصول آینده‌ی این قانون» یعنی بر طبق اصول آینده‌ی قانون اساسی که بعد از اصل ۵۷ به تفصیل و به تصریح آمده است. از جمله‌ی این اصول آینده یکی اصل ۱۱۰ و دیگری اصل ۱۱۳ است. اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبر را مشخص کرده است و اصل ۱۱۳ وظایف و اختیارات رئیس جمهور را و این دو در تضاد با یکدیگر نیستند، همچنان که اصل[۶۴] یکصدوسیزده در مغایرت با اصل[۴۳] پنجاه‌وهفت نیست. لایحه‌ای که اخیراً رئیس جمهور به مجلس تسلیم کرده است نه تفسیر است و نه توسعه و نه تبیین. این لایحه به منظور اجرایی کردن مفاد اصل ۱۱۳ به مجلس تسلیم شده است. اجرایی کردن اصل ۱۱۳ یعنی چه؟ یعنی این که مفاد قانون اساسی که قانون کلان «مادر» است در قوانین خُردِ عادی مصوب مجلس، بازتاب داده شود. رئیس جمهور تاکنون با استفاده از اختیارات مندرج در اصل ۱۱۳ هیأت نظارت بر قانون اساسی را تشکیل داده و هرگاه که موارد نقض قانون اساسی را مشاهده کرده است، به نقض‌کنندگان هم تذکر داده است و حتی همه ساله گزارشات خود را وفق قانون در همین زمینه به مجلس ارائه کرده است.

اما از آن جاکه ضمانت اجرای نقض قانون اساسی در قوانین عادی منعکس نشده است و به تذکرات رئیس جمهور خارج از محدوده‌ی نیروی اجرایی توجه لازم و کافی نشده است، اکنون ایشان در صدد برآمده است که مفاد اصل ۱۱۳ و ضمانت‌های اجرایی نقض قانون اساسی را از طریق مجلس به قانون عادی تبدیل کند و این چیزی نیست جز اهتمام به اجرای قانون اساسی. رئیس جمهور طی این سال‌ها نشان داده است که مرد قانون است و جز اجرای قانون هیچ چیز مورد نظر او نیست. هدف از تهیه و تسلیم این لایحه به مجلس نه افزایش اختیارات است و نه توسعه‌ی آن. تنها هدف اجرایی کردن اصل ۱۱۳ قانون اساسی است.

برخورد با لایحه‌ی پیشنهادی رئیس جمهور پیش از آن که حقوقی باشد، سیاسی است و هر کس از ظن خود نسبت به آن برخورد کرده است. آینده‌ی مردم و مملکت ایجاب می‌کند که این لایحه با دیدگاه حقوقی مبتنی بر قانون اساسی به تصویب برسد. همه‌ی آنان که دل در گرو آینده‌ی بی‌دغدغه‌ی مملکت دارند، علاقه‌مندند این لایحه تصویب شود. تصویب این لایحه در جهت پیشگیری از تمرکز قدرت است و نه آن چنان که بعضی‌ها می‌گویند در جهت اِعمالِ تمرکز قدرت. تصویب این لایحه در جهت ایجاد تکثر قدرت است و به رئیس جمهور منتخب مردم امکان می‌دهد تا با اتکاء به قانون اساسی مانع نقض قانون به مفهوم عام شود.

پرسش: *

۱-لزوم پیوستن ایران به کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان.

۲- آیا کنوانسیون‌های بین‌المللی از ضمانت اجرایی در داخل کشورها برخوردارند؟

۳- تعارض موجود بین مفاد کنوانسیون و مواد قانون مدنی و مجازات به چه صورت قابل حل و فصل است؟

۴-در صورت پیوستن ایران به این کنوانسیون تا چه اندازه از نگاه‌های تیز مجامع حقوق بشری مصون خواهیم بود؟

پاسخ:

کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از دست‌آوردهای پیشرفته‌ی حقوق بشر در جهان است و پیوستن بی‌قید و شرط هر کشور به آن نشانه‌ی پیشرفت حقوق بشر از جمله و به خصوص در زمینه‌ی حقوق زن در آن کشور است. با همین استدلال، پیوستن کشور ما به کنوانسیون ضروری است. پیوستن هر کشوری به کنوانسیون‌های بین‌المللی از طریق تصویب پارلمان آن کشور میسر است.

---

*- در گفت و گو با خانم طهماسبی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

بدیهی است وقتی که مجلس قانون‌گزاری پیوستن به معاهده‌ای بین‌المللی را تصویب کند، آن معاهده مانند سایر قوانین عادی از ضمانت اجرای داخلی برخوردار است. هر چه میزان تعارضات قوانین داخلی با معاهدات بین‌المللی بیش‌تر باشد، به همان اندازه قوانین داخلی با موازین پیشرفته‌ی جهانی فاصله دارد و برعکس.

تعارض بین مفاد معاهدات بین‌المللی و قوانین داخلی از جمله کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، باید به نفع مفاد کنوانسیون و در جهت هم‌سویی با آن از طریق قانون‌گزاری داخلی حل شود. حال اگر کشوری نتواند یا نخواهد دست به ترکیب مصوبات داخلی خود بزند، دست‌کم می‌تواند به نحو مشروط به کنوانسیون بپیوندد. یعنی در آن موارد که حقوق داخلی با مفاد معاهده‌ی بین‌المللی در تضاد است، آن کشور می‌تواند برای خود حق اِعمالِ شرط در نظر بگیرد. اما همان طور که اشاره کردم، هم‌سویی هر چه بیشتر با معاهدات بین‌المللی دارای بار مثبت است نه منفی. بدیهی است در صورتی که ایران به این کنوانسیون بپیوندد و عمدتاً به مفاد آن وفادار باشد، وجهه‌ی بین‌المللی کشور بهبود خواهد یافت.

پرسش:*

۱ـ مصونیت شغلی وکلا در مقام دفاع آیا مورد تضمین و تأکید قانون‌گزار قرار گرفته است؟

۲ـ حق و تکلیف وکلا در محاکم در مقام دفاع از موکلان خود.

۳ـ الزام اصحاب دعوا برای انتخاب وکیل تا چه اندازه در حل و رفع مسائل پرونده‌ها مؤثر است؟

۴ـ ماده‌ی یکصدوهشتادوهفت برنامه‌ی[۶۸] سوم توسعه را در بهبود کمی وکلا چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ:

بر مصونیت شغلی وکلا در مقام دفاع از خود در قانون تأکید شده است. چه در قانون وکالت که بر اساس آن، مرجع رسیدگی به تخلفات احتمالی وکلا، دادسرای انتظامی وکلاست و چه بر اساس مصوبه‌ی مجمع تشخیص مصلحت که وکیل را در موضع دفاع هم‌تراز قاضی و برخوردار از تأمینات شغل قضا دانسته است. اخیراً هم شعبه‌ی دهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، تصمیم

---

* ـ در گفت و گو با خانم طهماسبی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

شجاعانه‌ی قانونی دقیقی در این مورد اتخاذ کرده است. به این ترتیب که آقایان سمسارزاده و ساکت که از قضات تحصیل کرده‌ی با تجربه‌ی دادگستری هستند، احکام دادگاه بدوی مربوط به آقای دکتر رهامی و سرکار خانم شیرین عبادی مبنی بر محرومیت از شغل وکالت را نقض کرده‌اند، با این استدلال که مرجع صالح تصمیم‌گیری در این مورد، دادسرای انتظامی وکلا و نهایتاً دادگاه انتظامی قضات است، نه هر دادگاه عمومی.

قانون درباره‌ی حقوق و تکالیف وکلا در دفاع از موکلین خود روشن است و ابهامات ساختگی نیز با صدور این رأی برطرف شده است. وکیل دادگستری حق دارد در دفاع از موکل خود کلیه‌ی اقدامات مناسب قانونی را انجام دهد و نمی‌توان او را به سبب این اقدامات تحت تعقیب قرار داد. به همین جهت بازداشت آقایان زرافشان، سلطانی و دادخواه که هر سه از وکلای موجه دادگستری هستند نیز مورد پرسش جدی است. این سه نفر جز در دفاع از موکلین خود چیزی نگفته‌اند.

هر چه فرهنگ انتخاب وکیل در بین مردم گسترده شود هم به نفع آن‌هاست و هم به نفع دادگستری. سال‌هاست که درباره‌ی اجباری شدن انتخاب وکیل در دادگاه‌ها صحبت می‌شود، اما هنوز به قانون نرسیده است. این کار هم ممکن است و هم مؤثر. افرادی که قادر نیستند شخصاً وکیل انتخاب کنند، می‌توان برای آن‌ها وکلای معاضدتی و تسخیری انتخاب کرد، همان کاری که در محدوده‌ی باریک‌تر الان انجام می‌شود.

من فکر می‌کنم متصدی کار وکالت فقط باید کانون‌های وکلا باشند. قوه‌ی قضاییه همین که اهتمام خود را متوجه‌ی قضاوت کند، شایسته‌تر است.

پرسش:*

۱ـ آیا در خصوص مبارزه با پدیده‌ی قاچاق با خلاء قانونی مواجه هستیم یا خیر؟

۲ـ گفته‌می‌شود که‌اصلی‌ترین‌دلیل‌راحتی انجام این امر، تسهیلاتی است که قانون‌در اختیار برخی‌از افراد قرارداده‌است‌ارزیابی‌شما از این مطلب چیست؟

۳ـ بهترین راهکار برای برقراری تعامل مناسب بین دستگاه‌هایی همچون نیروی انتظامی و قضایی برای شناخت ریشه‌های این امر چیست؟

۴ـ آیا می‌توان گفت چون تعریف مشخصی از پدیده‌ی قاچاق نمی‌شود این عدم شفافیت تعاریف منجر به گسترش این جرم می‌شود؟

۵ـ عوامل داخلی مانند تقویت نیروهای سرمایه گذار و تولید داخلی تا چه میزان در کاهش قاچاق کالا می‌توانند نقش داشته باشند؟

۶ـ بهترین راه حل قانونی و عملی در مبارزه با پدیده‌ی قاچاق چیست؟

۷ـ پشتوانه‌های علمی و حقوقی برای شناسایی پدیده‌ی قاچاق کالا را در ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ:

خلاء قانونی آن گاه مصداق پیدا می‌کند که قانون و مقررات موجود

---

* ـ در گفت و گو با خانم حبیب‌پور، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

دربارهٔی هر پدیدهٔی مجرمانه، کاملاً اجرا شود. هرگاه که قانون به نحو کامل اجرا شود و با این وجود پاسخگوی جرایم نباشد، کشور با خلاء قانونی مواجه خواهد شد که در این صورت لازم است قوانین متناسب با پدیده‌های مجرمانهٔی جدید تصویب شود، در مورد قاچاق کالاهای غیرمجاز و مواد مخدر نیز همین طور. در این موارد گمان نمی‌کنم که کشور ما با خلاء قانونی مواجه باشد، شاید در برخی موارد با تورم قانون نیز روبرو باشیم. اگر قانون، تسهیلاتی در مورد بعضی امور مقرر کرده باشد، آن امور دیگر از زمرهٔی موارد مجرمانه نیست. نمی‌شود گفت که قانون دربارهٔی قاچاق کالا ایجاد تسهیلات کرده است. این عدم اجرای قانون است که ممکن است برای مجرمین تسهیلات ایجاد کند. راه کار مناسب برای برقراری تعامل بین قوهٔی قضائیه و نیروی انتظامی، همان شناخت قانون و اجرای همگانی آن است.

ریشه‌های پدیدهٔی قاچاق مبهم نیست که نسبت به شناخت آن اقدام شود. تعریف پدیدهٔی قاچاق نیز خالی از ابهام است. هرگونه ورود کالای غیرمجاز به کشور، هرگونه خروج کالای غیرمجاز از کشور و هرگونه جابه‌جایی کالای غیرمجاز در داخل کشور، از مصادیق قاچاق است. به این ترتیب، مشکلی از لحاظ تعریف پدیده وجود ندارد. ریشه‌های آن نیز فقر و بی‌کاری و عدم رفاه همگانی است. بدیهی است که افزایش سرمایه گذاری در کشور، بالا بردن سطح تولید و درآمدِ سرانه تأثیر اساسی در کاهش قاچاق کالا دارد و بهترین راه مبارزه با قاچاق کالا، ایجاد کار و تعمیم رفاه و سپس اجرای کامل قانون است. هرگاه عوامل عینی بالا گفته، ایجاد نشود، کاری از کسی ساخته نیست، به عبارت بهتر:

"دو صد گفته چون نیم کردار نیست."

یعنی این که از سمینار و کنفرانس و مباحث علمی بدون پشتوانهٔی عملی مبتنی بر عوامل پیش گفته کاری ساخته نیست.

پرسش:*

۱ـ به عنوان یک حقوق‌دان چه تعریفی از شکنجه ارائه می‌دهید؟

۲ـ با عنایت به اصل ۳۸ قانون اساسی (ممنوعیت شکنجه) لزوم طرح این موضوع را (طرح منع شکنجه) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۳ـ در این طرح ارائه شده مصادیق شکنجه مشخص شده است با عنایت به این‌که در قوانین جزائی باید تفسیر مضیق شود می‌توان موارد اشاره را تمثیلی دانست یا احصاء شده هستند؟

۴ـ آیا قوانین جزائی ضمانت اجرایی برای اصل[۶۹] سی‌وهشت قانون اساسی پیش‌بینی کرده است؟

۵ـ به عنوان یک حقوق‌دان ایرادات حقوقی وارده بر این طرح را بیان فرمایید؟

پاسخ:

شکنجه با توجه به سابقه‌ی تاریخی خود، واژه‌ای نیست که نیاز به «بازتعریف» داشته باشد. شکنجه برادرخوانده‌ی ثروت و قدرت و

---

*ـ در گفت و گو با خانم طهماسبی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

دیکتاتوری است. هر جا که حاکمان بخواهند برای حفظ ثروت و قدرت، خودکامگی کرده و روش‌های خشن فردی را جایگزین دموکراسی کنند، شکنجه هم هست و آن چیزی نیست جز اعمال فشار فیزیکی و روانی برای تحت تأثیر قرار دادن متهم. به این ترتیب هر نوع اعمال فشار فیزیکی و روانی در جهت انحراف اراده‌ی آزاد فرد، شکنجه است. از همین روست که اقرار ناشی از زور، فاقد ارزش قضایی است. با توجه به این که اصل ۳۸ قانون اساسی شکنجه را منع کرده است، همان ابتدا و خیلی پیش از این، ممنوعیت شکنجه و لزوم مجازات اعمال کنندگان آن باید به صورت قانون عادی تصویب می‌شد تا از جهت این تأخیر حقوق مردم دستخوش تضییع نشود. قدمت شکنجه آن قدر زیاد است که تعیین مصادیق آن دشوار نیست، اما اگر مناقشه‌ای در کار باشد تعیین موارد نیز میسر است. به علاوه در مواد قانون مجازات اسلامی کلماتی از قبیل «امثال آن» زیاد به کار رفته است و تکرار آن در این مورد نیز می‌تواند مستند به همان سابقه شود. به خصوص که تفسیر محدود قوانین جزایی از جهت مراعات حقوق متهم صورت می‌گیرد نه تشدید موقعیت اتهامی او.

بنابراین ذکر موارد شکنجه و تکمیل آن با کلماتی مانند «مشابه آن» و «امثال آن» خالی از اشکال است.

پرسش:*

۱ـ اخیراً دادستان کل کشور اظهار داشتند که در محاکمه‌ی متهمین مفاسد اقتصادی به دلیل اتصال آن‌ها به بعضی نیروهای قدرتمند کار قوه‌ی قضائیه مشکل شده است. آیا با وجود قوانین مطرح چنین امکانی وجود دارد؟

۲ـ به عقیده‌ی جنابعالی طرح این گونه مباحث از سوی مقامات عالیه‌ی قضایی چه آثار و تبعاتی را در جامعه و روند مبارزه با مفاسد اقتصادی خواهد داشت؟

۳ـ چگونه می‌توان ابهت و اقتدار چنین متهمینی را درهم شکست تا مبارزه با این پدیده آسان‌تر شود؟

۴ـ آیا مسائل سیاسی جامعه در روند مبارزه با مفاسد اقتصادی تأثیرگذار بوده است؟

پاسخ:

قوه‌ی قضائیه همواره دم از استقلال می‌زند. استقلال قوا البته منحصر به قوه‌ی قضائیه نیست. بلکه هر سه نیروی قانون‌گذاری اجرایی و قضایی از لحاظ

---

* ـ در گفت و گو با آقای محمد هادی عبادی، خبرنگار ایسنا

عدم تداخل در وظایف یکدیگر در چارچوب قانون اساسی مستقل هستند. اما بیش از همه‌ی آن‌ها قوه‌ی قضائیه بر طبل استقلال می‌کوبد، به نحوی که این شائبه در ذهن ایجاد می‌شود که نکند منظور از استقلال عدم آمادگی به پاسخگویی باشد. مثلاً پاسخگویی به کمیسیون اصل نود و یا پاسخگویی به تذکرات رئیس جمهور تا به آن جا که به نقض قانون اساسی مربوط می‌شود.

اکنون این سؤال مطرح است که نیروهای قدرتمند مورد نظر دادستان کل کشور به کجاها متصل هستند؟

اگر به قوه‌ی قضائیه متصلند که باید از خود شروع کند و اگر به دو قوه‌ی دیگر متصلند پس کارآمدی این همه شعار استقلال در کجا نمایان می‌شود؟

به هر حال اگر قانون و دادرسی ملاک باشد، وابستگی متهمین اقتصادی به مراکز قدرت مانع از تعقیب آن‌ها نیست. همان طور که وابستگی متهمین سیاسی یا مطبوعاتی ـ منصرف از واقعی بودن یا نبودن اتهامات آن‌ها ـ به برخی مراکز قدرت اجتماعی و یا دولتی مانع تعقیب آن‌ها نیست. مگر این که این وابستگی به مراکز قدرت موجود در خود قوه‌ی قضائیه باشد.

اما طرح این گونه مباحث مبنی بر عدم توانایی قوه‌ی قضائیه در برخورد با مجرمان اقتصادی نتیجه‌ای در بر ندارد جز تقویت مجرمان اقتصادی.

راه حل اما برخورد یکسان با همه‌ی متهمین در همه‌ی سطوح و در تمام زمینه‌های مجرمانه است.

پرسش:*

۱ـ با توجه به شکایات بی‌شمار افراد و نهادهای مختلف از قوه‌ی قضائیه به کمیسیون اصل ۹۰، ارزیابی شما از این امر چیست؟

۲ـ قوه‌ی قضائیه به عنوان مرجع رسیدگی به تظلمات مردم برای جلوگیری از شکایات متعدد چه راهکارهایی باید در سیستم کاری خود در نظر بگیرد.

۳ـ آیا خلاءهای قانونی در قوه‌ی قضائیه با توجه به وجود چنین مشکلاتی وجود دارد، آیا به نظر شما قوه قضائیه با مشکل ساختاری یا کمبود امکانات مواجه است یا خیر؟

۴ـ کمیسیون اصل نود تا چه میزان در رسیدگی به شکایات موفق بوده است؟

۵ـ آیا مقایسه‌ای از روند کار کمیسیون اصل [۷۰] نود در سال ۸۱ و ۸۰ دارید؟

پاسخ:

شکایات مطروحه علیه قوه‌ی قضائیه خطاب به کمیسیون اصل نود قانون اساسی در مجلس، عمدتاً حاکی از وجود ضعف‌ها و نقایص ناشی از قانون دادگاه‌های عام و نیز نحوه‌ی اجرای این قانون است. در صورتی که در خود قوه‌ی قضائیه دادسرای انتظامی قضات تقویت شود و کاملاً کارشناسانه باشد و قضات دادگاه‌های بدوی نیز باسواد و باتجربه باشند و مهم‌تر از همه دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور نیز برخوردار از قضاتی با شرایط پیش گفته

---

* ـ در گفت و گو با خانم حبیب‌پور، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

باشند، تعداد شکایات مردم از نحوه‌ی عمل قوه‌ی قضائیه کاهش خواهد یافت.

حذف دادسرا و عمومی کردن دادگاه‌ها و خارج کردن آن‌ها از چارچوب‌های تخصصی، موجب خلاء قانونی شده است. حالا دادسرا دوباره تشکیل می‌شود، اما لازم است قانون راه‌نمای دادسرا در حد همان قانون آیین دادرسی کیفری پیشین باشد. البته کمبود امکانات و بودجه هم هست که این معضل، عمومی و فقط مربوط به دادگستری نیست. کافی نبودن حقوق‌ها و افزایش نرخ‌ها پدیده‌ای است عمومی، اما راه کارهایی وجود دارد که بدون تحمیل بر بودجه‌ی عمومی امکانات مالی دادگستری را افزایش داد. می‌پرسید چگونه؟ در همین روزنامه‌های خودمان گاه و بی‌گاه مطالبی درباره‌ی کشف افراد یاگروه‌هایی برمی‌خوریم که از مردم پول گرفته‌اند. یعنی چه؟ یعنی مردم برای این که کارشان راه بیفتد، خوب راه بیفتد و سریع هم راه بیفتد حاضرند هزینه‌های غیرقانونی کنند و اغلب افرادی سر راه آن‌ها قرار می‌گیرند و آنان را تَلَکه می‌کنند که روح قضات و مجموعه‌ی دادگستری از آن‌ها بی‌خبر است. درصد کمی از مردم هستند که برای غلبه‌ی ناحق بر حق هزینه می‌کنند. اما اکثریت غالب آن‌ها، مجبور می‌شوند برای ستاندن حق خود هزینه کنند. قصد من توسعه‌ی مخرب مبالغه‌آمیز پدیده‌ی هزینه کردن که به مجموعه‌ی شریف قضات دادگستری برنمی‌گردد، نیست، بلکه از همین اظهاراتی که گاه و بی‌گاه از طریق خود مدیران قوه‌ی قضائیه می‌شود می‌خواهم نتیجه‌گیری مثبت اجتماعی بنمایم و آن این است که می‌شود با افزایش معقول و متناسب هزینه‌های دادرسی و تمبر در دعاوی غیرمالی و اختصاص انحصاری آن به قضات و کارمندان دادگستری اندکی بهبود در وضعیت آن‌ها ایجاد کرد.

یعنی این که مردم برای تسریع امور خود به صورت قانون‌مند هزینه کنند، نه این که در دام سوءاستفاده‌چی‌ها بیفتند. البته این بخشی از امر است و منوط به این است‌که به انتظار مردم پاسخ داده شود و چرخ دادگستری روان و خوب و بی‌طرفانه بچرخد. وگرنه کمیسیون اصل[۷] ۹۰ هر چه برسد و بریسد، قادر به حل اساسی مشکل نیست.

پرسش:*

با عنایت به‌گذشت بیش از دو دهه از تصویب قانون اساسی؛ روند اجرای قانون اساسی را در مدت ۲۵ سال چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ـ قانون اساسی را تا چه اندازه تأمین‌کننده و تضمین‌کننده‌ی حقوق ملت می‌دانید؟

ـ در نگاه کلی، نقاط ضعف و قوت قانون اساسی را بیان کنید.

ـ ضرورت اجرایی شدن اصول برجا مانده‌ی قانون اساسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ:

قانون اساسی تنظیم‌کننده‌ی مناسبات مردم از یک سو و نماینده‌ی سیاسی آن‌ها یعنی حکومت از سوی دیگر است. همین جا لازم است به یک نکته اشاره شود و آن این است که در فرهنگ سیاسی مدرن جهان کم‌تر واژه‌ی «حکومت» به‌کار می‌رود و غالباً از «دولت» یاد می‌شود، اما در قانون اساسی کشور ما کمی وضع فرق می‌کند. مرز ظریفی بین حکومت و دولت وجود

---

* ـ در گفت و گو با خانم طهماسبی، خبرنگار ایسنا

دارد. یعنی در اوضاع و احوال و شرایطی ممکن است، دولت که بیش‌تر مبین قوه‌ی مجریه است نماد کل حاکمیت نباشد. به هر حال این بحث ظریف حاشیه‌ای تفصیل بیش‌تری می‌طلبد که اکنون فرصت پرداختن به آن نیست. قانون اساسی در آن بخش که مربوط به وظایف حکومت است، در حال اجراست. اما در بخش حقوق ملت در زمینه‌هایی مانند اعمال نظارت رئیس جمهور در جهت نقض اجرای قانون اساسی و تشکیل هیأت منصفه در دادگاه‌های سیاسی، باید اهتمام به اجرای آن شود. منصرف از این که قانون اساسی تا چه حد تأمین کننده‌ی حقوق ملت است و نقاط ضعف و قوت آن چیست، آن چه که مهم است اجرای کامل و بی‌قید و شرط و بدون استثناء و جامع اصول قانون اساسی به همین صورت که هست ضروری است. وقتی که قانون اساسی به نحو کامل اجرا شود، خلاءهای خود را در مسیر زمان نشان خواهد داد و در خود آن قانون «مکانیزم»های اصلاح و تکمیل آن پیش‌بینی شده است.

پرسش:*

ـ در پرونده‌هایی که جنبه‌ی امنیتی و اطـلاعاتی دارنـد، لزوم دریـافت نظریات کارشناسی وزارت اطلاعات تا چه حد است و آیا لحاظ نکردن این نظرات رأی نهایی را مخدوش نمی‌کند؟

ـ احراز اتهاماتی با عنوان جاسوسی یا نگهداری اسناد محرمانه تا چه میزان به تحریف شدن آن قانون و یا تحریف شدن آن از سوی مـراجـعی مـانند وزارت اطلاعات بستگی دارد؟

ـ میزان ضرورت همکاری دستگاههای امنیتی و اطـلاعاتی بـا دسـتگاه قضایی در پی‌گیری و روشن شدن ابعاد مختلف پرونده‌های اطلاعاتی و امنیتی تا چه حد است؟

ـ آیا دستگاه قضایی برای روشن شدن ابعاد اطلاعاتی پرونده‌ها ملزم به دریافت نظرات وزارت اطلاعات است یعنی درباره‌ی این‌گونه پرونده‌ها نظر وزارت اطلاعات برای قاضی لازم‌الاتباع است؟

ـ موانع تعامل بین قوه قضائیه و وزارت اطلاعات چیست؟

ـ در مورد پرونده‌ی نظرسنجی وزارت اطلاعات مطرح کرده که باید کل

---

* ـ در گفت و گو با سرویس حقوقی خبرگزاری ایسنا

پرونده در اختیار این وزارتخانه قرار گیرد تا نظر کارشناسی خود را اعلام کند، آیا در قانون چنین حقی برای وزارت اطلاعات در نظر گرفته شده است؟

ـ مرجع تشخیص دهنده‌ی محرمانه بودن اسناد در دادگاه کیست؟

پاسخ:

در پرونده‌هایی که اتهامات مطروحه علیه متهمین آن‌ها واجد جنبه‌های اطلاعاتی و امنیتی است، لازم است که وزارت اطلاعات به عنوان عالی‌ترین مرجع رسمی کارشناسی مسائل اطلاعاتی و امنیتی، نظر موافق و مثبت داشته باشد.

وقتی که وزارت اطلاعات مواردی را خلاف امنیت کشور تلقی نمی‌کند و یا این که اسنادی را محرمانه نمی‌داند، ارزیابی آخر با وزارت اطلاعات است. صرف‌نظر از این که آن ارزیابی درست است یا نه، بی‌طرفانه است یا نه، سیاسی است یا عرفی، به هر حال مرجع رسمی نهایی وزارت اطلاعات است و لازم است مراجع قضایی نظر وزارت اطلاعات را به عنوان کارشناس رسمی دریافت کنند. البته هر کارشناس که بخواهد در مورد پرونده‌ای اظهارنظر کند، باید به کل پرونده دسترسی داشته باشد. آن چه که به نظر من می‌رسد در این گونه موارد تا وزارت اطلاعات شاکی، مدعی و یا مطلع نباشد طرح و تشکیل و رسیدگی به چنین پرونده‌هایی چندان وجهه‌ی قانونی ندارد.

تأکید بر این نکته ضروری است که هر کارشناسی از جمله وزارت اطلاعات باید بی‌طرف باشد و وزارت اطلاعات از چشم‌انداز منافع ملی باید به موارد توجه کند نه منافع جناحی و گروهی.

پرسش :

به نظر شما عضو هیأت مدیره‌ی کانون وکلای دادگستری باید دارای چه ویژگی‌ها و خصوصیاتی باشد و چه برنامه هایی می‌بایست در دستور کار هیأت مدیره‌ی آینده‌ی کانون وکلای دادگستری مرکز قرار گیرد؟

ـ مسعود منشدی سردبیر ماهنامه‌ی وکالت ـ

پاسخ:

با سلام*، در پاسخ به سؤال مطروحه مطلب ذیل ارسال می‌شود.

لطفاً در صورت تمایل به چاپ، هیچ‌گونه کاهش و افزایشی در متن صورت نگیرد. دو مطلب دیگر نیز مرتبط با همین موضوع است که جداگانه ارسال می‌شود.

اول ـ صنف و سیاست

دوم ـ امان از این اول شخص‌ها

در صورت تمایل می‌توانید از آن‌ها نیز با درنظر گرفتن قید بالا گفته استفاده کنید. اینک اصل مطلب:

---

*- پاسخ ارسال، اما چاپ نشد.

آدم‌ها بر دو گونه‌اند. منظور از آدم‌ها در این نوشته آن‌هایی هستند که به نحوی در هرم مناسبات اجتماعی جای دارند. خواسته یا ناخواسته، به تصادف یا تقدیر. بر اساس شایستگی و یا از قضا و اتفاقاً به لحاظ عدم شایستگی. به مصداق این تمثیل معروف که:

«تغاری بشکند، ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان»

گفتم که آدم‌ها بر دو گونه‌اند:

۱ـ گونه‌ی اول، شایستگانی هستند که هرگاه خواسته یا ناخواسته و یا به تصادف و تقدیر در گوشه‌ای از هرم مناسبات اجتماعی قرار گرفتند، به آن موضع، ارزش و اعتبار می‌بخشند. چرا که شخصیت والای آن‌ها فراتر از پُست و موقعیت و مقام است. آنان به لحاظ خلق و خو، دانش و خصلت والای خود به آن مقام ارج می‌دهند. آن مقام دارای کرامت و عزت می‌شود، چرا که کریم عزیزی در آن موضع قرار گرفته است. این گونه آدم‌ها کم‌اند.

۲ـ گونه‌ی دوم که بسیارند ناشایستگانی هستند که به جهت قحط‌الرجال و یا ایجاد عسرت بر رجال و بستن دست و دهان آن‌ها، پای در میانه‌ی میدان گذاشته‌اند. ـ همین جا بگویم که منظور از رجال آدم هاست نه مردها ـ اینان همان‌ها هستند که منتظرند جهان به کام ایشان گردد.

۳ـ اکنون پس از این مقدمه‌ی لازم و خیلی هم لازم می‌روم سراغ پرسش شما:

عضو هیأت مدیره‌ی کانون وکلا باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

ویژگی چندانی نمی‌خواهد. نه این که نمی‌خواهد. چرا، خیلی چیزها باید داشته باشد. از جمله سواد، شخصیت فردی و اجتماعی مثبت، قدرت سخنوری. کار بست منطق در کلام. آرامش و برخورداری از ایده‌آل‌های والای انسانی و عشق به مردم و عدالت و آزادی، نه عشق به خود.

اما مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، باید از گونه‌ی اول باشد. از گونه‌ی اول اگر بود، کارها درست می‌شود. از گونه‌ی اول اگر بود همه‌ی آن چیزها راکه پراکنده گفتم و بسیاری چیزهای دیگر راکه نگفتم در خود و با خود دارد. این جاست که می‌گویم ویژگی چندانی نمی‌خواهد.

فقط و فقط باید از گونه‌ی اول باشد. همین کافی است. او باید به پُست اعتبار بدهد، نه این که از آن اعتبار کاذب وام بگیرد. در این صورت پُست که رفت او هم می‌رود و به اندازه‌ی یک پُست‌چی زحمتکش موتور سوار نیز خاطره‌ای از او باقی نمی‌ماند.

به این ترتیب چندان نیاز نیست که وارد پاسخ به بخش دوم پرسش شما بشوم و از برنامه‌های او حرف بزنم. از گونه‌ی اول که باشد، خود، برنامه ریز و برنامه‌ساز است. دوست عزیز پرسشگر دو مطلب هست که اگر آن‌ها را چاپ کنی، حرف من کامل می‌شود و به درد این روزها نیز می‌خورد آن دو مطلب، یکی «صنف سیاست» است و دیگری «امان از این اول شخص‌ها»، اگر صلاح دیدی آن‌ها را نیز در ادامه‌ی همین پاسخی که برایت نوشتم چاپ کن. اما بدون کاهش و افزایش. هرکلمه راکه برداری، آجری از معبد عشق کنده‌ای، ما هر کدام باید آجری بر روی آجر معبد عشق بگذاریم، نه این که از آن برداریم. از همین ماسه‌های آخر نیز چیزی برندار، متشکرم.

پرسش*:

پیرو مذاکرات قبلی نمونه‌ی سؤالات درباره‌ی مفاسد اقتصادی به حضور شریف ارسال می‌گردد پیشاپیش از همکاری جنابعالی کمال تشکر داریم.

«مبحث اول»

۱- مهم‌ترین مواد قانونی برای مبارزه با مفاسد اقتصادی

۲- نحوه‌ی رسیدگی به جرائم اقتصادی

۳- آیا برای رسیدگی به جرائم اقتصادی باید آیین دادرسی جدید و دادگاه خاصی پیش‌بینی شود؟

«مبحث دوم»

ارزیابی شما از تفسیر شورای نگهبان از اصل[۷۷] هشتادوشش قانون مبنی بر مصونیت نمایندگان

*- پرسش‌های خانم شیردل خبرنگار خبرگزاری ایسنا.

«مبحث سوم»

رایزنی مجلس و شورای نگهبان را در مورد«طرح جرم سیاسی و حذف هیأت منصفه از آن» چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

پاسخ:

عنوان مجرمانه‌ای با نام «مفاسد اقتصادی» در قانون مجازات اسلامی وجود ندارد، مباحثی تحت عنوان تهیه و ترویج سکه‌ی تقلبی، جعل اسکناس و اسناد بانکی، رشوه گیری، رشوه‌دهی و اختلاس در قانون موجود است که هرکدام احکام خاص خود را دارند.

برای رسیدگی به این گونه اتهامات که اصطلاحاً جرائم اقتصادی نام گرفته است، آیین دادرسی جدید و دادگاه خاصی لازم نیست، اما قضات رسیدگی‌کننده به این گونه اتهامات باید برخوردار از دانش بالای قضایی و سابقه‌ی مثبت قضاوت و مسلط به موضوع باشند و در مواردی که کشف حقیقت نیازمند کارشناسی است، باید امور را به کارشناسان خبره‌ی بی‌طرف واگذار کنند.

درباره‌ی رایزنی مجلس و شورای نگهبان در مورد حذف هیأت منصفه از دادگاه‌های رسیدگی کننده به اتهامات سیاسی، اصل خبر از نظر من غیرموثق است. چراکه در موارد مصرح در قانون اساسی، رایزنی معمول نیست و مجلس و شورای نگهبان هر یک وظایف قانونی مشخص خود را در این زمینه دارند. و اما درباره‌ی تفسیر شورای نگهبان از اصل هشتادوشش قانون اساسی.

نظریه‌ی اخیر شورای نگهبان درباره‌ی اصل هشتادوشش قانون[۷۷] اساسی، تفسیر آن اصل نیست، بلکه تغییر آن است. اصل ۸۶ قانون[۷۷] اساسی که در ذیل می‌آید، روشن و صریح است و تاب تفسیر ندارد و این نکته‌ای است که هر

دانشجوی حقوق آن را در می‌یابد. به موجب این اصل آشکار:

"نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهارنظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آن‌ها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند، یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد."

واژه‌های «تعقیب و توقیف» مندرج در این اصل از جهت توجه احتمالی اتهام به اظهارنظر کننده گنجانده شده است. یعنی هرگاه در چالش‌ها و مناقشات و مباحثات سیاسی مربوط به سرنوشت ملت، نمایندگان مبادرت به اظهارنظرهایی نمایند که آن اظهار نظرها منصرف از سمت نمایندگی برای شهروندان عادی کشور واجد وصف مجرمانه باشد، آن وصف مجرمانه در مورد نمایندگان زایل می‌شود چرا که اظهارات نماینده‌ی مجلس به عنوان بخشی از صدای ملت و عضو قوه‌ی قانونگزاری، ممکن است خوشایند بخش‌های دیگر قدرت نباشد. از این رو قانونگزار از موضع استقلال قوه‌ی قانونگزاری و آزادی نمایندگان آن از تعرض سایر قوا، تعقیب و توقیف نمایندگان را منع کرده است و این یعنی همان «مصونیت» قضایی پارلمانی مصونیت قضایی پارلمانی مربوط به ایفای وظایف نمایندگی چه در مجلس و چه در خارج از مجلس است. اما اگر نماینده‌ای در سانحه‌ی رانندگی مرتکب قتل غیر عمد شد، این از مصادیق مصونیت مورد نظر اصل ۸۶ نیست. بنابراین این شبه استدلال که همه در برابر قانون مساوی هستند پس نمایندگان نیز باید تعقیب شوند درست نیست. چرا که موضع نمایندگی، حقوق و تکالیف ویژه‌ی خویش را دارد، همان‌گونه که موضع قضا نیز چنین است.

در مواد سه به بعد قانون آیین دادرسی کیفری[۴]، واژه‌های «تعقیب و توقیف» همه جا مترادف با «اتهام و جرم» است. به این ترتیب اگر موضع‌گیری‌های

نمایندگان واجد اوصاف احتمالی مجرمانه نباشد، نیاز به ذکر کلمات تعقیب و توقیف در[۷۷] اصل هشتادوشش نیست. چرا که مردم را اعم از نماینده و غیر نماینده نمی‌توان به لحاظ «بی‌جرمی» «تعقیب و توقیف» کرد. این توجه اتهام به متهم است که تعقیب و توقیف را ایجاب می‌کند. در موضع نمایندگی مجلس و در چارچوب ایفای وظایف نمایندگی، اتهام متوجه‌ی نماینده نمی‌شود و به این لحاظ نمی‌توان او را تعقیب و توقیف کرد. با توجه به مراتب بالا، نظریه‌ی شورای نگهبان واجد وصف تفسیر قانون اساسی نیست، بلکه در جهت تغییر آن است و این با وظایف مصوب شورای نگهبان قانون اساسی در تعارض است، این شورا باید حافظ قانون اساسی باشد نه متصرف در آن.

نظریه‌ی شورای نگهبان نه تنها با مبانی علمی تفسیر قانون هماهنگ نیست، بلکه با قواعد فقهی نیز در تناقض است. یک قاعده‌ی فقهی می‌گوید:

«اجتهاد در مقابل نص» جایز نیست. یعنی هرگاه متن و نوشته و ماده‌ای روشن و بدیهی وجود داشته باشد، نباید نسبت به آن چون و چرا و اجتهاد کرد. جایگزینی تفسیرهای سیاسی به جای تفاسیر علمی، مرجع تفسیر کننده را از موضع بی‌طرفی خارج می‌سازد.

پرسش:*

۱ـ ارزیابی کلی شما از طرح «تشکیل هیأت منصفه» چیست؟

۲ـ با توجه به اعاده‌ی این طرح، از سوی شورای نگهبان، فکر می‌کنید دلایل عودت این طرح چه بوده است؟ آیا نقاط ضعف مشهودی در آن هست یا خیر؟

۳ـ ارزیابی خود را از رایزنی مجلس و شورای نگهبان در مورد طرح جرم سیاسی و حذف هیأت منصفه از آن، بیان کنید.

پاسخ:

درباره‌ی هیأت منصفه و ضرورت تشکیل آن مباحث متنوع مکرری مطرح شده است. حقوق دانان و سایر کارشناسان سیاسی ـ اجتماعی بارها و بارها به آن پرداخته‌اند. اما هنوز و همچنان هر از چندی پرسش‌های تازه‌ای درباره‌ی موضوعی که جهان بیش از ۲۰۰ سال است که آن را پشت سرگذاشته است، در کشور ما مطرح می‌شود.

این بار در پاسخ به شما من از زاویه‌ی دید دیگری به هیأت منصفه نگاه

---

*- در گفت و گو با سرکار خانم بیگدلی، خبرنگار سرویس حقوقی خبرگزاری ایسنا.

می‌کنم. یک مثلث ذهنی می‌سازم که یک ضلع آن جامعه یا مردم است ضلع دوم آن حکومت و ضلع سوم مخالفان و معترضان و ناقدان حکومت.

این حکومت کیست و منشأ آن چیست؟ تا دو سه دهه‌ی پیش در همین آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، گروهبان هایی بودند که با کودتا به قدرت می‌رسیدند و خود را ارباب و قیم و آقا بالاسر مردم می‌پنداشتند. آنان وارثان نظام کهنه‌ی سیاست بودند. اما اکنون نظام سیاست به کلی تغییر کرده است. ادبیات سیاسی نیز دچار تحول شده است.

حدود ۱۰ سال پیش در منظر همگان، مردمِ بخش قابل توجهی از جهان در اروپای شرقی و آسیا به هر جهت و علت به حکومت‌ها گفتند «نه»، شما را نمی‌خواهیم. آن‌ها نیز بدون کلنجار با مردم، اسب قدرت را که از آن خود مردم بود، به آن‌ها باز گرداندند. ادبیات جدید سیاسی جهان از همین نقطه آغاز شد. قدرت سیاسی نماینده‌ی منتخب مردم برای اداره‌ی جامعه است نه ولی نعمت آن‌ها. از قضا این مردم هستند که ولی نعمت نمایندگان سیاسی خود هستند. به آن‌ها اعتباری قراردادی داده‌اند که تمشیت امور کنند. پس همه چیز برمی‌گردد به مردم.

تا این جا درباره‌ی دو ضلع مثلث صحبت شد. اما ضلع سوم چه؟ ضلع سوم همان مخالفان، معترضان و ناقدان قدرت هستند که معایب را می‌بینند و در جهت اصلاح یا تغییر اظهارنظر کرده و یا دست به عمل می‌زنند. از آن جا که آماج تعرض این گروه «حکومت» است و معترضان خود نیز به گونه‌ای دیگر کل جامعه و یا بخشی از آن را نمایندگانی می‌کنند، صالح‌ترین مرجع برای این که بگوید آنان مجرمند یا نه، جامعه است. چرا که آن‌ها با قدرت سیاسی طرفیت دارند. قدرت سیاسی نمی‌تواند و حق ندارد بگوید که چون علیه من اقدام کرده‌اید مجرمید و مجازات شما این است. مخالفان، معترضان و ناقدان

قدرت هستند که معایب را می‌بینند و در جهت اصلاح یا تغییر اظهارنظر کرده و یا دست به عمل می‌زنند. تشخیص مجرمیت یا برائت برعهده‌ی جامعه است. چراکه آماج نهایی معترضان در انداختن نظمی نو برای جامعه است. از این رو خود جامعه باید بگوید که فعالان سیاسی مخالف یا به قول دیگر «اپوزیسیون» درگیر در مشکل قضایی مجرم هست یا خیر؟ زیرا قدرت و اعتبار خود را از جامعه و مردم می‌گیرد و بدون تأیید آن نامعتبر است. چون همه‌ی افراد جامعه نمی‌توانند در دادگاه جمع شده و در مورد مجرمیت یا برائت فرد یا افراد یا گروه معارض اظهارنظر کنند. مردم، نمایندگان ناظر دیگری انتخاب می‌کنند که به آن‌ها هیأت منصفه گفته می‌شود. یعنی چشم‌های بیدار و دل‌های هشیار و وجدان‌های پاکی که از همه‌ی طیف‌ها و طبقات و گروه‌های اجتماعی، نماینده داشته باشند. این هیأت منصفه از دل همان ضلع اصلی مثلث یعنی مردم درمی‌آید. در قانون اساسی کشور ما هم هیأت منصفه پیش‌بینی شده است و محاکمات سیاسی بدون حضور هیأت منصفه غیرقانونی است. محاکمه‌ی سیاسی نیز روشن است. از مشروطیت به بعد مفهوم محاکمه‌ی سیاسی روشن است، قبل از آن نیز روشن بوده است هرگاه حاکمیتی فرد یا افرادی را محاکمه کرد به این جهت که به آن تعرض کرده‌اند، این محاکمه، سیاسی است. بنابراین نهایی نشدن طرح تشکیل هیأت منصفه به هر دلیل و جهت مغایر با حقوق ملت است و اتهامات سیاسی را نمی‌توان و نباید بدون حضور هیأت منصفه رسیدگی کرد.

پرسش:*

۱ـ با توجه به اتمام دادگاه‌های ۵ متهم اصلی پرونده‌ی ملی مذهبی‌ها ارزیابی شما در مورد نحوه‌ی دادرسی به اتهامات این افراد چیست؟

۲ـ با توجه تعریف نشدن جرم سیاسی رسیدگی به پرونده‌های این چنینی چگونه باید صورت بگیرد؟

۳ـ آیا اتهامات متهمان موسوم به ملی ـ مذهبی را سیاسی می‌دانید. در این صورت چرا دادگاه‌های آن‌ها غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه برگزار می‌شود؟

۴ـ ارتباط متهمان ملی ـ مذهبی با وکلایشان در طول این مدت با حضور مأموران صورت می‌پذیرفته، این مسئله در قانون چگونه تعریف می‌شود؟

۵ـ زندانیان ملی مذهبی که اخیراً با قرار وثیقه آزاد شده‌اند در بازداشت‌های موقت طویل‌المدت به سر می‌برده‌اند. طبق تعاریف قانونی میزان این بازداشت‌ها باید چه مقدار باشد؟

٦ـ با توجه به این که اتهام ۵ متهم در یک پرونده بررسی می‌شود اما دادگاه‌های آن‌ها به صورت انفرادی برگزار شده است، حکم نهائی چگونه باید صادر شود؟

---

* در گفت‌وگو با خانم بیگدلی خبرنگار ایسنا

پاسخ:

نحوه‌ی دادرسی پرونده‌ی ملی ـ مذهبی‌ها از یک سو موافق اخلاق قضایی و از سوی دیگر موافق با قانون نبوده است. مغایرت آن با اخلاق قضایی از این جهت است که اتهامات منتسب به آن‌ها در مقیاس وسیع مطبوعاتی و رادیو ـ تلویزیونی مطرح شد. اتهاماتی مبنی بر براندازی و موارد دیگر که البته در گذر زمان به تدریج رنگ باخت و اما مغایرت آن با قانون از آن جهت است که اتهام براندازی در همه جای دنیا از مصادیق اتهامات سیاسی است و در کشور ما نیز وفق اصل[۸۵] یکصدوشصت‌وهشتم قانون اساسی باید در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود. راز و رمز ضرورت رسیدگی به اتهامات سیاسی و نیز مطبوعاتی در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه این است که در این اتهامات، طرف اصلی منازعه حکومت است. از این رو قانونگزار در جهت حمایت از حقوق متهمین بی‌پناه در قبال حکومت، افکار عمومی را به داوری فرا خوانده است و بدین ترتیب انجام دادرسی را منوط به نوع داوری افکار عمومی کرده است.

از این زاویه‌ی دید یک تفاوت بسیار ظریف و حساس بین داوری و دادرسی یا محاکمه وجود دارد. با توجه به این که مجرمین سیاسی حتی به شرط تحقق جرم از ناحیه‌ی آن‌ها برخوردار از انگیزه‌های اجتماعی و شرافتمندانه با چشم‌انداز ایجاد بهبود در وضعیت اجتماعی هستند، داوری افکار عمومی مبنی بر این که آن چه انجام داده‌اند ـ موافق با معیارهای موجود جامعه ـ آیا واجد وصف مجرمانه هست یا خیر و در صورتی که هست آیا مجرمین سزاوار تخفیف هستند یا خیر، دارای اهمیت اساسی است و به همین لحاظ در قانون اساسی جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. از این رو رسیدگی به پرونده‌هایی با شرایط پرونده‌ی ملی ـ مذهبی‌ها در دادگاه‌های

دربسته و بدون حضور هیأت منصفه به بهانه‌ی عدم تعریف جرم سیاسی، اقدامی موجه نیست. به خصوص که مفهوم جرم سیاسی روشن است و نیاز به «باز تعریف» ندارد. همه می‌دانند که تحقق هر گونه اقدام مجرمانه علیه حکومت، یعنی جرم سیاسی.

حال به فرض این که ما تجاهل العارف کرده و جرم سیاسی را بعد از حدود یک قرن از وقوع انقلاب مشروطه نشناسیم، این عدم شناخت دلیل نمی‌شود که خلاف قانون اساسی عمل کرده و متهمین سیاسی را در دادگاه‌های دربسته و بدون حضور نمایندگان مردم یعنی همان هیأت منصفه محاکمه کنیم. در شرایطی که دادگاه‌های مربوط به اتهامات اقتصادی ـ صرف‌نظر از موافقت یا مخالفت ما با آن ـ به صورت آشکار برگزار می‌شود و در آن دادگاه‌ها برخی نام‌ها مطرح و از طرح برخی دیگر پیشگیری می‌شود، برگزاری غیر آشکار و بدون حضور هیأت منصفه و فرد به فرد دادگاه‌های ملی، مذهبی علیرغم این که همه، یک‌جا و با هم دستگیر شده‌اند و نیز دادگاه‌های مشابه آن‌ها، مؤید این است که مستندات اتهامات مطروحه ضعیف است. اگر چنین نباشد و متهمین از لحاظ موقعیت اخلاقی و قانونی در موضع ضعف باشند، بی‌شک این دادگاه‌ها علنی خواهد شد. نکته‌ی دیگر عدم مراعات حق دفاع است. حتی دادگاه‌های نظامی موجود در رژیم گذشته نیز که متهمین سیاسی را تحت عنوان اقدام کنندگان علیه امنیت کشور محاکمه می‌کردند و آن‌ها نیز مدعی عدم وجود زندانی سیاسی در کشور بودند، پیش از محاکمه زندانیان را احضار کرده و کل پرونده‌های ساخته و پرداخته‌ی ساواک را در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند تا بخوانند و از خود دفاع کنند. درست است که آن دادگاه‌ها هر چه می‌خواستند می‌کردند. اما این خواستن و توانستن در پوشش مراعات تشریفات قضایی یعنی همان آیین دادرسی کیفری صورت می‌گرفت. هنگامی

که متهمین پرونده را می‌خواندند هیچ کس بالای سر آن‌ها نبود و پرونده تفکیک نمی‌شد و اگر گروهی دستگیر شده بودند همه با هم محاکمه می‌شدند و نیز ملاقات متهمین با وکلای تسخیری یا انتخابی خود بدون حضور مأمورین انجام می‌شد. حال آن که در پرونده‌ی ملی ـ مذهبی‌ها وکلا موفق به دیدار خصوصی موکلین خود نشده‌اند و پرونده به نحو کامل جهت مطالعه تسلیم آن‌ها نشده است. این گونه اقدامات مغایر حق دفاع است و از جایگاه قانونی برخوردار نیست. متهمین ملی، مذهبی دارای بیش از ۵۰ سال سابقه‌ی مبارزاتی، سیاسی ـ فرهنگی هستند. آنان بخشی از پیشگامان حذف سیستم سیاسی پیشین و تحقق سیستم سیاسی موجودند. بعضی از آن دارای سمت‌های سیاسی مهم در شورای انقلاب و دولت‌های پیشین بوده‌اند و هیچ یک از آنها سودای خروج از سیستم سیاسی موجود را در سر نداشته‌اند. آنان نیز مانند بسیاری دیگر از شیفتگان این مرز و بوم چاره‌ی اساسی درمان درد را «اصلاح امور» می‌دانند. منطق ساده‌ی این تفکر این است که اولاً جبران خرابی‌های ناشی از تحولات حاد، بسیار دشوار و دور از دسترس است. ثانیاً عصر جهانی انقلاب‌ها و کودتاها سپری شده است. به این ترتیب زندانی کردن طولانی مدت مردان سپید موی ۷۰، ٦۰ ساله تحت عنوان بازداشت موقت آن هم غالباً در سلول‌های انفرادی فاقد وجهه‌ی قانونی است. برخی می‌گویند دادرسی فارغ از توجه به افکار عمومی است. این حرف به هیچ وجه درست نیست. اگر افکار عمومی مردم یک کشور مؤید اقدامات قضایی دادگستری آن نباشد، چنین حالتی بسیار هشدار دهنده و تأمل برانگیز است و باید برای آن فکری عاجل کرد. متأسفانه اینک بازداشت و زندان موجب افزایش وزن اجتماعی و اعتبار بازداشت شوندگان می‌شود. نمونه‌ی آن مراسم تشییع پیکر دکتر یدالله سحابی است. جمعیتی که از مقابل دانشگاه تهران شروع و به تالار وحدت ختم

شد فقط برای بدرقه‌ی دکتر یدالله سحابی نیامده بود، بلکه گوشه‌ی چشمی بسیار مهم به حضور مهندس عزت‌الله سحابی در آن مراسم داشت. به نحوی که شدت استقبال از حضور مهندس سحابی از لحاظ حفظ سلامت او نگران کننده بود. تراکم جمعیت پیرامون او به گونه‌ای بود که در لحظاتی جسم تکیده‌ی او از میانه‌ی مسیر خیابان خارج و به سمت نرده‌های جنوبی آن کوبیده شد. در این لحظه، فقط چشمان خسته و نافذ او بود که سخن می‌گفت. سخنی که مفهوم آن نه در جهت براندازی بلکه تحمل رنج مسیر دشوار اصلاح بود. در همه جای جهان امروزین سرمایه‌های معنوی و مادی را چون مردمک چشم حفظ می‌کنند. مردان و زنان تحصیل کرده‌ی سالخورده‌ی سرد و گرم چشیده‌ی این مرز و بوم، سرمایه‌های معنوی و مادی کشورند. هنر حکومت‌ها سرمایه‌سازی است نه سرمایه‌سوزی. سرمایه‌های گران‌قدر خود را گرامی بداریم و این همه آنان را نسوزانیم.

پرسش:*

۱ـ حقوق مؤلف و مصنف چه جایگاهی در کشور ما دارد؟

۲ـ سابقه‌ی مجموعه قوانینی که در این زمینه وجود دارد چیست؟

۳ـ با توجه به اهمیت حقوق مالکیت‌های فکری و معنوی در جهان، ایران در این زمینه در چه سطحی قرار دارد؟

۴ـ از لحاظ حقوقی و قانونی عناوینی از قبیل سرقت ادبی و غیره آیا جرم محسوب می‌شوند یا نه؟

پاسخ:

قانون حمایت حقوق مؤلفان و منصفان و هنرمندان در تاریخ یازدهم دی‌ماه ۱۳۴۸ در سی و سه ماده تصویب شده است.

آیین‌نامه‌ی اجرایی این قانون در هفت ماده از طرف وزارت‌خانه‌های فرهنگ و هنر، دادگستری و اطلاعات تهیه و در تاریخ چهارم دی‌ماه ۱۳۵۰ به تصویب هیأت وزیران رسیده است.

با استفاده از مواد ۱ و ۲ این قانون و با اندکی تساهل می‌توان آن را

---

* در گفت‌وگو با آقای سلطان‌زاده، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

قانون[۸۶،۸۷] حمایت از حقوق پدید آورندگان آثار هنری، علمی، ادبی و فنی نامید.

کتاب‌ها، رساله‌ها، جزوه‌ها، نمایشنامه‌ها، نوشته‌های علمی، فنی، ادبی و هنری، شعرها و ترانه‌ها و سرودها و تصنیف‌ها و آثار سمعی و بصری، آثار موسیقی، نقاشی‌ها، تصاویر و طرح‌ها، نقش‌ها و نقشه‌های جغرافیایی ابتکاری، نوشته‌ها و خط‌های تزیینی و سایر آثار تزیینی و تجسمی، مجسمه‌ها، طرح‌ها، نقشه‌های ساختمانی، عکس‌های ابتکاری و ابداعی، هنرهای دستی، صنعتی، ابتکاری، نقشه‌های قالی و گلیم، آثار ابتکاری مبتنی بر فرهنگ عامه و هنر ملی، آثار فنی ابداعی و ابتکاری یا آثاری که محصول ترکیبی از هنرهای بالا گفته باشد، مشمول قانون مورد بحث است. همان‌گونه که گفته شد این قانون در سال ۱۳۴۸ تصویب شده است. در آن سال از کامپیوتر (رایانه)، دیسکت «صفحه‌ی صوتی یا صوتی تصویری»، دیسک «صفحه»ی فشرده و شبکه‌ی اطلاع‌رسانی بین‌المللی «Internet» اثری در ایران موجود نبوده است. از این رو در موارد اخیر، مقررات تکمیلی ویژه‌ای در این قانون نیست و تا تصویب قوانین ویژه‌ی متناسب، چاره‌ای جز تعمیم قانون حمایت از حقوق مؤلفان... به موارد بالا گفته، وجود ندارد.

به این ترتیب کشور ما از دو جهت با موازین و معیارهای موجود جهانی فاصله دارد.

اول، از جهت به روز نبودن قوانین

دوم، منصرف از ناگزیری‌ها و جنبه‌های مثبت یا منفی آن ـ از جهت تأخیر در پیوستن به پیمان‌های جهانی حافظ مالکیت‌های فکری و معنوی.

در قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان، ضمن تأکید بر حق انحصاری نشر، پخش، عرضه و اجرای اثر برای پدید آورنده، به طور کلی

به دو نوع حق اشاره شده است. حقوق معنوی و حقوق مادی. حقوق معنوی محدود به زمان و مکان نیست و غیر قابل انتقال است. اما استفاده از حقوق مادی پدید آورنده، دارای محدودیت زمانی است. یعنی هرگاه پدید آورندگانی مشترک، اثر یا آثاری خلق کرده باشند، پس از گذشت ۳۰ سال از مرگ، آخرین آن‌ها، حقوق مادی اثر یا آثار، نسبت به ورثه و یا اشخاص مورد وصیت منتقل می‌شود. در صورتی که پدید آورنده فاقد وارث باشد و یا این که اثر را به نفع کسی مورد وصیت قرار نداده باشد، تا سی سال حقوق مادی آن متعلق به وزارت فرهنگ «وزارت ارشاد» است.

در این‌جا اشاره به یک نکته لازم است و آن این است که پس از ۳۰ سال پیش گفته آثار هنری در تیول ناشران قرار می‌گیرد بدون این که بابت آن حق تألیفی بپردازند. شایسته بود که همان وزارت فرهنگ یا وزارت ارشاد پس از ۳۰ سال قائم مقام پدید آورنده می‌شد و از طریق حق تألیف‌ها صندوقی برای حمایت از هنرمندان کم‌درآمد ایجاد می‌کرد.

اصطلاح «سرقت ادبی» در این قانون به کار نرفته است. اما مضمون آن در فصل چهارم قانون تحت عنوان «تخلفات و مجازات‌ها» موجود است. هرگاه شخصی تمام یا بخشی از اثر پدید آورنده‌ای را به نام خود یا شخص دیگر نشر و پخش کند و یا این که به نام پدید آورنده و بدون اجازه‌ی او نشر و پخش کند و یا این که ترجمه‌ی دیگری را به نام خود یا دیگری چاپ و پخش و نشر کند و یا این که نام و عنوان اثری را برای اثر دیگری به کار ببرد و یا نام پدید آورنده را حذف کرده و تغییر و تحریفی ایجاد کند، مرتکب جرم می‌شود و به تناسب مورد به مجازات‌های حبس از ٦ ماه تا ۳ سال و از ۳ ماه تا ۱ سال محکوم خواهد شد.

در موارد بالا در زمان حیات پدید آورنده، خود او و پس از حیات او، تا

۳۰ سال ورثه یا وصی او و بعد از گذشت ۳۰ سال، وزارت ارشاد حق شکایت خواهند داشت.

آن چه که گفته شد تصویری نسبتاً جامع از قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان است. اما این قانون باید تکمیل و با موازین روز جهانی هماهنگ شود.

پرسش:*

پیرو مذاکرات قبلی نمونه‌ی سؤالات به شرح زیر ارسال می‌گردد:

۱ـ با توجه به اینکه حکم روزنامه‌ی بهار بعد از ۲۱ ماه توقیف صادر شده است و با توجه به اینکه در مجازات حبس، ایام بازداشت موقت متهم نیز برای دوران حبس وی محاسبه می‌شود آیا این ۲۱ ماه نیز برای روزنامه‌ی بهار در زمان محکومیت و توقیف قطعی محاسبه می‌شود؟

۲ـ به نظر شما آیا قرار تأمین بازداشت موقت در خصوص مطبوعات دقیقاً همان بازداشت موقت برای افراد متهم است؟ و آیا جایگزین مناسب‌تری به جای بازداشت موقت در قرار تأمین مطبوعات می‌توان در نظر گرفت؟

۳ـ میزان اعمال بازداشت موقت درباره‌ی همه‌ی مجرمین عموماً و در مورد مطبوعات به خصوص به چه ترتیبی است و به نظر شما از نظر حقوقی بهتر است که چگونه باشد؟

۴ـ چرا صدور حکم برای روزنامه‌های توقیفی به تأخیر افتاده است، توصیه‌ی شما چیست؟

---

* گفت‌وگو با آقای سپهری، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

پاسخ:

۱ـ بازداشت موقت درباره‌ی مطبوعات، فاقد جایگاه قانونی است. قانون مطبوعات مصوب ۲۲ اسفند ۱۳٦۴ و تغییرات بعدی آن در موارد ذیل به پیشگیری موقت از انتشار و تعطیلی مطبوعات اشاره کرده است.

۱/۱ـ در صورت امتناع نشریه از درج پاسخ و شکایت شاکی به رئیس دادگستری و عدم توجه نشریه به اخطار وی آن هم به مدت ۱۰ روز.

۱/۲ـ در صورت تقلید نام یا علامت نشریه‌ی دیگری، به نحوی که برای خواننده امکان اشتباه ایجاد شود.

۱/۳ـ تخلف از مصوبات شورای عالی امنیت ملی حداکثر تا ۲ ماه.

۱/۴ـ در صورت نشر مطالب الحادی، اشاعه‌ی فحشا و منکرات، استفاده‌ی ابزاری از زن و مرد، تشویق به ارتکاب اعمال علیه امنیت، فاش نمودن اسناد محرمانه، اهانت به دین مبین اسلام و...مغایرت موضوعات با پروانه و عدم ذکر نام صاحب امتیاز و...

۲ـ در قانون مطبوعات به‌خصوص تغییرات بعدی آن، طیف گسترده‌ای از موانع و محدودیت‌ها در جهت توقیف نشریات وجود دارد. اما با تکیه بر آن‌ها نمی‌توان روزنامه‌ای را ۲۱ ماه توقیف کرد. از این رو، متصدیان تعطیل مطبوعات رفته‌اند و گشته‌اند و «عدل» قانون اقدامات تأمینی مصوب سال ۱۳۳۹ را پیدا کرده و این قانون متروک را که هیچ‌گاه پیش از آن قابلیت اجرایی پیدا نکرده بود، از بایگانی تاریخ بیرون کشیده‌اند.

۳ـ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹/۲/۱۲ مربوط به تدابیری است که دادگاه برای جلوگیری از تکرار جرم درباره‌ی مجرمین خطرناک اتخاذ می‌کند. مجرمین خطرناک افرادی از قبیل مجرمین مجنون و فاقد شعور، قوادان، روسپیان، ولگردان و قاچاق‌چیان هستند.

در مواد دوازدهم و سیزدهم آن قانون[۸۸ و ۸۹]، به مواردی از قبیل ضبط اشیاء خطرناک و بستن مؤسسه، اشاره شده است. دادگاه‌های مطبوعاتی که قیدها و موانع تهدیدکننده در قانون مطبوعات ـ به‌خصوص تغییرات آن ـ برای آن‌ها کافی نبوده است، از همین دو اصطلاح «ضبط اشیاء خطرناک و بستن مؤسسه» بهره برده و تاکنون ۸۴ نشریه را تعطیل کرده‌اند.

از این رو و با دست‌یازی به این تمسک، مدت توقیف مطبوعات شامل محکومیت قطعی آن‌ها نمی‌شود. چراکه متفاوت است از بازداشت موقت اشخاص. بهره‌برداری از قانون اقدامات تأمینی برای تعطیلی مطبوعات، اقدامی است خلاف موازین حقوقی و به مثابه‌ی دور زدن همان قانون مطبوعاتی است که خود به اندازه‌ی بیش از کافی، محدودکننده است.

به طور کلی ـ حتی در صورت تخلف ـ باید از تعطیلی نشریات پرهیز کرد و روش‌های حقوقی مناسب‌تری اتخاذ کرد. و در صورت گریزناپذیر بودن تعطیلی موقت، فقط و فقط باید به قانون مطبوعات رجوع کرد نه جز آن.

بازداشت موقت حتی برای اشخاص جنبه‌ی تأمینی دارد نه تنبیهی. تأمین از جهت عدم فرار متهم و عدم امکان از بین بردن دلایل و قانون نیز برای بازداشت موقت محدودیت قائل شده است. اما غالباً بازداشت‌های موقت، آن قدر طولانی می‌شود که شائبه‌ی تنبیهی بودن آن‌ها به ذهن متبادر می‌شود تا تأمینی بودن آن‌ها. در مورد مطبوعات نیز همین طور. می‌بینیم که پیش‌گیری از نشر موقت، تبدیل به تعطیلی درازمدت شده است. این گونه اقدامات هیچ دردی را از هیچ کس دوا نمی‌کند، بلکه بر شدت دردها می‌افزاید. راه حل، البته آزادی مطبوعات است و در صورت تخلف، رسیدگی علنی و با حضور هیأت منصفه‌ی واقعی برآیند کل جامعه و تسلیم به نظر هیأت منصفه، چراکه مخاطب مطبوعات مردمند. آن‌ها هستند که به اراده‌ی خود و زبان خود باید

بگویند به این یا آن نشریه علاقه‌مندند یا خیر؟

مردم البته این را به خوبی بیان می‌کنند. آن هم از طریق خرید همان مطبوعات. وقتی که نشریه‌ای شمارگان بالا دارد یعنی مردم آن را دوست دارند و وقتی که شمارگان آن پائین می‌آید یعنی که مردم آن را دوست ندارند. با این منطق نیازی به تعطیل‌سازی نیست. مردم خود آن را که باید بی‌مقدار می‌کنند و آن را که باید قدر می‌نهند.

پرسش:*

طرح اخیر قوه‌ی قضاییه در خصوص حذف مجازات حبس و جایگزین کردن مجازات دیگر.

پرسش‌ها:

۱ـ جرایم و مجازات‌های کیفری را چه کسی پیشنهاد و توسط چه کسانی تصویب و از کجا الگوبرداری می‌شود؟

۲ـ این موارد، اولین بار کجا و چگونه تصویب شده است و آیا این مصوبات، بر اساس اقتضای زمان و مکان خاصی تصویب و تأیید شده است؟

۳ـ آیا این قوانین قابل تغییر است یا خیر؟

۴ـ چه کسانی می‌توانند این تغییرات را انجام دهند یا توسط چه کسانی انجام می‌گیرد؟

۵ـ متولیان و ناظران این مصوبات چه ارگانهایی هستند؟

٦ـ آیا قوانین مربوط به مجازاتها در کشور ما صحیح است یا خیر؟

۷ـ آیا به درستی اجرا می‌شود؟

---

* در گفت‌وگو با آقای چوبلی، خبرنگار روزنامه‌ی همبستگی

۸ـ چه کسی بر حسن اجرای قوانین حقوقی و قضایی نظارت دارد؟

۹ـ چه دلایل و انگیزه‌هایی باعث شده است که قوه‌ی قضاییه، تصمیم به کاهش زندان‌ها، کم کردن تعداد زندانی‌ها و جایگزین کردن مجازاتهای دیگری به جای حبس بگیرد؟

۱۰ـ اجرای این طرح (برداشتن مجازات حبس و...) چه نقاط مثبت و منفی دارد؟

۱۱ـ آیا این تصمیم قوه‌ی قضاییه، کارشناسی شده است یا برنامه‌ای شتاب‌زده و بدون مطالعه است؟

۱۲ـ به نظر شما برای اصلاح وضعیت زندانها و سامان‌دهی نوع مجازاتها چه اقداماتی باید صورت گیرد؟ آیا صرف برچیدن زندان‌ها گرهی از مشکلات باز می‌کند؟

۱۳ـ به نظر شما برای چه جرایمی زندان و برای چه مواردی مجازاتهای دیگر باید در نظر گرفته شود؟

۱۴ـ این حرکت سریع و شتاب‌زده‌ی قوه‌ی قضاییه آیا به یکباره باعث افزایش جرایم نخواهد شد؟

پاسخ:

این روزها مطالب گوناگونی درباره‌ی حذف مجازات زندان و جایگزین کردن مجازات‌های دیگر به چشم می‌خورد. به نظر من طرح این گونه مسائل راه‌گشا و کارساز نیست، البته می‌شود و می‌توان از تعداد زندانیان کاست؛ می‌شود و می‌توان زمینه‌های تحقق جرم را کاهش داد؛ می‌شود و می‌توان زندان‌ها را تبدیل به محیط‌های بازپروری، آموزشی، تولیدی و به طور کلی سازنده کرد؛ به شرط این که به زندانیان به عنوان آدم‌های صاحب حق قانونی،

اما درگیر در معضلی اجتماعی نگاه شود.

به هر حال تحقق جرم و اجرای مجازات در همه‌ی کشورها امری ناگریز است. اما برخی از کشورها به لحاظ این که زمینه‌های اجتماعی تحقق جرم را کاهش داده‌اند، تعداد زندان‌ها و زندانیان آنها کم است. تبدیل مجازات زندان به مجازات‌های دیگر معلول است، باید با علت‌ها مقابله کرد. یکی از عاجل‌ترین راه‌های مقابله با علت‌ها کاهش دامنه‌ی جرائم است. در کشور ما حوزه‌ی جرایم خیلی وسیع است که می‌توان با نگاهی جامعه‌گرایانه و کارشناسانه آن را کاهش داد.

۱ـ جرایم همه واجد جنبه‌ی کیفری هستند؛ جرم و کیفر با یکدیگر ملازمه دارند. اما این که چه کسانی آن‌ها را پیشنهاد و تصویب می‌کنند این همان موضوع کلیدی است که پیش از این تحت موضوع حوزه‌ی جرایم به آن اشاره شد.

خطاهای انسانی بر دو گونه‌اند:

خطاهای اخلاقی که دربردارنده‌ی وصف محرمانه نیست. مثل بعضی از موارد دروغگویی که جرم نیست و بعضی از موارد آن مانند «گواهی دروغ» که جرم است.

در طبیعی‌ترین شکل، این جامعه است که با عرف‌ها و معیارهای خود بعضی از خطاها را جرم می‌پندارد و برخی را غیر جرم. اما مرجع طبیعی تعیین جرایم و مجازات‌ها، مجلس قانون‌گزاری هر کشور است.

۲ـ بدون مطالعه، نمی‌توان گفت که اولین بار کجا جرائم و مجازات‌ها تعریف و تصویب شده‌اند؛ منصرف از قوانین حمورابی و کوروش و ناپلئون. اما درباره‌ی چگونگی آن‌ها واضح‌تر می‌توان اظهارنظر کرد.

از آن هنگام که «بشر» پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، خطاکاری را نیز با خود

به همراه داشت. نقطه‌ی خاص جغرافیائی نبوده است که ابتدا و پیش از همه، «جرم‌خیز» باشد. اما شرایط زمانی و مکانی، در تعیین جرائم و مجازات‌ها نقش داشته است.

ابتدا تعیین جرایم و مجازات‌ها «کتره‌ای» و بر عهده‌ی حاکمان غالباً مستبد بوده است. پس از انقلاب فرانسه در آن کشور و سپس به تدریج در سایر کشورها قوانین «مدون» شده است. یکی از منابع تعیین جرایم و مجازات‌ها، متون و منابع مذهبی بوده است که هم در اراده‌ی فرمانروایان و هم در مصوبات مجالس قانون‌گزاری برخی کشورها بازتاب یافته است. در برخی جاها بیشتر و در برخی جاها کم‌تر، در بعضی جاها شدیدتر و در جاهای دیگر خفیف‌تر.

۳ـ قوانین، متناسب با رشد جامعه تغییر می‌کنند. هر چه جامعه در مسیر تکامل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و صنعتی پیش‌تر برود، قوانین آن جامعه نیز پیشرفته‌تر خواهند شد و از دامنه‌ی جرایم کاسته خواهد شد. جرم‌تراشی کنار گذاشته می‌شود و مجازات‌ها نیز انسانی‌تر می‌شوند. نوع و محل اجرای مجازات نیز انسانی‌تر می‌شود. زندان نیز قابل تحمل‌تر خواهد شد.

۴ و ۵ـ این مردم هستند که می‌توانند اِعمال تغییرات کنند، توسط نمایندگان منتخب خود. اما آیا مردم هر وقت بخواهند می‌توانند این کار را انجام دهند؟ آیا خواست آن‌ها با مقاومت روبرو نخواهد شد؟ طبیعی است که چرا؟

مردم در یک روند تکامل تاریخی از طریق اقناع دولت‌های خود به ضرورت تغییرات، از طریق مجالس قانونگزاری و یا از طریق اعمال اراده‌ی خود در «همه‌پرسی» قوانین را تغییر می‌دهند.

۶ و ۷ـ قوانین کیفری هر کشوری از جمله کشور ما نیاز به اصلاح و تکمیل و به «روز» شدن و انسانی‌تر شدن دارند. همین که این روزها از جایگزین زندان حرف زده می‌شود ـ صرف‌نظر از جدی بودن یا موافقت یا مخالفت با آن ـ مبین این است که برخی راه‌های دیگری را ممکن و میسر می‌پندارند.

البته این پیشنهاد باید در جامعه مطرح و مورد اظهارنظر کارشناسی دقیق و همه‌جانبه قرار گیرد. اما این که قوانین همیشه و همه جا به درستی اجرا می‌شوند، گمان نمی‌کنم هیچ کس چنین ادعایی داشته باشد.

اگر قوانین به درستی و نسبت به همه یکسان و با یک نگاه و نیز به نحو کامل و همه گیر اجرا می‌شد، دیگر طرح این سؤالات موضوعیت نمی‌یافت و در آن صورت، شما پرسش‌های دیگر مطرح می‌کردید.

۸ـ در کشور ما مراجع مختلفی می‌توانند و باید بر حسن اجرای قوانین نظارت کنند.

اولین مرجع، همان نهاد قانونگزاری یعنی مجلس است، که حق دارد نظارت کند.

دومین مرجع، رئیس جمهور است از لحاظ وظیفه‌ای که قانون اساسی بر عهده‌ی او گذاشته است.

سومین مرجع، دیوان عالی کشور و دادسرای انتظامی قضات است، آن‌ها نیز می‌توانند و نقش مهمی هم دارند.

دادستان کل کشور هم در این زمینه وظایفی دارد. رکن چهارم دموکراسی یا به تعبیر من، تنها رکن دموکراسی، یعنی مطبوعات آزاد نیز ناظری بزرگ و مؤثر هستند و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها خود مردمند.

آنان می‌توانند از طریق تشکل‌های صنفی و سیاسی خود و حتی به صورت فردی نظارت مؤثر داشته باشند.

در سایر کشورها نیز کم و بیش نظارت‌ها به همین نحو است.

۹ و ۱۰ و ۱۱- درباره‌ی دلایل و انگیزه‌ها و نقاط مثبت و منفی حرفی ندارم، فقط می‌توانم بگویم همه‌ی این موارد نیاز به کارشناسی و برنامه‌ی مدون دارد.

۱۲- اصلاح وضعیت زندان‌ها نیاز به دو کار «سخت‌افزاری» و «نرم‌افزاری» دارد. کار سخت‌افزاری آن تبدیل زندان‌های فرسوده‌ی قدیمیِ غیربهداشتی به زندان‌های مدرن امروزی واقع در فضاهای باز است. وقتی که از حوالی زندان قصر رد می‌شوید، بوی وحشتناکی شامه‌ی شما را آزار می‌دهد. نمی‌دانم مردم حوالی آن زندان چگونه با این رایحه کنار می‌آیند. زندان قصر را می‌شود به جای دیگر و با شرایط بهتر انتقال داد، حتی می‌شود از خود زندانیان نیز کمک گرفت و این کار چندان دشوار نیست؛ تأمین بودجه‌ی آن نیز میسر است. و اما در بخش‌های نرم‌افزاری باید از روانشناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، حقوق‌دانان، مددکاران اجتماعی و سازمان‌های بین‌المللی مربوطه کمک گرفت و این ربطی به «سیاست» ندارد. این مسائل اساساً سیاسی نیست، بلکه انسانی است. می‌توان زندانیان را سازنده و زندان‌ها را تبدیل به کارگاه‌های سازندگی خلاقه کرد؛ می‌توان آن‌ها را آموزش دیده و مؤثر آماده‌ی ورود به جامعه کرد. البته انجام این کارها نیاز به عزم ملی و برنامه‌ریزی کلان دارد. در صورت تحقق چنین آرمان‌هایی، از تعداد زندان‌ها و زندانیان کاسته خواهد شد. نوع اجرای مجازات در کاهش زمینه‌های جرم مؤثر است؛ باید گفت که با این اقدامات از تعداد زندان‌ها کاسته می‌شود، اما حالا، حالاها برچیده نمی‌شوند.

۱۳- مجازات زندان ـ اگر به درستی اجرا شود ـ یکی از مجازات‌های ناگزیر با نیازهای جامعه و جهان امروز است. در گذشته‌های دور جهان با

کثرت اعدام‌ها، شمع آجین‌ها و سرب داغ در دهان ریختن مواجه بود. اکنون جهان مواجه با کاهش مجازات «اعدام» است؛ اما در بسیاری از موارد، می‌توان مجازات‌های جایگزین را برای زندان در نظر گرفت. در بسیاری از جرایم می‌توان به جای زندان، مجرم را وا داشت که خدمات اجتماعی و تولیدی ارائه کند. اخیراً در برخی از دادگاه‌های اطفال نمونه‌های محدودی از این قبیل دیده شده است.

به جای زندان می‌توان حکم به انجام کاری یا خودداری از انجام کاری داد. البته در سیستم‌های حقوقی پیشرفته‌ی تعدادی از کشورها، از مجازات‌های متناسب جایگزین، به فراوانی استفاده می‌شود. ما نیز در کشور خودمان می‌توانیم این کار را انجام دهیم. البته باید نگاه ما به مجازات عوض شود.

۱۴-هر حرکتی در هر زمینه‌ای اگر کارشناسانه و علمی نباشد، تبعات منفی بر جای خواهد گذاشت. مانند تصویب و اجرای قانون همین دادگاه‌های عام که به نهاد «دادرسی» لطمه‌ی شدید زد. دفاع اصولی نیز می‌تواند در کاهش تعداد زندانیان مؤثر باشد.

۱- پرسش:*

۱ـ ایراد اول شورای نگهبان مبنی بر این‌که در ماده‌ی [۹۰] اول طرح هیأت منصفه‌ی مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی، اگر منظور از ماده‌ی اول این است که وجود هیأت منصفه در دادگاه ویژه‌ی روحانیت لازم نیست که این خلاف اصل یکصدوشصت‌وهشت قانون[۸۵] اساسی است و اگر وجود هیأت منصفه در دادگاه ویژه‌ی روحانیت لازم است که این مطلب با انگیزه‌ی تشکیل دادگاه خاص برای رسیدگی به جرایم روحانیون ناسازگار است. همچنین شورای نگهبان فرض دوم را خلاف اصل پنجاه‌وهفت قانون[۴۳] اساسی دانسته است، نظر حقوقی شما چیست؟

۲ـ نظر جنابعالی در رابطه با تدوین قانون مجازات خاص برای دادگاه ویژه‌ی روحانیت چیست؟

۳ـ آیا می‌توان با تشبیه دادگاه ویژه‌ی روحانیت با دادگاه نظامی مذکور در اصل یکصدوهفتاد و دو قانون[۴۳] اساسی برای دادگاه ویژه‌ی روحانیت مبنای قانونی درست کرد؟ ماهیت دادگاه ویژه‌ی روحانیت، اولاً از نظر قانونی و ثانیاً بر فرض قانونی بودن، از نظر حقوقی جزو کدام دسته از دادگاه‌هاست؟

---

* در گفت‌وگو با آقای سپهری، خبرنگار ایسنا

۴ـ از نظر حقوقی، اساساً چه نوع جرایمی باید در دادگاه‌های خاص ـ بر فرض اینکه دادگاه ویژه‌ی روحانیت یک دادگاه خاص قانونی باشد ـ رسیدگی شود؟

۵ـ آیا مناسب‌تر این نیست که برای روحانیون همانند اصناف دیگر، دادگاه‌های انتظامی داشته باشیم مانند دادگاه انتظامی قضات، دادگاه انتظامی پزشکان؟

٦ـ آیا اختیارات وسیع و گسترده برای قاضی مادون که موظف به صدور حکم بر مبنای قانون است مستلزم داشتن صلاحیت علمی وی در حیطه‌ی قانون یا قوانین مصوب مجلس نیست؟

ضمن بیان دیدگاه حقوقی خود در این زمینه لطفاً به اثرات و تبعات اختیارات گسترده‌ی قاضی بدون محرز بودن صلاحیت علمی وی در امر قضا اشاره و یا توضیحاتی بفرمایید؟

۷ـ آیا استفاده از دستاوردهای نوین بشری و نهادهای مدرن برای بهبود امر قضا فقط باید در ساختار نظام قضایی مدنظر باشد یا محتوای مجازاتها نیز باید با آخرین یافته‌های جرم‌شناسی مکاتب حقوقی اروپا تغییر کند؟

۸ـ نظر جنابعالی درباره‌ی وکالت تخصصی برای وکلای کانون وکلای دادگستری چیست؟ آیا الزام وکلا به پذیرفتن وکالت، در حیطه‌ی تخصصی خودشان می‌تواند تا اندازه‌ای مشکلات قضایی را حل نماید؟

۹ـ متحدالشکل کردن معاهدات کشورهای منطقه در زمینه انتقال کالا، چه اثرات مفیدی بر روی تسریع و سودآفرینی بیشتر در مبادلات بین‌المللی در سطح منطقه خواهد داشت؟ همان‌گونه که در اروپا و آمریکا معاهدات متحدالشکلی در این زمینه وجود دارد؟

پاسخ:

۱ـ صدر اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی می‌گوید:

«رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...»

همین مطلب با همین واژگان در طرح تصویبی مجلس آمده است. با این وجود مورد مخالفت شورای نگهبان از جهت انطباق با قانون اساسی و شرع قرار گرفته است. چرا؟

۲ـ اصل یکصدوشصت‌وهشت قانون[۸۵] اساسی که به همان صورت در قالب ماده اول در طرح آمده است، برای همه‌ی دادگاه‌ها و برای همه‌ی اتباع ایران از جمله دادگاه ویژه‌ی روحانیت لازم‌الاجرا است. استدلال شورای نگهبان حاوی تناقض است. ماده‌ی اول طرح که برگردان بی‌کم و کاست اصل ۱۶۸ قانون اساسی است نه خلاف قانون اساسی از جمله اصل[۴۴] پنجاه‌وهفت است و نه الزاماً مغایر با انگیزه‌ی وجودی دادگاه خاص. پس مشکل از کجا ناشی می‌شود؟

۳ـ دادگاه ویژه‌ی روحانیت، در شرایط پس از انقلاب برای رسیدگی به تخلفات و جرائم آن دسته از روحانیونی تشکیل شد که همان زمان به آن‌ها «روحانی‌نما» گفته می‌شد. با توجه به منزلت اجتماعی و اعتبار آنان که «روحانی‌نما» نبودند، دادگاهی تشکیل شد که مراجعان به آن، در معرض دید خاص و عام نباشند. با این انگیزه که خشک و تر با هم نسوزد. تا این جای کار ـ جداسازی مکانی دادگاه ویژه‌ی روحانیت ـ ایرادی نداشت و ندارد. همین الان و در حاکمیت همین قانون دادگاه‌های عام چند مجتمع قضایی ویژه وجود دارد. مجتمع قضایی کارکنان دولت ـ که البته برخلاف نام آن فقط به جرائم کارکنان دولت رسیدگی نمی‌کند ـ مجتمع قضایی ارشاد و به تازگی در

روزنامه‌ها عنوان مجتمع قضایی ویژه‌ی جرائم اقتصادی به چشم خورده است.

دادگاه ویژه‌ی رسیدگی به جرائم روحانیت نیز می‌تواند در همین ردیف باشد. اما تابع آیین دادرسی کیفری واحد. یعنی می‌توان با همین آیین دادرسی موجود به جرایم روحانیت نیز رسیدگی کرد و نیاز به مقررات جداگانه‌ی خاص نیست. اگر مقررات جداگانه‌ی خاص حذف شود و آیین دادرسی کیفری موجود، حاکم بر دادگاه ویژه‌ی روحانیت شده و تابع دادگستری گردد، تعارض آن با قانون اساسی حل خواهد شد. بدین ترتیب هیچ گونه زمینه‌ای برای این قبیل استدلال شورای نگهبان وجود نخواهد داشت.

۴ـ دادگاه ویژه‌ی روحانیت با دادگاه‌های نظامی مندرج در اصل ۱۷۲ قانون اساسی[۹۱] متفاوت است. چراکه آن دادگاه‌ها به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی رسیدگی می‌کنند و به جرائم عمومی نظامیان در دادگاه‌های دادگستری رسیدگی می‌شود. حال آن‌که دادگاه ویژه‌ی روحانیت به جرائم خاص و عام روحانیون هر دو رسیدگی می‌کند. بدین ترتیب دادگاه روحانیت، مرجع رسیدگی خاص است با آیین‌نامه‌ی خاص که با یک اقدام کاملاً ساده می‌توان از حرف و حدیث تعارض آن با قانون اساسی کاست و آن اقدام سهل‌الوصول همان گونه که گفته شد، این است که آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب بر آن حاکم شود. این امر نه‌تنها آن را تضعیف نخواهد کرد بلکه تقویت نیز می‌کند.

۵ـ در دادگاه‌های ویژه هم‌چنان‌که اصل ۱۷۲ قانون اساسی می‌گوید باید به جرایم خاص ناشی از شغل رسیدگی شود و به جرائم عمومی مردم باید در دادگاه‌های عمومی رسیدگی شود. البته اساساً کاهش و یا نبود دادگاه‌های خاص به نفع تشکیلات قضایی و به نفع اجرای قانون و عدالت است. اگر دادگاه

ویژه‌ی روحانیت نیز مانند دادگاه‌های نظامی به جرائم خاص ناشی از حرفه روحانیون رسیدگی می‌کرد و به جرائم عمومی آن‌ها در دادگاه‌های دادگستری رسیدگی می‌شد، خیلی بهتر بود.

۶ـ اختیارات قضات فقط باید در چارچوب قوانین مصوب مجلس باشد. علاوه بر آن قاضی باید تحصیل کرده‌ی دانشکده‌های حقوق بوده و مراحل کسب تجربه‌ی قضایی را پس از طی یک دوران کارآموزی نسبتاً درازمدت از پایه طی کند. اختیارات خارج از قانون و یا با تفسیر موسع، به امر قضاوت صدمه وارد می‌کند. دستاوردهای پیشرفته‌ی حقوقی دنیا باید هم در سازمان قضایی و هم در نحوه‌ی دادرسی و هم در تعیین و اعمال مجازات‌ها انعکاس یابد.

۷ـ وکالت تخصصی در کشور ما، علمی و دانشگاهی «Academic» نشده است، اما تجربی هست. وکلا بر اساس دانش و تجربه‌ی خود در موضوعات مورد علاقه و تبحر خویش قبول وکالت می‌کنند. البته اجرای عالمانه و وجدانی امر وکالت به تحقق دادرسی قانونی و عادلانه کمک می‌کند.

۸ـ متحدالشکل کردن معاهدات کشورهای منطقه در زمینه‌ی انتقال کالا کافی نیست. امروز معاهدات، جهانی است و تجارت، الکترونیک شده است. حقوق تجارت جهانی به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته و برای کوچک‌ترین موارد، راه حل دارد. ما نیز نمی‌توانیم بدون توجه به تحولات جهانی کاری از پیش ببریم.

پرسش:*

با سلام، احتراماً خواهشمند است پیرو مذاکرات قبلی به سؤالات ذیل در زمینه‌ی ربا و رباخواری جهت تهیه‌ی گزارش خبری روزنامه‌ی ابرار در این زمینه پاسخ فرمائید.

ضمناً ابتدا نتایج حاصله از تحقیقات خود را مختصراً به اطلاع می‌رسانم:

۱ـ طبق نظر آقای تقوی، قاضی شعبه‌ی ۲۸ مجتمع قضائی شهید بهشتی، مبادله‌ی چک در برابر پول ربا محسوب نمی‌شود. نظر جناب عالی در این زمینه چیست؟

۲ـ از نظر ایشان استناد به اضطرار در گرفتن ربا تنها زمانی صحیح است که ضرر بسیار بزرگی هم چون در خطر بودن جان کسی در بین باشد. ولیکن در خطر بودن آبرو نیز از مصادیق اضطرار است و برگشت خوردن چک هم نوعی آبروریزی محسوب می‌شود (نظر شخصی من است)؛ که البته از نظر آقای تقوی اشاره‌ی بالا، از مصادیق اضطرار نمی‌باشد آیا شما با نظر ایشان موافق هستید؟

اگر نه پیشنهاد شما در جهت اثبات اضطرار در گرفتن قرض ربوی چیست؟

---

* در گفت‌وگو با خانم ریحانه خسروشاهی، خبرنگار روزنامه‌ی ابرار در تاریخ ۱۳۸۱/۲/۱۸

۳ـ آیا جناب‌عالی تعریف فقها از ربا در مورد مکیل و موزون بودن مال ربوی را تأیید می‌فرمائید؟

۴ـ با توجه به نوسانات اقتصادی امروز و با توجه به بازار و جامعه‌ی فعلی ما تعریف شما از ربا و رباخواری چیست؟

۵ـ از نظر آقای تقوی ربادهنده بیشتر از رباخوار مقصر است، آیا شما با این نظریه موافق هستید؟

٦ـ آیا شما با واسطه قرار دادن بانک‌ها بین رباخوار و ربادهنده موافق هستید؟

۷ـ پیشنهاد جناب‌عالی جهت مقابله با این قضیه که واقعاً یکی از عوامل بیمار بودن اقتصاد کشور هست چیست؟

۸ـ لطفاً راجع به هر موضوع دیگری که در این زمینه مایل به اظهارنظر هستید بفرمائید.

پاسخ:

سرکار خانم خسروشاهی من سعی می‌کنم پاسخ شما را با زبانی داستانی بدهم. می‌توانید برای آن مقدمه‌ای مناسب بنویسید.

۱ـ ده یاالله این یخچال را از مغازه ببر بیرون!

ـ چرا؟

باید قضیه شرعی بشود، تو این یخچال را در مغازه از من خریدی ۲۰۰ هزار تومان؛ آن را از مغازه می‌بری بیرون به من می‌فروشی ۲۰ تومان و بعد دوباره آن را برمی‌گردانی داخل مغازه.

مرد نگون‌بخت، عرق‌ریزان یخچال را از مغازه خارج کرد و بعد از دقایقی دوباره آن را به مغازه برگرداند. درآمد اصلی مغازه‌دار از همین طریق تأمین

می‌شود و مغازه پوشش رباخواری اوست.

۸۰۰ هزار تومان می‌دهد و یک میلیون تومان می‌گیرد. به علاوه‌ی برجا گذاشتن کمردرد برای مرد مضطر از بابت جابه‌جایی یخچال.

۲ـ این حبه‌ی نبات را به تو می‌فروشم ۲۰۰ هزار تومان قبول داری؟

ـ قبول دارم، قبول نداشته باشم چه کنم؟

۳ـ بنویس آقا. بنویس! چه قدر بنویسم؟ یک میلیون تومان. مرد لاغر چک یک میلیون تومانی را با دست‌های لرزان به مرد فربه می‌دهد و ۸۰۰/۰۰۰ تومان از او دریافت می‌کند. او این پول را ممکن است برای جهیزیه‌ی دخترش نیاز داشته باشد و یا این که برای معالجه‌ی بیماری او و یا این که برای شهریه‌ی دانشگاه او. در هر حال فرقی نمی‌کند، همه‌ی آن چه که در بالا دیدید از مصادیق نزول‌خواری است.

نزول‌خوار یعنی آن کسی که کمتر می‌دهد و بیش‌تر می‌گیرد و کاری برای این بیش‌تر گرفتن انجام نمی‌دهد. فرقی نمی‌کند که حبه‌ی نبات بفروشد و یا این که چک دریافت کند.

نوع رباخواری سنتی همان است که ملاحظه کردید. اما یک نوع تحصیل سود مدرن نیز هست و آن وام‌های بهره‌برداری است که بانک‌ها می‌دهند؛ البته بانک‌ها در این زمینه دو کار می‌کنند. اول اینکه پس‌اندازهای مردم را جمع کرده و به آن بهره‌ی کم‌تر می‌دهند، بهره‌ای که متناسب با نرخ تورم هم نیست. دوم این که همان پس‌اندازها را به درخواست کنندگان با بهره‌ی بیشتر می‌دهند.

برخی از این وام‌گیرندگان از سیستم بانکی، همین دلالان سنتی‌ای هستند که آن پول‌ها را با بهره‌های کلان به جامعه تزریق می‌کنند. پیش‌ترها به این گفته می‌شد سود بانکی و ابایی هم از بیان آن نبود. اما اکنون همان عملیات انجام می‌شود، منتهی با استفاده از عناوین جدیدی مانند فروش اقساطی، مشارکت

مدنی، مضاربه، اجاره به شرط تملیک و موارد دیگر.

آیا می‌توان بانک‌ها را از تحصیل سود برحذر داشت؟ البته بانک‌ها بنگاه‌های اقتصادی هستند که الگوی آن‌ها از غرب گرفته شده است و در سراسر جهان وظیفه‌ی اولیه‌ی آن‌ها تحصیل سود است. حالا خواه تحت عنوان مشخص بهره یا با استفاده از عناوین فروش اقساطی و جز آن.

راه حل چیست؟

راه حل اساسی ایجاد رفاه و عدالت اجتماعی است. عدالت در توزیع ثروت. و اما راه حل موقت، ایجاد توازن در پرداخت سود و دریافت سود و ایجاد سهولت برای وام گیرندگان کوچک و خرده‌پا از یک سو و از سوی دیگر خودداری از دادن وام‌های کلان به دلالان و نیز مراقبت بر نوع هزینه‌ی آن وام‌هاست.

پرسش:*

۱ـ تفاوت بازجو، ضابط دادگستری و قاضی تحقیق در چیست؟

۲ـ حدود و وسعت اختیارات بازجوها تا کجاست؟

۳ـ آیا مرجعی برای نظارت بر عملکرد آن‌ها وجود دارد؟

۴ـ آیا بازجو می‌تواند قرار صادر کند، تحت چه شرایطی؟

۵ـ آیا مجموعه‌ی قوانین فعلی ما در این مورد کافی هستند یا خیر؟
در صورتی که جواب منفی است، پیشنهاد و راهکار خود را ارائه دهید.

۶ـ عملکرد فعلی بازجوها و ضابطین دادگستری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ:

در قانون آیین دادرسی کیفری عنوان بازجو ندارد. بازجو همان شخصی است که در سازمان یا وزارت‌خانه‌ی اطلاعاتی از متهمین به شیوه‌های آن چنان که افتد و دانی استنطاق می‌کند. مثل همین بازجویانی که اخیراً سه ساعت از فیلم سیصد ساعته‌ی آنان در معرض دید خاص و عام قرار گرفته است و بازتاب درون‌مرزی و برون‌مرزی پیدا کرده است.

---

* در گفت‌وگو با خانم خالقی، خبرنگار خبرگزاری ایسنا

به هر حال ـ منصرف از این پیشینه‌ی منفی ـ با نگاهی حقوقی می‌توان گفت که بازجو همان ضابط دادگستری است که باید و وظیفه دارد تحت نظر و به دستور مقام قضایی از متهم تحقیق کند.

با این زاویه‌ی دید، بازجو حق ندارد از محدوده‌ی دستورات مقام قضایی فراتر رفته و یا این که هنگام تحقیقات نسبت به متهم فشار روانی و جسمی وارد کند. بازجو نمی‌تواند در محدوده‌ی اختیارات مقام قضایی وارد شده و یا این که خود مبادرت به صدور قرارهای قضایی نماید. مرجع نظارت بر عملکرد بازجوها در درجه‌ی اول همان مقام قضایی است که پرونده تحت نظر او رسیدگی می‌شود و در درجه‌ی بعد سازمان یا وزارت‌خانه‌ای که بازجو در استخدام آن است و در درجه‌ی سوم دادسرای نظامی است که وظیفه دارد به تظلمات افرادی که مورد تعدی بازجویان واقع شده‌اند، رسیدگی کند. البته مراجع دیگری نیز وجود دارند. مهم‌ترین مرجع جامعه‌ی مدنی است که اجازه نمی‌دهد اتباع آن مورد آزار واقع شوند و بعد هم نمایندگان مردم از طریق اعمال تحقیق و تفحص و هم‌چنین مطبوعات آزاد.

قاضی تحقیق مقام قضایی فاقد حق صدور رأی است که جایگزین دادیار و بازپرس شده است. قاضی تحقیق نیز تحت نظارت رئیس دادگاه و در محدوده‌ی تصمیمات او نسبت به اجرای امر تحقیق از متهم اقدام می‌کند.

اصل سی و هشت قانون[۶۹] اساسی شکنجه را ممنوع کرده است که باید جزئیات و ویژگی شکنجه در قانون عادی نیز مشخص شود. در قانون مجازات اسلامی نیز آزار و اذیت جسمی ممنوع و قابل پیگرد تلقی شده است. اما این کافی نیست. یکی از مناسب‌ترین راه‌های حفظ حقوق متهم، انجام تحقیقات در حضور وکیل است. راه کار دیگر عدم استناد به اقرار بدون وجود دلایل و قراین دیگر است. امروزه اقرار ناقص‌ترین و کم‌ارزش‌ترین دلیل است. چرا که چگونگی و کیفیت اخذ آن زیر سؤال است.

پرسش:*

۱ـ آیا اصولاً سیاست‌های کلی نظام می‌تواند دارای ضمانت اجرا باشد یا این‌که لزوماً باید به شکل قانون از سوی مجلس تصویب شود؟

۲ـ ایجاد تشکیلات موازی و اضافی در درون نظام چه تأثیراتی (مثبت یا منفی) خواهد داشت.

۳ـ با توجه به این‌که در متن پیام مقام رهبری مورخ ۷۶/۱۰/۲۵ هیچ تصریحی درباره‌ی چگونگی نظارت مجمع بیان نشده است، با این اوصاف نظارت می‌تواند ضمانت اجرا داشته باشد یا خیر؟ حال اگر فرض بر ضمانت اجرا داشتن نظارت مجمع تشخیص بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام باشد این ضمانت اجرا می‌تواند دارای شدت یا ضعف باشد اما به هر حال نمی‌تواند دارای ضمانت اجرای قوانین مصوب مجلس باشد.

۴ـ پذیرفتن نظر مجمع در خصوص حق تعیین سیاست‌های کلی و حق نظارت بر اجرای آن‌ها در تمام مراحل اجرایی آن مستلزم این است که هم قدرت تقنین و هم نظارت در یک نهاد جمع شود در حالی که این موضوع در قوای سه گانه نیز با تفکیک وظائف صورت می‌گیرد.

۵ـ این‌که روح سیاستهای کلی نظام بنا به گفته مجمع تشخیص مصلحت

---

* در گفت‌وگو با آقای قاسمی مقدم، خبرنگار ایسنا ۱۳۸۱/۴/۱۶

نظام باید در تمام قوانین و آئین‌نامه‌های تمام نهادها به چشم بیاید، از یک جنبه نشان دهنده اقرار مجمع تشخیص مصلحت به ارشادی بودن سیاستهای کلی نظام است و از یک جنبه اگر فرض بر ضمانت اجرا داشتن وجود روح سیاست‌های کلی نظام در تمام قوانین و آئین‌نامه‌های دولتی باشد این خود یک حالت ابهامی به حدود و ثغور تعریف سیاست‌های کلی نظام خواهد بخشید. آیا چنین چیزی از نظر حقوقی با ابهام مذکور ممکن است؟

لطفاً نظر حقوقی خود را بیان فرمائید.

پاسخ:

۱ـ مطابق اصل پنجاه‌و[۹۲] ششم قانون اساسی، «خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

۲ـ اصل پنجاه‌وهشتم[۹۳] همان قانون ـ نقل به مضمون ـ «اعمال قوه‌ی مقننه را از طریق مجلس شورای اسلامی میسر دانسته است. مجلسی که نمایندگان آن، هر چهار سال یک بار از طرف مردم انتخاب می‌شوند.»

۳ـ برابر اصل نودوچهارم[۹۴] همان قانون، «وظیفه‌ی شورای نگهبان انطباق مصوبات مجلس با موازین اسلام و قانون اساسی است.»

۴ـ اصل یکصد[۹۵] ودهم قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبری را برشمرده است.

بند یک آن مربوط به تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام است و بند هشتم آن مربوط به حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۵ـ اصل هفتاد[۹۶] ویکم همان قانون می‌گوید:

«مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.»

۶ـ وظایف و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام در اصل یکصد[۹۷] ودوازدهم قانون اساسی آمده است. مطابق این اصل این مجمع برای تشخیص مصلحت در مواردی که شورای نگهبان مصوبه‌ی مجلس را خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند... تشکیل شده است. البته وظایف محدود دیگری از جمله مشاوره در اموری که رهبری به مجمع ارجاع می‌دهد نیز جزء وظایف آن است. در اصل ۱۱۲ یک شاه کلید کارساز وجود دارد و آن این است که تشخیص مصلحت نظام را از ویژگی‌های ضروری مجلس دانسته است. مجلسی که نمایندگان آن هر چهار سال یک بار در جهت اجرای اصل[۹۳] پنجاه‌وهشت قانون اساسی مبنی بر اعمال حق انسان بر سرنوشت خویش انتخاب می‌شوند.

مفاد اصل ۱۱۲ قانون اساسی حاکی از این است که مجمع تشخیص مصلحت باید هم‌گام و هم‌سو و هم‌آهنگ با مجلس باشد نه هم‌جهت با شورای نگهبان. چرا که این مجلس است که با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نمی‌کند.اصل[۹۷] یکصدودوازده مجلس را نهاد پویای قانون‌گزاری و برآیند افکارعمومی و تشخیص دهنده‌ی مصلحت نظام دانسته است.

مطابق این اصل در تعارض مجلس با شورای نگهبان، مجمع باید جانب مجلس را بگیرد. به این ترتیب هرگاه مجمع، نظر و رأی شورای نگهبان را تأیید کرده و یا این که تغییراتی در مصوبات مجلس اعمال کند، موافق اصل ۱۱۲ اقدام نکرده است. همین جا لازم است به این نکته‌ی گرهی اشاره شود و

آن این که پارلمان یا نهاد قانون‌گزاری در ایران، دارای سه بخش است. بخش اساسی و عمده‌ی آن مجلس است. بخش مکمل بعدی آن شورای نگهبان و بخش سوم مجمع تشخیص مصلحت.

با نگاهی به چگونگی، چرایی، ضرورت‌های زمانی و انگیزه‌ی شکل‌گیری مجمع، می‌توان این نکته‌ی بدیهی را استنباط کرد که مجمع باید مؤید مجلس باشد نه شورای نگهبان. اصل ۱۱۲ نیز با تأکید بر عبارت برای تشخیص مصلحت و با در نظر گرفتن مصلحت نظام این دریافت حقوقی را به روشنی بیان کرده است.

۷ـ اکنون که از تبیین ضروری مقدمات امر رها شدیم، پرداختن به موارد ذیل ضروری است.

۷/۱ـ سیاست‌های کلی نظام چیست؟ تابع قانون اساسی است یا فراتر از آن. موافق با جهت‌گیری مجلس است یا مخالف آن؟ سیاست‌های کلی نظام نمی‌تواند فراتر از قانون اساسی و در مغایرت با جهت‌گیری مجلس باشد. چراکه در غیر این صورت از یک سو مخالف اعمال حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش مندرج در اصل ۵۶ قانون اساسی است و از سوی دیگر مخالف اصل یکصدودوازده همان قانون که ملاحظه‌ی مصلحت نظام را از ویژگی‌های ذاتی مجلس دانسته است. به این ترتیب تصویب آئین نامه‌ی اجرایی سیاست‌های کلی نظام توسط مجمع، به خصوص بدان گونه که فردا روز موجبی باشد برای شورای نگهبان تا مصوبات مجلس را با آن محک بزند، موافق با اصول قانون اساسی نیست و با آیین‌نامه نمی‌توان مصوبات قانونی مجلس را رد کرد. هیچ سیستم حقوقی در هیچ کجای جهان، آیین‌نامه را مقدم و مرجح بر قانون ندانسته است، زیرا آیین‌نامه‌ها ذیل قوانین‌اند نه صدر و حاکم بر آن‌ها.

نازنین‌ها و نوازش‌ها*

اولین تشویق از همان چاپخانه شروع شد. دکتر حیدری مدیر چاپخانه، که جلد ۱ فن دفاع نظرش را جلب کرده بود من را با کلمات دلنشین‌اش مورد محبت قرار داد.

نوازش‌های بعدی از طرف آقایان جندقی، میرسراجی، خرمشاهی، دالوند، همایون‌فر، اخوت و باز هم طاهری، مستوفی، حقیقتی، یوسفی و شاملو همکاران وکالتی بود که هر یک به گونه‌ای متمایز به من اظهار لطف کردند.

کمی آن سوتر از حقوق‌دانان، سرکار خانم هما بهبهانی از سوی خویش و دکتر امیرحسین آریان‌پور، مضامینی فوق‌العاده محبت‌آمیز بیان کرد.

آقایان نثاری‌زاده، سناپور، یوسف‌زاده، ابراهیمی، بهادری، الخاص، و خانم‌ها ایزدی، فرجاد، سریع‌القلم، دادگر، جوادی و کیان‌پرور نیز کتاب را از توجه خویش بی‌بهره نگذاشتند و اما پرشورترین و دوست داشتنی‌ترین کلمات از راه دور به من هدیه شد. از زاهدان، همدان و اصفهان و شاهین‌شهر.

---

*. نظرات کتبی و شفاهی خوانندگان فن دفاع

از زاهدان یک دبیر دبیرستان و از دانشگاه علوم پزشکی اصفهان آقای توکلی کارشناس حقوق و از شاهین‌شهر آقای سیروس عنبری وکیل دادگستری با مضامینی از این قبیل:

«کتابتان را خواندم شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتم.»

و اما از همدان:

ساعت ۱۲/۳۰ روز دوشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۷۹ بود که صدای آقای نصیرپور را پس از چند بار تماس تلفنی ناموفق شنیدم. باران محبت او چهره و پیشانی من را خیس کرد. از آن جا که سپرده بودم، اظهارنظرها ـ موافق یا مخالف ـ ثبت و ضبط شود، چکه‌ای از آن باران توسط یکی از همکارانم برای من یادداشت شده بود:

[روز دوشنبه ۱۷ بهمن ۷۹ حدود ساعت ۱۱/۳۰ صبح مشغول نمونه‌خوانی اوراق مربوط به کتاب «جدال من و پاسبان» بودم. صدای تلفن توجهم را جلب کرد. الو؟... صدایی گرم و صمیمی گفت/ روزتون بخیر/ من نصیرپور هستم/ جناب فتحی تشریف دارن؟/ خیر/ من دورادور با قلم ایشون و مقالاتی که در روزنامه‌ها می‌نوشتند، آشنایی دارم. اما اخیراً کتابی از ایشون دیدم. حرف‌های اول و دوم و سوم آن را خوانده‌ام و در حال خواندن بقیه‌ی کتاب هستم. کتاب بسیار زیبا و شیرینی است.]

یک برخورد طنزآمیز نیز پیش آمد. آخرین پنج‌شنبه‌ی فروردین ۱۳۸۰ پیرمرد شوخ‌طبعی که به او «عمو حبیب» می‌گویند در دره‌ی درکه، کافه‌ی جوزک، ناگهان رو به همسر من کرد و گفت:

«خانم، شما باید دو تا پارو بخرید و بدهید دست دختراتون.»

همسر من تعجب کرده و اندکی رخ درهم کشید. پارو و دخترای من؟

عمو حبیب ادامه داد:

«باید دو تا پارو بدهید دست اونا تا پول پارو کنند.»

کمی از تعجب همسرم کاسته شد. لبخندی بر چهره‌ی او جاخوش کرد و پرسید، چرا؟

عمو حبیب ادامه داد:

«برای جمع کردن پول این کتاب‌هایی که آقای فتحی می‌نویسد.»

نمی‌دانم پیش‌بینی عمو حبیب درست است یا نه. به هر حال این کتاب‌ها برای پارو کردن پول نوشته نمی‌شود.

اکنون نگاه کنید به آن چه که به صورت کتبی برای من فرستاده شده است.

۱ـ دوست نازنینم احمد ارندان از آلمان نوشته است:

خواندن کتاب اهدایی‌ات درست مثل نوشیدن همان کاسه‌ی آبی از زلال است. سرچشمه بود برای من، به ویژه در این زمانه‌ی وانفسا که از سقف مقرنسش دائم فتنه می‌بارد. به خصوص اینجا و اکنون که یافتن کسی که بتوانی شادی‌های حقیرت را ـ از غم‌های بزرگت هیچ نمی‌گویم ـ با او قسمت کنی، از یافتن سوزنی در انبار کاهی مشکل‌تر است. اما حوالت آن خربزه و درک ضرورت خوردنش در این زمستان سرد و اینکه هیچ زمستانی نبوده که بهاری در پی نداشته باشد، باری تحمل این همه را میسر می‌کند. یک نسخه را به کتابخانه‌ی شهر خواهم داد. چشم به راه کارهای دیگرت هستم. با سلام و آرزوی هر آنچه خوب است برای تو.

۲ـ آقای رضا خاکی مکانیک نوشته است:

با عرض سلام خدمت استاد بزرگوار و مؤلف کتاب زیبای فن دفاع

این‌جانب رضا خاکی دیپلمه و شاغل به حرفه‌ی مکانیکی و اهل مطالعه، چندی پیش با کتاب فن دفاع به طور اتفاقی برخوردم و آن را تهیه نمودم. با اینکه تصور می‌کردم که مسائل حقوقی باید سنگین باشد اما شیوه‌ی نگارش و روان بودن آن برایم خیلی جذاب بود و همچنین از صداقت و آزاداندیشی و ارائه‌ی تجربه‌ی یک عمرپربار، آن هم برای آگاهی عموم مردم، به نوبه‌ی خودم از شما متشکرم.

۳ـ آقای ناصر توسلی وکیل دادگستری نوشته است:

احتراماً قبل از آشنایی حضوری و قبل از اینکه جنابعالی را به عنوان وکیل محترم دادگستری بنامم با اذن قبلی از محضرتان دوست و استاد خود می‌نامم و به آن مباهات می‌کنم چراکه فردی اگر احیاء کننده حقوق موکلین و مراجعینی که به نحوی حقوقشان در معرض تضییع قرار گرفته و از آن مهم‌تر دفاع از حق که اصلی‌ترین شأن نزول و شغل مقدس وکالت و قضاوت است و خداوند متعال نیز در همه حال حامی مدافعین حق و مبارزین با ظلم و ستم است که جنابعالی بوده و هستید در خور تقدیر و تمجید می‌باشد. عرایض بالا صرفاً نشأت گرفته از مطالعه‌ی کتاب زیبا و با مطالب فنی ومحتوای ارزنده‌ی آن به نام «فن دفاع در امور حقوقی» که اخیراً چاپ و منتشر و در دسترس همگان قرار گرفته و در نوع خود اگر بی‌نظیر نباشد کم نظیر می‌باشد و مطالب و محتوا و مندرجات کتاب مذکور و یاکتب مشابه آن می‌تواند بجد بهترین ابزار و راهگشاترین وسیله برای پیشرفت در کار دانش‌آموختگان حقوق مخصوصاً وکلای جوان و کارآموزان وکالت و بی‌تجربه که در ابتدای راه و مسیر شغل

وکالت و برخورد و مواجهه با پرونده‌های قضایی موکلین که بدست آورده‌اید صادقانه در اختیار طالبان و دوستداران علم حقوق بالاخص کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در شغل وکالت می‌باشند قرار داده‌اید. لذا با پوزش از اطاله‌ی کلام و تصدیع و تضییع اوقات شریف، شخص اینجانب به عنوان شاگرد آن جناب کتاب باارزش شما را با دقت مطالعه نموده و دریافتم نسبت به برخورد با اصحاب دعوی و همکاران محترمتان که بطرفیت شما در پرونده‌های قضایی قرار گرفته و با حسن اخلاق و احترام و با درک و حفظ شئونات قضات عالی مقام را بنحو مطلوب و در خور تقدیر رعایت نموده و نهایت ادب و نزاکت را از خود نشان داده‌اید و جالبتر اینکه مطالب و مندرجات زیبا وکلام بلیغ و رسا از طرف شما در تنظیم لوایح و مدافعات در مجموعه کتاب هر فرد تشنه را در رشته حقوق به خود جذب می‌نماید که این مسئله افتخار بزرگی است. به هر حال صمیمانه‌ترین تبریکات خود را در ارتباط با کتاب منتشره بحضورتان تقدیم می‌دارم و در انتظار چاپ و انتشار اثرات بعدی جنابعالی هستم.

با پوزش و احترام مجدد

۴ـ آقای دکتر علی‌اکبر مینو نوشته است*:

جناب آقای... احمد فتحی...

با سلام چند روز قبل برای انجام کاری از خیابان باب همایون عبور می‌نمودم از پشت ویترین کتاب‌فروشی چشمم به کتابی افتاد که روی جلد آن عنوان فن دفاع خودنمایی می‌کرد یک جلد از آن کتاب را خریدم و با اینکه رشته تحصیلی اینجانب در حقوق نیست از مطالب بسیار ارزنده کتاب بسیار

---

*. در نامه‌ی دکتر مینو القاب و عناوینی خطاب به این جانب آمده است که همه حذف شد و با دست خوش تغییر گشت.

استفاده کردم و در ظرف سه شب با کمال دقت همه کتاب و شاهکارهای ابتکاری و فنی شما را خواندم و حقیقتاً از محتوای جامع و کامل آن بسیار لذت بردم. مثل اینکه روح تازه‌ای در من دمیده شد. از آنجایی که در مثل است که در دمند قدر دارو را می‌شناسد من هم که مشکل کوچکی در دادگستری دارم برای دفاع از حقوق تضییع شده‌ام با اینکه وکیل هم دارم و مرد بسیار محترم و خودش قاضی بوده است... ناچار خودم باید لایحه دفاعیه تهیه نمایم. به هر صورت از کتاب فن دفاع آن وکیل محترم بسیار استفاده نمودم و دنبال اصطلاحاتی راکه می‌گشتم بیشتر آن‌ها را یافتم و حیفم آمد که این کتاب ارزنده را به صاحبان نیاز معرفی نکنم به همین جهت مقاله‌ای مختصر نگاشتم و به چند روزنامه و مجله دادم که چاپ نمایند و قرار است در یک ماه آینده چاپ شود به همین مناسبت یک نسخه از آنرا هم برای اطلاع حضرتعالی می‌فرستم که مطالعه فرمایید و چنانچه اجازه فرمایید باید مجدداً اطلاع دهم که چاپ شود ضمناً بسیار علاقمند هستم که از نزدیک با شما آشنا شوم چنانچه در همین هفته یا هفته‌ی آینده اگر وقت داشته باشید یک روز ظهر با صرف نان و پنیر مختصری بنده را سرافراز می‌فرمایید که بسیار سپاسگزار و متشکر خواهم شد.

فن دفاع را یادبگیریم

دفاع حق مسلم و غریزه طبیعی هر موجود زنده است. حیوانات در مقابل سوانح طبیعی و پیش‌آمدهای مختلف از خود دفاع می‌کنند. شما اگر به لانه پرندگان نزدیک شوید و پرنده ماده احساس خطر کند خواهید دید که چطور از خود و جوجه و آشیانه خود دفاع می‌کند.

این غریزه هر موجود زنده است. حیوانات و حتی گیاهان نیز در مقابل سوانح و خطرات از خود دفاع می‌کنند. اما انسان که اشرف مخلوقات است از همه بیشتر به دفاع از خود و خانه و شهر و کشو رخود نیاز دارد. هر انسان در اجتماع دارای حقوق زیادی است که قانون برای او معین کرده که از همه مهمتر حق دفاع در مقابل پیش‌آمدهاست.

از سوانح طبیعی که بگذریم در اجتماع امروزی ما هزاران پیش‌آمدهای ناگوار و برخوردهای خصمانه وجود دارد که انسان مجبور است برای حفظ سلامتی خود و خانواده‌اش در مقابل آنها به دفاع بپردازد.

قانون اسلامی و قانون اساسی ایران هم که از قرآن الهام گرفته، این حق را به هر فرد انسانی می‌دهد که از حق قانونی خود دفاع کند. اما این دفاع در مقابل

چه چیز است؟ از تجاوز به مرزهای کشور که بگذریم هر انسان این حق را دارد که در مقابل تجاوز دیگران در اجتماع به دفاع از خود بپردازد. که لازمه این دفاع در مقابل زورگویان و خلاف‌کاران دانستن موارد قانونی است و انسان باید با قانون از حق خود دفاع کند. اما از کجا مردم این قانون و راه‌های دفاع را یاد بگیرند تا مورد تجاوز دیگران قرار نگیرند و اگر گرفتار آمدند در دادگاه‌ها و مراکز قانونی بتوانند از حق خود دفاع کنند و بدانند که چطور باید در مقابل خطاکاران ایستاد و حق خود را گرفت.

این کار واجب و لازم را که هر فردی باید از آن اطلاع داشته باشد تا در اجتماع موفق گردد جناب... احمد فتحی وکیل پایه یک دادگستری در کتاب سودمند و پرمحتوای خود به نام (فن دفاع در امور حقوقی) برای شما شرح داده و راه مقابله با پیش‌آمدهای حقوقی را به شما یاد می‌دهد.

هستند اشخاصی که مورد ظلم و ستم و پایمال شدن حقوق خود قرار می‌گیرند اما نمی‌دانند چه کنند. و چطور در دادگاه اقامه دعوا نمایند. یا باید تن به اجحاف و زورگویی بدهند یا یک وکیل برای احقاق حقوق خود بگیرند، که اغلب چون خود او از قانون بی‌اطلاع است نتیجه مطلوب را نمی‌گیرد.

در این کتاب آموزنده شما به نحوه دادخواهی و شکایت و گرفتن حق قانونی خود از متجاوز آگاه می‌شوید و یاد می‌گیرید که چطور می‌توان در دادگاه از حق خود دفاع کنید

این کتاب در **۵۷۵** صفحه جریان هفده پرونده را برای شما شرح می‌دهد و آقای احمد فتحی در هر پرونده با انشایی روان و شیرین برای شما شرح می‌دهد که جریان قانونی یک پرونده چگونه است. از ابتدای دادن دادخواست توسط «خواهان» برای «خوانده» تا طی مراحل دادرسی و تقدیم لایحه تا صدور رأی و مراحل دیگر.

در کتاب پرارزش «فن دفاع» شما به نحوه دادخواهی و شکایت و گرفتن حق قانونی خود از متجاوز آگاه می‌شوید و می‌فهمید که چطور می‌توان در دادگاه از حق خود دفاع کرد. به طوری که آقای فتحی در مقدمه کتاب توضیح داده‌اند این مجموعه «فن دفاع» در سه جلد تدوین شده. جلد اول که به تازگی چاپ و منتشر شده درباره امور حقوقی انسان بحث می‌کند و در جلد دوم که امید است به زودی منتشر شود. درباره دفاع در امور کیفری به شما راهنمایی خواهد کرد و اما در جلد سوم درباره دفاع در امور اجتماعی اطلاعات سودمندی به خواننده می‌دهد.

در جلد اول همانطور که گذشت آقای فتحی هفده پرونده را مورد بحث و موشکافی قرار می‌دهد و موارد مختلف آن پرونده را از تقدیم دادخواست تا صدور رأی شرح و بسط می‌دهد. هر پرونده دارای مبحث و موضوع جداگانه‌ایست و خواننده می‌تواند علاقه خود را نسبت به هر پرونده بسنجد و با دنبال کردن جریان کار پرونده نتیجه گیری کند و با آگاهی از جریان پرونده برای خود اطلاعات حقوقی کسب کند. تا در هنگام لازم بتواند از حق خود دفاع نماید.

عده‌ای ممکن است سؤال کنند که دانستن این قوانین و خواندن این کتاب برای افراد غیر حقوق‌دان و مردم عادی لازم است یا نه؟

در اینجا باید با قاطعیت گفت: بلی لازم است علاوه بر آنکه خواندن این کتاب برای دانش‌جویان و دانش‌آموختگان رشته حقوق و حتی وکلا لازم و ضروری است. برای مردم عادی و آنها که از قوانین حقوقی اطلاعی ندارند واجب‌تر است تا با خواندن این کتاب با فن دفاع از خود آشنا شوند. زیرا در هر صورت کلیه افراد جامعه هر کدام به نحوی درگیر پیش‌آمدهای حقوقی می‌باشد

انتشار این کتاب سودمند را به آقای فتحی تبریک عرض نموده و انتظار داریم جلد دوم و سوم آن نیز به زودی چاپ و منتشر گردد.
در خاتمه خواندن این کتاب را به کلیه هموطنان خود توصیه می‌نمایم.
تهران - زمستان سال ۱۳۷۹
دکتر علی اکبر مینو

۵ـ یکی از موکلین من در نامه‌ای نوشته است:
«کتاب شما را مطالعه و سعی می‌کنم بفهم و تا آنجاکه خوانده‌ام پشتکار و خونسردی و ایمان شما را می‌ستایم. من هم به شما ایمان دارم. پدرم خیلی خیلی خوشحال است که من این قدر به شما اعتماد کرده‌ام و خودم را در این راه سخت تنها نمی‌بینم. احساس می‌کنم مبارزه خوبی در کنار شما خواهم داشت و تلاش خود را خواهم کرد... می‌دانم که شما شرایط بد روحی مرا درک می‌کنید. از تون سپاسگزارم.

۶ـ آقای اخوت قاضی بازنشسته و وکیل فعلی دادگستری می‌گوید:
«کتاب را خواندم نه تنها برای وکلای جوان بلکه برای وکلای قدیمی مثل من هم آموزنده است.»

۷ـ آقای سناپور نویسنده‌ی رمان ارزشمند «نیمه‌ی غایب» می‌گوید:
«این کتاب نثری بسیار زیبا دارد. تصور نمی‌کردم مطالب جدی و سنگین را بتوان این گونه نوشت.»

۸ـ سرکار خانم عفت سالاری، خانم‌ها ویدا و مونا و آقایان حسین و وحید دادپور از طریق پست تصویری «E-mail» نوشته‌اند:

«چه بسیار انسان‌هایی هستند که در بستر زندگی، خود و دیگران را یاورند و قلبشان برای زندگی می‌تپد و ستاندن حق مظلوم جزء عشق آن‌هاست. جناب آقای فتحی اثر زیبای شما مایه‌ی افتخار هر ایرانی، خصوصاً جامعه‌ی فرهنگی‌ست. سلامت شما آرزوی ماست.

۸/۱- یک ضرب‌المثل آذربایجانی می‌گوید:

«سوزون آتسان یره، صاحبی تاپار/ sozun atsan yerah, sahibi, tapar

یعنی:

«حرف را بیندازی زمین، صاحبش پیدا می‌کند.»

«دادپور»ها صاحبان همان حرفی هستند که به زمین انداخته شده است. در پاسخ آنها نوشتم:

«یادداشت زیبای شما آتش عشق را در دل من فروزان‌تر کرد. اینک با جان مایه‌ی التهابی قوی‌تر می‌نویسم. خوشحالم که صدای من را شنیده‌اید.»

۹- فاطمه بهزاد یکی از خوانندگان کتاب نوشته است:

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت آقای فتحی نویسنده‌ی محترم کتاب فن دفاع، این جانب یکی از خوانندگان کتاب مزبور که نسبت به مسایل حقوقی دارای آشنایی کمی بوده و هدف از مطالعه‌ی این کتاب را آشنایی بیشتر با این گونه مسایل می‌دانستم. در این جا ضمن تشکر از زحمات جنابعالی و سایر همکارانتان لازم دانستم که نکته‌ای را یادآور شوم. در قسمت گزارش که در ابتدای هر پرونده موجود است اگر نقاط ضعف و قوت هر پرونده صریحاً مشخص شود و نحوه‌ی استفاده از آن‌ها در مسیر رسیدن به هدف تا حدودی بررسی شود و در انتقال هر پرونده، دستاوردها و نتایج به زبان روان و سلیس و بدون استفاده از کلمات حقوقی جمع‌بندی شود مطمئناً حق مطلب بهتر ادا

شده و زحمات جنابعالی از تمام زوایا مورد توجه قرار می‌گیرد.

در انتها امیدوارم که همیشه در کارهای خود موفق بوده و شاهد کارهای جذاب‌تر از شما باشیم.

۱۰ـ آقای عباس پور علی کارشناس صنعت چاپ درباره‌ی جلد اول فن دفاع نوشته است:

«نثر بسیار روان و سلیس و نحوه‌ی نگارش به نوعی است که خواننده‌ی علاقه‌مند خسته نمی‌شود و حتی برای مطالعه کششی خاص دارد. آرزومندم که در ادامه‌ی این کار پر زحمت و بسیار سنگین موفق بوده و خداوند پشتکار و توانایی بیشتری عنایت فرماید.»

۱۱ـ آقای ثمربخش از ساری اظهار نظر کرده است:

«این نوع لایحه نویسی با استفاده از تمثیلات و اشارات بسیار خوب است. البته رشته‌ی من حقوق نیست بلکه جامعه‌شناسی است.
سخن دلپذیر بر دل سخن‌پذیر می‌نشیند. از شما تشکر می‌کنم به خاطر کتاب‌های خوبی که نوشته‌اید. هم میهنان شما استفاده می‌کنند و شما هم اجر خود را از قبل دعای مردم دریافت می‌کنید.»

۱۲ـ آقای رضا رهبری طی نامه‌ای که سرشار است از مهربانی و ضمناً مبالغه نسبت به من که تعدیل هم شده، نوشته است:

جناب آقای احمد فتحی

حقوق‌دان، وکیل محترم دادگستری، الگوی اخلاق و ادب، روشنی بخش تاریکی‌های زندگی موکلین خود، گشاینده‌ی درهای بسته بر اساس قانون،

مدافعی محکم و استوار با فنی قوی بر مبنای قوانین.
با احترام ضمن عرض سلام و آرزوی موفقیت روزافزون برای جنابعالی با استناد به مطلبی از صفحه‌ی ۲۵ کتاب آغاز سخن می‌نمایم.
هستند اشخاصی که مورد ظلم و ستم و پایمال شدن حقوق خود قرار می‌گیرند اما نمی‌دانند چه کنند و چطور در دادگاه اقامه‌ی دعوی نمایند. یا باید تن به اجحاف و زورگویی بدهند یا وکیل برای احقاق حقوق خود بگیرند که بعضاً چون خود او از قانون بی‌اطلاع است نتیجه‌ی مطلوب را نمی‌گیرد.
بنده‌ی حقیر رضا رهبری کارمند بازنشسته‌ی دولت مدت ۹ سال است که جزو همین اشخاص هستم که به خاطر بی‌اطلاعی... زندگی تلخ و دست و پنجه نرم کردن با مالکی زیاده‌خواه و خودخواه و بلعیدن اموالم توسط فردی کلاه‌بردار و فراری، خسته و درمانده از همه چیز و همه کس و اما:
صبح ۸۰/۱۱/٦ روز شنبه بود گویا یک کسی به بنده گفت بروم کانون وکلا میدان آرژانتین شاید با مشاوره، کسی پیدا شود مرهمی بر زخم کهنه‌ام بگذارد. چند ساعتی انتظار کشیدم تا زمان مشاوره فرا رسید، راهنمایی و ارشاد شدم اما باز هم مأیوس. هنگام خروج، مکانی بود جهت فروش کتاب، لحظاتی توقف نمودم. چشمم به کتاب افتاد، چند صفحه‌ای ورق زدم به طور گذرا مطالبی ملاحظه کردم به دلم نشست. شاید برایم کمکی باشد، البته ناگفته نماند ظرف این چند سال چندین کتاب در ارتباط با مسائل حقوقی جهت مطالعه و آگاهی خودم تهیه نموده بودم که من بعد یاد بگیرم با ریسمان هر کسی به چاه نروم. کتاب را خریدم البته نه همان روز... فردای آن روز. خدا می‌داند با چه عشقی، از همان جا شروع به خواندن کتاب کردم. دوست نداشتم هرگز اتوبوس به مقصد برسد تا شاید بتوانم قبل از رسیدن به منزل طبق توصیه‌ی

جنابعالی ابتدا تمام شناسنامه‌ها و سپس به مطالعه‌ی گزارش‌ها... بپردازم. به مرور روزها شروع به مطالعه‌ی پرونده‌ها نمودم. همه‌ی ۱۷ پرونده را مطالعه کردم. چقدر مطالب با بیانی رسا و شیرین و جذاب و قابل فهم به رشته‌ی تحریر درآمده و چنان فن دفاعیات با استدلالات و استنادات قانونی مطرح شده که هر دادنامه‌ای یا تجدید نظری... را به نفع موکل خود تغییر و هر زورگو و یا متجاوز به حقوق دیگران را مجبور به تسلیم در برابر قانون فرموده‌اید. احسنت، لذت بردم.

با خود گفتم... دیگر درنگ نکن. خداوند مقدّر فرموده مشکلاتم را با آقای فتحی در میان بگذارم. آخه فعلاً پول ندارم حق مشاوره بدهم. گفتم حالا برو یه طوری میشه، بگو بعداً می‌آورم. اصلاً بگو فعلاً پول مشاوره ندارم، مگه تا حالا این همه مشاوره کردی پول ندادی که دادی، با این حرف‌ها خودم را راضی کردم.

بسم الله گفتم. آدرس جنابعالی را از کتاب نوشتم و بدون تعیین وقت قبلی خدمت رسیدم.

خداخدا می‌کردم همین امروز آقای فتحی بنده را بپذیرد تا مشکلم را بگویم. چند لحظه گذشت خانمی با شخصیت و مؤدب از من سؤال کرد «وقت دارید؟» گفتم نه. وقتی فرمود بفرمائید بنشینید، دلم آرام گرفت. وقتی افتخار حضور پیدا کردم خدمت جنابعالی کمی که صحبت کردم، یادم آمد به این که در بخشی از کتاب فرمودید بهترین پاسخ وکیل به مراجعه‌ی موکل «شنیدن» اظهارات اوست که با همین شنیدن التیام می‌یابد. بدون اغراق چه التیامی و چه آرامشی تمام وجودم را گرفت که ۹ سال به خود ندیدم.

همین که از من خواستید کل مدارک را از ابتدا بر اساس تاریخ تنظیم و خدمتتان بیاورم دیگر احساس کردم که ۹ سال است که تنهایم ولی الان تنها

نیستم. زیرا:
شخصیتی حقوقدان، مهربان و دلسوز... همراهم هست تا انشاالله خسارت و حق و حقوقم را از این زالو صفتان پس بگیرد و عین پرونده‌ی آقای رادفر این بار همسرم با مشت کرده بگوید رضا تولدت مبارک.

با تشکر فراوان و به امید روزی نه چندان دورکه از دل شاد و خندان باشیم.

۱۳ـ آقای عبداللهی در یک مذاکره‌ی تلفنی چنین گفته است:
آیا آن چه که در فن دفاع آمده است مطابق با مدافعات شماست؟ /من جذب کتاب شما شده‌ام/ احساسی که نسبت به موکلتان دارید و نوع دفاعی که کرده‌اید برای من جالب است، روی من اثر گذاشت و احساس خوبی نسبت به نوشته‌ی شما و نوع دفاعیاتتان پیدا کردم. خارج از دفاعیات حقوقی، موکل پشتوانه‌ی روحی لازم دارد.

۱۴ـ آقای غلام عسکری دبیر آموزش و پرورش در نامه‌ای نوشته است:
برادر گرامی جناب آقای فتحی
درود بر شما
چندی پیش ـ حدود هشت روز پیش ـ کتاب زیبای شما فن دفاع در امور حقوقی به دستم رسید. محتویات جذاب و جالب آن مرا بر این داشت که در معضل کنونی که مدتی است گرفتار آن هستم با حضرتعالی مشاوره نمایم. طی تماس تلفنی توسط فرزندم فرموده بودید که گزارش بفرستید تا مشاره بنماییم. حال این گزارش را برای جنابعالی می‌فرستم و امیدوارم این حقیر را در این شهرستان که وکلای مبرزی در امور حقوقی ندارد راهنمایی فرمائید.

۱۵- اظهارنظر اقای احمد علی دهقانی به این شرح است:
به دلیل درگیری حقوقی که سال‌هاست گریبانم راگرفته با دیدن عنوان کتاب فن دفاع جلد اول امور حقوقی جناب آقای فتحی، تمایل به خرید آن نمودم. با مطالعه‌ی کتاب و اشتیاقی که در من به وجود آمد سر فصل‌ها و گزارش پرونده‌ها و سیر رسیدگی و نتیجه‌ی دادنامه و یا اقدام‌های قضایی و حقوقی را به سرعت و چندباره مطالعه‌ی مجدد کردم. بدون تکلف می‌گویم دریایی به رویم گشوده شده بود که علیرغم این که احساس می‌کردم در این دریای عظیم و وسیع علم حقوق در ابتدای ساحل آن به تماشا ایستاده‌ام اما خُنکای نسیم دریایی و لطافت و خیسی آب این دریای عظیم در همین ابتدای ساحل نیز مشامم را نوازش، احساسم را پالایش و دورنمای وسیعی با وضوح در برابرم گشود. با اشتیاق به سراغ سایر کتاب‌های فن دفاع گشتم و فن دفاع جلد دوم امور کیفری و فن دفاع جلد سوم امور اجتماعی را تهیه و مطالعه کردم. بی اغراق می‌گویم اگر این کتاب‌ها چند سال زودتر به طبع و نشر و تالیف رسیده و در دسترس عموم و از جمله این جانب قرار گرفته بود، هرگز و هرگز پرونده‌ی حقوقی قطور وکلاف سر درگم در مراجع قضایی نداشتم وکلاف سر درگم که محاکم قضایی و وکلای دادگستری نیز راه حل مشخص و دقیقی برایش ندارند، به وجود نمی‌آمد. حقیقتاً اکنون که با مطالعه‌ی این کتاب‌های ارزشمند فن دفاع به این نتیجه رسیده‌ام، می‌دانم اگر اکنون زمان به عقب بر می‌گشت مشکل لاینحل حقوقی من در حداقل زمان ممکن و کمترین دغدغه‌ی خاطر به سرانجام و عاقبت می‌رسید و راه صحیح دفاع و زاویه‌ی ورود به مسئله‌ی حقوقی و شیوه‌ی نگارش حتی در ابتدایی‌ترین دادخواست‌ها و اظهارات در دادگاه چه برای شخص خودم و چه لوایح و اظهارات وکلای دادگستری این جانب، می‌یافتیم و افسوس از این که چرا امکانات برای

سرورانی چون جناب فتحی با تاخیر فراهم گردید شاید چون شخص من که با چشمان بسته در راه پر سنگلاخ قدم گذاشته و هستی و زندگی خود را باخته و یا از دست داده‌اند بسیار باشند و این ضایعه‌ی انسانی و حقوقی و بالطبع روحی- روانی به دشواری جبران می‌گردد. امید آن دارم که... جناب فتحی با عزمی جزم‌تر به نگارش مستمر این نوع کتاب‌ها و باز نمودن سایر زوایای فن دفاع با همان بیان شیوا و تفهیم مطلب که به سادگی در ذهن افرادی که به حقوق و علم آن آشنایی ندارند ولی روزمره مبتلا به آن هستند و نیاز به چنین کتاب‌هایی دارند، اقدام نمایند.

۸۰/۱۲/۲۰

۱۶- اظهارنظر آقای همایون‌فر قاضی بازنشسته و وکیل دادگستری:
«من یک بار هنگام خواندن جلدهای ۱ و ۲ فن دفاع با شما صحبت کردم. اکنون جلد سوم را خوانده‌ام و می‌خواهم باز هم احساسات خودم را ابراز کنم. واقعاً خواندم و لذت بردم.»

۱۷- آقای رستگار یکی از خوانندگان فن دفاع در پیامی نوشته است:
«از شما... تقاضا دارم در صورت امکان به من کمک کنید. من یک کار خیلی مهم قضایی دارم... با خواندن کتاب فن دفاع به شما ایمان دارم که حتماً... می‌توانید به من کمک کنید.»

۱۸- دوست نازنینم آقای احمد ارندان از راه دور نوشته است:
خواندن نوشته‌های خوبت که سرچشمه‌ی آن‌ها جز روح والا و قلب گرم و بی‌آلایش و نجیب تو نمی‌تواند باشد، مثل گذشته و مثل همیشه «یادگریز را در

خاطر آهوئی اسیر» روح من بیدار نگه داشت.
گفتن این‌که با نوشتن کتاب‌هایت دست به «کاری کارستان» زده‌ای حتماً حرف تازه‌ای نیست. این جا مثلی است که «هر که می‌نویسد، باقی می‌ماند» آن جا صداست که باقی می‌ماند. این جا نوشته به هر حال تلاش‌های مسؤوالانه و «بار امانت» پذیرفته‌ی انسانی هستند که می‌مانند، به درازا کشید، باری بگذریم.

۱۹ـ بخشی از اظهار لطف آقای سیدمحمد باقری از استان گلستان به این شرح است:
«امیدوارم که... همیشه در امور روزمره، خصوصاً در امر شغل شریف وکالت موفق و سربلند باشید... از آن جایی که بنده کتب حقوقی و مبانی آن را بسیار دوست دارم و یکی از مریدان و علاقه‌مندان به کتاب‌های... فن دفاع... هستم... با شناخت و دقتی که از شما... دارم... گفتم شاید بتوانید روزنه‌ای امید برایم پیدا نمایید.»

۲۰ـ آقای خوش گفتار از شیراز مطلب زیر را برای من «فکس» کرده‌اند. ابتدا اظهارنظر ایشان و سپس پاسخ من را در ردیف «۱/ ۲۰» بخوانید.
پیرو تماس تلفنی به عرض می‌رساند ضمن تقدیر و تشکر از ابتکار شایسته‌ای که در جهت تنویر افکار عمومی خصوصاً حقوقدانان و وکلای محترم مبذول داشته‌اید و اقدام به نشر کتاب فن دفاع نموده‌اید لازم است به عرض برسانم این جانب هر سه جلد کتاب جنابعالی را در کمال شوق و علاقه ابتیاع نمودم، پس از مطالعه و بررسی دو اشکال عمده به نظرم رسید که خدمتتان توضیح خواهم داد.
و آن این که صرف نظر از غلط‌های بی‌شمار انشایی از جمله تکرار کلمات که

نتیجه‌ی عدم دقت در ویرایشگری آن می‌باشد مطالبی را که در کتاب گنجانده‌اید بیشتر منطبق با آئین دادرسی قبلی (دادسرا، دادگاه‌های حقوقی ۱ و ۲) می‌باشد بهتر است مطالب را منطبق با آئین دادرسی فعلی تهیه و تنظیم نمائید.

و مورد دیگر این که به عنوان مثال در فهرست، موضوعات پرونده‌ی هشتم را سه موضوع عنوان کرده‌اید به عبارت ۱ـ ایراد ضرب و جرح. ۲ـ سقط جنین ۳ـ رفع تصرف عدوانی که در خصوص موضوع سوم نوع پرونده، دفاعیات جنابعالی و تصمیمات دادگاه (رأی صادره) منظور نگردیده و صرفاً به درج مواد قانونی در خصوص دعوی تصرف عدوانی اکتفا نموده‌اید.

لذا پیشنهاد این جانب به حضرتعالی این است که مجدداً کتاب‌ها را مورد بازبینی قرار داده تا انشاءا... بیش از پیش مورد استقبال و استفاده‌ی علم اندوزان قرار گیرد. انشاءالله سال خوب و با نشاطی در پیش داشته باشید.

۲۰/۱ـ جناب آقای خوش گفتار عزیز

با سلام. فکس جنابعالی را درباره‌ی مجموعه‌ی فن دفاع دریافت کردم و از توجهی که نسبت به آن دارید، سپاسگزارم. همین جا اشاره می‌کنم که جلد چهارم «فن دفاع» نیز زیر عنوان «جدال من و پاسبان» چاپ و پخش شده است که به نظر می‌رسد به دست شما نرسیده است. اما درباره‌ی ایرادات نگارشی یا به گفته‌ی جناب عالی «غلط‌های بی‌شمار انشایی» خیلی خوشحال می‌شوم که چند نمونه‌ی آن را بازنویسی کرده و برای من فکس کنید. یک اشاره‌ی دیگر نیز لازم است و آن این است که این کتاب‌ها و آن چه در آینده چاپ خواهد شد، همان‌گونه به دست خواننده می‌رسد که در آغاز نوشته شده است و توسط هیچ کس «ویرایش» نمی‌شود. درباره‌ی انطباق مواد قانونی با آیین دادرسی جدید و... این کار را در چاپ‌های بعدی می‌توان انجام داد، زیرا به هنگام

چاپ پیشین مجموعه، قانون تغییر نکرده بود. در مورد پرونده‌ی هشتم از جهت عدم ذکر مواد قانونی درباره‌ی ضرب و جرح و سقط جنین حق با شماست. همان‌گونه که مواد قانونی مربوط به تصرف عدوانی در «پی نوشت» آمده است، نسبت به دو مورد دیگر نیز باید عمل می‌شد، اما به لحاظ سازش حکمی صادر نشده است که منعکس شود. نکته‌ی دیگر این است که در شناسنامه‌ی پرونده هم به جای دفاع از شاکی، دفاع از متهم آمده است، که باید در چاپ بعدی تصحیح شود. کلام آخر این است که هدف من ارائه‌ی الگوی دفاعی خویشتن است نه چاپ آرای دادگاه‌ها، یعنی اگر در موردی که حکم دادگاه موجود نبود، معطل آن نمی‌شوم. به هر حال از توجه شما یک بار دیگر تشکر می‌کنم و منتظر فکس نمونه‌های نگارشی هستم، بی‌شک به بهبود کار من کمک خواهد کرد.

۲۱ـ آن چه که در پی می‌آید نظر آقای علی‌رضا کرمانی است:
با سلام، «کتاب جدال من و پاسبان» بی هیچ تردید یکی از بهترین کتاب‌هایی بود که تاکنون گرفته‌ام. بهترین؛ به دلایلی. از همه مهمتر آن‌که در جای جای نوشته‌ها می‌توانستم رد نکته سنجی هوشیارانه همراه با طنز زبانی که عموماً کرمانی‌های صاحب قلم از آن بهره‌مندند را بیابم. دیگر آن‌که به طرز استادانه‌ای تکنیک‌های «داستان نویسی»، «فیلمنامه نویسی» در آن به‌کار برده شده بود. در داستان پاراگراف اول تعیین کننده است و در فیلم «صحنه‌ی افتتاحیه» و پاراگراف اول یا صحنه‌ی افتتاحیه است که می‌تواند خواننده یا بیننده را از همان اول دلزده یا تا آخر ماجرا با خود همراه کند.
آن روز عصر پس از این که کتاب راگرفتم و به خانه برگشتم، با آن که خیلی خسته بودم، کتاب را بازکردم و همان سطرهای نخستین مرا درگیر ماجرا کرد

و چشم که گرداندم دیدم به صفحه‌ی ۱۰۰ رسیده‌ام. تازه همه‌ی این‌ها، یعنی شیرین‌گویی هنرمندانه، جدای از استدلال محکم وکیل مظلوم یک خارجی مظلوم است که خود بحث دیگری دارد و البته بسیار درس‌آموز و دلگرمی دهنده است.

۲۲- در روزهای پایانی سال ۱۳۸۱ نامه‌ای از چالوس به دست من رسید. نویسنده‌ی این نامه بسیجی میان‌سالی است به نام سیّد امیر. ایشان مجموعه‌ی «فن دفاع» را خوانده است و با منطق و نگاه خویش درباره‌ی بخش‌هایی از آن نقد و نظری ابراز کرده است. آن چه که حائز اهمیت است، آن است که سیّد امیر، شیوه‌ی احترام‌آمیز گفت و گو را برای بیان نظر و مقصود خود برگزیده است.
طلیعه‌ای است مبارک و پدیده‌ای است زیبا. آن چه که در پی می‌آید، متن دست نخورده‌ی دو نامه‌ی سیّد امیر است و پاسخ‌های من به او. آیا سیاستمداران قادرند درس سیّد امیر را آویزه‌ی گوش خود کنند؟ بمانیم و ببینیم.

۲۲/۱- سرور گرامی،
سلام علیکم، ضمن خسته نباشید
اول دفتر به نام ایزد دانا، صانع پروردگار حیّ توانا، الهی که نه بدایت دارد و نه نهایت همیشه بوده و هست و خواهد بود قبل از هر موجودی اولویت و اولیت دارد و بعد از فنای کاینات، بقاء خاص اوست.
۱- از محتویات سفر عشق جنابعالی یعنی فن دفاع بهره‌مند شدیم امید است که، هماره مسبب و بانی خیر گردید آمین. در کتاب فوق نکاتی چند نظر حقیر را جلب و حساس نموده که امید و رجاء و اثق داشته که در چاپ‌های آتی

الصدور شاهد ویرایش و حک و اصلاح آن باشیم، منجمله نمای سوم - صفحه‌ی ۵۳ - سطر ۲۰- تمنای نفی خشونت، که باید گله‌ای دوستانه از راقم سطور داشته باشم و آن این که آیا اجرای حدود شرعیات و قصاص مندرج در کتاب خدا با توجه به آیات عدیده‌ی مربوطه و در نهایت حکم الهی را جاری نمودن را باید به خشونت تاویل و تفسیر و توجیه نمائیم و اراده‌ی شخص خود را که ناشی از متصاعد شدن بخارات معده می‌باشد، اشاعه‌ی سوء نمائیم حاشا وکلا که حلال خدا تا ابدالدهر حلال و ایضاً حرام آن نیز، مگر آمر امر به معروف و نهی از منکر جانشین رسول (ص) نمی‌باشد، اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از مسلمانی ماست، آیا نویسنده‌ی محترم احتمال نمی‌دهد که دچار قیاس مع الفارق گردیده باشد. غره مشو به خود که خواندی ورقی!

۲- صفحه‌ی ۳۴- سطر ۷- در رابطه با توهین و اهانت، آیا اصولاً به کسر شخصیت و زیر سؤال بردن ارزش‌های والای اسلامی و مقدسات دینی و ساب البنی (ص)، و قطب عالم امکان عقیده داریم یا نه؟ اگر به من که حروف‌چین و نقطه‌چین و ردیف کننده هستم و این که عالمی را کلمه‌ای ویران کند مراجعه نمایند و بگویند، الفاظ موهن و غیره، خز عبلات، شطحیات، مُهملات را به دستگاه بسپار من حروف‌چین باید تمکین نمایم؟ و اگر تمکین نمودم و در سطح جهان و مملکت اشاعه گردید و باعث انحراف دختر و پسر گردید مسئول کیست؟ آیا فکر نمی‌کنید اثر تخریبی قلم فاسد، از فعل ایذائی یک اراذل و اوباش شدیدتر و مؤثرتر باشد، پس به جرأت باید گفت:

بشکنی ای قلم ای دست اگر- پیچی از خدمت محرومان سر.

چه کسی باید به جرائم افراد مذکور که با نشر اکاذیب و اهانت جامعه را نسبت به احکام الهی و مقدسات و باورهای دینی بدبین می‌نمایند برخورد قانونی

نماید؟ بله با صراحت می‌گویم که باید با حروف‌چین نیز برخورد قانونی گردد.
مشو غره به حُسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش
با عرض پوزش چون حقیر دارای تفکر بسیجی هستم، بر خودم فرض دانستم که از باب درد دل مطالبی را عنوان نمایم، معلوم نیست که در هیچ دینی مثل شیعه به روحانیت دینی و ارزش‌های اسلامی اهانت نمی‌گردد، از آن جایی که این جانب مبتدی و ناشی در عرصه‌ی قلم می‌باشم (میرزابنویس) ولی جهت خالی نبودن عریضه و کمبود لطف و پر کردن خلاء، بی مناسب نیست که اشعار نمایم هر آینه که به دادگاه قصد می‌نمایم، ضمن نگریستن خود در آئینه، به دلیل این که دستور موکد از امامان همام که علم ایشان لَدُنّی بوده و مثل من و امثال من عاجز نمی‌باشند، پس از مرتب نمودن خود و محاسن و معطر نمودن به عطر و نصب انگشتر عقیق و فیروزه در یدین، و ذکر مخصوص آن روز و صلوات بر محمد (ص)، ضمن حضور در دادگستری، رضا می‌شوم به روزی رازق، چون به ما گفته‌اند از علامات ظاهری مؤمن، تسبیح در دست، انگشتر عقیق در دست راست، محاسن و غیره می‌باشد، چرا به خاطر این که فرموده‌اند، با زدن ریش خود را شبیه گبران می‌کنید:
در مثال مناقشه نیست جهت تقریب به ذهن می‌باشد، یا خدایم به من دستور داده است که ریش را بلند و شارب را کوتاه بکنید.
کامل (ابن اثیر) ـ تاریخ تمدن دویل دورانت به نقل از رسول اکرم (ص):
علی ای حال با پوزش از اطاله و اسائه‌ی ادب و تصدیع اوقات شریف استدعای مداقه و امعان نظر در ارائه‌ی مطالب مندرج در کتب آتیه، تحت استدعاست. مؤید و سزاوار سلامت باشید.

عبد حقیر سیدامیر
۲۴ ذیحجة الحرام ۱۴۲۴ ۸۱/۱۲/۶

۲۲/۲ـ دوست نازنین و نادیده‌ام جناب آقای سیدامیر
با سلام و آرزوی پیروزی و بهروزی برای جناب عالی، نامه‌ی مورخ ۱۳۸۱/۱۲/٦ شما را دریافت کردم و از این که نقد و نظر خود را نوشته‌اید بسیار سپاسگزارم.
این شیوه‌ی برخورد همان چیزی است که کمبود آن محسوس است و من بسیار خوش‌حالم که شما در این راه گام برداشته‌اید و از این راه مبارک منظور خود را بیان می‌کنید.
این خود از یک سو نشانه‌ی پیشرفت اجتماعی برای غلبه بر آن «کمبود محسوس» است و از سوی دیگر نشانه‌ی مودت و همدلیِ در حال رشد مردم با هم.
طی دو سه سال اخیر که کتاب‌های «فن دفاع» چاپ شده است، نامه‌های مهربانانه و تاییدآمیز بسیاری به دست من رسیده است. عنصر غالب نامه‌ی جناب عالی نیز، چنین است. به خصوص آن جا که نوشته‌اید:
«از محتویات سفر عشق جناب عالی یعنی فن دفاع بهره‌مند شدیم. امید است که هماره... بانی خیر گردید. ..علی ایحال با پوزش از اطاله‌ی کلام و اسائه‌ی ادب و تصدیع اوقات شریف، استدعای مداقه و امعان نظر در ارائه‌ی مطالب مندرج در کتب آتیه، تحت استدعاست. مؤید و سزاوار سلامت باشید.»
آن چه که هم اکنون خواندید، بخش‌های آغازین و پایانی نامه‌ی شماست. چه گویش شریف دوستانه‌ای!
همه باید بکوشیم تا این روش مبارک فراگیر شود من هم مانند شما می‌گویم، آمین.
هم شهری گرانقدر شما نیمایوشیج گفته است:
مرغ آمین دردآلودی است کاواره بمانده/ رفته تا آن سوی این بی‌داد خانه/

بازگشته رغبتش دیگر زرنجوری نه سوی آب و دانه/ نوبت روز گشایش را/ در پی چاره بمانده/ می‌شناسد آن نهان بین نهانان «گوش پنهان جهان دردمند ما»/ جور دیده مردمان را/ با صدای هر دم آمین گفتنش، آن آشنا پرورد،/ می‌دهد پیوندشان درهم/ می‌کند از یأس خسران بار آنان کم/ می‌نهد نزدیک با هم، آرزوهای نهان را...

اما دوست نازنین، اکنون از شما می‌پرسم، چرا همین شیوه‌ی مرضیه‌ی مبارک را، در میانه‌ی نامه پی نگرفتید؟ حال از شما اجازه می‌خواهم، نقد و نظری درباره‌ی بخش‌های میانی نامه‌اتان داشته باشم.

۱ـ تمنای نفی خشونت مورد نظر من، متعرض حدود شرعی مورد نظر شما نیست. نگاه من معطوف به چگونگی دادرسی و چگونگی اجرای احکام است. به عنوان نمونه اشاره می‌کنم به اجرای برخی از حدود ظرف یکی دو سال پیش در میدان‌های عمومی تهران. در هیچ یک از نصوص دینی، نوشته نشده است که اجرای حدود باید در منظر عموم، یا به اصطلاح رایج در «ملاءعام» باشد. نوشته شده است در حضور گروهی از مؤمنین. گروه مؤمنین می‌تواند عده‌ای بین سه تا پنج نفر باشد. آیا شما فکر می‌کنید بین سیصد تا پانصد نفر یا سه هزار نفر عابر که مثلاً عصر پنج‌شنبه از پیرامون میدان ونک عبور می‌کنند هیچ غیر مؤمنی نباشد؟ پس ملاحظه می‌فرمایید که این گونه اجرای حکم، مغایر با نص شرعی است. چراکه آن نص، گفته است، گروهی یا طایفه‌ای از مؤمنین. نگفته است تلفیقی از مؤمنین و غیر مؤمنین.

اکنون بد نیست نگاهی بیندازیم به کم لطفی‌های شما، یعنی خروج از شیوه‌ی غالب مرضیه‌ای که در گفت و گو برگزیده‌اید. ملاحظه بفرمایید که چه نوشته‌اید:

۲/۱ـ «آیا...باید...اراده‌ی شخصی خود راکه ناشی از متصاعد شدن

بخارات معده می‌باشد، اشاعه‌ی سوء نماییم؟...غره مشو به خود که خواندی ورقی!... مشو غره به حسن گفتار خویش ـ به تحسین نادان و پندار خویش»

۲/۲ـ ببینید که چقدر از آن آغاز و پایان خوب فاصله گرفته‌اید؟

نکته‌ی گفتنی آخر، باز هم اظهار سپاس از شماست که دریچه‌ی این نوع گفت و گو را گشودید. به امید و آرزوی تعمیم آن. آمین.

پیروز و سربلند باشید

۲۲/۳ـ یا غافر الذنوب:

۲۰ صفر ۱۴۲۵ = ۸۳/۱/۲۳

اول دفتر به نام ایزد دانا،

و اما بعد، عطف به مرقومه‌ی ارسالی آن عالی مقام در مورخ ۸۲/۱/۳۰ (مورد منعکس در مفاد متن) الطاف و ارشادات آن درویش یک قبا به طرفیت این بنده‌ی عاجز، استماع ارادت و مودت را، به لحاظ ادب تمنی دارد.

احمد عزیز این بار نیز نامه‌ی محبت‌آمیزتان را زمانی دریافت نمودم که از دانشگاه به محل کار مراجعه نموده بودم، چون به دلیل فقد انگیزه‌ی سوء محکمه پسند، آن اصطکاک بدوی، که مسبب در ایجاد دوستی فیمابین مکاتبه‌ای شده دیگر فاقد وجاهت شرعی و عرفی است، لذا، با کسب اجازه از آن فحول فریده، اعلام می‌نمایم که درخور رد و ابطال و این اظهار قسم به جدّم قطعی است.

و اما بعد، از این که قادر نبودم حلول بهار نو را، ز بعد زمستان، به شما تبریک گویم به حساب عدم سعادت این جانب بگذارید، علی ای حال رجاء واثق دارم که آن برادر بزرگوار در پناه قادر متعال همواره زندگی را در جوار خانواده با عزت و سربلندی سپری نمایند.

جناب فتحی عزیز دوست پیداکردن آسان است اما نگه داشتن آن سخت، ولی می‌گویم اگر طرفین در مرز خود راه روند و سوءاستفاده نشود آسیبی به روابط وارد نخواهد آمد، این حقیر، متأهل و دارای ۳ فرزند به نام‌های سیّدمحمود، سیّدمحمد و سیّده زهرا می‌باشم و فعلاً به علت ارتباط شغلی در دادگستری (عریضه نویسی) در رشته‌ی الهیات، (فقه حقوق)، ادامه‌ی تحصیل می‌دهم، با این توضیح که ۱۳ سالی نیز سابقه‌ی کار فیزیکی فی سبیل ا... را در مرکز اجرائی شهرستان دارا می‌باشم، الحمداله الاشکر، راضی هستم چون خداوند بیش از استحقاق‌ام به من نعمت داده، رابطه‌ی کاری نیز با قضات شریف، ریاست دادگستری، وکلای متعهد و شریف و وجیه المله داشته، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.

جناب فتحی من متولد ۱۳۳۵ می‌باشم، ورودی دانشگاه‌ام ۸۲ است، آیا اگر در صورت اتمام و دریافت مدرک لیسانس در چه رشته‌هایی می‌توانم جذب گردم البته خواسته‌ی من وکالت یا مشاوره باشد، به مشکل سنی بر نخواهم خورد حداقل و حداکثر، میانگین شرایط سنی در وکالت و قضاوت در مرکز و شهرستان را، محبت و منت نهاده بیان فرمائید، ایا لازم است ابطال شناسنامه‌ام را، انجام دهم یا خیر؟

علی ای حال از این که حدود یک سال از آشنایی فیمابین می‌گذرد، و هنوز طراوت روابط از ناحیه‌ی جناب عالی به قوت خود باقی است، امید است اگر چه در جهان ناسوتی هنوز دیدار با شما میسر نشده، انشاءاله در جهان سامرلند (به قول غربی‌ها سرزمین همیشه بهار در عالم فیزیک) ملاقات خواهیم داشت، شما را همراه با متعلقین به خدای بزرگ و مهربان می‌سپارم.

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین
یعنی اندر ره دین قرآن راهبرت بس

چنگ بر گفتار یزدان و پیمبر (ص) زن و رو
کانچه قرآن و خبر نیست فسانه است و هوس
(حکیم سنائی)

مؤید و سزاوار سلامت باشید
سیّدامیر

۲۲/۴ـ دوست نازنین و یک رنگم جناب آقای سیدامیر
نامه‌ی ۱۳۸۳/۱/۲۳ تو را مدت‌هاست که خوانده‌ام؛ می‌خواستم خیلی پیش‌تر به تو سلام کنم، اما حال و حوصله‌اش ایجاد نشد تا امروز ساعت ۶ صبح سه‌شنبه ۱۳۸۳/۴/۱۶ و این در حالی است که مدتی پیش در آن حوالی زلزله‌ای رخ داد و من در بی‌خبری، نگران تو و خانواده‌ات هستم.
قرار است جمعه‌ی همین هفته به آن طرف‌ها بیایم، سعی خواهم کرد که تو را پیدا کنم و اگر نتوانستم و پیدایت نکردم، دلم می‌خواهد این نامه به دستت برسد.
خوشحالم که درس حقوق می‌خوانی، مطمئنم که وکیل خوبی خواهی شد و اما درباره‌ی شروع کارآموزی وکالت، آن چه که شنیده‌ام حاکی از این است که کانون وکلا شرط سنی را حذف کرده است در مورد مشاورانی که قوه‌ی قضائیه انتخاب می‌کند نیز حداقل ۲۴ سال و حداکثر ۶۵ سال در نظر گرفته شده است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که مشکل سنی پیدا نخواهی کرد، اما اگر بتوانی شناسنامه‌ات راکم کنی، اطمینان خاطر بیش‌تری پیدا خواهی کرد. لطفاً دیدار ما را به قیامت حواله مده و تلفن خودت را برایم بنویس.
به امید دیدار در همین دنیا، دوست تو
احمد

۲۳ـ نامه‌های بسیجی میان‌سال و پاسخ‌های وکیل میان‌سال را خواندید، حالا نوبت بسیجی سال‌خورده است ببینیم ایشان چه می‌گویند:

۲۳/۱ـ «نسبت به کتاب‌های تألیفی به ویژه کتاب «جدال من و پاسبان» بسیار متین و شایسته است.

مطمئن شدم که پسرم وابسته به خودم است و ارتباط خارجی ندارد... تمامی کارها با نام و یاد حضرت احدیت باید افتتاح و اختتام پذیرد، در این خصوص رعایت کامل لازم است.

با حمد و تشکر از محضر مقدس حضرت لایزال، سعادت و موفقیت، خوشوقتی و عاقبت به خیری تو را از ذات بی مانند حضرت لایزال نیازمندم»

۲۳/۲ـ خدا را شکر که پدر، متوجه شدند که فرزندشان ارتباط خارجی ندارد.

نه ارتباط خارجی دارم و نه هوس خودنمایی.

تصورم این است که حق ندارم آن چه را که دیگران نوشته‌اند، بازتاب ندهم.

۲۴ـ حروف‌چینی «نازنین‌ها و نوازش‌ها» تمام شده بود که سه یادداشت جدید به دستم رسید، اولی از سوی خانم عزت‌السادات علی‌زاده وکیل جوان و دومی از سوی آقای رامین خضریان بازهم وکیل جوان دادگستری و سومی از سوی آقای اسماعیل، یکی از خوانندگان جوان مجموعه‌ی فن دفاع که به ترتیب در ردیف‌های ۲۴/۱ و ۲۴/۲ و ۲۴/۳ آن‌ها را می‌خوانید. نامه‌ی اسماعیل را تقریباً به نحو کامل بازتاب می‌دهم تا شاید چاپ آن به حل مشکل او کمک کند، با این اشاره که اصل نامه‌ی ایشان در دفتر من موجود است.

۲۴/۱ ـ دو جلد از کتاب‌هایتان را مطالعه کردم و واقعاً لذت بردم. از متن زیبا و نگارش بی‌نظیر ادبی آن و یا از نثر دلنشین، پرمحتوا و حقوقی آن تعریف کنم. جسارت و تهوّر شما در نوشتارتان منحصر به فرد است. همسرم که

کارشناس نفت است، در مورد شما و آثارتان می‌گوید:
«آقای فتحی یک نویسنده و یک وکیل فرزانه هستند، شخصیتی که اگر حق بر ایشان آشکار باشد به هیچ وجه اصل سازش و احتیاط نیستند. می‌نویسند هرآنجا که تعهّد قلم ایجاد کند، به قول شریعتی که می‌گوید:
«قلم توتِمِ من است». در یک جمله ایشان همانطور که در نوشته‌هایشان بیان می‌کند عاشق حقیقت است.

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

به نظر من این کتاب نه تنها یک اثر حقوقی، بلکه یک اثر سیاسی ـ ادبی است که بسیار متهورانه به رشته‌ی تحریر درآمده است و به جرأت می‌توانم بگویم که یکی از بهترین آثار حقوقی است که تا به حال با چنین نثر شیوا و روانی مطالعه نموده‌ام. کتابی قابل‌فهم ودرک برای همه‌ی‌افراد درهرصنف وشغلی‌که باشند.

در ادامه باید عرض کنم که من افتخار می‌کنم که شاگرد شما هستم و از خداوند طول عمر شما را خواهانم، امید است که آثار بیشتری از شما در دسترس همه‌ی علاقه‌مندان و محبّان علم حقوق قرار بگیرد.

عزت السادات علی‌زاده

۲۴/۲ـ نگارش مجموعه‌ی فن دفاع، گامی ارزشمند در عرصه‌ی خالی از حضورِ کتاب‌های آداب حرفه‌ای وکالت است که می‌تواند موجب رشد و ارتقاء فرهنگ حرفه‌ی خطیر وکالت گردد، چرا که استاد محترم با نگاهی ظریف و واقع‌بینانه و پرداخت به اصول علمی، روانشناسی و اجتماعیِ موضوع که ثمره‌ی سال‌ها تحقیق و تجربه است، این آثار را خلق نموده‌اند.
علاوه بر ارزش علمی و نقش فرهنگ ساز این مجموعه نکته‌ی قابل توجهی که

در جای جای آن به چشم می‌خورد، حضور یک روحِ انسانی است که بر کل اثر حکومت دارد. همان انسانیت، اخلاق و انصافِ ناشی از ایمان.

رامین خضریان

۲۴/۳- حضور ... آقای فتحی

ضمن عرض سلام و آرزوی توفیق روزافزون برای حضرتعالی و کلیه‌ی همکاران محترمتان.

امید آن دارم که پس از خواندن سرنوشت این جانب و کشیدن دوران طویل المدت زندان به یاری خدا و به کمک شما حقانیت موضوع روشن شود که چه بسا انسانهای بی‌گناه پای چوبه دار رفته‌اند و هرگز نامی از آنان به میان نیامده است. یک نویسنده، می‌گوید:

«انسانی که به ارتکاب جرمی متهم می‌شود و سپس برائت حاصل می‌کند نباید سایه‌ی داغ ننگ بر جبین داشته باشد، بسیار بوده‌اند رومیانی که به جرائم سنگین متهم شده، سپس بی‌گناهی آنان به اثبات رسیده و مورد احترام روم واقع شده‌اند.»

لذا ابتدای گفتار به بیان شرح حال خود می‌پردازم تا چهره‌ی این جانب برایتان آشناتر شود:

این جانب متولد ۱۳۵۳/۸/۱۹ و فرزند هفتم خانواده هستم، تحصیلات خود را تا دیپلم حسابداری ادامه دادم. در طول ۲۱ سال که در بیرون زندان زندگی نموده‌ام با این فکر که روزی یک پلیس خوب و یک بازپرس خوب جنایی شوم، گذراندم. در این مدت کتاب‌های زیادی را خواندم از آقای احمد محققی و آقای گودرزی و فیلم‌های زیادی نیز از این باب دیده‌ام. در رشته‌ی تکواندو کار کردم، کمردان یک مشکی را گرفتم. مدتی به مربی‌گری مشغول بودم و دارای دوستان زیادی نبوده‌ام و فقط دارای یک دوست بیش‌تر نیستم.

در طول دوران دبیرستان خود همواره به دنبال درس و تحصیل بوده‌ام و از تعصبات خاص خود و عقاید مذهبی هرگز به دور نماندم. در این مدت از مسافرت و ماجراجوئی بسیار خوشحال می‌شدم؛ به ازدواج فکر نکردم و به دنبال مسائل اخلاقی زیاد نبودم و فقط در حاشیه مسائلی را پیگری می‌کردم. پدرم کارگر شهرداری و مادرم خانه دار است، وضعیت اقتصادی خوبی نداریم و فقط با حقوق پدرم امرار معاش می‌نماییم.

به طور اختصار حضورتان اعلام داشته‌ام، در مورخه‌ی ۷۴/۹/۲۷ این جانب که سرباز...... بوده‌ام با یک مرخصی سه روزه به شهر خودم....اعزام شدم و در روز پنج شنبه مورخه‌ی ۷۴/۹/۳۰ به اتفاق خانواده‌ام به قبرستان رفتم. در قبرستان شوهر دخترخاله‌ام که به تازگی برادرش فوت کرده بود را دیدم. لذا جهت گفتن تسلیت به سراغ او رفتم، ناگفته نماند که من قبلاً به خانه‌ی آنان رفت و آمد زیاد داشتم.

در قبرستان اقوام زیاد بودند از جمله همسر مقتول. به این صورت این جانب به جعفر که شوهر دخترخاله‌ام بود رسیده و تسلیت گفتم و بعد از آن ایشان اظهار داشتند که کلیشه‌ای را جهت تنظیم تسلیت ببرم. من آن راگرفتم و به چاپخانه بردم و گفتند که متأسفانه نمی‌شود و همسر ایشان را دیدم، به او گفتم که نمی‌شود. شب آن روز خواستگاری برای یکی از دخترخاله هایم که نزدیک منزل ما بود آمد و من تا ساعت ۱۲ شب آن‌جا بوده‌ام و بعد از آنان نیز به منزل رفتم. شهود در مجلس حضور داشته‌اند و سوگند خورده‌اند. روز بعد جمعه طبق معمول به‌کارهای شخصی خود پرداخته و روز شنبه ساعت ۴ بعدازظهر خبر فوت مقتول را از طریق همسایگان و چگونگی به قتل رسیدن را شنیدم. چون شهر ما یک شهر کوچک است و اکثریت مردم همدیگر را می‌شناسند لذا خیلی زود شایعه و خبرها پخش می‌شود و مردم از وضعیت شهر باخبر

می‌شوند و یک سابقه‌ی عشایری دارد و من هم مثل بقیه‌ی مردم از نحوه‌ی به قتل رسیدن مطلع شدم. لذا آن شب به پادگان مراجعه نموده و به شیراز رفتم و چند روز بعد به منزل خواهرم که در شیراز بود رفتم و او نیز گفتار مردم محل و از دستگیری جعفر و فرزندش سخن می‌گفتند، خوب این چیزها معمول است. چون جعفر عموی زن مقتول است و با ایشان یک درگیری کوچک در مراسم برادرش داشت و این یک نکته شروع می‌تواند باشد برای آگاهی خانواده‌ی مقتول. با دستگیری جعفر و تحقیقات اولیه و این که چه کسی روز پنج شنبه در قبرستان دیده شده است نام این جانب نیز به وسط کشیده می‌شود و زن مقتول نیز تأیید می‌نماید. خلاصه‌ی مطالب این که تحقیقات در مورد این که چه کسی به منزل جعفر و مقتول رفت و آمد می‌کند آغاز و در بین این تحقیقات شخصی به نام محسن دستگیر و بر اثر شکنجه و به خواسته‌ی مأمورین و پافشارهایی که از سوی استاندار وقت و افراد دیگر وارد می‌شود ناچار اعترافات برداشته‌ای از صحنه‌ی قتل را نگارش و او نیز به کذب و واهی و بدون شناخت از این جانب اعتراف کذب می‌نماید. این جانب نیز سرباز بوده و با نیابت قضایی از پادگان تحویل مأمورین وقت شده در همان ابتدای دستگیری با یک وضعیت بسیار نابسامان که چشم‌بند و پابند و دستبند باشد، در یک گونی انداخته فاصله‌ی ۲۶۰ کیلومتری از شیراز تا... را با همین وضعیت و با شکنجه و تعزیر و تهدید همراه بود و بالاخره پس از چند روز در حالی که این جانب محسن را نمی‌شناختم و هرچه دلیل و بیان آوردم قبول نکردند و جهت رهایی از شکنجه و تعزیر من به اعتراف کذب و واهی دادم که هرگز روح و جسم خودم از او اطلاع نداشت و به ناچار گفتارهای مردم و آن چه را به این جانب تلقین می‌کردند را پذیرا و قتل نکرده را اعتراف نموده‌ام به دنبال همان اعتراف اولیه که از سوی محسن اعلام شده بود پرویز نیز دستگیر شد و

مانند این جانب و محسن اعترافات را پذیرا شد. جعفر به علت کهولت سن و بدبودن وضعیت خاص جسمانی و مریضی، کمتر مورد شکنجه و تعزیر قرار گرفت و هیچ گونه اعترافی نکرده در مواجهه‌ی حضوری ساعت ۲ بامداد انجام گرفت و بدون این که این جانب چیزی با دستخط خود نوشته باشم فقط نگارش مأمورین را امضاء نمودم. به دنبال آن و تحویل به اداره‌ی زندان و با جوّ بالای منطقه‌ای قاضی پرونده پس از گذشت تقریباً شش ماه صدور حکم اولیه با علم قاضی نمود و جهت بررسی به دیوان عالی کشور ارسال که به علت عدم تودیع سهم صغار اشکال و عودت داده شد. سهم صغار تودیع و بار دیگر قاضی با علم خود صدور حکم نمود، این بار در دیوان عالی کشور به علت تشریفات دادرسی و تقص، پرونده عودت گردید. در این میان که حدود چهار سال به طول انجامید نامه‌ای از همسر مقتول کشف که به شخصی به نام حسن مضنون بود و دلایل و مستندات خاص را بیان می‌داشت این بار پرونده به دست قاضی تازه کاری که تاکنون هیچ‌گونه پرونده جنایی را بررسی نکرده بود افتاد، خدا خود شاهد است که جز حق کشی کاری نداشت و به این دلیل و با ارائه‌ی مدرکِ این که چه کسی اسلحه را آورده است، تحقیقات تازه انجام گرفت و بار دیگر به اداره برده شدیم. این اعترافات ساخته‌ای به منظور طویل المدت کردن پرونده و به علت امید به رسیدگی بود، زیرا امید این را داشتم که با یک اعتراف ساختگی می‌شود سرنخ جدیدی به دست آید تا شاید راهگشایی به وجود آید که خوشبختانه تا حدودی نیز موفق شده بودیم. قاضی پرونده عوض شد و پرونده به کس دیگری داده شد. شهود را خواستند و دلیل این اعترافات تازه را بیان داشتیم. شهود این جانب و محسن که بر علیه این جانب اعتراف نموده بود، همگی در دادگاه حاضر و سوگند خوردند و این جانب نیز به پزشکی قانونی به علت ادعای این که تعزیر شده‌ام اعزام شدم که

گواهی آن ضمیمه‌ی نامه است و سپس قاضی عوض شد و همان دادرس اول آمد و با این شیوه که مأمورین وقت احضار شده‌اند و یکی از آنان سوگند یاد نموده که هرگز کسی را آزار نداده‌ام، خلاصه‌ی مطلب حکم صادر شد و به دیوان عالی ارسال شد و دو نفر به قید وثیقه آزاد شدند. حکم صادره توسط دیوان عالی برگشت داده شد و آمر پرونده نیز با وثیقه آزاد شد. هفت سال از این پرونده می‌گذرد و من بلاتکلیف هستم. خلاصه‌ی مطلب، این بار دادرس جدید می‌خواست شهود این جانب که شکنجه شده بودم را احضار و سوگند بدهد. پرونده به حالت راکد ماند و احضار حسن به عنوان مطلع که آن نیز دادرس عوض شد و حدود شش ماه طول کشید تا حسن به عنوان مطلع احضار شد. این جانب در این مدت با وثیقه‌ی ۵۰ میلیون تومان و دو ضامن به مرخصی اعزام شده‌ام. چندین بار جهت گرفتن رضایت اقدام که ناموفق شده‌ام. خلاصه‌ی مطلب آن قدر پیگیری و نامه‌نگاری کردم تا خلاصه پس از ۸ سال و ۵ ماه با قرار ۱۵۰ میلیون تومان از زندان آزاد شده‌ام و حال باز حکم قصاص صادر گردیده که جهت تعیین وضعیت به شعبه‌ی ۱۹ دیوان عالی کشور ارسال می‌گردد.

آقای فتحی

با نگاهی کوتاه به تمامی اوراق ارسالی متوجه خواهید شد که بی‌گناهی کشیدن بالاتر از جرم داشتن است. این جانب ناراحت از این هستم که بی‌گناه دچار یک مسئله شدم....دیگر اعتماد به چه کسی می‌تواند کرد؟ شما قاضی باشید.

در حین این که وضعیت خوبی خانواده‌ام ندارد چگونه می‌توانستم وکیل خوب بگیرم؟

وجدان آدمیت به یغما می‌رود و انسان به جز روح خالی چیزی در برندارد و اکنون دست استمداد و یاری به سوی شما دراز نموده و تقاضای راهنمایی و

نگارش یک لایحه‌ی دفاعیه‌ی خوب را دارم. ان‌شاءالله خداوند اجر اخروی و معنوی نصیب حال شما گرداند و یادتان نرود که در کتاب‌هایتان از افراد بی‌بضاعت و یاری رساندن بسیار سخن گفته‌اید. این گوی و این هم میدان.

ارادتمند شما

اسماعیل

پی‌نوشت

۱ـ ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره‌های آن:
ـ در موارد زیر دیه پرداخت می‌شود:
الف ـ قتل یا جرح یا نقص عضو که بطور خطاء محض واقع می‌شود و آن در صورتی است که جانی نه قصد جنایت نسبت به مجنی علیه را داشته باشد و نه قصد فعل واقع شده بر او را مانند آنکه تیری را به قصد شکاری رها کند و به شخصی برخورد نماید.
ب ـ قتل یا جرح یا نقص عضو که بطور خطاء شبیه عمد واقع می‌شود و آن در صورتی است که جانی قصد فعلی را که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود داشته باشد و قصد جنایت را نسبت به مجنی علیه نداشته باشد مانند آن که کسی را به قصد تادیب به نحوی که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود بزند و اتفاقاً موجب جنایت گردد یا طبیبی مباشرتاً بیماری را به طور متعارف معالجه کند و اتفاقاً سبب جنای بر او شود.
ج ـ جنایت عمدی که قصاص در آنها جایز نیست.
تبصره ۱ ـ جنایت عمدی و شبه عمدی دیوانه و نابالغ به منزله خطاء محض

است.

تبصره ۲ ـ در صورتی که شخص کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است قتل به منزله خطاء شبیه عمد است. و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است.

تبصره ۳ ـ هرگاه بر اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی یا عدم رعایت مقررات مربوط به امر ی قتل یا ضرب یا جرح واقع شود به نحوی که اگر مقررات رعایت می‌شد حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد قتل و یا ضرب و یا جرح در حکم شبه عمد خواهد بود.)

۲ـ اصل هشتاد و ششم قانون اساسی:

نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرایی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد.

۳ـ اصل یکصد و سیزده قانون اساسی:

پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود برعهده دارد.

۴ـ اصل سوم قانون اساسی:

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:

۱ـ ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

۲ـ بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسائل دیگر.
۳ـ آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.
۴ـ تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تاسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان.
۵ـ طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.
٦ـ محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.
۷ـ تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.
۸ـ مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.
۹ـ رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.
۱۰ـ ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیرضرور.
۱۱ـ تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور.
۱۲ـ پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه برطبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.
۱۳ـ تامین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی و مانند اینها.
۱۴ـ تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

۱۵ـ توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم.
۱٦ـ تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان.)

۵ـ اصل ۱۷۵ قانون اساسی:

در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تامین گردد. نصب و عزل رییس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رییس جمهور و رییس قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی (هرکدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهد داشت. خط مشی و ترتیب اداره سازمان و نظارت بر آن را قانون معین می‌کند.

٦ـ اصل بیست و یکم قانون اساسی:

دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد:

۱ـ ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.
۲ـ حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی‌سرپرست.
۳ـ ایجاد دادگاه مصالح برای حفظ کیان و بقای خانواده.
۴ـ ایجاد بیمه خاص بیوه گان و زنان سالخورده و بی‌سرپرست.
۵ـ اعطای قیومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی.

۷ـ بند ۱۴ اصل سوم قانون اساسی: [نگاه کنید به شماره‌ی ۴]

۸ـ اصل بیستم قانون اساسی:

همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

۹ـ اصل سی و سوم قانون اساسی:

هیچ‌کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.

۱۰ـ اصل سی و دوم قانون اساسی:

هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

۱۱ـ اصل سی و هفتم قانون اساسی:

اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

۱۲ـ مادهٔ یک قانون اقدامات تأمینی:

اقدامات تامینی عبارتند از تدابیری که دادگاه برای جلوگیری از تکرار جرم(جنحه یا جنایت) درباره مجرمین خطرناک اتخاذ می‌کند.

مجرمین خطرناک کسانی هستند که سوابق و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان و کیفیت ارتکاب و جرم ارتکابی آنان را در رمضان ارتکاب جرم در آینده قرار دهد از این که قانوناً مسئول باشند یا غیر مسئول. صدور حکم اقدام تامینی از طرف دادگاه وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد.

۱۳ـ ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦/۵/۲:
در صورتی که مستاجر محل کسب یا پیشه یا تجارت به موجب اجاره نامه، حق انتقال به غیر داشته باشد می‌تواند برای همان شغل یا مشابه آن منافع مورد اجاره را با سند رسمی به دیگری انتقال دهد. هرگاه در اجاره نامه حق انتقال به غیر سلب شده یا اجاره‌نامه‌ای در بین نبوده و مالک راضی به انتقال به غیر نباشد باید در مقابل تخلیه مورد اجاره، حق کسب یا پیشه یا تجارت مستاجر را بپردازد والا مستاجر می‌تواند برای تنظیم سند انتقال به دادگاه مراجعه کند، در این صورت دادگاه حکم به تجویز انتقال منافع مورد اجاره به غیر و تنظیم سند انتقال در دفترخانه مربوط ارسال می‌نماید و مراتب را به موجر نیز اعلام خواهد نمود، مستاجر جدید از هر حیث نسبت به تمام شرایط اجاره قائم مقام مستاجر سابق خواهد بود.هرگاه ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ حکم قطعی منافع مورد اجاره با سند رسمی به مستاجر جدید انتقال داده نشود حکم مزبور ملغی الاثر خواهد بود.

تبصره ۱ـ در صورتی که مستاجر بدون رعایت مقررات این ماده مورد اجاره را به دیگری واگذار نماید موجر حق درخواست تخلیه را خواهد داشت و حکم تخلیه علیه متصرف یا مستاجر اجرا خواهد شد. و در این مورد مستاجر یا متصرف حسب مورد استحقاق دریافت نصف حق کسب یا پیشه یا تجارت را خواهد داشت.

تبصره ۲ـ حق کسب یا پیشه یا تجارت به مستاجر همان محل اختصاص دارد و انتقال آن به مستاجر جدید فقط با تنظیم سند رسمی معتبر خواهد بود.

۱۴ـ ماده ۱٦ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦/۵/۲:
در موارد مذکور در ماده قبل و هم چنین در موارد مذکور در بند ۳ و ۴ ماده ۱۴ هرگاه مالک حسب مورد تا شش ماه از تاریخ تخلیه شروع به ساختمان

نکند یا حداقل مدت یک سال از محل مورد اجاره به نحوی که ادعا کرده استفاده ننماید به درخواست مستاجر سابق به پرداخت مبلغی معادل یک سال اجاره بها یا اجرت المثل مورد اجاره در حق او محکوم خواهد شد مگر آن که ثابت شود تاخیر شروع ساختمان یا عدم استفاده از مورد اجاره در اثر قوه قاهره یا مبتنی بر علل و جهاتی خارج از اراده مالک بوده است.

۱۴/۱ـ نگاه کنید به شماره‌ی ۴۹

۱۵ـ ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی:

عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشویی باشد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

۱ـ خصاء

۲ـ عنن به شرط این که بعد از گذاشتن مدت یک سال از تاریخ رجوع زن به حاکم رفع نشود.

۳ـ مقطوع بودن آلت تناسلی.

۱۶ـ ماده ۱۴۲ قانون مجازات اسلامی:

هرگاه کسی به فرزند مشروع خود بگوید تو فرزند من نیستی محکوم به حد قذف می‌شود هم چنین اگر کسی به فرزند مشروع دیگری بگوید تو فرزند او نیستی محکوم به حد قذف می‌شود.

تبصره ـ در موارد ماده فوق هرگاه قرینه‌ای در بین باشد که منظور قذف نیست حد ثابت نمی‌شود.

۱۷ـ ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴):

در صورتی دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شهر مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسروحرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی

که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شهر طلاق داده می‌شود.
تبصره ـ (الحاقی ۱۳۷۹/۷/۳ مجلس شورای اسلامی و ۱۳۸۱/۴/۲۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام)
عسروحرج موضوع این ماده عبارت است از:
به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسروحرج محسوب می‌گردد:
۱ـ ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یکسال بدون عذر موجه
۲ـ اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم است.
در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجددا به مصرف موارد مذکور روی آورد بنا به درخواست زوجه طلاق انجام خواهد شد.
۳ـ محکومیت قطعی زوج به حبس ۵ سال یا بیشتر
۴ـ ضرب و شتم یا هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد
۵ـ ابتلاء زوج به بیماریهای صعب العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.
موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسروحرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید.
۱۸ـ ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری:

محاکمات دادگاه علنی است به استثنای موارد زیر به تشخیص دادگاه:
۱ـ اعمال منافی عفت و جرائمی که بر خلاف اخلاق حسنه است.
۲ـ امور خانوادگی یا دعاوی خصوصی به درخواست طرفین.
۳ـ علنی بودن محاکمه، مخل امنیت یا احساسات مذهبی باشد.
تبصره ۱ ـ منظور از علنی بودن محاکمه، عدم ایجاد مانع جهت حضور افراد در دادگاه می‌باشد، لکن انتشار آن در رسانه‌های گروهی قبل از قطعی شدن حکم، مجاز نخواهد بود و متخلف از این تبصره به مجازات مفتری محکوم می‌شود.
تبصره ۲ـ اخلال نظم دادگاه از طرف متهم یا سایر اشخاص موجب غیرعلنی شدن محاکمه نیست و باید به‌گونه مقتضی نظم برقرار شود. رئیس دادگاه می‌تواند کسانی راکه باعث اخلال نظم می‌شوند از ۱ تا ۵ روز توقیف نماید. دستور دادگاه قطعی است و فوری به اجراگذاره خواهد شد. دادگاه پیش از شروع به رسیدگی مفاد این تبصره را به اشخاصی که در دادگاه حاضرند، یادآور می‌شود.
۱۹ـ مادهٔ ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی:
هرکس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه طاهرین (ع) یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت نماید اگر مشمول حکم ساب‌النبی باشد اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.
۲۰ـ مادهٔ ٦۰۸ قانون مجازات اسلامی:
توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا (۷۴) ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود.

۲۱ـ اصل ۱٦۸ قانون اساسی:
رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.
۲۲ـ مادهٔ ۲۲ قانون مجازات اسلامی:
دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری و یا بازدانده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسبتر به حال متهم باشد، جهات مخففه عبارتند از:
۱ـ گذشت شاکی یا مدعی خصوصی.
۲ـ اظهارات و راهنمائی‌های متهم که در شناختن شرکاء و معاونان جرم و یا کشف اشیائی که از جرم تحصیل شده است موثر باشد.
۳ـ اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تاثیر آنها مرتکب جرم شده است از قبیل ـ رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه یا وجود انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم.
۴ـ اعلام متهم قبل از تعقیب و یا اقرار او در مرحله تحقیق که موثر در کشف جرم باشد.
۵ـ وضع خاص متهم یا سابقه او.
٦ـ اقدام یا کوشش متهم به‌منظور تخفیف‌اثرات جرم وجبران زیان‌ناشی‌ازآن.
تبصره ۱ـ دادگاه مکلف است جهات تخفیف مجازات را در حکم صریحاً قید کند.
تبصره ۲ـ در مورد تعدد جرم نیز دادگاه می‌تواند جهات مخففه را رعایت کند.
تبصره ۳ـ چنانچه نظیر جهات مخففه مذکور در این ماده در مواد خاصی

پیش‌بینی شده باشد دادگاه نمی‌تواند به موجب همان جهات دوباره مجازات را تخفیف دهد.

۲۳ـ مادهٔ ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی:

هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه و جرائد یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید جز در مواردی که موجب حد است به یک ماه تا یک سال حبس و تا (۷۴) ضربه شلاق یا یکی از آنها حسب مورد محکوم خواهد شد.

۲۴ـ ماده‌ی ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی:

جرائم مندرج در مواد ۵۵۸،۵۵۹،۵۶۰،۵۶۱،۵۶۲،۵۶۳،۵۶۴،۵۶۵،۵۶۶ قسمت اخیر ماده۵۹۶،۶۰۸،۶۲۲،۶۳۲،۶۳۳،۶۴۲،۶۴۸،۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۷۷،۶۷۹،۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵،۶۹۰،۶۹۲، ۶۹۴،۶۹۷،۶۹۸،۶۹۹ و ۷۰۰ جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود و در صورتی که شاکی خصوصی گذشت نماید دادگاه می‌تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد و یا بر رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرفنظر نماید.

۲۴/۱ ـ ماده ۵۵۸ قانون مجازات اسلامی:

هرکس به تمام یا قسمتی از ابنیه، اماکن، محوطه‌ها و مجموعه‌های فرهنگی ـ تاریخی یا مذهبی که در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است، یا تزئینات، ملحقات، تأسیسات، اشیاء و لوازم و خطوط و نقوش منصوب یا موجود در اماکن مذکور، که مستقلاً نیز واجد حیثیت فرهنگی ـ تاریخی یا مذهبی باشد، خرابی وارد آورد علاوه بر جبران خسارات وارده به حبس از یک الی ده سال محکوم می‌شود.

۲۴/۲ ـ ماده ۵۵۹ همان قانون:
هر کس اشیاء و لوازم و همچنین مصالح و قطعات آثار فرهنگی ـ تاریخی را از موزه‌ها و نمایشگاهها، اماکن تاریخی و مذهبی و سایر اماکن که تحت حفاظت یا نظارت دولت است سرقت کند یا با علم به مسروقه بودن اشیای مذکور را بخرد یا پنهان دارد در صورتی که مشمول مجازات حد سرقت نگردد علاوه بر استرداد آن به حبس از یک تا پنج سال محکوم می‌شود.
۲۴/۳ ـ ماده ۵۶۰ همان قانون:
هرکس بدون اجازه از سازمان میراث فرهنگی کشور، یا با تخلف از ضوابط مصوب و اعلام شده از سوی سازمان مذکور در حریم آثار فرهنگی ـ تاریخی مذکور در این ماده مبادرت به عملیاتی نماید که سبب تزلزل بنیان آنها شود، یا در نتیجه آن عملیات به آثار و بناهای مذکور خرابی یا لطمه وارد آید، علاوه بر رفع آثار تخلف و پرداخت خسارات وارده به حبس از یک تا سه سال محکوم می‌شود.
۲۴/۴ ـ ماده ۵۶۱ همان قانون:
هرگونه اقدام به خارج کردن اموال تاریخی ـ فرهنگی از کشور هرچند به خارج کردن آن نیانجامد قاچاق محسوب و مرتکب علاوه براسترداد اموال به حبس از یک تا سه سال و پرداخت جریمه معادل دو برابر قیمت اموال موضوع قاچاق محکوم می‌گردد.
تبصره ـ تشخیص ماهیت تاریخی ـ فرهنگی به عهده سازمان میراث فرهنگی کشور می‌باشد.
۲۴/۵ ـ ماده ۵۶۲ همان قانون:
هرگونه حفاری و کاوش به قصد بدست آوردن اموال تاریخی ـ فرهنگی ممنوع بوده و مرتکب به حبس از شش ماه تا سه سال و ضبط اشیاء مکشوفه به

نفع سازمان میراث فرهنگی کشور و آلات و ادوات حفاری به نفع دولت محکوم می‌شود. چنانچه حفاری در اماکن و محوطه‌های تاریخی که در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است، یا در بقاع متبرکه و اماکن مذهبی صورت گیرد علاوه بر ضبط اشیاء مکشوفه و آلات و ادوات حفاری مرتکب به حداکثر مجازات مقرر محکوم می‌شود.

تبصره ۱ـ هرکس اموال تاریخی ـ فرهنگی موضوع این ماده را حسب تصادف بدست آورد و طبق مقررات سازمان میراث فرهنگی کشور نسبت به تحویل آن اقدام ننماید به ضبط اموال مکشوفه محکوم می‌گردد.

تبصره ۲ـ خرید و فروش اموال تاریخی ـ فرهنگی حاصله از حفاری غیرمجاز ممنوع است و خریدار و فروشنده علاوه بر ضبط اموال فرهنگی مذکور، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌شوند. هرگاه فروش اموال مذکور تحت هر عنوان از عناوین بطور مستقیم یا غیر مستقیم به اتباع خارجی صورت گیرد، مرتکب به حداکثر مجازات مقرر محکوم می‌شود.

۲۴/۶ ـ ماده ۵۶۳ همان قانون:

هرکس به اراضی و تپه‌ها و اماکن تاریخی و مذهبی که به ثبت آثار ملی رسیده و مالک خصوصی نداشته باشد تجاوز کند به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می‌شود مشروط برآنکه سازمان میراث فرهنگی کشور قبلاً حدود مشخصات این قبیل اماکن و مناطق را در محل تعیین و علامتگذاری کرده باشد.

۲۴/۷ ـ ماده ۵۶۴ همان قانون:

هرکس بدون اجازه سازمان میراث فرهنگی و برخلاف ضوابط مصوب اعلام شده از سوی سازمان مذکور به مرمت یا تعمیر، تغییر، تجدید و توسعه ابنیه یا تزئینات اماکن فرهنگی ـ تاریخی ثبت شده در فهرست آثار ملی مبادرت نماید، به حبس از ششماه تا دو سال و پرداخت خسارت وارده محکوم می‌گردد.

۲۴/۸ ـ ماده ۵٦۵ همان قانون:
هرکس برخلاف ترتیب مقرر در قانون حفظ آثار ملی اموال فرهنگی ـ تاریخی غیرمنقول ثبت شده در فهرست آثار ملی را با علم و اطلاع از ثبت آن به نحوی به دیگران انتقال دهد به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود.
۲۴/۹ ـ ماده ۵٦٦ همان قانون:
هرکس نسبت به تغییر نحوه استفاده از ابنیه، اماکن و محوطه‌های مذهبی ـ فرهنگی و تاریخی که در فهرست آثار ملی ثبت شده‌اند، برخلاف شئونات اثر و بدون مجوز از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور، اقدام نماید علاوه بر رفع آثار تخلف و جبران خسارت وارده به حبس از سه ماه تا یکسال محکوم می‌شود.
۲۴/۱۰ ـ ماده ۵۹٦ همان قانون:
هرکس با استفاده از ضعف نفس شخصی یا هوی و هوس او یا حوائج شخصی افراد غیر رشید به ضرر او نوشته یا سندی اعم از تجاری یا غیرتجاری از قبیل برات، سفته، چک، حواله، قبض و یا مفاصا حساب و یاهرگونه نوشته‌ای که موجب التزام وی یا برائت ذمه‌گیرنده سند یا هر شخص دیگر می‌شود بهر نحو تحصیل نماید علاوه بر جبران خسارات مالی به حبس از ششماه تا دو سال و از یک میلیون تا ده میلیون ریال جزای نقدی محکوم می‌شود و اگر مرتکب ولایت یا وصایت یا قیمومت برآن شخص داشته باشد مجازات وی علاوه برجبران خسارات مالی از سه تا هفت سال حبس خواهد بود.
۲۴/۱۱ـ ماده ٦۰۸ همان قانون:
توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا (۷۴) ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود.

۲۴/۱۲ـ ماده ۶۲۲ همان قانون:
هرکس عالماً عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله، موجب سقط جنین وی شود علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد.
۲۴/۱۳ـ ماده ۶۳۲ همان قانون:
اگر کسی از دادن طفلی که به او سپرده شده است در موقع مطالبه اشخاصی که قانوناً حق مطالبه دارند امتناع کند به مجازات از سه ماه تا شش ماه حبس یا به جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار تا سه میلیون ریال محکوم خواهد شد.
۲۴/۱۴ـ ماده ۶۳۳ همان قانون:
هرگاه کسی شخصاً یا به دستور دیگری طفل یا شخصی را که قادر به محافظت خود نمی‌باشد در محلی که خالی از سکنه است رها نماید به حبس از شش ماه تا دو سال و یا جزای نقدی از سه میلیون تا دوازده میلیون ریال محکوم خواهد شد و اگر در آبادی و جائیکه دارای سکنه باشد رها کند تا نصف مجازات مذکور محکوم خواهد شد و چنانچه این اقدام سبب وارد آمدن صدمه یا آسیب یا فوت شود رهاکننده علاوه بر مجازات فوق حسب مورد به قصاص یا دیه یا ارش نیز محکوم خواهد شد.
۲۴/۱۵ـ ماده ۶۴۲ همان قانون:
هرکس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع نماید دادگاه او را از سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس محکوم می‌نماید.
۲۴/۱۶ـ ماده ۶۴۸ همان قانون:
اطباء و جراحان و ماماها و داروفروشان و کلیه کسانی که به مناسبت شغل یا

حرفه خود محرم اسرار می‌شوند هرگاه در غیراز موارد قانونی، اسرار مردم را افشاء کنند به سه ماه و یک روز تا یک سال حبس و یا به یک میلیون و پانصد هزار تا شش میلیون ریال جزای نقدی محکوم می‌شوند.

۲۴/۱۷ـ ماده ٦٦٨ همان قانون:
هرکس با جبر و قهر یا با اکراه و تهدید دیگری را ملزم به دادن نوشته یا سند یا امضاء و یا مهر نماید و یا سند و نوشته‌ای که متعلق به او یا سپرده به او می‌باشد را از وی بگیرد به حبس از سه ماه تا دو سال و تا (۷۴) ضربه شلاق محکوم خواهد شد.
۲۴/۱۸ـ ماده ٦٦٩ همان قانون:
هرگاه کسی دیگری را به هر نحو تهدید به قتل یا ضررهای نفسی یا شرفی یا مالی و یا به افشاء سری نسبت به خود یا بستگان او نماید، اعم از اینکه به این واسطه تقاضای وجه یا مال یا تقاضای انجام امر یا ترک فعلی را نموده یا ننموده باشد به مجازات شلاق تا (۷۴) ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.
۲۴/۱۹ـ ماده ٦٧٦ همان قانون:
هرکس سایر اشیاء منقول یا غیرمنقول متعلق به دیگری را آتش بزند به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.
۲۴/۲۰ـ ماده ٦٧٧ همان قانون:
هرکس عمداً اشیاء منقول یا غیرمنقول متعلق به دیگری را تخریب نماید یا به هر نحو کلاً یا بعضاً تلف نماید و یا ازکار اندازد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.
۲۴/۲۱ـ ماده ٦٧٩ همان قانون:

هرکس به عمد و بدون ضرورت حیوان حلال گوشت متعلق به دیگری یا حیواناتی که شکار آنها توسط دولت ممنوع اعلام شده است را بکشد یا مسموم یا تلف یا نقص کند به حبس از نود و یک روز تا شش ماه یا جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار ریال تا سه میلیون ریال محکوم خواهد شد.

۲۴/۲۲ـ ماده ٦٨٢ همان قانون:

هرکس عالماً هر نوع اسناد یا اوراق تجارتی و غیرتجارتی غیردولتی را که اتلاف آنها موجب ضرر غیر است بسوزاند یا به هر نحو دیگر تلف کند به حبس از سه ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.

۲۴/۲۳ـ ماده ٦٨۴ همان قانون:

هرکس محصول دیگری را بچراند یا تاکستان یا باغ میوه یا نخلستان کسی را خراب کند یا محصول دیگری را قطع و درو نماید یا به واسطه سرقت یا قطع آبی که متعلق به آن است یا با اقدامات و وسایل دیگر خشک کند یا باعث تضییع آن بشود یا آسیاب دیگری را از استفاده بیاندازد به حبس از شش ماه تا سه سال و شلاق تا (۷۴) ضربه محکوم می‌شود.

۲۴/۲۴ـ ماده ٦٨۵ همان قانون:

هرکس اصله نخل خرما را به هر ترتیب یا هر وسیله بدون مجوز قانونی از بین ببرد یا قطع نماید به سه تا ششماه حبس یا از یک میلیون و پانصد هزار تا سه میلیون ریال جزای نقدی یا هر دو مجازات محکوم خواهد شد.

۲۴/۲۵ـ ماده ٦٩٠ همان قانون:

هرکس به وسیله صحنه‌سازی از قبیل پی‌کنی، دیوارکشی، تغییر حد فاصل، امحای مرز، کرت‌بندی، نهرکشی، حفرچاه، غرس اشجار و زراعت و امثال آن به تهیه آثار تصرف در اراضی مزروعی اعم از کشت شده یا درآیش زراعی، جنگلها و مراتع ملی شده، کوهستانها، باغها، قلمستانها، منابع آب،

چشمه سارها، انهار طبیعی و پارکهای ملی، تأسیسات کشاورزی و دامداری و دامپروری و کشت و صنعت و اراضی موات و بایر و سایر اراضی و املاک متعلق به دولت یا شرکتهای وابسته به دولت یا شهرداریها یا اوقاف و همچنین اراضی و املاک و موقوفات و محبوسات و اثلاث باقیه که برای مصارف عام‌المنفعه اختصاص یافته یا اشخاص حقیقی یا حقوقی به منظور تصرف یا ذیحق معرفی کردن خود یا دیگری، مبادرت نماید یا بدون اجازه سازمان حفاظت محیط زیست یا مراجع ذیصلاح دیگر مبادرات به عملیاتی نماید که موجب تخریب محیط زیست و منابع طبیعی گردد یا اقدام به هرگونه تجاوز و تصرف عدوانی یا ایجاد مزاحمت یا ممانعت از حق در موارد مذکور نماید به مجازات یک ماه تا یک سال حبس محکوم می‌شود.

۲۴/۲۶ـ ماده ۶۹۲ همان قانون:

هرگاه کسی ملک دیگری را به قهر و غلبه تصرف کند علاوه بر رفع تجاوز به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.

۲۴/۲۷ـ ماده ۶۹۴ همان قانون:

هرکس در منزل یا مسکن دیگری به عنف یا تهدید وارد شود به مجازات از شش ماه تا سه سال حبس محکوم خواهد شد و در صورتی که مرتکبین دو نفر یا بیشتر بوده و لااقل یکی از آنها حامل سلاح باشد به حبس از یک تا شش سال محکوم می‌شوند.

۲۴/۲۸ـ ماده ۶۹۷ همان قانون:

هرکس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه و جرائد یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید جز در مواردی که موجب حداست به یک ماه تا یک

سال حبس و تا (۷۴) ضربه شلاق یا یکی از آنها حسب مورد محکوم خواهد شد.
۲۴/۲۹ـ ماده ۶۹۸ همان قانون:
هر کس به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی به وسیله نامه یا شکواییه یا مراسلات یا عرایض یا گزارش یا توزیع هرگونه اوراق چاپی یا خطی با امضاء یا بدون امضاء اکاذیبی را اظهار نماید یا با همان مقاصد اعمالی را برخلاف حقیقت راساً یا به عنوان نقل قول به شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامات رسمی تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد اعم از اینکه از طریق مزبور به نحوی از انحاء ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد شود یا نه علاوه بر اعاده حیثیت در صورت امکان، باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا (۷۴) ضربه محکوم شود.
۲۴/۳۰ـ ماده ۶۹۹ همان قانون:
هرکس عالماً عامداً به قصد متهم نمودن دیگری آلات و ادوات جرم یا اشیایی را که یافت شدن آن در تصرف یک نفر موجب اتهام او می‌گردد بدون اطلاع آن شخص در منزل یا محل کسب یا جیب یا اشیایی که متعلق به اوست بگذارد یا مخفی کند یا به نحوی متعلق به او قلمداد نماید و در اثر این عمل شخص مزبور تعقیب گردد، پس از صدور قرار منع تعقیب و یا اعلام برائت قطعی آن شخص، مرتکب به حبس از شش ماه تا سه سال و یا تا (۷۴) ضربه شلاق محکوم می‌شود.
۲۴/۳۱ـ ماده ۷۰۰ همان قانون:
هرکس با نظم یا نثر یا به صورت کتبی یا شفاهی کسی را هجو کند و یا هجویه را منتشر نماید به حبس از یک تا شش ماه محکوم می‌شود.
۲۵ـ ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۴/۲۹

۲۶ـ مادهی ۱۹ قانون مجازات اسلامی:
دادگاه می‌تواند کسی را که به علت ارتکاب جرم عمدی به تعزیر یا مجازات بازدارنده محکوم کرده است به عنوان تتمیم حکم تعزیری یا بازدارنده مدتی از حقوق اجتماعی محروم و نیز از اقامت در نقطه یا نقاط معین ممنوع یا به اقامت در محل معین مجبور نماید.
تبصره الحاقی ۱۳۷۷/۲/۲۷ ـ نقاط اقامت اجباری محکومان توسط وزارت دادگستری و شورای امنیت کشور تعیین و به قوه قضاییه اعلام می‌گردد.
آئین نامه اجرائی مربوط توسط وزارت دادگستری با هماهنگی وزرات کشور تهیه و به تصویب رئیس قوه قضایی می‌رسد.(اصلاحی ۱۳۷۸/۱۰/۲۷).
۲۶/۱ـ آئین نامه اجرایی قانون اصلاح تبصره الحاقی ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۷/۱۰/۲۷:
ماده ۱ـ دادگاه با توجه به علل و جهات ارتکاب جرم و شخصیت متهم، نوع جرم، میزان محکومیت، دوری و نزدیکی محل اقامت اجباری با محل ارتکاب جرم، امکان اشتغال یا عدم امکان اشتغال محکوم علیه در محل و همچنین با در نظر گرفتن نقاطی که از طرف وزارت کشور برای اقامت اجباری تشخیص داده نشده‌اند، شهری را به عنوان اقامت اجباری محکوم‌علیه معین می‌نمایند.
ماده ۲ـ وزارت کشور می‌تواند نقاطی را که به لحاظ شرایط سیاسی، امنیتی، اجتماعی و غیره برای اقامت اجباری مناسب نمی‌باشند هر سال یک بار تهیه و از طریق وزارت دادگستری به قوه قضاییه جهت ابلاغ به دادگاه‌ها ارسال نماید.
ماده ۳ـ چنانچه وزارت کشور تغییر محل اقامت اجباری محکومی را به لحاظ شرایط سیاسی، امنیتی، اجتماعی و غیره لازم تشخیص داده شود مستدلاً مراتب از طریق وزارت دادگستری به قوه قضاییه جهت ابلاغ به دادگاه اعلام

می‌شود.
ماده ۴ـ نقطه نظرات مقامات محلی در مورد آثار و تبعات حضور محکومان در محل از طرف آنان مستقیماً به وزارت کشور ارسال می‌شود تا در هنگام تعیین نقاط اجباری مورد توجه قرار گیرند.
ماده ۵ـ دادگاه با بررسی مشکلات ناشی از اجرای حکم چنانچه تغییر محل اقامت اجباری را لازم بداند نسبت به تعیین محل دیگر اتخاذ تصمیم می‌نماید.
ماده ٦ـ نظارت بر اجرای صحیح حکم اقامت اجباری توسط دادگاه صادرکننده رأی از طریق مرجع مجری حکم به عمل می‌آید.
ماده ۷ـ وزارت دادگستری و کشور به منظور رفع معضلات اجرائی ناشی از تعیین اقامت اجباری محکومان، حداقل یکبار در سال جلسه‌ای تشکیل خواهند داد.
ماده ۸ـ این آیین نامه در اجرای قانون اصلاح تبصره الحاقی به ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۸/۱۰/۲۷ در ماده ۸ توسط وزارت دادگستری با هماهنگی وزارت کشور تهیه و در تاریخ ۱۳۸۰/۳/۲۷ به تصویب رئیس قوه قضاییه رسید.
۲۷ـ ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی:
در جرائم قابل تعریز هرگاه فعل واحد دارای عناوین متعدده جرم باشد مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است.
۲۸ـ مادهٔ ٦١٨ قانون مجازات اسلامی:
هرکس با هیاهو و جنجال یا حرکات غیر متعارف یا تعرض به افراد موجب اخلال نظم و آسایش و آرامش عمومی گردد یا مردم را از کسب و کار باز دارد به حبس از سه ماه تا یک سال و تا (۷۴) ضربه شلاق محکوم خواهد شد.
۲۹ـ ماده ۱ لایحه‌ی اصلاح موادی از قانون چک:

در ماده۳ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵/۴/۸ عبارت (صادرکننده چک باید در تاریخ صدور معادل مبلغ چک در بانک محال علیه محل نقد یا اعتبار قابل استفاده داشته باشد) به صورت زیر تغییر می‌یابد:
صادر کننده چک باید در تاریخ مندرج در آن معادل مبلغ مذکور در بانک محال علیه وجه نقد داشته باشد.

۳۰ـ مادۀ ۳ لایحه اصلاح موادی از قانون چک ۱۳۷۲/۸/۱۱:
چک‌هائی که در ایران عهده بانک‌های واقع در خارج کشور صادر شده و منتهی به گواهی عدم پرداخت شده باشند، از لحاظ کیفری مشمول مقررات این قانون خواهند بود.

۳۱ـ ماده ۳ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵/۴/۸:
صادر کننده چک باید در تاریخ صدور، معادل مبلغ چک در بانک محال‌علیه، محل (نقد یا اعتبار قابل استفاده) داشته باشد و نباید تمام یا قسمتی از وجهی راکه به اعتبار آن، چک صادر کرده به صورتی از بانک خارج نماید یا دستور عدم پرداخت وجه چک را بدهد و نیز نباید چک را به صورتی تنظیم نماید که بانک به عللی از قبیل: عدم مطابقت امضاء یا قلم خوردگی در متن چک یا اختلاف در مندرجات چک و امثال آن، از پرداخت وجه چک خودداری نماید.
هرگاه در متن چک شرطی برای پرداخت ذکر شده باشد بانک به آن شرط ترتیب اثر نخواهد داد.

۳۲ـ ماده ۱۳ اصلاحی قانون چک مصوب ۱۳۷۲/۸/۱۱:
صدور چک به عنوان تضمین یا تأمین اعتبار یا مشروط، وعده دار یا سفید امضاء، ممنوع است. صادرکننده در صورت شکایت ذینفع و عدم پرداخت به مجازات حبس از شش ماه تا ۲ سال و یا جزای نقدی از یکصدهزار تا ده

میلیون ریال محکوم خواهد شد.

۳۳ـ مادهٔ ۳۱۰ قانون تجارت:

چک نوشته‌ای است که به موجب آن صادرکننده وجوهی را که در نزد محال علیه دارد کلا یا بعضاً مسترد یا به دیگری واگذار می‌نماید.

۳۴ـ مادهٔ ۷۲۴ قانون مدنی:

حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می‌گردد. مدیون را محیل، طلبکار را محتال، شخص ثالث را محال علیه می‌گویند.

۳۵ـ مادهٔ ۱۲ قانون صدور چک مورخ ۱۳۵۵/۴/۸:

هرگاه قبل از صدور حکم قطعی، شاکی گذشت نماید و یا این که متهم وجه چک و خسارات تأخیر تأدیه را نقداً به دارنده آن پرداخت کند، یا موجبات پرداخت وجه چک و خسارات مذکور (از قرار صدی دوازده در سال از تاریخ ارائه چک به بانک) را فراهم کند یا در صندوق دادگستری یا اجراء ثبت تودیع نماید، مرجع رسیدگی قرار موقوفی تعقیب صادر خواهد کرد. صدور قرار موقوفی تعقیب در دادگاه کیفری مانع از آن نیست که آن دادگاه نسبت به سایر خسارات مورد مطالبه رسیدگی و حکم صادر کند. هرگاه پس از صدور حکم قطعی، شاکی گذشت کند و یا این که محکوم‌علیه، به ترتیب فوق موجبات پرداخت وجه چک و خسارت تأخیر تأدیه و سایر خسارات مندرج در حکم را فراهم نماید، اجرای حکم موقوف می‌شود و محکوم علیه فقط ملزم به پرداخت مبلغی معادل یک سوم جزای نقدی مقرر در حکم خواهد بود که به دستور دادستان به نفع دولت وصول خواهد شد.

۳۶ـ تبصرهٔ ۳ ماده‌ی واحده‌ی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام:

وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا، برخوردار

می‌باشد.

۳۷ـ اصل یکصد و شصت و چهار قانون اساسی:

قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به طور موقت یا دائم منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رییس قوه قضاییه پس از مشورت با رییس دیوان عالی کشور و دادستان کل، نقل و انتقال دوره‌ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند صورت می‌گیرد.

۳۸ـ مادهٔ ۱۷ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری:

از تاریخ اجرای این قانون هیچ وکیلی را نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی.

۳۹ـ ماده ۱۳ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری:

دادسرای انتظامی وکلا مرجع رسیدگی به تخلفات وکلا و کارگشایان دادگستری و تعقیب آنان بوده و از دادستان و عده لازم دادیار که از طرف هیات مدیره کانون برای مدت دو سال به رای مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد. دادسرای انتظامی وکلا پس از رسیدگی به تخلفات و شکایات در صورتی که عقیده بر تخلف داشته باشد کیفرخواست صادر می‌کند و در غیر این صورت قرار منع تعقیب خواهد داد قرار منع تعقیب از طرف شاکی و رییس کانون ظرف مدت ده روز پس از ابلاغ با رعایت مسافت طبق قانون آیین دادرسی مدنی قابل شکایت در دادگاه‌های انتظامی وکلا خواهد بود. در صورتی که دادگاه انتظامی وکلا قرار منع تعقیب را صحیح ندانست به موضوع رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر می‌نماید.

۴۰ـ ماده ۱۴ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری:

رسیدگی به تخلفات وکلا و کارگشایان دادگستری به عهده دادگاه انتظامی وکلا است دادگاه مزبور از ۳ نفر وکیل درجه ۱ که به انتخاب هیات مدیره کانون برای مدت دو سال تعیین می‌گردد تشکیل می‌شود و برای مدت مزبور هیات مدیره دو نفر عضو علی البدل از بین وکلا پایه ۱ انتخاب می‌نماید که در مورد غیبت یا معذوریت اعضا اصلی در دادگاه انتظامی شرکت نمایند.

مجازاتهای درجه ۱ و ۲ و ۳ نسبت به وکیل مورد تعقیب قطعی است ولی شاکی خصوصی که تعقیب به موجب شکایت او به عمل آمده از کلیه آرا صادره و همچنین دادسرای انتظامی وکلا و رییس کانون از حکم برائت و از مجازاتهای درجه ۴ به بالا می‌تواند ظرف مدت ده روز پس از ابلاغ با رعایت مسافت طبق قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای تجدید نظر نماید. مرجع تجدید نظر دادگاه عالی انتظامی قضات بوده و رای دادگاه مزبور قطعی است.

۴۱ـ ماده ۱۵ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری:

در صورتی که رییس دادگاه یا دادستان شهرستان و یا رییس دادگاه استان یا دادستان تخلفی از وکیل مشاهده نمایند که قابل تعقیب باشد باید مراتب راکتباً به دادسرای انتظامی وکلا اطلاع دهند در صورتی که دادسرای مزبور موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد پرونده را با صدور کیفرخواست به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌کند و در غیر این صورت نظر خود را با ذکر دلیل به دادستان استان اطلاع می‌دهد و اگر دادستان مزبور به نظر دادسرای انتظامی وکلا تسلیم نشد راسا از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را تقاضا می‌نماید.

۴۲ـ اصل سوم قانون اساسی: نگاه کنید به شماره‌ی ۴

۴۳ـ اصل ۵۷ قانون اساسی:
قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت هستند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امام امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند، این قوا مستقل از یکدیگر هستند.
۴۴ـ اصل هفتاد و دو قانون اساسی:
مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نود و ششم آمده برعهده شورای نگهبان است.
۴۵ـ اصل نود و هشت قانون اساسی:
تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان استت که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.
۴۶ـ اصل هفتاد و سه قانون اساسی:
شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان، در مقام تمیز حق، از قوانین می‌کنند نیست.
۴۷ـ ماده ۳۸ قانون مدنی:
مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیرزمین بالجمله مالك حق همه‌گونه تصرف در هوا و فراز گرفتن دارد مگر آنچه راکه قانون استثناء کرده باشد.
۴۸ـ ماده ۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی:
تا زمانی که عزل وکیل به اطلاع او نرسیده است اقدامات وی در حدود وکالت، همچنین ابلاغهایی که از طرف دادگاه به وکیل می‌شود مؤثر در حق موکل خواهد بود، ولی پس از اطلاع دادگاه از عزل وکیل، دیگر او را در امور راجع

به دادرسی، وکیل نخواهد شناخت.

۴۹ـ مادهٔ ۱۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶/۵/۲:

در موارد زیر موجر می‌تواند حسب مورد صدور حکم فسخ اجاره یا تخلیه را از دادگاه درخواست کند دادگاه ضمن حکم فسخ اجاره دستور تخلیه مورد اجاره را صادر می‌نماید و این حکم علیه مستاجر یا متصرف اجرا و محل تخلیه خواهد شد.

۱ـ در موردی که مستاجر مسکن بدون داشتن حق انتقال به غیر در اجاره نامه و یا در موردی که اجاره نامه‌ای در بین نباشد مورد اجاره راکلا یا جزئاً به هر صورتی که باشد به غیر واگذار نموده یا عملا از طریق وکالت یا نمایندگی و غیره در اختیار و استفاده دیگری جز اشخاص تحت الکفاله قانونی خود قرار داده باشد.

۲ـ در موردی که عین مستاجره به منظور کسب یا پیشه و یا تجارت خود مستاجر اجاره داده شده و مستاجر آن را به عناوینی از قبیل وکالت یا نمایندگی و غیره عملا به غیر واگذار کند بدون این که طبق ماده ۱۹ این قانون با مستاجر لاحق اجاره نامه تنظیم شده باشد.

۳ـ در صورتی که در اجاره نامه محل سکنی حق فسخ اجاره هنگام انتقال قطعی شرط شده باشد مشروط به این که خریدار بخواهد شخصا در مورد اجاره سکونت نماید و یا آن را برای سکونت اولاد یا پدر. یا مادر یا همسر خود تخصیص دهد. در این صورت اگر خریدار تا سه ماه از تاریخ انتقال ملک برای تخلیه مراجعه ننماید درخواست تخلیه به این علت تا انقضای مدت اجاره پذیرفته نمی‌شود.

۴ـ در صورتی که مورد اجاره محل سکنی بوده و مالك پس از انقضای مدت اجاره احتیاج به مورد اجاره برای سکونت خود یا اشخاص مذکور در بند فوق

داشته باشد.

۵ـ هرگاه مورد اجاره محل سکنی در معرض خرابی بوده و قابل تعمیر نباشد.

۶ـ در صورتی که از مورد اجاره محل سکنی برخلاف منظوری که در اجاره نامه قید شده استفاده گردد.

۷ـ در مورد محل کسب و پیشه و تجارت هرگاه مورد اجاره برای شغل معینی اجاره داده شده و مستاجر بدون رضای موجر شغل خود را تغییر دهد مگر این که شغل جدید عرفا مشابه شغل سابق باشد.

۸ـ در صورتی که مستاجر در مورد اجاره تعدی یا تفریط کرده باشد.

۹ـ در صورتی که مستاجر در مهلت مقرر در ماده ۶ این قانون از پرداخت مال‌الاجاره یا اجرت المثل خودداری نموده و با ابلاغ اخطار دفترخانه تنظیم‌کننده سند اجاره یا اظهارنامه (در موردی که اجاره نامه عادی بوده یا اجاره نامه‌ای در بین نباشد) ظرف ده روز قسط یا اقساط عقب افتاده را نپردازد. در این مورد اگر اجاره نامه رسمی باشد موجر می‌تواند از دفترخانه یا اجرای ثبت صدور اجرائیه بر تخلیه و وصول اجاره بها را درخواست نماید. هرگاه پس از صدور اجرائیه مستاجر اجاره بهای عقب افتاده را تودیع کند اجرای ثبت تخلیه را متوقف می‌کند ولی موجر می‌تواند به استناد تخلف مستاجر از پرداخت اجاره بها از دادگاه درخواست تخلیه عین مستاجر را بنماید. هرگاه اجاره نامه عادی بوده یا سند اجاره تنظیم نشده باشد موجر می‌تواند برای تخلیه عین مستاجره و وصول اجاره بها به دادگاه مراجعه کند. در موارد فوق هرگاه مستاجر قبل از صدور حکم دادگاه اضافه بر اجاره بهای معوقه صدی بیست آن را به نفع موجر در صندوق دادگستری تودیع نماید حکم به تخلیه صادر نمی‌شود و مستاجر به پرداخت خسارت دادرسی محکوم و مبلغ تودیع شده نیز به موجر پرداخت می‌گردد، ولی هر مستاجر فقط یک

بار می‌تواند از این ارفاق استفاده کند، حکم دادگاه در موارد مذکور در این بند قطعی است.

تبصره ۱ـ در صورتی که مستاجر دوبار ظرف یک سال در اثر اخطار یا اظهارنامه مذکور در بند ۹ این ماده اقدام به پر داخت اجاره بها کرده باشد و برای بار سوم اجاره بها را در موعد مقرر به موجر نپردازد و یا در صندوق ثبت تودیع ننماید موجر می‌تواند با تقدیم دادخواست مستقیما از دادگاه درخواست تخلیه عین مستاجر را بنماید. حکم دادگاه در این مورد قطعی است.

تبصره ۲ـ در صورتی که مورد اجاره به منظوری غیر از کسب یا پیشه یا تجارت اجاره داده شود از هر حیث تابع مقررات مربوط به اجاره محل سکنی خواهد بود.

تبصره ۳ـ در مورد بند شش این ماده اگر مستاجر مرکز فساد که قانوناً دائر کردن آن ممنوع است در مورد اجاره دایر نماید دادستان علاوه بر انجام وظایف قانونی خود به محض صدور کیفر خواست به درخواست موجر مورد اجاره را در اختیار موجر قرار می‌دهد.

تبصره ۴ـ در صورتی که مستاجر محل سکنی در شهر محل سکونت خود مالك یك واحد مسکونی باشد موجر حق دارد پس از انقضای مدت اجاره تقاضای تخلیه مورد اجاره را بنماید.)

۵۰ـ رأی وحدت رویه‌ی شماره ۴۲ ـ ۱۳۵۱/۸/۲ هیأت عمومی دیوانعالی کشور:

نظر به اینکه شخصیت حقوقی شرکت تجارتی از مدیر آن بکلی مجزا و امکان برکناری مدیر شرکت همیشه موجود است و همین که منافع عین مستاجره به شرکتی واگذار شد مستاجر شرکت است نه مدیر آن، بنابراین هرگاه در سند

اجاره حق انتقال بغیر جزئاً یا کلاً از مستاجر سلب شده و او مورد اجاره را بشرکتی ولو خود مدیر آن باشد واگذار نماید انتقال بغیر تحقق یافته.
۵۱ـ مادهٔ ٦ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦/۵/۲:
مستاجر مکلف است در موعد معین در اجاره نامه اجرت المسمی و پس از انقضا مدت اجاره اجرت المثل را به میزان اجرت المسمی آخر هر ماه اجاری ظرف ده روز به موجر یا نماینده قانونی او بپردازد و هرگاه اجاره نامه‌ای در بین نباشد اجاره بها را به میزانی که بین طرفین مقرر و یا عملی شده و در صورتی که میزان آن معلوم نباشد به عنوان اجرت‌المثل مبلغی که متناسب با اجاره املاک مشابه تشخیص می‌دهد برای هر ماه تا دهم ماه بعد به موجر یا نماینده قانونی او پرداخت یا در صندوق ثبت و یا بانکی که از طرف سازمان ثبت تعیین می‌شود سپرده و قبض رسید را اگر اجاره نامه رسمی است به دفتر خانه تنظیم کننده سند و هرگاه اجاره نامه عادی بوده یا اجاره نامه‌ای در بین نباشد قبض رسید را با تعیین محل اقامت موجر به یکی از دفاتر رسمی نزدیک ملک تسلیم و رسید دریافت دارد.
دفترخانه باید منتهی ظرف ده روز به وسیله اداره ثبت محل مراتب را به موجر یا نماینده قانونی او اخطار کند که برای دریافت وجه تودیع شده به دفترخانه مزبور مراجعه نماید.
۵۲ـ تبصرهٔ ۱ ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر: نگاه کنید به شماره۱۳
۵۳ـ مادهٔ ۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦/۵/۲ اصلاحی ۱۳۵۸/۹/۲:
موجر یا مستاجر می‌تواند به استناد ترقی یا تنزل هزینه زندگی درخواست تجدیدنظر نسبت به میزان اجاره‌بها را بنماید، مشروط به این که مدت اجاره منقضی شده و از تاریخ استفاده مستاجر از عین مستاجره یا از تاریخ مقرر در

حکم قطعی که بر تعیین یا تعدیل اجاره بها صادر شده سه سال تمام گذشته باشد، دادگاه با توجه به درصد شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی منتشر شده از طرف بانک مرکزی ایران حکم به تعدیل اجاره بها خواهد داد حکم دادگاه در این مورد قطعی است.

۵۴ـ مادهٔ ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵:

محکوم علیه می‌تواند احکام قطعیت یافته هر یک از محاکم را که قابل درخواست تجدید نظر بوده از تاریخ ابلاغ حکم تا یک ماه از دادستان کل کشور درخواست رسیدگی بنماید. دادستان کل کشور در صورتی که حکم را مخالف بین با شرع یا قانون تشخیص دهد از دیوان عالی کشور درخواست نقض می‌نماید. دیوان عالی کشور در صورت نقض حکم رسیدگی را به دادگاهی هم عرض ارجاع می‌دهد. رای دادگاه در غیرموارد مذکور در ماده ۱۸ غیرقابل اعتراض و درخواست تجدید نظر است.

۵۴/۱ ـ ماده ۳۱ فوق الذکر طبق ماده ۵۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (کتاب اول در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ ملغی شده.

۵۴/۲ ـ ماده ۵۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱:

از تاریخ لازم الاجراء شدن این قانون، قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ و سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر ملغی می‌گردد.

۵۴/۳ ـ ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸:
آرا دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعم از حکم یا قرار در موارد زیر نقض می‌شود:
۱ـ قاضی صادرکننده رای متوجه اشتباه رای خود شود.
۲ـ قاضی دیگری پی به اشتباه رای صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادرکننده رای تذکر دهد متنبه گردد.
۳ـ ثابت شود قاضی صادرکننده رای صلاحیت رسیدگی و انشا رای را نداشته است.
تبصره‌ـ در مورد بندهای ۱و۲ مرجع تجدید نظر رای را نقض و رسیدگی می‌نماید و در مورد بند ۳ مرجع تجدید نظر بدواً به اصل ادعای عدم صلاحیت رسیدگی و در صورت احراز، رسیدگی مجدد را انجام خواهد داد.
۵۴/۴ ـ ماده‌ی ۱۸ فوق‌الذکر طبق ماده ۵۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ ملغی شده است.
۵۴/۵ ـ ماده‌ی ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه‌ی قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸:
ریاست قوه قضائیه سمت قضائی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی و اخلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.
۵۵ـ مادهٔ ۴۹۰ قانون مدنی:
مستاجر باید، اولا ـ در استعمال عین مستاجره به نحو متعارف رفتار کرده و تعدی یا تفریط نکند.
ثانیاً ـ عین مستاجره برای همان مصرفی که در اجاره مقرر شده و در صورت عدم تعیین در منافع مقصوده که از اوضاع و احوال استنباط می‌شود استعمال

نماید.
ثالثاً ـ مال الاجاره را در مواعدی که بین طرفین مقرر است تادیه کند و در صورت عدم تعیین موعد نقداً باید بپردازد.
۵۶ـ مادهٔ ۴۹۴ قانون مدنی:
عقد اجاره به محض انقضاء مدت برطرف می‌شود و اگر پس از انقضاء آن مستاجر عین مستاجره را بدون اذن مالک مدتی در تصرف خود نگاهدارد موجر برای مدت مزبور مستحق اجرت المثل خواهد بود اگر چه مستاجر استیفاء منفعت نکرده باشد و اگر با اجازه مالک در تصرف نگاه دارد وقتی باید اجرت المثل بدهد که استیفاء منفعت کرده باشد مگر اینکه مالک اجازه داده باشد که مجانا استفاده نماید.
۵۷ـ مادهٔ ۴۹۸ قانون مدنی:
اگر عین مستاجره به دیگری منتقل شود اجاره به حال خود باقی است مگر اینکه موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد.
۵۸ـ اصل ۱۰۷ قانون اساسی اصلاحی ۱۳٦۸/۵/٦:
پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقها واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر

انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

۵۹ـ اصل ۱۱۱ قانون اساسی اصلاحی ۱۳٦۸/۵/٦:

هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد.

در صورت فوت یاکناره گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظف هستند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رییس جمهور، رییس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می‌گیرد و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند انجام وظیفه نماید، فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقها، در شورا به جای وی منصوب می‌گردد.

این شورا در خصوص وظایف بندهای ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و قسمتهای (د) و (ه) و (و) بند ٦ اصل یکصد و دهم، پس از تصویب سه چهارم اعضا مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می‌کند.

هرگاه رهبر بر اثر بیماری یا حادثه دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود در این مدت شورای مذکور در این اصل وظایف او را عهده دار خواهد بود.

۵۹/۱ـ اصل ۵ قانون اساسی:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری

اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده‌ی فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصدوهفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

۵۹/۲ـ اصل ۱۰۹ قانون اساسی:

شرایط و صفات رهبر:

۱ـ صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

۲ـ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳ـ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قویتر باشد مقدم است.

۵۱/۳ـ اصل ۱۱۰قانون اساسی:

وظایف و اختیارات رهبر:

۱ـ تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام.

۳ـ فرمان همه پرسی.

۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها و...

۶۰ـ اصل ۱۰۸ قانون اساسی:

قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقها اولین شورای نگهبان تهیه و اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر

انقلاب برسد. از آن پس هرگونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.

۶۱ـ ماده ۱ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴:

مصوبات مجلس شورای اسلامی و نتیجه همه پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئیس جمهور ابلاغ می‌شود. رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن را امضا و به مجریان ابلاغ نماید و دستور انتشار آن را صادر کند و روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ منتشر نماید.

تبصره الحاقی ۱۳۷۰/۸/۱۴ـ

در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضا یا ابلاغ در مدت مذکور در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نماید.

۶۲ـ اصل ۹۹ قانون اساسی اصلاحی ۱۳۶۸/۵/۶:

شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرا عمومی و همه پرسی را برعهده دارد.

۶۳ـ اصل پنجاه و نه قانون اساسی:

در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت می‌گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.

۶۴ـ اصل ۱۱۳ قانون اساسی:

پس از مقام رهبری رییس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به

رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد.

۶۵ـ متن اولیه‌ی قانون اساسی مصوب همه‌پرسی مورخ ۱۱ و ۱۲ آذرماه ۱۳۸۵ شمسی و متن بازنگری شده شورای بازنگری قانون اساسی مصوب همه‌پرسی ۱۳۶۸/۵/۶

۶۶ـ اصل ۱۱۰ قانون اساسی اصلاحی ۱۳۶۸/۵/۶، وظایف و اختیارات رهبر:

۱ـ تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام.

۳ـ فرمان همه پرسی.

۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶ـ نصبت و عزل و قبول استعفا.

الف ـ فقهای شورای نگهبان.

ب ـ عالیترین مقام قوه قضائیه.

ج ـ رییس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.

د ـ رئیس ستاد مشترک.

هـ فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

ت ـ فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷ـ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸ـ حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹ـ امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان

ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تایید شورای نگهبان و در دوره اول به تایید رهبری برسد.
۱۰ـ عزل رییس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتادو نهم.
۱۱ـ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رییس قوه قضائیه.
قانون اساسی رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.
۶۶/۱ـ اصل ۸۹ قانون اساسی:
۱ـ نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌توانند در مواردی که لازم می‌دانند هیأت وزیران یا هر یک از وزراء را استیضاح کنند، استیضاح وقتی قابل طرح در مجلس است که با امضای حداقل ده نفر از نمایندگان به مجلس تقدیم شود...
۶۷ـ اصل ۹۰ قانون اساسی:
هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد، می‌تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه یا قوه قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند.
۶۸ـ اصل ۱۸۷ برنامهٔ سوم توسعه:
به منظور اعمال حمایتهای لازم حقوقی و تسهیل دستیابی مردم به خدمات

قضائی و حفظ حقوق عامه، به قوه قضائیه اجازه داده می‌شود تا نسبت به تأیید صلاحیت فارغ التحصیلان رشته حقوق جهت صدور مجوز تأسیس مؤسسات مشاوره حقوقی برای آنان اقدام نماید.
حضور مشاوران مذکور در محاکم دادگستری و ادارات و سازمانهای دولتی و غیر دولتی برای انجام امور وکالت متقاضیان مجاز خواهد بود. تأیید صلاحیت کارشناسان رسمی دادگستری نیز به طریق فوق امکان‌پذیر است.
آئین نامه اجرائی این ماده و تعیین تعرفه کارشناسی افراد مذکور به تصویب رئیس قوه قضائیه خواهد رسید.
۶۹ـ اصل ۳۸ قانون اساسی:
هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.
۷۰ـ کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۶۷
۷۱ـ ماده ۲۷۲ قانون مجازات اسلامی:
در قصاص عضو علاوه بر شرایط قصاص نفس شرایط زیر باید رعایت شود:
۱ـ تساوی اعضاء در سالم بودن
۲ـ تساوی در اصلی بودن اعضاء.
۳ـ تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع.
۴ـ قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد.
۵ـ قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود.
۷۲ـ مادهٔ ۲۴ قانون مجازات اسلامی:
عفو یا تخفیف مجازات محکومان، در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضاییه با مقام رهبری است.

۷۳ـ مادهٔ ۷۲ قانون مجازات اسلامی:
هرگاه کسی به زنائی که موجب حد است اقرار کند و بعد توبه نماید، قاضی می‌تواند تقاضای عفو او را از ولی امر بنماید و یا حد را بر او جاری نماید.
۷۴ـ ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی:
اگر لواط و تفخیذ و نظائر آن با اقرار شخص ثابت شده باشد و پس از اقرار توبه کند قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید.
۷۵ـ ماده ۱۸۲ قانون مجازات اسلامی:
هرگاه کسی بعد از اقرار به خوردن مسکر توبه کند قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید یا حد را بر او جاری کند.
۷۷ـ اصل ۸۶ قانون اساسی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲
۷۸ـ مادهٔ ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵/۳/۲:
هرکس با هر مرامی، دسته، جمعیت یا شعبه جمعیتی بیش از دو نفر در داخل یا خارج ازکشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نمایدکه هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد محارب شناخته نشود به حبس از دو تا ده سال محکوم می‌شود.
۷۹ـ مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی:
هرکس که برای ایجاد رعب و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی‌الارض می‌باشد.
تبصره ۱ـ کسی که به روی مردم سلاح بکشد ولی در اثر ناتوانی موجب هراس هیچ فردی نشود محارب نیست.
تبصره ۲ـ اگر کسی سلاح خود را با انگیزه عداوت شخصی به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد محارب محسوب نمی‌شود.

تبصره ۳ـ میان سلاح سرد و گرم فرقی نیست.

۸۰ـ مادهٔ ٦۹۷ قانون مجازات اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۳

۸۰/۱ـ ماده ٦۹۸ قانون مجازات اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۵.

۸۰/۲ـ ماده ٦۹۹ قانون مجازات اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۴/۳۰

۸۱ـ ماده ۷۰۰ قانون مجازات اسلامی:نگاه کنید به شماره‌ی ۲۴/۳۱

۸۲ـ ماده ۵۱۱ قانون مجازات اسلامی:

هرکس به قصد برهم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی تهدید به بمب گذاری هواپیما، کشتی و وسائل نقلیه عمومی نماید یا ادعا نماید که وسایل مزبور بمب‌گذاری شده است علاوه بر جبران خسارات وارده به دولت و اشخاص به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می‌گردد.

۸۳ـ مادهٔ ٦۹۸ قانون مجازات اسلامی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۵.

۸۴ـ مادهٔ ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری:

تعقیب متهم و مجرم از جهت جنبه الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی برابر ضوابط قانونی به عهده رئیس حوزه قضایی می‌باشد و از جهت جنبه خصوصی با تقاضای شاکی خصوصی شروع می‌گردد.

۸۵ـ اصل ۱٦۸ قانون اساسی: نگاه کنید به شماره‌ی ۲۱

۸٦ـ ماده ۱ قانون حمایت حقوق مؤلفان و منصفان و هنرمندان:

از نظر این قانون به مولف و مصنف و هنرمند پدید آورنده و به آن چه از راه دانش یا هنر و یا ابتکار آنان پدید می‌آید بدون در نظر گرفتن طریقه یا روشی که در بیان و یا ظهور و یا ایجاد آن به‌کار رفته «اثر» اطلاق می‌شود.

۸۷ـ ماده ۲ قانون حمایت حقوق مؤلفان و منصفان و هنرمندان:

اثرهای مورد حمایت این قانون به شرح زیر است:

۱ـ کتاب و رساله و جزوه و نمایشنامه و هر نوشته دیگر علمی و فنی و ادبی و هنری.

۲ـ شعر و ترانه و سرود و تصنیف که به هر ترتیب و روش نوشته یا ضبط یا نشر شده باشد.

۳ـ اثر سمعی و بصری به منظور اجرا در صحنه‌های نمایش یا پرده سینما یا پخش از رادیو یا تلویزیون که به هر ترتیب و روش نوشته یا ضبط یا نشر شده باشد.

۴ـ اثر موسیقی که به هر ترتیب و روش نوشته یا ضبط یا نشر شده باشد.

۵ـ نقاشی و تصویر و طرح و نقش و نقشه جغرافیایی ابتکاری و نوشته‌ها و خطهای تزیینی و هرگونه اثر تزیینی و اثر تجسمی که به هر طریق و روش به صورت ساده یا ترکیبی به وجود آمده باشد.

٦ـ هرگونه پیکره(مجسمه).

۷ـ اثر معماری از قبیل طرح و نقشه ساختمان.

۸ـ اثر عکاسی که با روش ابتکاری و ابداع پدید آمده باشد.

۹ـ اثر ابتکاری مربوط به هنرهای دستی یا صنعتی و نقشه قالی و گلیم.

۱۰ـ اثر ابتکاری که بر پایه فرهنگ عامه (فولکلور) یا میراث فرهنگی و هنری ملی پدید آمده باشد.

۱۱ـ اثر فنی که جنبه ابداع و ابتکار داشته باشد.

۱۲ـ هرگونه اثر مبتکرانه دیگر که از ترکیب جند اثر از اثرهای نامبرده در این فصل پدید آمده باشد.

۸۸ـ ماده ۱۲ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹/۲/۱۲:

اقدامات تامینی مالی و سایر اقدامات تامینی عبارتند از:

۱ـ ضبط اشیاء خطرناک.

۲ـ ضمانت احتیاطی.

۳ـ بستن موسسه.

۴ـ محرومیت از حق ابوت و قیمومت و نظارت.

۵ـ انتشار حکم.
۸۹ـ ماده ۱۳ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹/۲/۱۲:
اشیایی که آلت ارتکاب جرمی بوده و یا این که در نتیجه جرم حاصل شده باشد در صورتی که وجود آنها موجب تشویش اذهان و یا مخل نظم عمومی یا آسایش مردم باشد برحسب تقاضای دادستان و حکم دادگاه جنحه دستور ضبط آنها صادر می‌شود ولو آن که هیچ کس را نتوان تعقیب یا محکوم نمود دادگاه حق دارد دستور دهد که اشیا ضبط شده را از دسترس عموم خارج کرده و یا آنها را نابود نمایند.
۹۰ـ ماده ۱ طرح هیأت منصفه مصوبه مجلس شورای اسلامی:
رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در دادگاه صالحه صورت می‌گیرد.
هیات منصفه در دادگاههای تحت نظر قوه قضائیه طبق این قانون تشکیل می‌گردد.
۹۱ـ اصل ۱۷۲ قانون اساسی:
برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضا ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرائم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شوند. دادستانی و دادگاههای نظامی بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند.
۹۲ـ اصل ۵۶ قانون اساسی:
حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فردی یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این

حق خداداد را از طرق که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

۹۳ـ اصل ۵۸ قانون اساسی:

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.

۹۴ـ اصل ۹۴ قانون اساسی:

کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است.

۹۵ـ اصل ۱۱۰ قانون اساسی: نگاه کنید به شماره‌ی ٦٦

۹٦ـ اصل هفتاد و یک قانون اساسی:

مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.

۹۷ـ اصل ۱۱۲ قانون اساسی:

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تامین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضا ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید.

مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تایید مقام رهبری خواهد رسید.

نام‌ها

کتاب‌های در دست انتشار نویسنده

۱ـ آیین وکالت

۲ـ هنر دفاع (۱۰ جلد)

۳ـ آیین داد، جلد ۱ «روش دادرسی مدنی»

۴ـ آیین داد، جلد ۲ «روش دادرسی کیفری»

۵ـ گل‌بهار «گزارش داستانی حقوق زن و کودک»

۶ـ کارگر و قانون در ایران

۷ـ تجارت و قانون در ایران

۸ـ صنعت و قانون در ایران

۹ـ دفاع عمومی

۱۰ـ آزمون و خطا در قانون‌گزاری ایران

۱۱ـ حقوق شهروندی

۱۲ـ خودآموز جامع قضایی بر پایه‌ی ادبیات حقوقی نوین

۱۳ـ گزارش یک قتل

۱۴ـ شعرها و پچ‌پچه‌ها

کتابهای چاپ شده‌ی نویسنده:

۱- فن دفاع جلد اول، امور حقوقی

۲- فن دفاع جلد دوم، امور کیفری

۳- فن دفاع جلد سوم، امور اجتماعی

٤- فن دفاع جلد چهارم، جدال من و پاسبان



این کتاب که مجموعه ای است از مقاله‌های حقوقی، اجتماعی، ادبی و هنری برای همگان نوشته شده است و طرف خطاب آن همه ی اهالی سرزمین مطالعه اند. همه‌ی آنانی که نه با کتاب بلکه با روزنامه و مجله سروکار دارند می توانند «نرخ عدالت» را به راحتی بخوانند .

ادبیات حقوقی نوین ابزار کار نویسنده است، برای این که بتواند موضوع‌ها و مفاهیم اختصاصی و نامانوس را عمومی کرده و برای همه ی کتاب خوان ها قابل فهم کند.

نشر اشکان